عقل و ادب

ادامه‌ی انقلاب اسلامی در متن تاریخ



اصغر طاهرزاده

بسم الله الرحمن الرحیم

عقل و ادب ادامه ی انقلاب اسلامی در این تاریخ

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عقل و ادب ادامه ی انقلاب اسلامی در این تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه:طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور:عقل و ادب ادامه ی انقلاب اسلامی در این تاریخ/ اصغر طاهرزاده؛ ویراستار گروه فرهنگی المیزان.

مشخصات نشر:اصفهان: لب المیزان، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری:۴۶۳ ص.

شابک:۱۵۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹۵۸۱ :

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:کتابنامه: ص. ۴۵۹ - ۴۶۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع:ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷

موضوع:Iran -- History -- Islamic Revolution, ۱۹۷۹

موضوع:ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ -- علل

موضوع:Iran -- History -- Islamic Revolution, ۱۹۷۹ -- Causes

شناسه افزوده:گروه فرهنگی المیزان

رده بندی کنگره:DSR۱۵۵۳/ط۲ع۷ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی:۹۵۵/۰۸۳

شماره کتابشناسی ملی:۴۲۲۱۷۶۶

ص: ۱

اشاره

عقل و ادبِ ادامه ی انقلاب اسلامی در این تاریخ

اصغر طاهرزاده

ص: ۲

فهرست مطالب

ص: ۹

مقدمه

باسمه تعالی

۱- بعد از کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» و نظر به شخصیت إشراقی حضرت امام خمینی در راستای به صحنه آوردن تفکری که در این تاریخ به حاشیه رفته است و بعد از کتاب «امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» در شناخت تاریخی که انقلاب اسلامی آن را شکل داده، لازم بود در موضوع روش و ادب حضور در چنین تاریخی سخن گفته شود. لذا در این رابطه سلسله نشست هایی به صورت سؤال و جواب با استاد طاهرزاده ترتیب داده شد که به جز قسمت اول این کتاب، بقیه ی قسمت ها همه، حاصل نشست های مذکور است. استاد سعی کردند روشن کنند برای پایداری و ریشه دواندن انقلاب اسلامی در این زمانه به عنوان فرهنگی که بنا است ماورای فرهنگ مدرنیته، ذهن ها را متوجه نحوه ی دیگری از زندگی نماید، باید نوعی از عقلانیت و ادبی خاص به صحنه آید که مخصوص ذات انقلاب اسلامی

است. عقلانیت و ادبی که با شناخت روح تاریخ این دوران ظهور می کند که البته احساس آن چندان سهل نیست. ولی امید فراوان می رود با طرح موضوعاتی که این کتاب متذکر آن است بتوان آن عقل و ادب را که از لوازم ادامه انقلاب اسلامی است هرچه زودتر به صحنه آورد.

۲- موضوعی که مؤلف محترم نیز بر آن تأکید دارند؛ دقت در تک تک نکاتی است که در شماره های متعدد تحت عنوان مقدمه ی کتاب مطرح شده، زیرا رویکرد اصلی کتاب با نظر به اشاراتی که این مقدمات دارند، معنای اصلی خود را در اختیار خوانندگان قرار می دهد. همچنان که نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی در کتاب «امام خمینی و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» تبیین گردیده، در این کتاب با فرض آن موضوع، با خواننده ی کتاب سخن گفته می شود.

۳- اگر بپذیریم در هر تاریخی، فهمی و خردی به صحنه می آید تا آن تاریخ ساخته شود و فهم زمانه است که تفکرِ مخصوص آن دوران را به ما می دهد؛ باید در نسبت بین انقلاب اسلامی و تفکر کمی تأمل کرد، همچنان که همه ی متفکران تاریخ در زمان خود از عقلِ معیّنِ زمانه خود برخاسته اند و از آن سخن می گویند. در قسمت «چگونه تفکر به تاریخ ما بر می گردد» سعی نویسنده آن است که خوانندگان متوجه باشند با ظهور انقلاب اسلامی چه عقلی به میان آمده است و معنای بی عقلی در این زمانه به چه معنا است و با کدام عقل است که می توان اهداف انقلاب اسلامی را تأمین کرد و کدام عقل است که به ما و به تاریخ ما بستگی ندارد. از این

جهت می توان گفت این کتاب، قدمی در رسیدن به بلوغی است که در دهه ی چهارم انقلاب باید به صحنه آید.

۴- در جای جایِ این کتاب، به درک تاریخی حوادث و جریان ها اشاره شده است تا ماورای هرگونه خصومت عادی و بدون آن که بخواهیم به دنبال مقصر بگردیم، تلاش شود نقص های تاریخی خود را بشناسیم و در رفع آن ها برنامه ریزی کنیم، بدون آن که بخواهیم از ارزش های اصیل خود عدول نماییم.

۵- در بحث «جدال عقل و قلب در نظر به انقلاب اسلامی» که دومین قسمت کتاب را تشکیل می دهد؛ این نکته دنبال می شود ریشه ی مشکلاتی که در این زمانه گریبان گیرِ بشر شده، از کجاست، آیا می توان در فضایی که انقلاب اسلامی ایجاد کرده از آن ها عبور کرد و یا لااقل از گرفتارشدن در بند آن ها آزاد شد؟ از این جهت باید حجاب تفکری را که در این تاریخ بدان نیاز داریم، بشناسیم و با خودآگاهیِ تاریخی به آن حجاب نظر بیندازیم.

۶- ملاحظه خواهید کرد که در این کتاب بنا نیست در فضای رجوع به انقلاب اسلامی، از یک فکر دفاع شود و با یک فکر مخالفت گردد، بلکه مؤلف محترم در صدد است با طرح این مشکلات نسبت به تاریخی که در آن هستیم تفکر را به میان آورد تا «عقل تاریخی» ظهور کند و بتوانیم به امکانات زمانه ی خود بیندیشیم، البته بدون ایدآل گرایی و بدون یأس.

ص: ۱۳

امید است که این گروه توانسته باشد در راستای ارتقاء اندیشه ای که توانایی ادامه ی انقلاب در آن هست از طریق تقدیم این کتاب به خوانندگان محترم، قدمی هرچند کوچک برداشته باشد.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۴

مقدمه ی مؤلف

باسمه تعالی

کتـابی که در پیش رو داریـد بنـا دارد ذیل نظر به اراده ی الهی در این تاریـخ با شـما صـحبت کنـد و با نظر به چیستیِ انقلاب اسـلامی سـخنان خود را در میان آورد. مقـدمات طوری تنظیم شـده تا روح کتاب مـدّ نظر خواننـدگان قرار گیرد و خواننده ی محترم در متن کتاب در جسـتجوی تـذکراتی باشد که در مقدمه آمده است و از این جهت تقاضا می شود در تک تک نکاتی که در مقدمه آمده تأمل شود و در این موضوع حساس باشـید که عقل و ادب لازم جهت ادامه ی انقلاب چه عقلی و چه ادبی است.

۱- در رابطه با «چیستی انقلاب اسلامی» و جایگاه تاریخی آن، مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» می فرمایند:

«چرا نهضت مشـروطیّت با آن درخواست حدّاقلّیِ محدود شدنِ قدرت مطلقه نتوانست و طاقت نیاورد بماند امّا انقلاب اسـلامی با این

ص: ۱۵

درخواست حدّاکثری و مطالبه ی حدّاکثری که ریشه کنی سلطنت و رژیم پادشاهی در کشور بود آمد، موفّق شد و ماند؟» (۱۹/۱۰/۹۴)و فرمودند لازم است راز پایداری انقلاب اسلامی تحلیل شود.

با توجه به شناخت تاریخی که در آن هستیم رهبر معظم انقلاب در صحبت با اعضای مجلس خبرگان در تاریخ ۱۳/۶/۹۳ می فرمایند: «ما به مسائل جهانی و مسائل منطقه ای و از جمله مسائل کشورمان، باید نگاه کلان و جامع داشته باشیم؛ این نگاه کلان، به ما «معرفت» و «بصیرتی» را عطا می کند که اولاً: موقعیت خودمان را، جایگاه خودمان را، ایستگاه خودمان را در وضع کنونی بازیابی کنیم و بفهمیم در چه وضعی قرار داریم؛ بعد هم به ما تعلیم می دهد که برای آینده چه باید بکنیم».

مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» در راستای نقش تاریخی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و این که انقلاب اسلامی یک حقیقتِ تاریخی در این دوران است و می تواند جهت تاریخِ معاصر را تغییر دهد؛ می فرمایند: «واقعاً حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» انسان عجیبی بود اصلاً پیدایش و وجود این انسان با آن ابعاد، هیچ قابل تحلیل نیست جز این که بگوییم تفضّل الهی بود برای این که چرخشی در تاریخ و در حرکت قافله ی عظیم بشری به وجود آورد، دستی باید از غیب ظاهر می شد، خدای متعال این دست را ظاهر کرد».(۱/۳/۱۳۶۹)

با توجه به امر فوق، بی حساب نیست که گورباچف اقرار می کند: «آیت اللّه خمینی توانست اثری بزرگ در تاریخ نوین جهان بگذارد»(۱).

ص: ۱۶

۱- – ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۱۰/۷/۱۳۷۸

همه ی شواهد حکایت از آن دارد که با انقلاب اسلامی تاریخ جدیدی به صحنه آمده؛ سؤال این است: چه کنیم تا ما بیرون از تاریخی که با انقلاب شروع شده، به سر نبریم و راز پایداریِ آن را بشناسیم و در مسیر پایداری انقلاب قدم برداریم؟

حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده و گذشته ی توحیدی ما را به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متصل می گرداند، احتیاج به مراحلی دارد، یکی: «شناخت جایگاه تاریخی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و انقلاب اسلامی است جدای از تاریخی که فرهنگ مدرنیته در مقابل بشر امروز قرار داده است» و دیگر: «شناخت غرب و روح سوبژکتیویته ا ی است که از طریق مکتب حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» می توان از آن عبور کرد.

در موضوع شناخت چیستی انقلاب اسلامی و نظر به حقیقتِ اشراقی بودنِ آن جهت تغییر تاریخِ سکولارِ مدرنیته، و اشراق انقلاب اسلامی به قلب حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» و مردم، نظر عزیزان را به آیات زیر جلب می کنم:

خداوند در آیه ی ۵۲ سوره ی آل عمران می فرماید: «فَلَمَّا أَحَسَّ عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصاری إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»؛ چون بنی اسرائیل به جای ایمان به حضرت عیسی علیه السلام به او کفر ورزیدند و حتی نقشه ی به قتل رساندن او را کشیدند، حضرت خطاب به آن ها گفت: شما کدامتان حاضرید در مسیر إلی اللّه مرا یاری کنید؟ حواریون در جواب به حضرت گفتند: ما آماده ایم به عنوان

یـاران خـدا به خداونـد ایمـان آوریم و تو نیز گواه باش که ما اسـلام آوردیم. تا این جا خبر از سـخنانی است که بین حضـرت عیسـی علیه السلام و حواریون انجام شده، ولی در آیه ی ۱۱۱ سوره ی مائده می فرماید: «وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قـالُوا آمَنَّا وَ اشْـهَدْ بِأَنَّنـا مُسْـلِمُونَ» به یـاد آور آن گـاه که وحی کردم به حواریون که به من و به رسول من ایمان آورید؛ آن ها گفتند ایمان آوردیم و گواه باشد که ما اسلام آوردیم.

ملاحظه کنید چگونه خداوند در آن تاریخ برای دگرگونی حاکمیت بنی اسـرائیل نه تنها به حضـرت عیسـی علیه السـلام وَحی می کنـد، بلکه به یـاران حضـرت نیز یـک نوع وَحی می شود تـا شـعور لازم جهت فهم اراده ی الهی در آن تاریـخ را در خود حسّ کنند و با حضرت عیسی علیه السلام یک نوع همسنخی جهت ظهور تاریخی جدید داشته باشند.

همین موضوع در نسبت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و یاران حضـرت ملاحظه می شود، آن جا که در آیه ی ۸۴ سوره ی آل عمران می فرمایـد: «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا... » ای پیامبر بگو به خدا و به آن چه بر ما نازل شد ایمان آوردیم. ملاحظه کنیـد که می فرمایـد آن چه بر ما نازل شـد، نه آن چه فقط بر من رسول خدا نازل گشت و در همین رابطه است که در آیه ی ۴۴ سوره ی نحل می فرمایـد: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الـذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ ما قرآن را به طور مشـخص بر تو نازل کردیم تا آن چه بر مردم نازل شده است را برایشان تبیین کنی، امید است به تفکر برسند.

با توجه به مسئله ی فوق و درک اشراقی که بر قلب مردم شده است؛ حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» می فرمایند: «اگر من هم برگردم ملت اسلام

برنمی گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی کند». (صحیفه امام، ج۱، ص۳۰۳)

بـا نظر به آیات فوق است که بزرگان فکر و انـدیشه متـذکر می شونـد: تحولات تاریخی ابتـدا در دل ها رخ می دهـد و از این جهت دل ها دگرگون و خواستن ها عوض می شود زیرا دل ها متأثّر از اراده ی خاص حضرت حق در دوران خود می باشند و وظیفه ی اندیشـمندان، که آن ها نیز از تجلیات اراده ی الهی متأثّرنـد، متذکّرکردن انسان ها است در راسـتای اراده ی الهی، تا سستی و تنبلی و امیال نفس امّاره، مردمان را از تجلّیات الهی محروم نکند و کار اصـلی حضـرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و مقـام معظم رهبری«حفظه اللّه» در این زمـان و وظیفه ی همه ی ما در این فضا می توانـد قابل توجه باشـد. در این رابطه حضـرت صـادق علیه السـلام می فرماینـد: در حکمت داود هست؛ «عَلَی الْعَاقِلِ أَنْ یَکُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَی شَأْنِهِ حَافِظاً لِلِسَانِهِ»(الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶) بر عاقل است که زمانه اش را بشـناسد و براساس شأنش با زمانه اش برخورد کنـد و زبان خود را از هرگونه سخن گفتن که مطابق زمانه اش نیست باز دارد. و یا می فرمایند: امام صادق علیه السلام فرمودند: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَیْهِ اللَّوَابِس»؛(۱)

بر آن کس که به زمانه ی خود داناست، اشتباهات هجوم نمی آورد.

در فهم آن که تحول تاریخی ابتدا به اراده ی الهی در دل ها رخ می دهد همین بس که مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» با نظر به چنین جایگاهی که از حضرت امام یافته اند می فرمایند: «ملت ایران با رهبریِ آن مرد عظیمی که

۱- – تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۳۵۶.

بلاشک خداونـد لمعه ای و لمحه ای از انـوار طیبه در وجود او قرار داده بود، دنبـاله ی همـان راه را به کـار گرفت».(۲۱/ ۱۱/ ۱۳۹۰) در رابطه با «چیستی انقلاب اسلامی» به همین اندازه اکتفا می شود، امید است باب تفکری گشوده شود.

۲- نقص زنـدگی کردن در رؤیاهای غیر قابل دسترس که مخصوص جوامعی است که تفکرِ مخصوص این تاریـخ را نشـناخته انـد، آیـا از گردن جـامعه ی ما برداشـته خواهـد شـد؟ روح کتاب برای تـذکر به چنین مقصودی است ولی نمی دانم مطالب با نتایـج همخوانی دارنـد و یا در عمل، مقـدمات مطرح شـده منتج به نتیجه ای که بنده در صدد آن بوده ام، نمی شود و هنوز در رؤیایی که مربوط به تنگناهای تاریخیِ ما است به سر می بریم؟ حدّاقل امیدوار هسـتم توانسته باشم به نقص زندگی کردن در آن رؤیاها در جامعه ی خود اشاره ای کرده باشم و این می تواند شروع تفکر باشد.

۳- وقـتی متوجه شـدیم در تـاریخی قرار گرفته ایم که چشم هـا جز پیشِ پـا را نمی بیننـد، مـا در این خودآگـاهیِ تـاریخی که متوجه چنین ضـعفی شـدیم، چه باید بکنیم؟ راهی که تقدیر ما است کدام است؟ در این مشـکلات تنها به راهی باید اندیشـید که خودمان برای آینده ی خود می توانیم ترسـیم کنیم و از جایگاهی که خودمان در آن قرار داریم می توانیم به سوی مقصـد حرکت کنیم، حال می پرسـیم آن راه چه خصوصـیاتی بایـد داشـته باشـد؟ در این کتاب سـعی شـده است تا این سؤال اساسـی درست تبیین شود و در حدّ ممکن چشم اندازی برای جوابگویی به آن مدّ نظر خوانندگان قرار گیرد.

ص: ۲۰

۴- وقتی تمـدنی محقق می شود که «علم» و «فرهنگ» و «تاریخ» در یگانگی کامل در کنار هم قرار گیرند و ما سال ها است از جـدایی این سه مقوله رنـج می بریم و به نظر می آیـد بـا ظهور انقلاـب اسـلامی، زمینه ی یگـانگی این سه، ذیـل فهم جایگـاه تـاریخی انقلاب اسـلامی فراهم شـده است تا به جای ادامه ی عقلی که تنها با مفاهیم سـر و کار دارد، علمی دنبال شود که در این تاریخ به کار می آید و عقل مفهومی در خدمت شرایط جدید تاریخی قرار گیرد؛ شرایطی که روح انقلاب اسلامی متذکر آن است. این علم لازم نیست ادامه ی تجدد باشد ولی برگشت به گذشته هم نیست و با درک تاریخی که در آن هستیم شکل می گیرد و در کنار آن، فرهنگِ مناسبِ این تاریخ به صحنه می آید. اگر درک درستی از تاریخی که در آن هستیم پیدا شود و بفهمیم بـا انقلاـب اسـلامی، تاریـخ دیگری که ادامه ی غرب نیست، برای مـا مقـدّر شـده و با دقت در معادلات زمانه متوجه باشـیم افق آینده ی ما در این میدان روشن است؛ در این حالت، «تفکر» ظهور می کند و توانایی های ما به صحنه می آید، زیرا هر جا «تفکر» نیست، توانایی هم نیست. یعنی «تفکر» و «توانایی» با هم اند. وقتی «تفکر» نیست، مجال افراط و تفریط و دست و پـازدن فراهم می شود و آینـده را تیره و تـار می کنـد و جـان ها را پژمرده و خردها را افسـرده و علیل می نمایـد. در آن حالت است که به تعبیر مقام معظم رهبری حفظه الله می توانیم «مفاهیم جریان ساز و عمل ساز تولید کنیم».(۱۳/۲/۱۳۹۵)

۵- پیامبران نه تنها هدف انسان ها را که اُنس با حضـرت حق است، روشـن نمودند؛ از آن مهم تر، راهِ رجوع به حضرت حق را نیز در مقابل

بشریت قرار دادند و از این جهت ادیان الهی، آرمان های کاربردی را به بشریت هدیه نمودند. در کتاب «سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» نیز روشن شد نه تنها باید برای گشودگی در تاریخی که در آن قرار داریم، حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» را مدّ نظر قرار داد؛ بلکه راه و روش چنین سلوکی باید نظر به شخص حضرت امام باشد تا معلوم شود چگونه باید به خود بنگریم و نیروهای وِلایی، چگونه باید با همدیگر تعامل کنند تا امید به ادامه ی آینده ی انقلاب اسلامی بر همگان ظهور کند. این کتاب در حدّ امکان بر نحوه ی تعامل نیروهای ولایی با همدیگر نظر انداخته است.

۶- هر تاریخی عقل مخصوصی را به صحنه می آورد و به حکم «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ» خداوند با حضوری خاص در هر تاریخی ظهور می کند و تنها با عقلِ آن تاریخ می توان در آن تاریخ با خدا مأنوس شد. حال اگر کسی در صدد است آزاد از خدای ِمفهومی، با خدایِ این تاریخ مرتبط شود باید راه کارِ این ارتباط را در دو چیز جستجو نماید؛ یکی در دیدن انقلاب اسلامی -که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» بدان پرداخته شد- و دیگر با درک و فهم درست جریان های وفادار به انقلاب با هر عنوان و سلیقه ای که باشند. این کتاب سعی دارد حضور در موضوع دوم را به خواننده ی خود متذکر شود.

۷- اساسی ترین هویتِ هر ملتی در تاریخ آن ملت نهفته است و هویتِ ملت ما، در حضور تاریخی زُعمای دینیِ ما قرار دارد. از این رو با نگاه جدّی به حضور تاریخیِ زُعمای دین، از چنگال روحِ تمامیت خواه مدرنیته

آزاد خواهیم شد و به جای ادامه ی مدرنیته، به ادامه ی خود می پردازیم و زمینه ی «تفکر» را در جامعه ی خود بنا می گذاریم تفکری که مخصوص این تاریخ است و حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» متذکر آن بودند. این موضوع در اولین قسمت کتاب مدّ نظر خوانندگان محترم قرار گرفته است.

۸- کسانی که از یک طرف هنوز نتوانسته اند به ناتوانی آن عقلی که فرهنگ تجدد به تاریخ آورده است، پی ببرند و از طرف دیگر به عقلی که انقلاب اسلامی به این تاریخ آورده است دست نیافته اند، گمان نکنند با پذیرش عقل تجدد رفتار و کردار آن ها، رفتاری برتر از رفتار نیروهای انقلابی است و جایی برای آینده ی خود شکل داده اند، با عقل و رفتار فرهنگ تجدد از ملت خود فاصله می گیرند بدون آن که در اردوگاه تجدد جایی و جایگاهی داشته باشند.

۹- وقتی در زمانه ای زندگی می کنیم که با سیطره ی فرهنگ تجدد روبه روئیم و نتوانسته باشیم علل تزلزل آن تمدن را احساس کنیم، به زحمت می توان متوجه حضور «تاریخی» شد که انقلاب اسلامی در این تاریخ گشوده است؛ مگر آن که تابع مشهوراتِ دوران نباشیم و به امکاناتی که در ذات انقلاب اسلامی نهفته است بیندیشیم و به آینده ای که ماورای فرهنگ تجدد، در حال طلوع است نظر کنیم، هرچند در عالَمی که همه ی مناسبات آن را فرهنگ تجدد معنا کرده است، غریب بمانیم؛ ولی گمان نکنیم راهی جز راه تجدد در مقابل ما نیست.

ص: ۲۳

۱۰- وقتی طراحی تاریخ به عهده ی غرب قرار گرفت و همه ی جهان از غرب پیروی کرد و همه پذیرفتند باید در زندانِ توسعه نیافتگی، زندگیِ خود را به پایان برسانند؛ نقطه ی امیدی از طریق حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و انقلاب اسلامی برای برون رفت از این زندان ظهور کرد و انقلاب اسلامی شکل گرفت. ولی در صورتی در بستر انقلاب اسلامی می توان از زندان توسعه نیافتگی رهایی یافت که متوجه باشیم عقلِ برون رفت از آن زندان، عقلی است ماورای عقلانیتی که غرب مدّ نظر بشر قرار داده و ما هنوز به چنین عقلی ورود نکرده ایم. عقلی که انسان بتواند به کمک آن اراده ی حضرت حق را در این تاریخ احساس کند و ماورای عقل مفهومی به عالم نظر اندازد، بدین معنا که با چشمِ قلب به تاریخ خود بنگرد. چیزی که شهدا آن را احساس کردند و ره صد ساله را یک شبه طی نمودند.

۱۱- مشکل جهان کنونی چیزی جز تیرگی افق آینده نیست و جهانی که ما با انقلاب اسلامی شروع کرده ایم، آینده ای غیر از آینده ی جهان غرب دارد و نمی خواهد با توسعه یافتگی به روش غربی با همان مشکلاتی روبه رو شود که فعلاً در مقابل غرب قرار دارد. این جاست که معنای امیدواری در متن انقلاب اسلامی به بشریت این دوران برمی گردد و به یک معنا، «حقیقت» جای «مصلحت» می نشیند، به همان معنایی که زهرای مرضیهi با دغدغه ای که در صدر اسلام جهت جایگزینیِ مصلحت به جای حقیقت داشت، با حضور تاریخی خود عقلی را به میدان آورد که آن عقل، ماورای حکمت و عرفانِ رسمی است. عقلی که بسیجیان در

شب های حمله به دشمنان اسلام با رمز «یا زهراؑ»، بدان منوّر بودند. این است راهِ گشوده ای که انقلاب اسلامی جهت عبور از انجماد فرهنگِ تجدد جلوی ما گشوده است؛ ولی قدم گذاشتن در این راه، آدابی خاص و عقلی مخصوص را طلب می کند. امید است این کتاب متذکر آن ادب و آداب و آن عقل شده باشد.

۱۲- هرکس که در تاریخ خود اندیشمندانه به مردم خدمت کرد به آن جهت بود که متوجه عقلی شد که در آن زمان ظهور کرده و متواضعانه به آن عقل گوش سپرد و اگر در تاریخ فلسفه به زمان هایی برخورد می کنیم که فلسفه دارای شکفتگی و تازگی است؛ زمان هایی است که اندیشمندان به زندگی مردمان نظر داشتند و محدود به مفاهیم انتزاعی نبودند، بلکه رسولانِ این پرسش بودند که: «در آن تاریخ چه نسبتی باید با جهان خود و گذشته و آینده داشته باشند؟ مقصدشان کجا است و از چه راهی می توان به آن رسید؟» تا گام در راه های موهوم نگذارند.

حساسیت به موضوع فوق، ما را بر آن می دارد که نسبت به جایگاه خود در متن انقلاب اسلامی با جدیتِ تمام بیندیشیم و به راهی که خداوند از طریق انقلاب اسلامی در مقابل ما قرار داده، فکر کنیم. راهی که با پا گذاشتن در آن می توانیم هویت خود را در حضور روحیه انقلابی خود در مقابل استکبار حفظ کنیم. به گفته رهبر انقلاب: مهمترین ابزار قدرت و مهمترین عنصر قدرت ساز، علم و شخصیت ملی است، شخصیت افراد هویت انقلابی است.(۱۳/۲/۱۳۹۵)

ص: ۲۵

۱۳- مـا در تاریخی قرار داریم که نه تاریخ تجـدد است و نه تاریـخ گذشـته ای که پشت سـر گـذارده ایم. از یک طرف نمی خـواهیم در «اکنـونی» باشـیم که معلّق بین تجـدد و دوران گذشـته است، و از طرف دیگر به جهت تعلقی که به تجـدد داریم، گشودگیِ آینده ای را که با انقلاب اسـلامی شروع شده است جدّی نمی گیریم. و این درد دوران ما است که با درک گذشته ی خود و توجه به امکانـاتی که بـا انقلاب اسـلامی پدیـد آمـده، می توانیم از این درد آزاد شویم. امیـد است با بحث «حقیقت دوران ما و جایگاه افکار و افراد در آن» آن درد و درمان آن درد مدّ نظر عزیزان قرار گیرد.

۱۴- ما هنوز متوجه نیستیم که انقلاب اسـلامی مسئولیت بزرگی در فهم سایر اندیشه هایی که وفادار به انقلاب هستند بر دوش ما گذارده است و از معجزه ی تعامل با این افراد و این افکار غافلیم. زیرا نمی دانیم چگونه عقل ها در زمانه ی انقلاب اسلامی به هم پیوسـته اند و همه ی آن افکار تنها در پیوسـتگی کامل، صورت حقیقی انقلاب اسـلامی را می نمایانند و در آن صورت است که معلوم می شود مـا چه هستیم و چه داریم و چگونه می توانیم باشـیم. در این صورت همه نگهبـان تفکری خواهیم بود که با انقلاب اسـلامی شـروع شده و می رود که به شکوفایی بنشیند. قوام این فکر به فهم اندیشه هایی است که در زیر سایه ی انقلاب اسلامی مسـتقل از یکـدیگر نیسـتند و خود را گرفتـار توهمـات فرقه ای و گروهی و قبیلگی و حزبی نکرده انـد. رهبر انقلاب در این رابطه، روحیه «تحمل مخالف» را

متذکر می شوند به همان معنای «رُحَماءُ بَینَهُم» و نه به معنای سازش با دشمن.

۱۵- وقتی متوجه حضور تاریخی انقلاب اسلامی باشیم در درک درست وظیفه ی خود سرگردان نمی شویم و روش حکیمانه ای برای عبور از تنگناهای تاریخی پیشه می کنیم تا به جای حذف آن فکری که مناسبتی با روح انقلاب اسلامی ندارد و در فضایی به سر می برد که سکولاریته یا لیبرالیته در آن شکل گرفته است، راه عبور از آن فکر را پیشه می کنیم و به جای تخاصم های حزبی، مسیر دیگری را در پیش می گیریم؛ مسیری که منجر به خستگی و ملالت نمی شود تا گمان کنیم انقلاب در مسیر خود با مشکلات و دشواری های غیر قابل عبوری روبه رو شده است.

۱۶- زندگی در سایه ی تجدد ما را گرفتار انواع گسستگی ها کرده است، زیرا تجدد در زمینی دیگر و در تاریخی دیگر شکل گرفته است. تجدد در زمین خود و تاریخ خود پیوستگی لازم را دارا است - هر چند در جستجوی اهداف مقدسی نباشد- ولی اگر هزار سال هم برای تحقق تجدد در این کشور تلاش کنیم باز هزار سال ناظر گسستگی بین علم و فرهنگ و دیانت خود هستیم مگر آن که به خود آییم و به خود برگردیم و روح تاریخ خود را در متن انقلاب اسلامی به فعلیت درآوریم. ما تنها با معارف اسلامی و فقه و فلسفه و عرفانی که داریم می توانیم خود را بشناسیم و به انسجامی که هر جامعه بدان نیاز دارد دست یابیم. آیا مباحث مطرح شده در این کتاب راهی به سوی این مهم در مقابل خوانندگان خواهد گذاشت؟

ص: ۲۷

۱۷- درک درست انقلاب اسلامی ما را متوجه سعه ی آن انقلاب می کند و اگر متوجه این امر باشیم خود را در افقی دور دست و با استحکامی قابل قبول احساس می کنیم و بر این مبنا برای جامعه ی خود برنامه ریزی می نماییم تا از گرفتاریِ گسستِ بین علم و فرهنگ و دیانت آزاد شویم و ناظر رنج دویست ساله ی این گسست نباشیم. یکی از مأموریت های علوم انسانی در این موضوع است که علت این گسست را بیابد و نشان دهد چرا ما نمی توانیم از پژوهش ها و تحصیل کرده های دانشگاه های خود در امور کشور استفاده ی لازم را ببریم و چرا فرهنگ قدسی ما حضوری فعال در تصمیمات اداری ما ندارد. آیا جز این است که در ابتدای امر باید در زمین خود، خود را جستجو کنیم و نه در زمینی و تاریخی که تجدد در آن ظهور کرد؟ و این با توجه به حضور تاریخی انقلاب اسلامی و با نظر به سلوک حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و عقل مناسب این حضور، ممکن است.

۱۸- انقلاب اسلامی استعداد آن را دارد که تحولی در روح و جان و دل مردم ایجاد نماید تا در زیر سایه ی آن تحول، تحول لازم در علوم ما شکل گیرد و از این جهت با نظر به تقدیری که خداوند برای ما رقم زده و آن جدیت و پافشاری نسبت به انقلاب اسلامی است - به عنوان بستری که ساز و کار ادامه ی ما در آن قرار دارد- تا از آن طریق بحث «مجال نقش آفرینی در انقلاب اسلامی» که در کتاب مورد بحث قرار گرفته است، شکل گیرد.

ص: ۲۸

۱۹- «حضور انقلاب اسلامی در عوالم گوناگون هستی» عنوان بحثی است که نظر به جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی دارد، به همان معنایی که عرفا معتقد ند «العارفُ یَخلُقُ بِهِمَّتِه» عارفِ دغدغه مند با نظر به عالم قدس آن چه را که طالب است در عالمِ ناسوت ایجاد می کند، و تا به آن نظر داشته باشد آن را باقی نگه می دارد. به این اعتبار مردمان با رجوع به انقلاب اسلامی می توانند با ملکوت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در عوالم گوناگون هستی حاضر شوند و در هر عالمی حق آن عالَم را اداء نمایند واین است آن اعتدال حقیقی که درآن نه، از نظر به عالَمِ ظاهر غفلت می شود و نه، از حضور به عالمِ باطن. و حاصل آن اعتدال، پایداری و حضور در آینده ی تاریخ است زیر سایه ی انقلاب اسلامی.

۲۰- انقلاب اسلامی را اگر در نسبت با مبادی آن پذیرفتیم که همان قلب وارسته ی حضرت روح الله است، انقلاب اسلامی نه تنها دریچه ی رجوعِ ما به عالم ملکوت خواهد بود، بلکه ما را در عالم ناسوت به هماهنگی لازمی می رساند که باید در همه ی ابعاد نظام اجتماعی مان بدان دست یابیم و هم اکنون از فقدان آن رنج می بریم؛ زیرا وجه ملکوتی انقلاب اسلامی از وجه ناسوتی آن جدا نیست، بلکه آن دو؛ ملازم هم می باشند و نظر به هر کدام، ما را به وجه دیگر رهنمون می شود.

۲۱- انقلاب اسلامی در فضای روحانیِ روحِ دغدغه مند حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» جوانه زد و رشد کرد و ما در قبال آن می توانیم یا آن را انتخاب کنیم و به راه گشوده ای که با انقلاب اسلامی در مقابل ما قرار می گیرد قدم بگذاریم، و یا می توانیم نسبت به آن بی تفاوت باشیم ولی در

هر حال لازم است بدانیم در هر مسیری نمی توانیم به تمنّای نظم و هماهنگی و تفکری که برای اجتماع خود نیاز داریم دست یابیم، بلکه برای رسیدن به تفکرِ لازم مسیر خاصی را باید انتخاب کنیم.

در راهی که از طریق انقلاب اسلامی مقابل ما گشوده شده، اولاً: در نظر به علم، نظر به جوهر قدسی علم داریم و در صدد می باشیم تا وجه قدسی علم، به علم برگردد. ثانیاً: در معنای پیشرفت، سعی بر آن است که در حرکتی فرهنگی اصالت به دیانت داده شود ولی نه با نگاه ایدئولوژیک و صوری شدن اعمال و افعال که در بخش «رسالت تشکیلاتی مجموعه های فرهنگی» بدان توجه شده است؛ زیرا تنها در صورتی که حکمت جای عقلِ تکنیک را بگیرد و تنها «نظم اشیاء»، اندیشه و علم به حساب نیابد،جامعه ی ما از سرگردانیِ تاریخی خود رها می شود.

۲۲- تکلیف عقل تکنیکی یا وَهمی را که بر جهان حاکم شده است، میل اشخاص معیّن نمی کند؛ باید تفکری روحانی با نفحات خود آن را به هم زند تا جهان دیگری آغاز شود، جهانی که انقلاب اسلامی پیشاپیش به استقبال آن رفته است. در آن صورت، دیگر تکنیک تکلیف علم را تعیین نمی نماید تا آن که مثل امروز علم در جهت ایجاد تکنیکِ برتر گرفتار باشد، بدون نظر به هیچ حقیقتی.

۲۳- در انقلاب اسلامی و با رهنمودهای آن یار سفر کرده، به خوبی به این نتیجه رسیده ایم که ارزش های قدسی را تنها مردم می توانند پاسداری کنند و اگر عهد قلبی در درون انسان ها نسبت به آن ارزش ها نباشد، حکومت ها چگونه از عهده ی حفظ آن برآیند؟ از طرفی آن چه جهان

تکنیکی را شکل داده، علمی است که التزام به دین و اخلاق در آن معنی ندارد؛ حال اگر برای رشد زندگیِ تکنیکی جای آن علم را فراخ نماییم،مجبوریم به لیبرالیسم فرهنگی تن دهیم. این جا است که باید متوجه بود اگر یک سره و بی چون و چرا تابع تکنیک باشیم و گمان کنیم می توانیم آزادانه انقلاب اسلامی را ادامه دهیم، عملاً با این غفلت، زندگی خود را به مخاطرات افزون تری برده ایم. این نگاه، به قدرتِ تکنیک و عقلِ تکنیکی آسیبی نمی رساند ولی ارزش های قدسی را تابع علمی می کند که التزامی به دین و اخلاق ندارد.

آیا با توجه به امر فوق، جریان های وفادار به انقلاب نباید در این فکر باشند که اگر شیفته ی تکنیک شدند باید لوازم علمی را که منجر به تکنیک می شود نیز بپذیرند؟ در آن صورت اگر پس از مدتی با جامعه ای روبرو شدند که آن جامعه، جامعه مطلوب آن ها نبود، چه کسی جز خود را باید ملامت کنند؟

۲۴- دعوا و قدرت نمایی برای حفظ ارزش ها، نشانه ی بی بنیاد دانستن ارزش ها است. آن کس که به ارزش های الهی اعتقاد قلبی دارد و آن ها را بسته به جان ها می داند، اگر درجایی این بستگی را سست بیابد موظف است از خود بپرسد این سستی چگونه حاصل شد و چگونه باید آن را علاج کرد. سستی ارزش ها چیزی نیست که کسی آن را دوست بدارد و آن را بستاید ولی وقتی آن سستی پیش آمد باید اندیشمندانه جایگاه آن را پیدا کرد و به تاریخی رجوع کنیم که ضد ارزش ها از رسمیت افتاده

باشند. شاید در جای جای این کتاب بتوانید اشاراتی به حضور این تاریخ در انقلاب اسلامی بیابید.

۲۵- خداوند راه درست دیدن جهان تجدد را و راه برون رفت از آن ظلمات را به کمک انقلاب اسلامی به ما نمایانده است تا در این جهان پر از آشوب و پر از فریادهای بی جا، از مسیر واقعی باز نمانیم. مسلماً سیاستی که در زمان ما با علم هم خانه شده است، نمی تواند در صدد ساختن آینده ای مستقل از علم و تکنولوژی باشد و لذا نمی توان این سیاست را خردمندی به معنای واقعی دانست. در این فضا هر کس هر کاری را که می تواند بکند حق خود می داند که انجام دهد و نام آن را تدبیر می گذارد درحالی که این نوع تدبیر به کار خیر و صلاح آینده ی بشر نمی آید بلکه بیشتر نگهبان قدرت حاکم در جهان است. از این رو انقلاب اسلامی راه خود را از این نوع سیاست ورزی جدا کرده است و دعوتی دیگر را در این جهان سر داده است، دعوتِ به خود آمدن و خود را درست درک کردن، حتی درک درستِ آن هایی که با ما در زیر سایه ی انقلاب اسلامی زندگی نمی کنند ولی در طلب خیر و صلاح بشر هستند با هر اسم و سلیقه ای، چه در داخل کشور و چه در خارج آن، لازم نیست این نوع سلیقه ها را تأیید کنیم ولی لازم است آن ها را بفهمیم.

۲۶- دنیای جدید با نظر به زندگیِ بیولوژیکِ آدمیان قوام یافته و صورتی از به کار گیری عقل برای بر آوردن نیاز های زیستی است. عقلِ این فرهنگ، عقلی نیست که نظر به حقایق عالَم قدس داشته باشد، عقلی است که تماماً بشریت را زمینی می نگرد و حاصل این نوع نگاه، جهانی

است که ما با آن روبه روییم. آیا معتقـدین به انقلاب اسـلامی به این نتیجه نرسـیده اند که برای عبور از چنین جهانی باید عقل دیگری به صحنه آید، عقلی که نه عقلِ مفهومی و کلامی است و نه عقل تجدد، عقلی است که نظر به «وجود» دارد و حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به عنوان عقل صدرایی بر آن تأکید دارند، با این عقل می توان از عقل تجدد عبور کرد.

۲۷- سـیاست در تاریخ گذشته، محدود به حفظ مرزها بود و با وجود دین، نه به مدرسه و نان و آب مردم کاری داشت و نه به روابط میان ایشان؛ ولی وقتی در تاریـخ جدیـد و سـیاست جدید، دین از سـیاست جدا شد و جامعه معنای جدیدی پیدا کرد به شکلی که دین در قوام آن جامعه مدخلیتی ندارد، دین داران چاره ای ندارند که برای حفظ دین داری خود در چنین سـیاستی شرکت کننـد و نسـبت به لوازم جـامعه ی جدیـد یعنی دادگـاه ها و مراکز اقتصادی و مـدیریت و آموزش و پرورش و آموزش عالی، از خود حساسـیت نشان دهنـد و معنای حضور انقلاب اسـلامی به عنوان یک حکومت در این تاریخ به همین معنا است. حـال اگر انقلاب اسـلامی به تناسب خود تحولی در فکر و روح و جان متـدینین ایجاد نکنـد، آن انقلاب ادامه ی جهان تجـدد خواهـد شـد مگر آن که معتقـدین به انقلاب اسـلامی با جـدیت تمام در روابط خود و در نگاه به همـدیگر و فهم هر کدام، از هویت قبیلگی آزاد شونـد و در صـدد تحولی متناسبِ این انقلاب، در روح و فکر و جان خود برآینـد. وگرنه خودیّت خود که همـان انـانیّت است، را به عنوان انقلاب ادامه می دهیم، نه آن که انقلاب را اصـل گرفته و نسبت به ادامه ی آن تلاش کنیم، حتی به قیمت نفیِ خود.

ص: ۳۳

۲۸- وقتی مطابق انقلاب اسلامی تحول اساسی در وجود آدمی و در فهم و معرفتش به وجود آید، مصالح و منافع در نظرش معنای دیگری پیدا می کند. او می فهمد اگر تصمیم گرفت تاریخ خود را صورتی تازه بخشد با خود رأیی کار جلو نمی رود؛ باید بستری فراهم کرد تا تحول در وجود آدمیان شکل گیرد و تنها با آرزوها چیزی عوض نمی شود. جهان جدید با تفکر پدید آمده است - هر چند تفکر عقیمی باشد- و با تفکری دیگر پایان می یابد. ما می توانیم از طریق انقلاب اسلامی در انتظار تفکر جدید باشیم. اصرار در به کرسی نشاندن رأی ها بدون اندیشیدن نسبت به بستر طلوع تفکر، کار بیهوده ای است. اگر صِرف پیشنهاد دستور العمل های اخلاقی برای عمل کافی بود، باید امروز در هیچ جا فساد اخلاقی وجود نداشت. وقتی هنوز عزم تحول در وجود آدمیان ظهور نکرده است، هر اندازه وعظ بیشتر شود، ادبار بیشتر می شود مگر آن که متوجه ضعف اساسی عقل تکنیکی شده باشیم و این اندازه آن را برجسته ننماییم، کاری که انقلاب اسلامی در ذات خود و حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» در سیره خود متذکر آن است.

۲۹- نظام جهان کنونی، نظام منطق ارسطویی نیست و مردمان از علم ارسطویی و ابن سینایی بسیار دور شده اند و به همین جهت آن هایی که هنوز در عقل انتزاعیِ خود متوقف اند به جای طرح درست مسائل و حل آن ها، تنها حرف می زنند و در جستجوی دلایل می گردند و از ایمانی که با انقلاب اسلامی ظهور کرده و می رود تا از عقلانیتِ تجدد بگذرد، ناخودآگاه بیگانه اند و اساساً متوجه معنای عقل تکنیک نیستند تا معنای

عبور از آن را در سر بپرورانندن. این ها عقل مدرن را که عین تصرف در عالم است، نمی شناسند تا در امر عبور از آن اندیشه کنند. ما باید با فهم معنای عقل تکنیکی متوجه امکان های تاریخی خود باشیم تا عقل مناسب فهم تاریخی که درآن هستیم را به صحنه آوریم.

۳۰- عقـل تکنیکی، آن عقلی نیست که در دوران گذشـته حرفه و صـنعت آن دوران را ظهـور داده بـود. آن حرفه هـا مـوجب بیگانگی افراد با زنـدگی نمی شدنـد زیرا آن ها می دانسـتند چه می کنند و وجود خود را در چیزی که پدید آورده بودند می دیدنـد. در آن زمان، «کار» تنها برای زنـده ماندن نبود بلکه کار برای زندگی کردن بود و افراد با حاصل کار خود زندگی می کردنـد و خود را در آینه ی دست رنـج خود ارزش گـذاری می نمودنـد. از این جهت نمی توان گفت عقـل تکنیکی ادامه ی همـان عقلی است که صـنعت گران در دوران گذشـته بـدان مشـغول بودنـد. این امر مـا را بـدین بـاور می رسانـد؛ همچنان که تحولی در وجود انسـان هـا پیش آمـد و درنتیجه ی آن تحول، عقل تکنیکی بر روح و روان آن ها حاکم شـد، بایـد با اشارات انقلاب اسـلامی منتظر تحولی در وجود انسان ها باشـیم تا افق دیگری را در مقابلشان بگشایـد. در این رابطه در صـفحات آخر کتاب، در بحث «چگونه تفکر به تاریخ ما بر می گردد» با این جمله ی شـهید آوینی مواجه می شوید که می گوید: «وقتی پول تنهـا انگیزه ای باشـد که انسـان را به «کـار» وامی دارد، دیگر کـار معنـای حقیقی خویش را از دست می دهـد و به شرّ واجبی تبـدیل می شود که بایـد بیشتر و سـریع تر از آن خلاصـی یافت». آیا معتقـدین به انقلاب هنوز می توانند به عقل تکنیکی برای اصلاح امور

ص: ۳۵

جامعه ی اسلامی امیدوار باشند؟ آیا جان های غیرت مند از این عقل به ستوه نیامده است؟

۳۱- در رابطه بـا اسـتکباری که امروز علم و تکنولـوژی، آن را پدیـد آورده است، دو راه وجـود دارد: یکی شـریک شـدن در قـدرتِ علم و تکنولوژی که لازم می آیـد مثـل ژاپن، قلبِ ایمانیِ خود را به عقلِ تکنیکی هـدیه کنیم که این بر خلاف تصور روشـنفکران غرب زده، با روح این ملّت هم خوانی ندارد. راه دیگر رخنه کردن در این قدرت است از طریق درک ماهیّت آن و خود آگاهی به وضع خاص دورانی که از تجـدد جـدا نیست، اما می توانـد مقـدمه ی جـدایی باشـد. در صورتی که انقلاب اسـلامی بتوانـد نظـامی را ترتیب دهـد تـا مردم در آن نظـام بـا نظر به حقیقت وجود،با قناعت و صـفا و اعتماد به یکـدیگر و با راستی و درستی و حق پرستی زنـدگی کننـد. البته با این نگاه که حکومت اسـلامی تجدیـد عهد با حقایق عالم هستی است در دوران غلبه ی تـامّ و تمام تکنیک. تنها در چنین شـرایطی و با روحیه ای انقلابی امکان تحقق چنان عهـدی ممکن است وگرنه نمی توان در برابر قهر قـدرت غربی ایسـتادگی کرد و پس از مدّتی میدان را برای ارزش های غربی خالی می کنیم و یا گرفتار موضع گیری های گروهی و افراطی می شویم و افق تحقق تمدّن اسلامی را تیره و تار می نماییم.

۳۲- در بین جریان هایی که در عین تعلّق به انقلاب اسلامی دارای سلایق مختلف اند نباید در جستجوی عقلی بود که ذیل آن عقـل، سـلایق از بین بروند. هیـچ یـک از صاحبـان عقل و نظم را نمی توان با بحث قانع کرد که جانب تعقل و نظم دیگری را بگیرند زیرا هر یک از آن ها عقل غالبی

دارنـد و به سـخن آن عقـل گوش می سـپارند لـذا یکی در عین عـدم انکار ارزش های دینی، بر لزوم حفظ نظم اجتماعی و بر ارزش گـذاری به قانون تأکید دارد و دیگری بر حفظ ارزش های دینی تأکید می کند و ایجاد نظم اجتماعی و قانون را تنها در حفـظ اخلاـق می دانـد. جمع این دو نگـاه تنها به این صورت ممکن است که هر کـدام سـخن دیگری را بفهمـد و حریم عقل دیگری را حفظ کند و جانب را نگه دارد و این از موضوعات مهمی است که کتاب حاضر در راستای «عقل و ادب لازم جهت ادامه ی انقلاب اسلامی» به آن نظر دارد.

راستی که حفـظ ارزش هـا بسـیار مهم است ولی فراموش نکنیم ما در جهانی وارد شـده ایم که غیر از حفظ ارزش ها، شـغل و بهداشت و امنیّت و مدرسه و خانه را نیز برای زندگی ضروری می داند و در این رابطه سلایق فوق الذّکر بهتر زبان همدیگر را بفهمیم.

۳۳- جهـان مـدرن را عقلی می شـناسد که آن را سـاخته است همـان طور که حقیقت جهانِ ما را عقلی می شـناسد که جایگاه شریعت اسلام را در زوایای آن درک کرده باشد. حال سوال این جا است که ما با عقل خود چه اندازه جهان مدرن را خواهیم شنـاخت؟ آیـا وضع تـاریخیِ جهان مـدرن با عقلی که ما از نیاکان خود به ارث برده ایم و در سـرزمین ما بالیـده و ظهور کرده است، قابـل شـناخت است؟ عقلی که مـا فعلاـ با آن به سـر می بریم بیشتر با مفاهیم و معانی کلی سـر و کار دارد و این عقل به درک جهان جدید که آدمی در آن دائر مدار امور است کاری ندارد. هر جهانی عقل خاص خود را دارد و از این جهت گفته می شود «تجدد را با عقل عالم قدیم نمی توان

شناخت».[(۱)](#)

با نظر به چنین موضوعی است که ما باید آینده ی خود را در انقلاب اسلامی و با نظر به ملکوت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» جستجو کنیم وگرنه مثل دویست سال گذشته مقلّد غرب باقی می مانیم.

آدمی همواره جهانی دارد که وجود خود و چیزها را در نسبت با آن درک می کند و از طرفی هر جهانی اصول متفاوتی با جهان دیگر دارد و این اصول، عقل آن جهان را می سازد. چرا ما با عقل تاریخی خود که با انقلاب اسلامی ظهور کرده است، جهان خود را نسازیم و بر این امر تأکید نکنیم؟

۳۴- انقلاب اسلامی در موقعیت خاص تاریخی اش از یک طرف نظر به التزام انسان ها به شریعت دارد و از طرف دیگر با عقل تاریخیِ جهان مدرن روبه رو است و از این جهت انقلاب اسلامی عقل خاص خود را دارد که نه عقل دوران های گذشته ی ما است و نه عقل جهان مدرن، عقلی است مخصوص این تاریخ، و این به شرطی است که با توجه به سیطره ی عقل مدرن، عقل مدرن تفسیر نگردد و بدانیم به صِرف نامطلوب دانستنِ نظم موجود جامعه ی خود، نظم مطلوب پدید نمی آید؛ بلکه ما با عقل مخصوص انقلاب اسلامی می توانیم نظم مخصوص جامعه ی خود را شکل دهیم. هرچند این کار، کار آسانی نیست، ولی تنها راه است.

۳۵- باید مواظب بود عقلِ زنده در هر زمان را با صورت انتزاعیِ عقل دوران های گذشته اشتباه نگرفت. این عقل را باید در وقت و زمان یافت

۱- - دکتر رضا داوری، خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی، ص۲۱۳.

بدون آن که نسبت به عقل دوران های گذشته بیگانه بود. عقلی که با انقلاب اسلامی ظهور کرد، عقل صرفاً انتزاعی نیست که تنها به شناسایی جهان اکتفا کند بلکه عقل جهان ساز است ولی نه به آن معنایی که در سایه ی زمانِ غربی خود را معنا کند بلکه این عقلی است که نسبت ما با جهان را با رویکردی قدسی که انسان ها باید داشته باشند معنا می کند و ضامن پیوستگی ملّت با همدیگر و با فرهنگ دینی خودمان خواهد بود و می رود که شئون زندگی وجامعه مان را معنایی مناسبِ این تاریخ ببخشد زیرا به گفته ی بزرگان، «عقل باید در زمین زندگیِ این جا ریشه داشته باشد و توجه کنیم که عقلِ گلخانه ای، در طی یک صد و پنجاه سال اخیر کاری نکرده است و از این پس هم کاری از آن بر نخواهد آمد»(۱) «عقل، هر عقلی باشد باید در زمین ما ریشه داشته باشد زیرا با عقل ریشه کرده در زمین و سیراب از تذکر تاریخی است که می توان گذشته را باز شناخت و از آن جا نظری به آینده کرد».(۲)

۳۶- با حضور تاریخیِ انقلاب اسلامی باید به تحقق شرایطی اندیشید که از افراط و تفریط های سیاسی و ایدئولوژیک عبور کرد ه باشیم و با درک همدیگر از گسستگی جامعه ی خود قدمی فراتر نهیم، تا علم و فرهنگ و دین به هماهنگی لازم دست یابند و این با عقلی که ضامن پیوند اجزاء و شئون مسائل اجتماع ما باشد ظهور می کند. با این عقل، نظم و قانون نیز رعایت می شود در صورتی که متوجه اراده و مشیتی باشیم که از

۱- – همان. ص۲۵۹.

۲- – همان.

طرف خداوند در این تاریخ به میان آمده است. شعور تاریخی ما با نظر به آن اراده و مشیت ظهور می کند. این اراده آموختنی نیست، بایـد به آن نظر کنیم و در بـاطنِ خود آن را احسـاس نمـاییم. آن اراده، روح این جامعه است و معلوم است زمانه ی بی روح، خشک و ملال آور خواهـد بود و بستر هیـچ تفکری نیست. عقل بیگانه شده از زمان نمی تواند جهان تازه ای بنا کند، از این جهت باید به عقل تاریخیِ انقلاب اسلامی نظر کرد.

۳۷- در جـامعه ی مـدرن غربی، دین وجود دارد ولی نظم اجتماعی و سیاسـی در آن جامعه، غیر دینی است. حال اگر از طریق انقلاب اسلامی نتوانیم استعداد وحدت بخشی دین را به میان آوریم، از آن جایی که نظم اجتماعی جدید مربوط به این ملت و سرزمین نیست، عملاً با پیونـد های گسـیخته و بـدون اسـتحکام روبه رو خواهیم بود. این است که بایـد بدانیم دین اگر در این تاریـخ بخواهـد در حکومت نقش داشـته باشد باید طرحی داشـته باشد که بتواند جهان ما را دینی کند و آن با ولایت فقیه می توانـد محقق شود زیرا حکومت دینی به جهـان دینی تعلّق دارد، یعنی جهـانی که ولاـیت الهی را پـذیرفته است. ولی اگر ما در جهانی زندگی کنیم که عوامل غیر دینی نظم آن را مدیریت کنند، حکومت دینی با دشواری هایی مواجه می شود.

۳۸- حکومت دینی، حکومت دوران عبور از سکولاریسم است و با تحولاتی که در جان انسان ها پیش می آید ظهور می کند و وقتی تحول پیش می آیـد که افراد جامعه ی دینی متوجه شونـد نظم اجتماعیِ جدیـد متعلّق به این ملت نیست و طرح آن در این آب و خاک موجب

گسیختگی پیوند ها می شود. در نتیجه این تجدید عهد با دین، رفتن یک جهان و آمدن جهانی دیگر شکل می گیرد بدون آن که گمان کنیم با سیاست مداران و با صدور دستور العمل ها جهان دیگری که ما به دنبال آن هستیم ظهور خواهد کرد.

اگر روح دینی بیاید، پیوندها و روابط و مطلوب ها و مقاصد و غایاتِ جامعه ی غرب زده ی ما دگرگون می شود و این با تأمّل در جهان تجدد و نظام آن و مقتضیات علم و عمل غربی به عنوان مقدمه در باب رسیدن به جامعه ی دینی ضروری است. با این نگاه می توان جایگاه حقیقی انقلاب اسلامی و عقلی را که باید ظهور کند مد نظرها قرار داد.

۳۹- ادب ادامه ی انقلاب اسلامی با نظر به جایگاه تاریخی آن شروع می شود وگرنه به جای آن که فرهنگ جامعه زیر سایه ی انقلاب اسلامی از فرهنگ تجدد آزاد شود، سیاست مداران، آرمان های انقلاب اسلامی را در دستورالعمل ها محدود می کنند با این گمان که از این طریق مردم را به اهداف انقلاب اسلامی نزدیک خواهند کرد بدون آن که از خود بپرسند چرا تا حال دستورات شان اجرا نشده، به دنبال مقصر می گردند، غافل از این که چنین نیست که بتوان مردمان را به هر شکل و هر صورت در آورد و هر عقیده ای را به آن ها قبولاند.

سیاست مداران به ظاهر کارهای زیادی می توانند بکنند اما نمی دانند سیاست، از عهده ی همه ی کارها برنمی آید. کارهای اساسی برای عبور از انجماد تاریخی، تنها در سایه ی روحیه ی انقلابیِ یک ملت برآورده می شود، آن هم وقتی جایگاه تاریخی انقلاب توسط آن ملت شناخته شود.

ص: ۴۱

ما هنوز متوجه تفاوت امر تاریخی با امر سیاسی نشده ایم، گمان می کنیم سیاست مداران هرچه بخواهند می توانند بکنند و گاهی بر سیاست مداران نیز این امر مشتبه می شود و همین امر موجب می گردد که بخواهند جمهوری اسلامی را به جای انقلاب اسلامی قرار دهند. گمان می کنند اینان اراده ی مردم را رهبری خواهند کرد و ما نیز بیش از اندازه به سیاست مداران امیدوار هستیم و از تحولی که در مردم به وجود آمده غافلیم.

۴۰- انقلاب اسلامی تقدیر الهی است برای ملتی که حاضر شد برای عبور از سکولاریسم تا مرز شهادت پیش رود و در این راه، فرزندان زیادی را تقدیم این انقلاب الهی کرد، در حالی که ما در فضای فرهنگ تجدد گمان می کنیم قدرت در سیاست نهفته است و هرچه پیشرفت و توسعه است، مربوط به سیاست است. لازم است بدانیم روحیه ی عبور از سکولاریسم را سیاست به وجود نیاورد؛ همان طور که ضعف و فتوری که اکنون در کلّ سیاست جهان پدید آمده است، به سیاست مداران ربط ندارد. ناتوانیِ سیاست، ناتوانی اشخاص نیست، ظاهرشدنِ ضعف ذاتی سیاست است که امروز بیشتر ظاهر شده است. آن چه ملت ها را جلو می برد چیز دیگری است و آن چیزی که ملت ها خود را در آن جستجو می کنند و در ملت ما آن چه ما را جلو می برد، رجوعِ به زندگیِ قدسی و معنوی است در جهانی که باید با فهم تاریخی خود با ابعاد مختلفِ سکولاریسم، دست و پنجه نرم کنیم و از آرزوهای عقلِ تکنیکی عبور نماییم. ملت ایران این عزم را با تحقق انقلاب اسلامی نشان داد.

۴۱- فهم غیر تاریخی نمی تواند روح تاریخ زمانه ی خود را تجربه و احساس کند، لذا متوجه نمی شود که بعضی از آرزوهایش، مربوط به تاریخ او نیست. ده ها سال یک خواست و آرزو را حفظ می کند بدون این که از خود بپرسد چرا جامعه ی او به آن آرزو و خواست نرسیده است.

در تاریخِ تجدد همه ی آن چه باید در آن سرزمین شکل می گرفت تا آن تاریخ ظهور کند، شکل گرفت و این ربطی به تاریخ ما نداشت. آری! امور تاریخی، امور واقع شدنی و تحقق یافتنی هستند، اما در وقت و جایگاه خود و در میان مردمی که مربوط به آن تاریخ اند، به همان معنایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا» (درر الاخبار، ص۵۳۲) وقوع حادثه ها در گرو وقت و تاریخ خاص آن ها است. با این آگاهی باید متوجه باشیم همیشه و در همه جا قادر به هر کاری نیستیم، و تنها در بستری که تاریخ ما در مقابل ما گشوده است، ما به آن چه باید برسیم و تقدیر و مصلحت ماست، می رسیم؛ مگر آن که با فهم غیر تاریخی خود، همچنان اصرار داشته باشیم به آن چه در جهان تجدد واقع شد، ما نیز خواهیم رسید و باز ده ها سال در این آرزو دست به هیچ کار مناسبی که مربوط به تاریخ خودمان است، نخواهیم زد.

فهم غیر تاریخی گمان می کند راه توسعه ی غربی، آزاد از هرگونه سرزمینی و تاریخی برای هر ملتی قابل تحقق است. در حالی که در صدساله ی اخیر به جهت همین تفکر، فاصله ی ملت ما با توسعه یافتگیِ غربی، نزدیک نشد مگر در مصرف کردنِ آن چه جهان توسعه یافته عرضه می کند.

ص: ۴۳

۴۲- ما نسبت به غرب دارای دو تاریخ هستیم و نمی توانیم برای رسیدن به آنچه غرب به آن رسید به فرهنگ و تاریخ خود پشت کنیم زیرا در این صورت نه به درستی در تاریخ تجدد وارد می شویم و نه دیگر پاهایی استوار در زمین و زمان خود داریم - از این جا رانده و از آن جا مانده- و این همان رنجِ بی تاریخی است که با انقلاب اسلامی به خوبی می توان از آن عبور کرد و به عهدی که مربوط به تاریخ خودمان است پایدار ماند. باید متوجه باشیم در حال حاضر در کنار تاریخ تجدد که دوران تکنیک است، با انقلاب اسلامی تاریخ دیگری ظهور کرده است و در آن از اصولی می توان سخن گفت که غیر از اصول تجدد غربی است. آری دوره های تاریخی به راحتی ظهور و تعیّن پیدا نمی کنند، بلکه تعیّن شان به اندیشه و به نگاهی است که در آن دوران به جهان و به غایاتِ زندگی می شود. حال آیا نباید متوجه شد در تاریخ جدیدی که با انقلاب اسلامی شروع شده است راه دیگری غیر از راه تجدد در مقابل ما گشوده شده است و تنها از این طریق و با این عقل از رنج بی تاریخی رها می شویم؟

۴۳- در جامعه ی غربی علم و فرهنگ و سیاست در تناسب با یکدیگر و با تحولی که در تفکر و فلسفه پدید آمد، هر یک تعیّن خاص پیدا کردند و با توجه به این که این ها حوادث تاریخی اند و با اراده ی این و آن به وجود نیامده اند، نمی توان جامعه ی غربی را حاصل تصمیمات سیاسی دانست تا گمان کنیم سیاست مداران نیز می توانند جامعه ی ما را به همان صورت که در غرب هست، وارد آن علم و فرهنگ و سیاست نمایند. تجددی که در زمین و زمانه ی غرب روییده است وقتی در جاهای دیگر

وارد شود در تعارض با فرهنگ آن ملت، فرهنگ و سیاست و علمش به صورت یک مجموعه ی پیوسته و متناسب با یکدیگر وارد نمی شود و در نتیجه آن ملّت را دچار آشفتگی می کند زیرا آن ملت نخواست با تاریخی که خود شروع کرده خود را ادامه دهد و از خود نپرسید با این ناهماهنگی و عدم تناسب چه باید کرد؟ آیا نمی توان گفت ما در تاریخی به سر می بریم که قابل هماهنگی با عقل تجدد نیست؟ این ناهماهنگی، عقب افتادگی به حساب نمی آید اشکال در آن است که از خود شروع نکرده ایم و متوجه نیستیم آینده ی حقیقی ما تقلید از غرب نیست.

۴۴- همه می دانیم اگر ایمان و اعتقاد مردم اصلاح شود بحران های موجود از بین می رود ولی آن چه در این رابطه باید مدّ نظر ها قرارگیرد این است که ایمان و اعتقاد، یک امر سیاسی نیست، یک موضوع مردمی است و به اشراقی که بر قلب آن ها شده است و با دل و جان آن ها پیوند دارد، مربوط است. ما در پیروی از زبان و بیان اهل تجدد لفظ «ارزش» را به جای «اعتقاد» گذاشته ایم در حالی که در فرهنگ غربی، «ارزش» مترادف با «اعتقاد» نیست. اعتقاد با نظر به حقیقت معنا می یابد و پایدار می ماند ولی ارزش با نسبی بودنِ حقیقت هم معنا دارد. با توجه به این امر چگونه می توان بحران هایی را که با غفلت از ایمان و اعتقاد پیش آمده است با نظر به ارزش های جهان مدرن که با نیست انگاری هم آغوش است، رفع نمود؟ آیا با توجه به این امر نمی توان متوجه اصالت جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی در این ملت شد؟

ص: ۴۵

۴۵- انقلابی بودن و وفاداری به انقلاب اسلامی در گرو عهدی است که باید با حقیقت برقرار کرد به همان معنایی که بنیانگذار انقلاب یعنی حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» فرمود: «من با خدای خود پیمان بسته ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم، اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت برنمی دارم». (صحیفه امام، ج۲۱، ص۳۳۰) در این نگاه ما از تاریخی که حقیقت را نسبی می داند عبور می کنیم، ولی از وسعت متفاوت انسان ها نسبت به رجوع به حقیقت غافل نمی مانیم و بدین معنا می توانیم نظام اسلامی را نظامی مردمی و چندصدایی دانست و در عین نظر به حقیقت، جایگاه افراد و جریان ها را تعیین نمود.

با نظر به مردم سالاری دینی، در فضایی روحانی و با ظهور ابعاد یمینیِ مردم ایران در این تاریخ، فکر و آرمانی خاص جاری شده که منجر به درک انقلاب اسلامی گشت و مردم حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» را با خود هم زبان یافتند. حال به اندازه ای که انقلاب در نهادهای اجتماعی کشور ظهور نکرد، مردم شیعه بر اساس سنت حکومت در حکومت در این تاریخ، انقلاب را در لایه ای دیگر ادامه می دهند، منتها نه به صورت تضاد با حکومت آن طور که شیعه در زمان حاکمان ظالم برنامه ریزی کرده بود، بلکه با ادامه ی انقلاب در بُعد فرهنگی و نه صرفاً سیاسی. زیرا شیعه ی معتقد به انقلاب جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نسبت به سیاست بی تفاوت نیست، ولی طالب سیاستی است که آینه ی دیانت باشد و چون هنوز سیطره ی فرهنگ مدرنیته در دنیا فروکاسته نشده مردم نمی توانند آرمان های خود را در دولت ها و مراکز رسمی جستجو کنند، چیزی که در

ابتدای انقلاب اسلامی متصور می شد. ولی در دهه ی چهارم انقلاب اسلامی که انقلاب، دوران پختگی خود را تجربه می کند مردم بهتر می توانند در این تاریخ نیز به معنای دولت در دولت پی ببرند و با عقب نرفتن کلّی فرهنگ مدرنیته از نهادهای اجتماعی، جا نخورند زیرا مردمی که متوجه اند تحقق همه ی اهداف انقلاب اسلامی را نمی توان به سیاست مداران واگذار کرد انقلاب اسلامی را در متن مردمی بودنِ انقلاب ادامه می دهند که این برای شیعه همیشه اساسی ترین سنگر بوده است و غفلت از آن خسارت بزرگی است، زیرا در صورت چنین غفلتی شیعه مجبور است خود را تنها در نهادهای رسمی ادامه دهد، نهادهایی که با یک انتخابات به یک جهت سوق پیدا می کنند و با انتخابات دیگر به سوی سلیقه ای دیگر متمایل می شوند.

مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» در تاریخ ۵/۱۲/۸۸ راز ماندگاری و مصونیت و آسیب ناپذیری جمهوری اسلامی را ناشی از جمهوریت و اسلامیت و مردم سالاری دینی و اسلامی می دانند، که این موجب ظرفیت عظیمی می شود که حتی زاویه هایی را که بعضی دولت ها نسبت به اهداف انقلاب پیدا می کنند، آن ظرفیت عظیم در کوره ی خود ذوب می کند. در این کتاب سعی شده روح نیروهای انقلاب متوجه چنین حضوری برای خود در کنار نهادهای رسمی نظام اسلامی باشد. امید است چنین تذکری که خلافْ آمدِ عادت است، در ذهن و ذُکر مطرح شود.

۴۶- قاعده ی کار آن است؛ کسانی که به دین و ادامه ی انقلاب اسلامی علاقه دارند و رواج آن را می خواهند، باید بیشتر به شرایط امکان

این رواج بیندیشند؛ آن ها که طالب رواج دین هستند باید بدانند با حرکات قهرآمیز اگر در درون خود احساس رضایت کنند ولی در دگرگونی جامعه به سوی ادبِ دین و ادامه ی انقلاب کمک نکرده اند زیرا از تاریخی که در آن قراردارند غافل اند. امروز دوره ی این که یکی بداند و بقیه فرمان برداری کنند گذشته است، امروز همه می دانند و باید فکری که همه ی این دانایان را قانع می کند با آن ها در میان گذاشت. باید رفتار هایی که با هم داشته ایم تغییر کند و اگر در انقلابی بودن با بعضی از جریان ها هم عقیده نیستیم لااقل در فهم همدیگر و تحمل همدیگر هم نظر باشیم و گرنه نسبت به روح تاریخی که شروع شده است بیگانه خواهیم ماند.

نباید راه گشوده شده یا گشودنی را که با انقلاب اسلامی به میان آمده، رها کرد و در تمنّای راهی ماند که ورود در آن برای ما نیست. راهی در مقابل ما است که نه راه گذشته است و نه راهی که غرب برای رسیدن به اهداف خود هموار کرده است. راهی است که عقلِ مربوط به انقلاب اسلامی متذکرآن است که در آن راه، نه تماماً عقل دیروزینِ مان فراموش می شود و نه بیگانه از زندگی، در استدلال متوقف می شویم، بلکه باید به عقلی که مربوط به انقلاب اسلامی است و در صحنه ی عمل به کار می آید و انقلاب اسلامی را به صورت کاربردی در عمل و اهداف خود به فعلیت رساند مجهز شد. سعی ما آن است که در جایِ جایِ این کتاب متذکر به این امر باشیم. امید است در این امر موفق شده باشیم و مولایمان که صاحب اصلی این انقلاب است، آن را از ما بپذیرد.

طاهرزاده

ص: ۴۸

نظر به حضور تاریخی زعمای دین

اشاره

ص: ۴۹

بسم الله الرحمن الرحیم

معنای بی تاریخی

انگیزه ی بنـده آن است که بحثی در رابطه بـا نحوه ی حضور تـاریخی علمـای دین داشـته باشم تا معلوم شود که علمای ما در سیر تاریخی خود در ایسـتگاه های مختلف تاریخ چه نمودها و حضورهایی داشـته اند و ریشه ی ما در تاریخ هزار و چهار صد ساله در کجا قرار دارد و به کجاها وصل است.

همه می دانیم که اساسـی ترین هویت هر ملتی در تاریخ او نهفته است. قبل از غلبه ی فرهنگ مدرنیته بر افکار ملت ما، مشکل بی تاریخی و گسسـتگی تاریخی نداشتیم، مردم ما هویت تاریخی خود را با نظر به مرجعیت شیعه معنا کرده بودند. پدر بزرگ ها و مادر بزرگ های ما به راحتی خود را در تاریخی می یافتنـد که اسـلام و علمای دین شـکل داده بودنـد و چون پدیـده ای تحت عنوان بی تاریخی مطرح نبود نیاز نـداشتیم بر روی ریشه های تاریخی خود تأکیـد کنیم و بخواهیم جایگاه تاریخی وقایع را بشناسیم.

در این جا پرسـش از بنیاد است و نسبت امروز ما با گذشته ای که همچون نور از پشت سر جلوی ما را روشن می کند. یعنی به یک معنا

بسم الله الرحمن الرحیم

معنای بی تاریخی

انگیزه ی بنده آن است که بحثی در رابطه با نحوه ی حضور تاریخی علمای دین داشته باشم تا معلوم شود که علمای ما در سیر تاریخی خود در ایستگاه های مختلف تاریخ چه نمودها و حضورهایی داشته اند و ریشه ی ما در تاریخ هزار و چهار صد ساله در کجا قرار دارد و به کجاها وصل است.

همه می دانیم که اساسی ترین هویت هر ملتی در تاریخ او نهفته است. قبل از غلبه ی فرهنگ مدرنیته بر افکار ملت ما، مشکل بی تاریخی و گسستگی تاریخی نداشتیم، مردم ما هویت تاریخی خود را با نظر به مرجعیت شیعه معنا کرده بودند. پدر بزرگ ها و مادر بزرگ های ما به راحتی خود را در تاریخی می یافتند که اسلام و علمای دین شکل داده بودند و چون پدیده ای تحت عنوان بی تاریخی مطرح نبود نیاز نداشتیم بر روی ریشه های تاریخی خود تأکید کنیم و بخواهیم جایگاه تاریخی وقایع را بشناسیم.

در این جا پرسش از بنیاد است و نسبت امروز ما با گذشته ای که همچون نور از پشت سر جلوی ما را روشن می کند. یعنی به یک معنا

بازگشت به اصل است تا با نگاهی پدیدار شناسانه موضوع دنبال شود و از حجاب های تفکر عبور کنیم و به خانه آگاهی خود که ریشه در تاریخ مان دارد برگردیم و سنت پربار تاریخی خود را که آینه ی حضور یک ملت در محضر حقیقت بوده، به تماشا بنشینیم و با عقل غربی که هویت سایر ملت ها را نفی می کند خود را به نظاره ننشینیم.

با ورود فرهنگ مدرنیته و در راستای تحمیل تاریخ مدرن بر ملت ها، ملت ها گرفتار بی تاریخی شدند، به طوری که امروزه بسیاری از ملت ها نمی دانند در کجای تاریخ خود قرار دارند و همین امر منجر می شود تا به راحتی خود را در اختیار فرهنگ غرب قرار دهند و هضم آن فرهنگ شوند زیرا فرهنگ غربی تا تاریخ یک ملت را از آن ملت نگیرد نمی تواند بر آن ملت حاکم شود.

بنده معتقدم مشکلات فرهنگی ما در ایران فراتر از زمینه های خارجی و داخلی آن، به مسئله ای تاریخی در نسبت ما با تفکر برمی گردد. بدین معنا که از یک طرف خود را عقب مانده از جهان کنونی می دانیم و از طرفی دیگر نمی توانیم با فرهنگ درخشان گذشته خود گفتگو داشته باشیم و از آن مدد بگیریم زیرا نمی توانیم خود را در سطح عالی تفکر و فرهنگ بیابیم و خود را نسبت به فرهنگ غربی عقب افتاده احساس می کنیم.

شاید بتوان گفت یکی از توانایی های مهم فرهنگ غربی این است که توانسته است از طریق شرق شناسان خود، تاریخ ملت ها را تفسیر کند تا همه احساس کنند باید تاریخ خود را با تاریخ غرب ارزیابی نمایند و این همان بی تاریخ شدن یک ملت است.

مجمع مطالعاتِ مسایل اسلامی در استراسبورگ - از شهرهای فرانسه- تحقیقی درباره ی مذهب شیعه ی دوازده امامی انجام داده، ۲۵ تن از دانشمندان عضو آن مجمع در آن تحقیق شرکت داشته اند تا کتابی به نام «مغز متفکر جهان شیعه» مربوط به امام جعفر صادق علیه السلام بنویسند. در حالی که می دانیم شرق شناسانی که پیرامون فرهنگ و تمدن شرق کَند و کاو کنند، پیوندی وثیق با تحمیل تاریخ غرب به همه ی جهان دارند و در صدد القای ارزش های مورد نظرِ فرهنگ غرب می باشند که از جمله کارهای آن ها مشروعیت بخشی به نهضت رنسانس و مدرنیته ی غربی است. در همین راستا آن مجمع در آن کتاب سعی دارند شخصیت امام صادق علیه السلام را اندیشمندی چون دیگر اندیشمندان بشری معرفی کنند که علوم و تعالیم آن حضرت، نه از طریق وَحی و غیب و منبع علم الهی، بلکه محصول تلاش های فکری و تجربی آن حضرت بوده است! ظاهر قضیه آن است که می خواهند از حضرت باقر و حضرت صادق«علیهماالسلام» تجلیل کنند و بگویند قبل از اروپا این بزرگان متوجه علومی مثل علم نجوم بوده اند، به عبارتی امام باقر و امام صادق«علیهماالسلام» زودتر به آن چه مدرنیته به آن دست یافته، دست یافته اند و با این گونه تجلیل ها ما را به این نتیجه برسانند که ریشه ی ما از طریق امام باقر و امام صادق«علیهماالسلام» به مدرنیته وصل است.

از آن جایی که غربی ها تاریخ را، تاریخ خطی می دانند و مدعی هستند همچنان تاریخ به سوی تکامل جلو آمده و امروز با ظهور فرهنگ مدرنیته، بشر به اوج کمال خود رسیده است، نتیجه می گیرند هر شیعه ای که بخواهد به آن امامان وفادار باشد باید به فرهنگ غربی وفادار باشد که

صورت تکامل یافته ی فرهنگی است که امامان داشته انـد. به افرادی که به این صورت سعی می کننـد تاریـخ یک ملت را به نفع فرهنگ خود مصادره کنند مستشرق می گویند، این ها اروپایی هایی هستند که تاریخ شرق را با خلق هویّتی بر پایه غرب برای ما تفسیر می کنند و در این دیدگاه اسلام و علماء اسلامی چون پارچه ی کهنه ای به نمایش گذاشته می شوند که دیگر به کار زندگی نمی آیند و اگر هم در زمان خود نکات مثبتی داشته اند بهتر از آن را امروز غرب دارد و عملاً غرب محوری را به شرق توصیه می کند.

یکی از مشکلات اساسی ما در فرهنگ خود که نیاز است نسل جوانمان از آن عبور کننـد، مشکل گسست تاریخی است. فرهنگ مدرنیته ما را از حضور در تاریخ گذشته ی خودمان محروم کرده است. این مشکل، جدی تر از آن است که بنده بتوانم در این جلسه آن را روشن کنم، شاید بتوان افقی را در مقابل عزیزان باز کرد تا بدانند چرا باید به آینده ی خود امیدوار باشیم.

ابتدا باید از خود بپرسید فضایی که ما باید در آن زندگی کنیم چه خصوصیاتی باید داشته باشد؟ شما در مقابل خودتان این دیوار و این میز و این تابلو را می بینید ولی هوا را نمی بینید در صورتی که اهمیت هوایی که در آن هستید و در آن تنفس می کنید بسیار بیشتر از این میز و تابلو است. اگر هوا مسموم بشود تنگی نفس می گیریم و بعد از مدتی می میریم، بدون این که بفهمیم چرا مردیم، چون نه کسی ضربه ای به ما زد و نه دیوار روی ما خراب شد. تاریخ ما اگر خراب شود فضای زندگی ما خراب خواهد شد، در آن صورت ملت ما نمی تواند درست تنفس بکند. بصیرت شما به

آن است که مواظب باشید کسی فضای تاریخ شما را مسموم نکند. تاریخ ما با دینِ ما معنای خود را نشان می دهد و دینِ ما در دستگاه مرجعیتِ شیعه همواره خود را ظهور داده و امکان ادامه داشته است.

نگاه به اخلاق و کرامت هایی که از علماء ظهور کرده است، نگاه به شخصیتِ فردی آن ها است که در جای خود بسیار ارزشمند است و نشان می دهد اسلام چگونه انسان هایی تربیت کرده و می کند، ولی به جهت تأکید اسلام بر جامعه ی اسلامی، نظر به حضور تاریخی علماء در جامعه بسیار مهم تر است و لازم است از این منظر نیز به تربیت شدگان اسلام نظر انداخت.

درست است که در نظر به شخصیت علمای اسلامی باید به شخصیت فردی آن ها و تقوایی که در حرکات و گفتار آن ها به چشم می خورد نظر کنیم ولی متوجه باشید فرهنگ غربی و مستشرقین بنا ندارند که سجایای اخلاقی علماء را نفی کنند، حتی شاید از این جهت کمک هم بکنند که ما آن ها را بهتر بشناسیم. تلاش مستشرقین آن بوده و هست که ما عادت کنیم عالمان دین را همانند علمای مسیحی ببینیم و متوجه نقش تاریخی آن ها نشویم. با این که انقلاب اسلامی کمک کرد تا نگاه ما به دین و علمای دین عوض شود ولی عادت گذشته هنوز نمی گذارد ما جایگاه تاریخی زعمای دین را درست ببینیم تا تاریخ جدید خود را شروع کنیم در حالی که سرآغازهای جدید تنها از دل سرآغازهای گذشته بیرون می آید و موجب جهش در آینده می گردد.

در ابتـدای انقلاـب، حضـرت امـام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» بر شخصـیت مرحوم شـیخ فضل الله نوری و مرحوم مـدرس و مرحوم آیت الله کاشانی«رحمه الله علیهم» تأکید زیادی می کردند و سـعی داشـتند مردم را متوجه نقش تاریخی آن بزرگواران بنمایند تا مردم سـجایای اجتماعی آن ها را مطالعه کنند. با این که آن بزرگان از جهت اخلاقِ فردی زبانزد بوده اند ولی چون در مسائل اجتماعی از خود حساسـیت نشان می دادند بعضـی ها گمان می کنند جنبه ی اخلاقی آن ها از بقیه ی علماء ضعیف تر است. حضـرت آیت الله جوادی«حفظه الله تعـالی» در یـک دوره ای در ابتـدای انقلاـب، عضو شورای عالی قضایی بودنـد و همین امر موجب شده بود که مردم نسبت به جایگاه علمی و عرفانی ایشان توجه کافی را نداشته باشند. این نیز یکی از ضعف هـای تـاریخی مـا است که عالمـانی را که در امور اجتمـاعی کمتر فعـال انـد اخلاقی تر می دانیم. آیت الله محمـدی گیلانی به حکم وظیفه در شورای عالی قضایی شـرکت می کردند و با این که از شاگردان خاص علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» بودند و از جهت کمالات عرفانی در آن حدّاند که مناجات شـعبانیه را شـرح کرده اند و در فلسـفه ی اسـلامی و اخلاق نمونه بودند، با این همه چون در امور اجرایی و اجتماعی وارد شدند به شخصـیت سلوکی ایشان کمتر توجه شد. این ها نمونه است تا ملاحظه بفرمائیـد چگونه مـا هنوز نمی توانیم علمـای خود را درست بنگریم و نقش تـاریخی آن هـا را ارج بگـذاریم. عموماً گمان می کنیم علمایی که در امور سیاسی جامعه وارد شده اند درجه و ارزش کمتری نسبت به دیگر علماء دارند. به

یک معنا این یک نوع غفلت از سرآغازهایی است که با نظر به آن سرآغازها می توانیم آینده خود را معنا کنیم.

بازگشت به سرآغاز، بازگشت به پرسش های ملتی است که آن ملت به کمک آن ها خود را شکل داده تا با نظر به آن پرسش ها سرنوشت کنونی خود را رقم بزنیم و از نیهیلیسمِ آزاردهنده دوران کنونی عبور کنیم.(۱)

راه شناخت نقش تاریخی علمای دین

ما هنوز نمی دانیم در فضایی قرار داریم که در آن فضا نمی توانیم جایگاه تاریخی علماء را درست ببینیم و مثل فضای مسمومی که متوجه مسمومیت آن نیستیم و در عین حال گرفتار تنگی نفس شده ایم، دچار گُسست تاریخی هستیم، بدون آن که متوجه این مشکل باشیم. مدت ها طول می کشد تا با تفکر و تذکّر بفهمیم فضایمان مسموم است و از جهل مرکب خارج شویم. مشکل آن است که اگر مثلاً آیت الله جوادی را در شورای عالی قضائی دیدیم دیگر ایشان را شاگرد برجسته ی علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» و مفسر قرآن و شارح فصوص الحکم «محی الدین بن

۱- - بسی جای تعجب است که از زبان بعضی ها می شنویم شخصیت شهید مطهری محدود به علم کلام و یا تئولوژی است. اینها از یک طرف متوجه ضرورت جواب گویی او به پرسش های آن زمان نیستند و از طرف دیگر از ابعاد گسترده شخصیت او غفلت می ورزند در حالی که بزرگان اندیشه، او را فیلسوف فطرت نامیدند و از این جهت او همواره به حکم «العلماء باقون ما بقی الدهر» در تاریخ تفکر حاضر است و می توانیم به کمک اندیشه او خود را شکل داده و در امروزِ تاریخ خود به درستی حاضر شویم.

عربی» نمی بینیم و اگر ایشان را به عنوان معلم اخلاق و مفسر قرآن دیدیم نقشی برای حضور تاریخی ایشان قائل نیستیم و گمان می کنیم ایشان در تاریخِ زمانه ی خود حاضر نیستند. این مشکل اساسی ما است که نسبت به حضور تاریخی عالمان دین حساس نیستیم به طوری که اگر شهید مطهری«رحمه الله علیه» را شهید نمی کردند و ایشان می ماندند و موظف می شدند در امور اجرائی کشور مسئولیتی به عهده گیرند، دیگر آن تصور که امروزه از ایشان داریم و ایشان را به عنوان یکی از علمای بزرگ اسلام می شناسیم، نداشتیم.

برای عبور از مشکل فوق لازم است عالَمی را که عالِمان دین در آن نقش داشتند بشناسیم ولی چون توجه به آن عالَم بسیار سخت است متأسفانه از ورود به وادی شناخت حضور تاریخی عالمان دین اِبا داریم، زیرا در این رابطه باید عالَم آن ها را درک کنیم و به یک معنا به وجه مستوری تاریخ نظر کنیم و نه وَجه برهنه ی آن. ما همین مشکل را در فلسفه داریم و سختی فلسفه به آن است که می خواهد از «وجود» سخن بگوید در حالی که «وجود» تعریف بردار و آشکار نیست. ماهیت را می توان تعریف کرد ولی «وجود» را نمی توان تعریف نمود. ماهیت، مفهومِ همین کثرت های آشکاری است که در کنار ما است، ولی «وجود»، گوهر و ذات این پدیده ها است. در کتاب «عالَم انسان دینی»(۱) سعی شده است این نکته روشن شود که چون عالَم داشتن یک حالت حضوری است و نه حصولی، نمی شود آن را تعریف کرد ولی می توان آن را احساس نمود.

۱- – از همین نویسنده.

تعریف از عالَم، مثل این است که کسی بخواهد حضور قلب در نماز را با فکرکردن به دست آورد. اگر در نماز بخواهید راجع به حضور قلب فکر کنید حضور قلب تان می رود، باید حضور خودتان را در محضر حق حس کنید نه آن که به صورت یک مفهومِ حصولی به آن فکر کنید.

گفتگویی میان حال و گذشته

شناخت عالَمی که عالِمان دینی در هر دوره از تاریخ در آن به سر می بردند و مطابق آن عالَم، نقش خود را به بهترین نحو انجام می دادند و در هر مرحله از تاریخ، مناسب با همان مرحله عمل می کردند، موجب می شود تا ما ریشه ی خود را بشناسیم و مطابق تاریخ خود آینده ی خود را شکل دهیم. اگر در فضایی که مدرنیته بر ما تحمیل کرده است این بازگشت رُخ ندهد گرفتار توقف می شویم و راه امیدواربودن به آینده ی خود را از دست می دهیم و در بندِ ایدئولوژی های زمانه می افتیم. باید جهانِ زعمای دین را بشناسیم و به نیّات آن ها توجه کنیم تا میان حال و گذشته گفتگویی واقعی صورت گیرد. حرکات عالمان دین را باید در تاریخ خودشان و با روحی که در آن حرکات جاری بوده است بنگریم.

اجازه دهید بنده قبل از آن که به موضوع تفقّه در دین که سیره ی علمای اسلام بوده است بپردازم باز مقداری از حجابی که شرق شناسان غربی در تاریخ ما ایجاد کرده اند سخن بگویم تا معلوم شود چرا جناب آقای دکتر رضا داوری می فرمایند: «شرق شناسانِ غربی همگی در پی استیلای قدرت غرب بر شرق بوده اند». از نظر فرهنگ غربی به هرحال

جهان باید غربی شود و در این دوران شرق شناسی به وجود آمد تا بتواند در هرچیزی و در هرجایی که قبل از تمدن جدید و قبل از پدیدآمدن جهان متجدد بوده است، تملّک کند و جایی در گذشته ی تاریخِ قبل از تجدد برای آن ها معلوم سازد. گویی تاریخ در همه جا به پایان رسیده است تا تاریخ غربی تاریخ همه ی جهان و همه ی مردمان سراسر روی زمین شود.

باید بتوانیم این تاریخ و ماجرای اردوکشی غرب به همه ی جهان را به خوبی بشناسیم، بدون این شناخت، جایگاه و مبدأ سیر و حرکت به سوی آینده معلوم نمی شود. آیا دل و جان ما آن توان را دارد که امید گشایش راه نجات از مصیبت را در خود بپرورد؟ در این پرسش، جایگاه تاریخِ قدسی ما و تاریخِ جدالیِ غربی روشن می شود و این نیاز بسیار مهم برای مردمی است که از تاریخ خود جدا افتاده و در حاشیه ی تاریخ غربی سرگردان شده اند و نمی دانند که خانه ی دیگران خانه آنان نیست. ناخوانده ها و ناگفته ها در این وضع تاریخی نه فقط می تواند کارگشا و حتی راه گشا باشد، بلکه لااقل برای ما یک ضرورت است. زیرا اگر حجاب جهان جدید از روی اندیشه ی ما برداشته شود و اندیشه ما راهی به ظهور در صحنه این جهان بیابد، به ما طمأنینه ای می بخشد که با آن می توانیم تفکر و تأمل کنیم و از سرگردانی رهایی یابیم.

رجوع به حضور تاریخی زُعمای دین و نظر به سرمایه های فرهنگی خود، نگاه ما را به زندگی غربی، هوشیارانه می کند و راه زندگی کردن در تاریخ جدید را بدون شیفته شدن نسبت به زندگی غربی، به ما می آموزد. نتیجه این می شود که می فهمیم بشر جدید و بسیاری از عالمان جهانِ

متجدد صورتی از روابط و مناسبات کمّی و ریاضی اند، زیرا علم اصلی در فرهنگ مدرنیته تنها همین روابط و مناسبات ریاضی تکنیکی است بدون آن که به کیفیات عالم نظر داشته باشد، در حالی که بشر در زندگی هم به کمّیّات و هم به کیفیّات محتاج است.

با تذکر به مآثر تاریخی و درک امکان های کنونی، فلسفه و عرفان و معارف اسلامیِ تاریخ ما منبع ارزش مندی خواهد بود که اگر از حجاب تجدد برون آید راه آینده را روشن می سازد. در این مسیر ناخوانده ها و نانوشته های جاری در سیره عالمان و زعمای دین کم کم به زبان می آیند تا نارسایی ها و نقصان های جهانِ یک ساحتیِ مدرن را آشکار سازد و طرحِ عالمی افکنده شود که در آن عالم پیوند گسیخته میان زمین و آسمان دوباره برقرار شود و ساکنانش علاوه بر این که به اعماق و اطراف جهانِ خود می نگرند، نظری هم به بالا داشته باشند و سیرشان صرفاً در سطح افقی نباشد.

در فلسفه ی اسلامی سعی شده است زمین با ملکوت آشنا شود. شرط رسیدن به این طرح این است که بدانیم که زمان و آینده با تفکر تحقق پیدا می کند و اگر قیل و قال و دعوی و داعیه، جای تفکر و حکمت و معرفت را بگیرد این زندگیِ بی حاصل تکرار می شود و آدمیانِ اکنون زده که در واقع گرفتار یک نوع فلک زدگی هستند، به گرد خویش می گردند و جهان را پر از غوغا و هیاهو می کنند تا اگر سخنی هم هست شنیده نشود.

نظرکردن به سیره ی زعمای دین در بحبوحه ی هیاهو و غوغا آسان نیست اما این وظیفه ی دشوار باید انجام شود. ما اگر بتوانیم سیره ی زعمای

دین را چنـان دریابیم که بودنـد، یعنی اگر در «وقت»، با آنان شـریک شویم، زمان خود را نیز می توانیم بشناسـیم. زمانِ تفکر، زمانِ باقی است و زمان های فانی سایه ی زمان باقی انـد. زمان شـناس نمی توانـد و نباید به شـناخت زمان فانی اکتفا کند بلکه باید زمان باقی را بشـناسد. اصـلاً بدون درک زمان باقی زمان فانی شناختنی نیست و زمان باقی زمان حیرت و هیبت و همّت و تفکر است و این بـا حضور در تاریـخ قدسیِ زعمـای دین به خوبی احساس می شود و از بی تاریخی که همان بی«وقت»بودن است رهایی می یابیم.

مجال تفکر در خود

در مقطعی از تاریخ عده ای از ما باور کرده بودیم که مشـکلات ما ناشـی از سنت دینی است و راه برون رفت از آن مشکلات و به تعبیر این ها انحطاط را در غربی شدن دیدیم و برگشتیم به پیوندی که در گذشـته در آریایی بودن با غرب داشتیم و عملاً در ذیل تفکر شـرق شناسان که شیفته دوران قبل از اسلام بودند، قرار گرفتیم. در این راستا بود که نتوانستیم به حضور تاریخی زعمـای دین نظر کنیم و عملاًـ راهی جز چنـگ زدن به مفـاهیم غربی، در پیش روی خود نیـافتیم. این است که تـا امروز هنوز مجـال تفکر در خود را پیـدا نکرده ایم، تا به انـدیشه ای که در ایران اسـلامی به خصوص از صـفویه به بعـد جاری بوده، توجه کنیم و به هویت ملی خود که با جنبش هایی مثل تنباکو و عـدالت خانه از طریق علماء و زعمای دین به ظهور رسانـدیم، نظاره کنیم و مسئولیت ادامه انقلاب اسلامی را در مسیری

که در این دوران، انقلاب در مقابل ما - بیرون از فرهنگ غربی- گشوده است به عهده گیریم.

اگر سیره ی زعمای دین را با «وقتِ» آن درست بشناسیم، این دریافت موجب بصیرت ما در امروز تاریخ مان می شود و می توانیم جایگاه خود را در جهان کنونی بشناسیم و مستعدِ برون شدن از عالمِ یک ساحتیِ حرصِ مصرف شویم.

جهان کنونی یک ساحتی و نیست انگار شده است. این نیست انگاری با حرف و بحث و قیل و قال از میدان به در نمی رود. و اگر ندانیم زمانِ نیست انگاری چگونه فرا رسیده و تقویم جهان را دگرگون کرده است، از عهده ی خروج از آن بر نمی آییم. اگر بشر باید از بلای نیست انگاریِ روئیده در غرب و گسترش یافته در سراسر جهان نجات یابد، ابتدا باید متوجه باشد در دفع این بلا چندان کاری از علم و فضل بر نمی آید. باید به نمونه هایی نظر کند که در زمانه ی خود توانستند جهان خود را مطابق آموزه های دینی مدیریت کنند، این موقوف و موکول به پیش آمدن تفکر و همتی است که سرچشمه اش نقطه ی اتصال ما با آسمانِ «وجود» است و از این جهت زعمای دین که با این نقطه ی اتصال بیگانه نیستد، می توانند متذکر راه تجدید عهد با عالَم معنا باشند. تجدید عهد، بازگشت به گذشته به صورت سلفی گری نیست بلکه به عهده گرفتن کار و وظیفه ای است که هنوز ادامه ی آن به اتمام نرسیده است و از این پس باید انجام شود. هر عهد بستنی، ناظر به آینده است و هیچ عهدی نیست که در گذشته سابقه ای نداشته باشد. رجوع به سوابق تفکر و تجدید عهد با نظر به زعمای دین در

ما تعلق خاطر و همت پدید می آورد و دست ها و زبان ها را هماهنگ می سازد. تجدید عهدِ تاریخی، همزبان شدن با زعمای دین در گذشته است. در این همزبانی است که از سیره ی آن ها بعضی درس های ناآموخته را می توان فراگرفت. این تلقی اقتضا می کند که در برنامه و نحوه ی رجوع به گذشته ی خود به کلّی تجدید نظر کنیم و گذشته ای را که توسط فرهنگ غربی مصادره شده و راز پایداری ما است، پاس داریم.

عالمان دین و تفقه در دین

در صدر اسلام درست در وقتی که در جنگ تبوک، با دشمن قدرتمندِ روم روبه رو هستیم و جوانان مسلمانِ متعهد گروه گروه روانه ی جبهه می شدند، آیه آمد که «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً»(توبه/ ۱۲۲) بر همه ی مؤمنان واجب نیست که به طرف جبهه ی جنگ حرکت کنند، «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ» چرا عده ای از هر گروه و از هر طائفه ای حرکت نمی کنند، «لِيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ» برای این که بروند دین را دقیق بفهمند و در دین تفقّه کنند؟ علت این امر آن است که با برخورد سطحی به دین نمی توان موتور تاریخ را از طریق دین به حرکت در آورد. پس عده ای باید بروند و عمیقاً دین را بفهمند. تفقّه در دین یعنی تعمّق در گوهر دین، اعم از عقاید و اخلاق و احکام. کسی را که در احکام دین تعمق کرده اصطلاحاً فقیه می نامند، به این معنا که در احکام و حلال و حرام دین تفقه و تعمق کرده است، همین طور که علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» در تفسیر قرآن فقیه اند، یعنی گوهر دین از جهت فهم آیات قرآن در

دست اوست و هر آیه ای را می توانند مناسب آن گوهری که از قرآن شناخته اند تفسیر کنند و یا مثل حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» که علاوه بر فقیه بودن و مفسّر بودن، گوهر عرفان اسلامی را در دست دارند.

قرآن در آیه ی مذکور می فرماید چرا عده ای از شما به تفقّه در دین نمی پردازند، درست است جنگ است و برای حفظ مرزهای مملکت اسلامی باید همه تلاش کنند اما عده ای بیش از حفظ دیواره های مملکت اسلامی باید فرهنگ اسلامی را عمیقاً بشناسند و بعد که به گوهر دین آشنا شدند «وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» برگردند به سوی شهر خود و مردم را از انحرافات آگاه کنند، به آن امید که آن ها از انحرافات فاصله بگیرند. در سرتاسر مملکت اسلامی پخش بشوند، و مردم را از گرفتار شدن در روزمرّگی ها و غفلت ها بر حذر دارند. انذار کردن به آن معنا است که به مردم متذکر شوند حیات دیگری هست که باید زندگی دنیایی را وسیله ی آبادانی آن قرار دهند. در ادامه ی می فرماید: نه این که فکر کنید حالا که رفتید درس خواندید و برگشتید بین مردم، همه گوش به فرمان شما خواهند شد و به راحتی کارها جلو می رود. «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» شاید عده ای از آن هایی که شما آن ها را انذار می کنید از آن کارهای غلط شان دست بردارند. ملاحظه می فرمایید که چگونه قرآن همه ی آن چه هست را به آدم می گوید، بی خودی ما را امیدوار نمی کند، مأیوس هم نمی کند.

این مهم است که متوجه باشید آیات مذکور عامل حرکت بسیاری از عالمان دین است و همواره باید حرکات و سکنات آن ها را در این آینه به

نظاره نشست و گرنه به کلی از چنین حضوری که باید در تاریخ داشته باشیم محجوب می شویم و امکان تفکر به معنای واقعی آن را که تفکرِ تاریخی است از دست خواهیم داد. زیرا ملّتی که تاریخ ندارد نمی تواند تفکر داشته باشد و گرفتار ابتذال فرهنگی می شود.

همه ی تأکید بنده آن است که بدانیم: امروز به جهت درست ندیدنِ تاریخ خود از یک سو خود را عقب مانده از جهان کنونی می دانیم و از طرف دیگر نمی توانیم با فرهنگ درخشان گذشته ی خود گفتگو کنیم و از آن برای رفع بحران ها و ادامه راه مدد بگیریم، زیرا با غفلت از حضور در تاریخ عالمان دین نمی توانیم خود را در سطح متعالی فکری و فرهنگی ملاحظه نمائیم در حالی که اگر نسبت ما با زعمای دین شکل بگیرد - مثل نسبتی که شهدا و سرداران و ملت با حضرت امام شکل دادند - عالَم و انسان و خدایی دیگر به صحنه می آید.

نقشه ی راه علماء دین

ملاحظه فرمودید که آیه ی مذکور آموزش دین و تفقه در آن را حتی از جهاد فی سبیل الله مهم تر می داند. زیرا جامعه با فرهنگ توحیدی است که سر و سامان می گیرد و می تواند در تاریخی که زندگی می کند به سوی اهدافش جلو برود و از حجاب های جهل و شرک عبور کند. وظیفه ی نخستِ حوزه های علمیه فهم دین است که عمده ی آن به فهم کتاب و سنت برمی گردد. کارهایی که فقها، مجتهدین و علما در حیطه های مختلف انجام می دهند در حیطه فهم کتاب و سنت است، بعد از فهم

کتاب و سنت باید دینی را که فهمیده اند در نظام سیاسی و حکومتی به اجرا در آورند.

این نکته ی بسیار مهمی است که بدانیم علمای دین براساس آیه فوق به طرف حوزه های علمیه آمدند و طبق این آیات حرکت کردند و در نهایت علمایی مثل شیخ بهایی و میرداماد و ملاصدرا و آیت الله نجفی اصفهانی و آیت الله مدرس و شیخ فضل الله نوری و حضرت امام خمینی و علامه طباطبائی و شهید مطهری و آیت الله خامنه ای، در تاریخ ما ظهور کردند. این ها همه بنا به توصیه ی قرآن به صحنه آمدند و نقشه ی راه خود را از قرآن گرفتند و سخت باید مواظب بود چنین نگاهی به عالمان دین در حجاب نرود وگرنه با نگاه شرق شناسان به سرمایه های فرهنگی خود نگاه کرده ایم و گرفتار فقر تاریخی می شویم.

انگیزه ی اصلی علمای دین آن چیزی بود که آیه ی مذکور توصیه می کند و بر اساس آن وارد تفقه در دین شدند. شما مرحوم شهید مطهری را ملاحظه کنید، ایشان اهل تفقه در دین است، وقتی هم می خواهد تاریخ را بررسی کند کتاب نهضت های صدساله و یا کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران را تألیف می کند که روح تفقهِ در دین در این کتاب ها موج می زند و همه ی تلاش ایشان این است که حقیقت را نشان بدهد. وقتی قرآن را تفسیر می کند روح تفقه در دین در آن تفسیر حضورِ کامل دارد. روحیه ی تفقه یعنی خود را آماده کنیم که اصل مطلب را با همه ی زوایایی که دارد بگیریم و به یک معنا یک نوع فنومنولوژی یا پدیدارشناسی است. حتی در مسائل سیاسی هم وظیفه داریم همین کار را بکنیم تا تحت تأثیر القائات

دشـمنان قرار نگیریم. دشـمنانِ حقیقت، مـدام از یـک موضوع خبر می سازنـد، خبر پشت خبر و شـایعه پشت شـایعه پخش می کننـد، حـال اگر مـا روحیه تفقّه و حقیقت یـابی نداشـته باشـیم در دام حیله های آن ها گرفتار می شویم، وظیفه ی ما است که سعی کنیم گوهر قضایا را پیدا کنیم، از خود بپرسیم مغز و بنیان این موضوعی که مطرح می کنند چه می تواند باشد. مردم در زمـان مرحـوم شـیخ فضـل الله نـوری گـوهر مخـالفت شـیخ را بـا مشـروطه ای که در دست روشـنفکران غرب زده افتـاده بـود، نفهمیدند در حالی که آن مرد بزرگ چون فقیه و اهل تفقه بود فهمید چه کاسه ای زیر نیم کاسه ی آن مشروطه است. مرحوم مدرس چون فقیه بود و روحیه ی تفقه را در خود رشد داده بود خیلی زود فهمید رضاخان از چه جنسی است. مرحوم آیت الله کاشـانی در آن شـرایط پیچیـده توانست بهـترین موضع را بگیرد، به نظرم هنوز تاریـخ نتوانسـته است نقش آیت الله کاشـانی را درست بازخوانی کنـد که چگونه توانست در بین دربار و جبهه ی ملیِ دکتر مصـدق و فـدائیان اسـلام نقش تاریخی خود را به عنوان یک زعیم در آن مرحله از تاریخ، انجام دهد.

امثـال شـیخ فضـل الله نـوری و مرحـوم مـدرس و مرحوم آیت الله کاشـانی در زمـان خود زعیم ملت مـا بودنـد، آن هـا بـا روح توحیدیِ خاص زمان خود وظیفه راهنمایی جامعه را به خوبی به عهده گرفتند و نه تنها از به حاشیه رفتن اسلام بلکه از هلاکت مردم مسـلمان شـیعه، جلوگیری کردند. اگر ما آن روح توحیدی را در آن تاریخ درست نشناسیم و با یک نگاه سیاسی سطحی حادثه های آن زمان را جدا از نقش تاریخی این بزرگان، ارزیابی

کنیم، با حادثه های پراکنـده ای روبه رو می شویم که هرگز ما را به حقیقت تاریخی آن زمان نمی رساند. همه ی زعمای دین بدون اسـتثنا دارای روحیه ی ناب عرفانی بوده اند که منجر به شخصـیت حماسـی آن ها شده است. اساساً تا کسـی قلبش محل تجلی انوار حضـرت «الله» نشود، به آن شـکلی که زعمای دین به صـحنه آمدند، وارد صحنه نمی شود. برای استاد اخلاق شدن کافی است انسان قلب خود را آماده ی تجلی اسم رحمان کنـد و روش مـدارا با مردم را پیشه نماید و بدون هر گونه تعارضـی همه را به نیکوکـاری توصـیه کنـد، که در جـای خودش لازم است، ولی قلبی که آمـاده است تـا اسم «الله» بر او تجلی کنـد و زعامت جامعه ی اسلامی را به عهده گیرد، باید نگاه دیگری به عالم و آدم داشته باشد.

زعمای دین و تجلی اسم «الله»

بـا تفقه در اسم «الله» از عزیزان انتظار می رود متوجه باشـند اسم «الله»، جامع همه ی کمالات الهی است. چون قرآن هر گاه می خواهد اسمی از اسماء الهی را بگوید ابتدا «الله» را می آورد، مثلاً می گوید: «الله» عزیز و حکیم است یعنی این اسماء را به «الله» نسبت می دهـد و اگر قلب کسـی منور به تجلی اسم الله شد، آن قلب، صاحب نور همه ی آن اسـماء، به جامعیت شده است و چنین کسـی در زمان خودش زعیم امت خواهـد بود. هنر شـما به عنوان کسانی که دغـدغه حقیقت یابی داریـد آن است که با تفقه در دین، خود را آمـاده کنیـد تـا حضـرت حق بـا نور اسم «الله» بر قلب شـما تجلی کنـد تا یا زعیم امت شویـد و یا در ذیل شخصیت زعیم امت بتوانید آینه ی

شخصیت او گردید و در راستای شخصیت او خدمات او را گسترش دهید. اگر روحیه ی تفقه در دین را در خود رشد دهید هرگز خود را مشغول امور پوچ و بی نتیجه نمی کنید. اگر کارهای بی محتوا و سطحی را دنبال کنید بدانید دیگر نمی توانید در دین تفقه نمایید. شنیده اید که می فرمایند اگر کسی مشروب بخورد ۴۰ روز نمازش قبول نیست هر چند باید نمازش را بخواند، از آن جهت نمازش قبول نیست که روح و روانش از مسیر اصلی خارج شده و چهل روز طول می کشد تا به حالت تعادل برگردد. می خواهم بگویم اگر شما هم مشغول امور سطحی و بی محتوا شدید به همان حالت گرفتار می شوید چون تا می آیی به خودت برگردی و به سراغ عقل و قلب خود بروی مدت ها از مقصد عقب افتاده ای.

تفقّه در دین، قدرتی به آدم می دهد و موضوعاتی را در منظر جان انسان می نمایاند که انسان دیگر مایل نیست به امور پوچ و سطحی دل ببندد و از این جهت به خوبی او را از سطحی نگری نجات می دهد. زیرا انسان در این مسیر با نوامیس عالم آشنا می شود و به راحتی حاضر است زندگی و راحتی خود را فدا کند تا با حقایقِ عالم هستی مأنوس شود، زیرا زندگی بدون اُنس با حقایق هستی، زندگی نیست. امکان تحقق زندگی و زیر پا گذاشتن راحتی ها و فداکاری های گوناگون وقتی فراهم می شود که چیزی با ارزش تر از آن راحتی ها در مدّ نظر انسان قرار گیرد و تفقه در دین آن چیزی را که می توان زندگی را برایش فدا کرد در منظر انسان قرار می دهد. نوامیس عالم همان تعلق غایی است که وجود و حیات، بدون

تعلق به آن بی معنا می شود. آنچه موجب می شود انسان در رجوع به امورِ عمیق خسته شود، عدم روحیه ی تفقه است.

روحیه ی تفقه در دین و تعلق به نوامیس عالم، موجب پرورش زعمایی همچون مرحوم شهید مدرس می شود که خیلی خوب رضاخان را شناخت و فهمید چه خطری از جانب او اسلام و انقلاب مشروطه را تهدید می کند. ما اگر در تاریخ معاصر تجربه ی فعالیت های مقابله ی مدرس با رضاخان را نداشتیم یقیناً انقلابمان به راحتی از بنی صدر عبور نمی کرد و مردم تحت تأثیر شعارهای بنی صدر از ادامه ی انقلاب باز می ماندند. مردم ما با تجربه ی تاریخی خود در چهره ی بنی صدر، رضاخانی را دیدند که می خواهد از حضرت امام عبور کند. مرحوم شهید مدرس خوب می فهمید چه کار باید کرد و وظیفه ی الهی خود را در آن مرحله به خوبی انجام داد و زمینه ی عبور از رضاخان و رضاخان ها را پایه ریزی کرد و اگر ما امروز نتوانیم نقش تاریخی مدرس را به عنوان زعیم توحیدی زمان خود که نور اسم الله بر قلبش تجلی کرده بود، ببینیم از رضاخان های دیگری که فرهنگ مدرنیته برای ما می پروراند نمی توانیم عبور کنیم در حالی که مرحوم مدرس به خوبی راه کارِ تاریخی عبور از رضاخان ها را به ما نمایاند. و بدین لحاظ می توان گفت: تاریخ، گذشته ای در پشت سر ما نیست، بلکه بنیاد امور در زمان حال و آینده است و با نظر به گذشته می توان از تاریخِ فردای خود سخن گفت. این نوع نگاه به تاریخ و سیره ی عالمان توحیدی به چشم ها و گوش ها و عقل ها و دست ها و پاها جهت می دهد، با نظر به هر تاریخی این کار عملی نیست بلکه با نظر به تاریخی که زعمای دین در آن

نقش آفرین بوده اند، می توان در حال و آینده زندگی کرد و جواب پرسش های زمانه ی خود را داد و به گشودگی تاریخی در مقابل خود نظر کرد. بازخوانی سیره ی علمای دین به معنای همسخنی با آن ها است تا با ما سخن بگویند و از آن طریق بتوانیم کدورت سال های گذشته را پشت سر بگذاریم و امکان تفکر نسبت به تاریخی که در آن زندگی می کنیم را باز یابیم. زیرا سرآغازی دیگر از دلِ گذشته بیرون می آید و موجب جهش در آینده می شود. ما برای عبور از فرهنگ غربی و زهر نیهیلیسم چاره ای نداریم جز آن که گذشته ی توحیدی خود را درست بشناسیم و این ممکن نیست مگر از طریق شناخت زعمای دین که صورت متعین توحید در همه ی زمان ها بوده اند.

راز حیات جامعه

در رابطه با جایگاه الهی زعیمان دین، باید بدانیم همان طور که حیات بدن به جهت حاکمیتِ حقیقتِ مجردی به نام روح است، حیات جامعه نیز در گرو حاکمیت و ولایت الهی است که توسط انبیاء الهی طرح و اجرا می شود و امامان ادامه دهنده ی تحقق ولایت الهی هستند و در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف این کار به عهده ی فقهای جامع الشرایط است، تا یک روز جامعه از ولایت الهی محروم نگردد. چون این یک قاعده است که همیشه بر کثرت ها یک حقیقت وحدانی باید حاکم باشد تا کثرت ها از انسجام لازم بهره مند باشند. روح شما حقیقت واحدی است که موجب می شود سلول های بدن شما هویت داشته باشند و هرکدام در حکم مجموعه ای از

یک عضو فعالیت کنند و تا موقعی بدن شما زنده است که روح شما بر آن حاکم باشد. اگر روح شما - به عنوان یک حقیقت مجردِ واحد- از بدن شما منصرف شود این بدن می میرد. جامعه هم همین طور است، وقتی امکان حیات دارد و گرفتار بحران نیست که حقیقت واحدی یعنی همان حکم حضرت احدیت بر آن حاکم باشد و به این معنا گفته می شود همیشه باید خدا بر جامعه حاکم باشد تا جامعه ویران نشود. در زمان پیامبر و امام معصوم، وجود مقدس آن عزیزان است که مستقیماً نور هدایت الهی را از حق می گیرند و حکم حضرت اَحدیت را بر جامعه حاکم می کنند ولی در زمان غیبت، این فقیه است که با اجتهاد خود حکم حضرت احد را از قرآن و روایت می گیرد و آن را حاکم می کند.

ولایت الهی در زمان غیبت

با توجه به این که قرآن می فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِیُّ»(شوری/۹) فقط حضرت «الله» ولیّ است، پس ولایت پیامبر و امامان و علما در راستای تحقق حاکمیت و ولایت الله است. وقتی می فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِیُّ» یعنی فقط خدا ولیّ است پس ولایتِ زعمای دین صورت ولایت الهیه است که در ذیل ولایت نبیّ و امام، به صورت غیر مستقیم همان ولایت الهی می باشد.

در آیه ی فوق فرمود «الله» ولیّ است یعنی باید به اسم جامعِ حضرت اَحد نظر کرد، چون روشن شد اسم «الله»، جامع همه ی اسماء الهی است. همچنان که عرض شد وقتی می فرماید: «انَّ اللّهَ هُوَ الرّزاق»(ذاریات/۵۸)

ص: ۷۳

یعنی آن که الله است، رزّاق است، یا وقتی می فرماید: «الله هو الکبیر المتعال» یعنی آن که الله است، در جلوه ی کبیر و متعال به صحنه می آید، می فهمیم اسم الله همه ی اسماء الهی را به جامعیت دارد و در هر موطنی با اسمی خاص جلوه می کند. پس اگر اسم الله به قلب کسی تجلی کرد همه ی اسماء الهی بر قلب او تجلی کرده در حالی که اگر اسم علیم تجلی کرد، همه ی اسماء بر آن قلب تجلی نکرده است. و در همین رابطه خداوند در قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ»(یوسف/۱۰۸) بگو راه من این است که به الله دعوت می کنم، چون خداوند می خواهد چشم ما را از طریق اسلام به «اسم الله» بیندازد. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر همین مبنا می فرمایند: «مَا رَاَیْتُ شَیْئاً اِلَّا وَ رَأَیْتُ اللَّه قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ»(۱) من هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که قبل از آن چیز و بعد از آن، «الله» را دیدم. یعنی اسم الله بر قلب امیرالمؤمنین علیه السلام تجلی کرده است و عملاً با تجلی اسم الله همه ی اسماء الهی بر قلب مبارک حضرت تجلی کرده است. جامعیت اسماء الهی در اسم الله مثل جامعیت هفت نور است در نور بی رنگ، نور بی رنگ دارای همه ی نورها هست منتها به یگانگی.

با آمدن شریعت اسلام، اسم الله با همه ی جامعیتش امکان حاکمیت یافت. شریعت اسلام آمده است تا حقیقت «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» را در امور جوامع بشری به صورت تشریعی ظاهر کند. با حاکمیت الله و شریعت

۱- - ملا محسن فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹.

اسلام، تمام امور جامعه ی بشری در ذیل حاکمیت همه ی اسماء الهی قرار می گیرند و با توجه به نیابت فقها در زمان غیبت امام معصوم، با حاکمیت فقیهی که زعیم جامعه است جامعه در ذیل حاکمیت اسم الله قرار می گیرد.

این که اسلام اصرار دارد زعیم جامعه باید فقیه باشد به همین معنا است که تمام امور جامعه در تحت انوار اسماء الهی قرار گیرد و ولایت الهی به صورتی جامع به صحنه آید تا هیچ استعدادی از استعدادهای افراد اجتماع بی جواب نماند. در همین رابطه نتیجه می گیرید که در صورت حاکمیت فقیهِ جامع الشرایط، حکم زعیم باید در همه ی شئونات جامعه ی اسلامی جاری باشد و این طور نیست که حکم او فقط در امور فردی و احکام عبادی جاری باشد. زعمای جامعه ی اسلامی، الله را می شناسند و وظیفه دارند الله را حاکم کنند.

راز شعور زعمای دین

زعمای دین به حکم نظر به اسلام، مأمور حاکمیت همه ی اسماء الهی در جامعه می باشند تا «توحیدی» در عالم تشریع به صحنه آید که همه ی ابعاد زندگی انسان ها را در بر گیرد. و این است راز حضور تاریخی فقهای بزرگ در صحنه های اساسی تاریخ ما و همین امر موجب شده که فقهای بزرگ که مسئولیت زعامت جامعه را به عهده داشتند یک لحظه جهت حاکمیت اسلام از پای ننشینند و به هیچ عنوان اجازه ندهند جامعه ی اسلامی در ذیل حاکمیت غیر اسلام در آید و به همین جهت با هر تمدنی

غیر از تمدنی که حضرت «الله» در آن حاکم باشد مقابله می کنند. حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند:

«ما آن چیزی را که می خواهیم، حکومت الله است، حکومت خدا را می خواهیم. ما می خواهیم قرآن بر ما حکومت کند. ما می خواهیم قوانین اسلام بر ما حکومت کند. ما هیچ حکومتی را جز حکومت الله نمی توانیم بپذیریم، و هیچ دستگاهی را که بر خلاف قوانین اسلام باشد نمی توانیم بپذیریم».(۱)

اگر ما از مرحوم شیخ فضل الله نوری بپرسیم چرا اینقدر با حاکمیت روشنفکران غرب زده در مشروطه مخالفت کردید؟ بیش از یک کلمه جواب ما را نمی دهند، می فرمایند: این ها حجاب حضرت الله بودند و یک لحظه نباید تحمل می شدند. این را یک مرد عارفِ سالکِ فقیهی مثل ایشان می فهمد که چگونه روشنفکرهای دست پرورده ی انگلستان از موج مشروطه خواهی مردم سوء استفاده کردند و حجاب نور «الله» شدند و از آن جایی که وظیفه ی علمای دین است که تلاش کنند «الله» حاکم باشد پس با هر جریانی که حجاب تجلی نور «الله» در جامعه باشد مقابله می کنند. این سخن را زمانی شیخ فضل الله می گوید که عده ای شیفته ی حاکمیت روشنفکران غرب زده بودند تا ما را به زعم خود اروپایی کنند.

راز شعور زعمای دین در فهم انحراف در آن است که متوجه اند فقط باید «الله» حاکم باشد پس با جریانی که حجاب نور «الله» است مقابله می کنند. همین است رمز این که مرحوم مدرس قبل از این که رضاخان

۱- - صحیفه ی نور، ج ۸، ص ۲۸۲.

تاج گذاری کند در دوره ی سردار سپه بودنش روبرویش می ایستد. بعد هم که شاه شد همچنان روبه رویش ایستاد و یک قدم هم کوتاه نیامد ولی جریان روشنفکری از آن جایی که شیفته مکاتب غربی است این نحوه حضور را درک نمی کند و از فهم این عقلِ تاریخی محروم است و این یکی از تنگناهای تاریخی ما است که روشنفکران این کشور از درک تاریخ خود به معنای واقعی آن محروم اند. .

در یک کلمه باید متوجه بود که زعمای دینی ما، «الله»شناس اند و محال است تمدنی را تحمل بکنند که به غیر از «الله» رجوع دارد.

راز حضور تاریخی فقهای بزرگ در صحنه های اساسی تاریخ ما این است که قلبشان متوجه است تنها الله باید حاکم باشد و رضاخان ها حجاب الله اند، و متأسفانه ما آن طور که شایسته است متوجه این نوع حضور که علما در تاریخ مان داشتند نیستیم و تاریخ خود را با نگاه غرب زده ها و شرق شناسان غربی می خوانیم، که نه تنها هرگز معنای حضور توحیدی را نمی فهمند بلکه تلاش دارند برای ما هویت سازی کنند. ما هنوز نفهمیده ایم معنای مقابله ی میرزای شیرازی با معاهده ی رژی چه بود، چون از این زاویه موضع گیری علماء را در نظر نمی گیریم که آن ها تنها به حضور توحید در نور جامع حضرت الله نظر دارند و نه چیز دیگر.

مقابله ی علماء اسلام با دشمنان دین تنها جنبه ی الهی داشت و آن ها با نظر به قواعدی عمل می کردند که از متن دین استخراج کرده بودند مثل «قاعده ی نفی سلطه» و «نفی مودّت کفار» و «نفی تشبّه به کفار». با توجه به این قواعد قرآنی، با نفوذ غیر مسلمان بر امور مسلمین مخالفت می کردند.

ص: ۷۷

علمای ما قرارداد رژی و ضرر و زیانی را که در پی دارد این طور تحلیل می کردند که «کَفَره را بر وجوه معایش و تجارت آن ها – مردم – مسلط کرده تا بالاضطرار با آن ها مخالطه و مُوادّه کنند و به خوف یا رغبت، ذلت نوکری آن ها را اختیار نماید. و کم کم بیشترِ منکرات، شایع و متظاهر شود و رفته رفته عقایدشان فاسد و شریعت اسلام مختلُ النّظام گشته و خلق ایران به کفر قدیم خود برگردند.»(۱)

این همه بصیرت فقط با نور اسم «الله» به وجود می آید. آنها به خوبی متوجه اند این یک قرارداد اقتصادی نیست یک نقشه است برای اختلال در نظام جامعه ی اسلامی تا به جای مدیریت اسلام، اقتصاد اروپایی مدیریت جامعه را در دست بگیرد. همان چیزی که روشنفکران ما از آن غفلت کردند و آن شد که شد و موجب گشت امروز مدیریت علوم انسانی ما در جوامع آموزشی، با نگاه غربی به جوانان ما ارائه شود.

اگر کسی به «الله» رجوع داشت همه ی حقیقت را خواهد فهمید و زشتی همه ی کفر را با همه ی جلوه هایش خواهد شناخت، پس می توان گفت: بصیرت حقیقی در نزد زعمای دین بوده و هست و این به جهت رجوع آن ها به حضرت الله است و تلاش برای حاکمیت حکم خدا در همه ی شئونات جامعه، به این صورت که قرآن جمال حضرت الله است و علمای قرآن فهم، حتماً به چنین بصیرتی می رسند که باید احکام قرآن در جامعه حاکم باشد. ملاحظه کنید که میرزای شیرازی انگیزه ی تحریم تنباکو را «اِعلای کلمه ی ملت» اعلام می کنند و می فرمایند: با این کار

۱- – دکتر موسی نجفی، حکم نافذ، ص ۲۲۲.

کلمه ی خـدا و دین مردم متدین برتر شد. نتیجه اش هم این شد که مردم دیدند می توانند ذیل چنین عالمانی انقلاب مشـروطه را شـکل دهند و از دیکتاتوری قاجار عبور کنند و در نهایت هم کار به انقلاب اسـلامی رسـید. از این جهت باید گفت: تاریخ بنیـاد امور در زمـان حـال و آینـده است و مـا می توانیم تأثیر حضور تاریخی زعمای دین را هم اکنون در تاریـخ خود احساس کنیم به گونه ای که می فهمیم نگـاه آن هـا به امور جامعه نگاه شخصـی نبوده بلکه نگاه رب العالمینی بود که توسط آن ها به صحنه آمـده و از این جهت همواره در تاریـخ دوام دارنـد و به جـامعه قـدرت شـنیدن سـخنان را ارزانی می کننـد. آنان از آن جهت که انتخاب شده جهت امور بندگان خدایند مؤید به تأیید الهی می باشـند به همان معنایی که حضـرت رضا علیه السـلام می فرماینـد:«إِنَّ الْعَبْـدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَـرَحَ صَـدْرَهُ» اگر خداونـد بنـده ای از بنـدگانش را جهت امور مردم انتخاب کرد، سـینه ی او را گشاده می گرداند. تا در مدیریت خود کوچک ترین لغزشـی نداشـته باشد و امور بندگان را با وسعت نظر سر و سامان دهـد.«فَلَمْ یَعْیَ بَعْـدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِـدْ فِیهِ غَیْرَ صَوَابٍ» در نتیجه آنچنان توانا می شود که در جواب گویی به هیچ نیـازی در نمی مانـد و غیر از صـواب از او نخـواهی یـافت و بـه خـوبی مصـلحت مردم را در نظر می گیرد.«فَهُـوَ مُـوَفَّقٌ مُسَـدَّدٌ مُؤَیَّدٌ»(۱) پس او در کار خود موفق و محکم و مورد تأیید الهی است.

۱- - تحف العقول، ص ۴۴۳

مدیریت نوری

آنچه بایـد در طول تاریـخ در نظر به زعمـای دین بنگریم آن است که متوجه باشـیم آن هـا بـا نظر به حـاکمیت «الله» یـک نوع مـدیریتِ نوری را برعهـده دارنـد که قرآن در رابطه بـا آن نوع مـدیریت می فرمایـد: «أَوَ مَنْ کـانَ مَیْتـاً فَأَحْیَیْنـاهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشـی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمـاتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْکافِرینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ»(انعام/۱۲۲) آیا آن کسی که مرده بـود و مـا او را زنـده کردیم- معلوم است همه ی مـا مرده ایم مگر این که به نور ایمـان زنـده بشویم- و برای او نوری قرار دادیم که می توانـد بین مردم حرکت کند و به کمک آن نور با مردم مراوده داشـته باشد، مثل کسـی است که در ظلمات است و نمی توانـد از آن ظلمـات خـارج شود؟ به این معنـا که اگر کسـی در نور الهی نیست اولاًـ: مرده است ثانیـاً: در ظلمات است و نمی توانـد بـا مردم جلو برود و بین مردم حرکت کنـد و مردم را هم حرکت بدهـد. خودش ساقط می شود مردم را هم ساقـط می کنـد. می فرمایـد یـک نور عرفانی روحانی برای بعضـی هست که می تواننـد در بین مردم حرکت کننـد و آن ها را هدایت نمایند. در همین راسـتا حضـرت سـجاد علیه السلام از خدا تقاضا می کند «وَ هَبْ لِی نُوراً أَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ»(۱) خدایا نوری به من مرحمت کن که بتوانم به کمک آن نور در بین مردم حرکت کنم و با جامعه تعامل نمایم.

ص: ۸۰

۱- – صحیفه ی سجادیه، دعای شماره ۲۲.

همه ی حرف بنده آن است که عزیزان متوجه باشند از آن جهت که زعمای دین، «اسم الله» را می شناختند یک لحظه در راستای تحقق انقلاب جهانی از پای ننشستند. کسی که اسم الله را می شناسد هیچ حاکمیتی برای غیر الله قائل نیست، لازمه ی چنین قیامی نفی تمام مناسبات نظام استکباری است، هر چند توسط روشنفکران غرب زده متهم شوند که این ها مخالف پیشرفت هستند. ما در دوره ی دانشجویی وقتی اصرار علماء را نسبت به حاکمیت دین می دیدیم تصور می کردیم آخوندها متعصب اند، نمی دانستیم بحث تعصب در میان نیست، نظر به اسم «الله» به این معنا است که چنین نظری اقتضاء می کند حاکمیت در همه ی امورِ بشری از آن خدا باشد. حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند:

«ما جمهوری اسلامیِ لفظی نخواستیم؛ اینکه ما دائماً راجع به این معنا سفارش می کنیم که باید حالا که رژیم، رژیم اسلامی شده است محتوا محتوای اسلامی باشد، برای این است که یک مملکتی مدعی است من مُسْلم هستم، افرادش ادعا می کنند که ما مُسْلم هستیم لکن در بسیاری جاها دیده می شود که پایبند احکام اسلام نیستند. بسیاری از اشخاص ادعای اسلام می کنند، همان ادعاست؛ دیگر در عمل وقتی که مشاهده بکنید می بینید که خبری از اسلام نیست. ما که می گوییم حکومت همان طور که اسلامی است، محتوایش هم اسلامی باشد، یعنی هرجا که شما بروید، در هر وزارتخانه که شما بروید، در هر اداره که شما بروید، در هر کوچه و برزن که شما بروید، در هر بازار که شما بروید، در هر مدرسه و دانشگاه که شما بروید، آنجا اسلام را ببینید؛ احکام اسلام را ببینید. این برای این است که ما حکومت

ص: ۸۱

اسلامی خواستیم. ما جمهوری اسلامیِ لفظی نخواستیم. ما خواستیم که حکومت اللّٰه در مملکتمان- و ان شاء اللّٰه در سایر ممالک هم- اجرا بشود.»(۱)

حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» اصرار دارند، جامعه ی اسلامی باید همه اش اسلامی باشد و حضرت الله بر مناسبات جامعه حاکم باشد. مبنایشان درک درست اسم الله است. ممکن است این حرف ها در منظر روشنفکران، تعصب به حساب آید، آیا این تعصب است که کسی بگوید تنها حق باید در همه ی مناسبات جامعه حاکم باشد و از خانه و دانشگاه و اداره و اقتصاد و سیاست، همه باید تحت حکم خدا اداره شود؟

اگر می خواهید زعمای دین را در تاریخ درست بشناسید و تهمت تعصّب را از آن ها مبرا بدانید، باید معنی «اسم الله» را بشناسید. تعصّب به معنایی که روشنفکران به زعمای دین نسبت می دهند، یک تهمت است که فرهنگ مدرنیته به علمای دین می زند تا نقش مهم تاریخی علمای دین را از چشم ها بیندازد و ما را بی ریشه و بی تاریخ کند. زعمای جامعه ی اسلامی متوجه جهت گیری کلی جامعه بوده اند، مقام معظم رهبری«حفظه الله» به نمایندگان مجلس هم توصیه کردند در مسائل جزئی و کوچک نمانند کل جریان را ببینید. شاید تعجب کنید که چرا مرحوم آیت الله نجفی اصفهانی در امور جزئی خیلی سخت نمی گرفتند، مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله که به ابوسفیان صد شتر دادند تا اصل اسلام در جامعه ریشه بدواند. بعضی از روشنفکران انتقاد می کنند که چرا فلان زعیم دینی در مقابل فلان

۱- - صحیفه ی امام، ج ۸، ص ۲۸۲.

سرمایه دار سخت گیری لازم را نکرد، غافل از این که در منظر آن زعیم در آن مرحله از تاریخ، آن سرمایه دار حجاب اسلام نیست، چند تذکر به او می دهند و او رفتارش را عوض می کند ولی فرهنگ غرب، حجاب اسلام است این جاست که نباید کوتاه بیاید و کوتاه نمی آید. شما این رویه را در مشی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و مقام معظم رهبری«حفظه الله» نیز مشاهده می کنید. وقتی می توانید حرکات آن ها را درست تحلیل کنید که ببینید در نگاه توحیدی کجا می توان کوتاه آمد و کجا نمی توان کوتاه آمد. شما هم از آنجایی که متوجه اید جهت گیری نظام اسلامی و رهبری انقلاب به سوی اسلام است، هرگز نباید به جهت ضعف های جزئی که در جامعه پیش می آید راه خود را از نظام اسلامی جدا کنید و دائماً کارتان آن شود که به دولت و مجلس و نظام قضائی اشکال بگیرید. مواظب باشید با نگاه غرب زده ها نظام اسلامی و نهادهای آن را نگاه نکنید غرب زده ها اشکالشان به اصل حرکت توحیدی نظام است، هر چند اشکال خود را در پوشش های دیگر مطرح می کنند. روح غربی با عدالتی که اسلام مدّ نظر دارد مخالف است ولی آن را در زیر پوشش های دیگر مطرح می کند. اگر هم نظر به ترمیم زیر ساخت های کشور دارند منظورشان ترمیم زیرساخت هایی است که طبقه ی مرفّه جامعه از آن بهره مند می شوند در حالی که با رجوع به اسم «الله» به خوبی این حیله ها روشن می شود. از آن جایی که علمای دین خود را در اختیار برنامه های فرهنگ غربی قرار نداده اند به نادانی و سادگی متهم می شوند در صورتی که آن ها در دل برنامه های فرهنگِ غربی، رجوع به عدالت را نمی بینند و لذا از آن برنامه ها

استقبال نمی کنند و این اتهامی است که جریان روشنفکری غرب زده در دویست ساله ی اخیر به علمای دین زده است بدون آن که جریان روشنفکری در یک خودآگاهی تاریخی به غیاب تفکری که گرفتار آن است بیندیشد و توسعه را تنها توسعه ی غربی و عقل را تنها عقل مدرن نداند.

ضرورت وجود زعیم

از نظر یک مسلمان اگر جهت گیری یک نظام - با نظر به حضرت «الله» و نفی همه ی منیت ها- به سوی عدالت شد، آن نظام و آن زعیمی که مدیریت آن نظام را به عهده داشته باشد، پذیرفتنی است، هرچند برای اجرای عدالت - در شرایطی که غرب زدگی حاکم است - با موانعی روبه رو است و دیگر نباید فرد مسلمان با نظر به مشکلات اجرایی، از اصل نظام دست بردارد.

زعیم توحیدی جامعه، جهت گیری کلی نهادها را می بیند و تشخیص می دهد کدام برنامه و یا کدام دولت حجاب نور «الله» محسوب می شود و ما را از اهدافمان دور می کند و کدام برنامه و دولت چنین نیست، با توجه به این امر است که مقام معظم رهبری«ایده الله تعالی» گاهی به بعضی ها نصیحت می کنند و تذکر می دهند، چون می خواهند آن ها را نگه دارند، اما یک جا هم با بعضی از جریان ها سخت مقابله می کنند چون آن فکر و آن جریان حجابِ رجوع به الله است و این هوشیاری با تفقّه در دین به دست می آید

ص: ۸۴

و بـدین لحـاظ بایـد متوجه بود چرا تفقّه بـا تعصّب فرق دارد زیرا در تفقّه عقلاـنیت نهفته است و حِکمت بر تصـمیمات حاکم است نه جمود.

حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» بعـد از انقلاب گاهی به جهت صـحبت یک نماینـده ی مجلس یا یک روحانی به شدت غضبناک می شدند که چرا فلان آقا آمده گفته: «با آمدن انقلاب اسلامی مستکبر، مستکبرتر و مستضعف، مستضعف تر شـده» می فرمودنـد چرا این ها نمی فهمند چه چیزی اتفاق افتاده است. به تعبیر بنده چرا نمی فهمند جهت گیری نظام از نظر به طـاغوت، به نظر به حضـرت الله تغییر جهت داده و آنچه می خواهیم تنها با ادامه ی همین نظام اسـلامی محقق می شود و معلوم است در جهـانی که حـاکمیت با ارزش های اسـتکباری است نظام اسـلامی برای تحقق آرمان هایش با چالش روبه رو است و اگر این نظـام توان تغییر تاریـخ را نـداشت هرگز نظـام اسـتکباری این چنین در مقابـل آن نمی ایسـتاد به طوری که بسـیاری از شعارهای آبرومندانه اش را زیر پا بگذارد و برای مقابله با نظام اسلامی با دیکتاتورترین حکومت های منطقه همدست شود.

امام خمینی«رضوان الله علیه» و نظر به جایگاه جریان ها

حضـرت امام«رضوان الله تعالی علیه» بعد از شهادت حاج آقا مصطفی در سال ۱۳۵۶ سخنرانی مفصلی دارند و در آن سخنرانی از دو گروهِ روحانی و روشنفکرهای مذهبی گلایه می کنند که چرا با نظر به هدفی که باید دنبال کنند همدیگر را تحمل نمی نمایند. از مذهبی های روشنفکر گلایه دارند که چرا بزرگی زعمای دین را در طول تاریخ نمی بینید و از روحانیون نیز

ص: ۸۵

گلایه دارند که چرا سادگی می کنید و دانشگاهیان را برای اسلام حفظ نمی کنید. بنده قسمتی از آن سخنرانی را در این جا می آورم تا متوجه شوید یک زعیمِ الله شناس چگونه متوجه می شود چه چیزی حجاب اسلام است و چه چیزی عامل رجوع به اسلام. حضرت امام در آن سخنرانی می فرمایند:

«من با تمام این جناح هایی که برای اسلام خدمت می کنند، چه جناح های روحانی که از اول تا حالا خدمت کرده اند و چه جناح های دیگر، از سیاسیون، از روشنفکرها که برای اسلام خدمت می کنند، من به همه ی این ها علاقه دارم و از همه ی این ها هم گلایه دارم. اما علاقه دارم چون وقتی انسان ببیند گروه هایی در خدمت انسان هستند، در خدمت انسانیت هستند، در خدمت اسلام که انسان ساز است هستند، چاره ندارد الّا این که علاقه داشته باشد به آن، از آن طرف گلایه هم هست برای این که می بینم در بعضی نوشته هایشان، راجع به علمای اسلام، راجع به فقه اسلام، اینها یک قدری زیاده روی کرده اند، یک قدری حرفهایی زده اند که مناسب نبوده است. ما می بینیم این اسلام را در همه ی ابعادش روحانیون حفظ کرده اند، یعنی معارفش را روحانی حفظ کرده، فلسفه اش را روحانی حفظ کرده، اخلاقش را روحانی حفظ کرده، فقهش را روحانی حفظ کرده، احکام سیاسی اش را روحانی حفظ کرده. از اول که زمان پیغمبر بوده است و دنبالش زمان ائمه، این علمای شیعه بودند که جمع می شدند دور ائمه علیهم السلام و احکام را از آن ها اخذ می کردند و در اصولی که چهار صد تا کتاب بوده است نوشته اند... این ها همه با زحمت علمای شیعه، فقهای شیعه درست شده است. تمام ابعادی که اسلام دارد و قرآن دارد، آن

مقداری که درخور فهم بشر است، تمام این ها را این جماعت عمامه به سر- به قول این آقایان، عمامه به سر و ریش دار- این ها درست کرده اند. تا این جا اسلام را این ها رسانده اند، اسلام بی آخوند اصلاً نمی شود. پیغمبر هم آخوند بوده؛ یکی از آخوندهای بزرگ پیغمبر است. رأس همه ی علماء پیغمبر است. حضرت جعفر صادق علیه السلام هم یکی از علمای اسلام است.

از آقایان هم- علمای اعلام هم- گله دارم. اینها هم غفلت از بسیاری از امور دارند. اینها هم از باب اینکه یک اذهان صافیه ای دارند، تحت تأثیر یک تبلیغات سوئی که دستگاه راه می اندازد واقع می شوند. دستهایی هست که یک چیزی درست می کنند، دنبالش یک صدایی راه می اندازند. هر چند وقت یکدفعه یک مسئله ای درست می شود در ایران. تمام وعاظ محترم، تمام علمای اعلام، وقتشان را که باید صرف بکنند در یک مسائل سیاسی اسلام، ... فردا مقدرات این مملکت دست این دانشگاهیهاست. اینها هستند که می آیند یا وکیل می شوند یا وزیر می شوند یا- عرض می کنم- چه می شوند. شما اینها را برای خودتان حفظ کنید. هی طرد نکنید؛ هی منبر نروید و بد بگویید. منبر بروید و نصیحت کنید. (۱)

ملاحظه کنید چگونه ما باید به تاریخی که در آن هستیم بنگریم و تلاش کنیم از فروبستگی تاریخی خود را آزاد نمائیم و حیات خود را از خطر رهایی بخشیم و برای این کار باید از آنچه موجب حجاب تفکر است آزاد شویم تا آینده ای که باید بسازیم ادامه بی فکری امروزمان نباشد.

۱- - صحیفه ی امام، ج ۳، ص ۲۳۴. ۱۰ آبان ۱۳۵۶.

باید زیر بار مسئولیتی رفت که حضرت امام در سخنان فوق به ما تذکر داده اند. با نگاه روشنفکرانه و با طرح چند اشکال از کار روحانیت در غبار توهمات سیاسی، هیچ آینده امیدبخشی در مقابل ما گشوده نمی شود و گرفتار نوعی عدم باور به آمدن آینده مطلوب می شویم و در انزوایی سیاسی و عدم مشارکت در جامعه، در جایگاه معترضان قرار می گیریم که به مشروعیت نظام خدشه وارد می کنند و منتظر سرنگونی آن می مانند و برای اثبات حقانیت باور خود تا اخلال در کارها نیز جلو می روند و یا در بی عملیِ آزار دهنده ای تنها نظاره گر آینده ی مبهمی هستند که نمی دانند چه باید باشد.

نظر به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی

وقتی عده ای جایگاه تاریخی انقلاب را نشناسند با دیدن چند نمونه ناهنجاری می گویند پس انقلاب چه کار کرد. مقام معظم رهبری«حفظه الله» در دیداری که با فراکسیون انقلاب اسلامی داشتند و آن ها از بعضی از کارهای دولت نهم و دهم گله مند بودند می فرمایند:

«این اشکالاتی که شما گفتید، ممکن است بعضی اش وارد باشد؛ منتها باید جمع بندی کرد. من این را بارها گفته ام؛ اثبات و نفی ما نسبت به اشخاص، ناشی از جمع بندی ای است که ما نسبت به این آدم یا نسبت به این دولت یا نسبت به این جریان داریم. این به معنای این نیست که هیچ نقطه منفی ای در این جایی که ما داریم تأییدش می کنیم، نیست؛ خوب، چرا، نقطه ی منفی هم هست؛ منتها من وقتی مقایسه می کنم بین آن نقطه منفی و آن نقطات مثبت، می بینم که آن نقاط مثبت ترجیح پیدا

می کنـد. خوب، نتیجه ی جمع بنـدی می شود این. به نظر من بایـد این جوری عمل کرد. شـما هم تذکرات تان را بدهید. اگر منکری می بینیـد، نهی از منکر کنیـد؛ اگر چنانچه معروفی هست که زمین مانـده، امر به معروف کنید؛ اما این موجب نشود که آدم این منکر را یا این نقطه ی منفی را بهانه قرار بدهـد و راهش را جـدا کنـد، یا فرض کنید که فاصـله ایجاد شود، یا تعارض کنـد، یا تخریب کنـد؛ کما این که بعضـی ها هم همین جورنـد. از همه جا به بنده مراجعات گوناگون هست؛ بعضـی می آیند یک نقطه منفی را در یک شخصـی، در یک دولتی می گیرنـد، آن را مسـتمسک و دلیل قرار می دهنـد برای این که باید با او معارضه کرد، بایـد با او مخالفت کرد، بایـد با او دشـمنی کرد، بایـد چه کرد. این درست نیست؛ باید جمع بندی کرد؛ بله، این اشـکالات، برخی هسـت؛ برخی کوچـک هـم نیسـت، ممکن است بزرگ هم باشـد؛ منتهـا در عین حـال بایـد در جمـع بنـدی ملاحظه کرد، دیـد که این جمع بنـدی نتیجه اش چه می شود. به نظر مـا در این جمع بنـدی، آن نقاط مثبت غلبه دارد بر نقاط منفی. آنی که ما تا حالا فهمیـدیم، این است. خوب، دارد کار می شود، دارد زحمت کشـیده می شود، دارد شـعارهای انقلاب گسترش پیـدا می کنـد؛ اینها چیزهای خوبی است؛ اینها چیزهایی است که کشور به اینها احتیاج دارد؛ اگرچه چیز منفی ای هم ممکن است باشد و هست.»(۱)

۱- – رهبر معظم انقلاب اسـلامی در دیـدار جمعی از نماینـدگان فراکسـیون انقلاب اسـلامی مجلس هشـتم در تاریخ ۲۱/۱۰/۱۳۸۸

می فرمایند اگر در یک برآیند کلی جهت گیری ها به سوی ارزش های نظام اسلامی دارد جلو می رود پس راهتان را جدا نکنید و عملاً گرفتار یک نوع بی آیندگی نشوید. باید متوجه باشیم چه آینده ای را باید باور کرد و خود را از چه آینده ای باید رهانید. ما تنها در آرمانی که در فرهنگ دینی نهفته است به نتیجه می رسیم نه در آرمانی که فرهنگ مدرن در توهمات ما به آن شکل می دهد. امیدی که ایمان در مقابل ما می گشاید بر آرزوهایی تأکید نمی کند که بیشتر آرمان گرایانه و غیر واقعی است.

عمده آن است که متوجه باشیم در رابطه با نگاه به انقلاب اسلامی و به خصوص در رابطه با نگاه به حرکات زعمای دین در تاریخ گذشته، ما از اتوپیاها و مدینه فاضله های غیر قابل دسترس آزاد می شویم و با نگاهی غیر از نگاهی که غرب به زندگی دارد به خود می نگریم. آیا نباید معنی حرکات عالمان دین را از این زاویه نگاه کرد؟ آیا بنا است حرکات آن ها در راستای حاکمیت فرهنگ غرب باشد یا در راستای حاکمیت فرهنگ شریعت الهی که نظر به واقعیات زندگی بشر دارد؟ جهت گیری آیت الله شیخ فضل الله و آیت الله کاشانی به کدام سو بوده است؟ حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» در خطاب به جبهه ملی که به علماء انتقاد می کردند می فرمایند:

«جرم شیخ فضل اللَّه بیچاره چه بود؟ جرم شیخ فضل اللَّه این بود که قانون باید اسلامی باشد. جرم شیخ فضل اللَّه این بود که احکام قصاص غیر انسانی نیست، انسانی است. آقای کاشانی هم همین طور.

ص: ۹۰

جرم اینها همین است که اینها عقیده شان این است که باید اسلام در ایران پیاده بشود. و شما می گویید که احکام غرب مترقی است»(۱)

در مورد آیت الله کاشانی می فرمایند:

«ما در زمان خودمان هم آقای کاشانی را دیدیم. آقای کاشانی از جوانی در نجف بودند و یک روحانی مبارز بودند. مبارزه با استعمار، آن وقت البته انگلستان بود مبارزه با او. در ایران هم که آمدند تمام زندگی شان صرف همین معنا شد و من از نزدیک ایشان را می شناختم. در یک وقت وضع ایشان طوری شد که وقتی که از منزل می خواست حرکت کند فرض کنید بیایند به مسجد شاه، مسجد شاه مطلع می شد، در نظر داشتند، اعلام می شد، این طور بود وضع ایشان. بعدش دیدند که اگر یک روحانی در میدان باشد لابدّ اسلام را در کار می آورد، این حتمی است و همین طور هم بود. از این جهت شروع کردند به جوّسازی. آن طور جوّسازی کردند که یک سگی را عینک به آن زدند- و آن طور که من شنیدم- عینک زدند و از طرف مجلس آوردند این طرف و به اسم آیت اللّه. و من خودم در یک مجلسی بودم که مرحوم آقای کاشانی وارد شد در آن مجلس، مجلس روضه بود، هیچ کس پانشد. من پاشدم و یکی از علمای تهران که الآن هم هستند و من جا دادم به ایشان- جا هم ندادند- این جوّ را درست کرده بودند برای آقای کاشانی که دیگر از منزلش نمی توانست بیرون بیاید، در یک اتاقی محبوس بود در منزلش طوری که نمی توانست بیرون

۱- - صحیفه ی امام، ج ۱۴، ص: ۴۶۵.

بیاید. چند دفعه هم گرفتند چه کردند. آنجا هم شکست دادند، مسلمین را شکست دادند.»(۱)

روشنفکر غربزده به آرمان های شهری نظر دارد که اساساً محقق شدنی نیست ولی علت عدم تحقق آن را به پای زعمای دین می گذارد و می خواهد آنچه که افلاطون در کتاب جمهور خود ترسیم کرده است و جامعه مدرن سال ها به دنبال آن بوده است و عملی نشده، در کشور ما پیاده کند و تا این اندازه از واقعیات فاصله دارد در حالی که زعمای دین در دویست ساله اخیر نشان دادند نباید از موضع پذیرش ارزش های مدرن به دین نظر کرد بلکه باید از موضع دریافتی حقیقت طلبانه از دین به سوی استقرار ارزش های جامعه اسلامی انسانی جلو رفت و چون روشنفکر غرب زده متوجه موضع حقیقت طلبانه عالمان دین نیست می گوید: از کجا که برداشت عالمان از دین درست باشد و با این حرف عملاً ما را دعوت به جدایی از دین می کند.

سیاست جزء انفکاک ناپذیر دین

تمام زعمای دین در راستای حاکمیت «الله» تلاش کردند و هزینه ی آن را هم پرداختند و کوتاه نیامدند. حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند:

«یک مطلبی که همه می دانید و می دانیم، این است که شیاطین بزرگ و کوچک و آنهایی که می خواستند و می خواهند تمام قدرت ها را در هرجا قبضه کنند و تمام منافع ملت ها را چپاول کنند، از سال های

۱- – صحیفه ی امام، ج ۱۸، ص ۲۴۸.

طولانی نقشه های عجیب و غریبی داشته اند، و مع الأسف قشرهای زیادی غافل بودند؛ از جمله این مطلب که روحانیون در امور سیاسی نباید دخالت کنند. آن ها باید مردم را در این نماز و روزه و امثال این ها هدایت کنند، و جای آن ها و شغل آن ها مسجد است و منزل، مسجد بیایند و نماز بخوانند، منزل بروند و استراحت کنند، و به طوری این تبلیغ شده بود که همه باورشان آمده بود تقریباً، و دخالت در سیاست یک فحشی بود برای اهل علم. اگر می گفتند فلان آخوند سیاسی است، این به منزله ی یک فحش تلقّی می شد. و خود مردم و بلکه خود روحانیون هم بسیاریشان این مسأله را باورشان آمده بود. اگر راجع به یک امر اجتماعی، یک امری که راجع به ملت است گفته می شد، بعضی ها می گفتند که ما در امور سیاسی دخالت نمی کنیم. و اگر یک ملّایی در امر سیاست ملت و مصالح کشور صحبت می کرد، می گفتند که این سیاسی است و بر خلاف موازین است. این مسئله ای بود که این قدر رویش تبلیغات کرده بودند در داخل و خارج که به این زودی نمی شد از ذهن مردم بیرون کرد. آنها می خواستند که یک قشر بزرگی از جامعه را- که جامعه هم تَبَع آنها هست- منزوی کنند و خودشان به جای آنها بنشینند. حکومت مال ما، نماز جماعتِ خشکی که در آن اصلًا صحبت از اجتماعی و سیاسی نباشد هم مال شما.

من یک قصه ای از مرحوم حاج آقا روح اللّه خرم آبادی شنیدم و یک قصه هم خودم دارم. مرحوم آقای کاشانی«رحمه الله» را که تبعید کرده بودند به خرم آباد و محبوس کرده بودند و در قلعه ی فلک الافلاک یا کجا، آقای حاج آقا روح اللّه می فرمودند که من از آن کسی که

رئیس ارتش آن جا، و آقای کاشانی هم تحت نظر او بود و محبوس بود- من حالا وقتی می گویم محبوس در زمان رضاخان، شما خیال می کنید مثل حبس های عادی زمان های دیگر بود، البته پسرش هم مثل پدر بود لکن آن کسی که گرفتار می شد اگر از اشخاصی عادی بود همچو مرعوب می شد که در حبس یک کلمه ای که بر خلاف مثلاً دولت یا آن کسی که در آن جا هست بزنند، امکان نداشت برایشان- مرحوم حاج آقا روح اللّه گفتند که من از این رئیس ارتش که در آنجا بود خواهش کردم که من را ببرد خدمت مرحوم آقای کاشانی، قبول کرد و ما را بردند پیش ایشان. آن رئیس، آن جا بود و من هم بودم و آقای کاشانی. آن شخص شروع کرد صحبت کردن، و رو کرد به آقای کاشانی که آقا شما چرا خودتان را- قریب به این معانی- به زحمت انداختید؟ آخر شما چرا در سیاست دخالت می کنید؟ سیاست، شأن شما نیست، چرا شما دخالت می کنید؟ از این حرف ها شروع کرد گفتن. آقای کاشانی فرمودند: «خیلی خری»! - شما نمی توانید که این کلمه در آن وقت مساوق با قتل بود. ایشان گفتند: تو خیلی خری»- اگر من دخالت در سیاست نکنم کی دخالت بکند؟

یک قصّه هم من خودم دارم. وقتی که ما در حبس بودیم و بنا بود که حالا- دیگر از حبس بیرون بیاییم و برویم قیطریّه و در حصر باشیم، آن رئیس امنیت آن وقت در آنجا حاضر بود و ما بنا بود از آن مجلس برویم، ما را بردند پیش او. او ضمن صحبت هایش گفت که: آقا! سیاست عبارت از دروغگویی است، عبارت از خُدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدرسوختگی است، این را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست مال شماست! البته بعدش آمد دروغی

گفت که [فلانی] بنا گذاشتند که در سیاست دخالت نکنند و ما هم جوابش را دادیم. مسأله این است، البته سیاست به آن معنایی که این ها می گویند که دروغگویی، با دروغگویی، چپاول مردم و با حیله و تزویر و سایر چیزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد، این سیاست شیطانی است. و اما سیاست به معنای این که جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آنجایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست، این در روایاتِ ما برای نبیّ اکرم با لفظ «سیاست» ثابت شده است. و در دعای، در زیارت جامعه ظاهراً هست که «ساسَةُ العباد» هم هست. در آن روایت هم هست که پیغمبر اکرم مبعوث شد که سیاست امت را متکفّل باشد. (۱) باید عرض کنم که سیاست برای روحانیون و برای انبیا و برای اولیای خدا حقّی است، لکن سیاستی که آن ها دارند، دامنه اش با سیاستی که این ها دارند فرق دارد. »(۲)

سیاست در نگاه علمای دین نظر به حق است و وظیفه ای که نسبت به حق بر دوش دارند و توجه به امکاناتی که در متن دین برای اداره جامعه بشری نهفته است. در این دیدگاه انسان هیچ وقت تنها و رها شده نیست در حالی که در نگاه روشنفکر غرب زده تنها ساحتی که برای انسان فرض می شود یک ساحت فردی و اخلاقی است و دین در صورت اجتماعی آن مدّ نظر قرار نمی گیرد تا نقش زعمای دین فهمیده شود و معلوم گردد چرا

ص: ۹۵

۱- - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۴، بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۴، ح ۳.

۲- - صحیفه ی امام، ج ۱۳، ص: ۴۲۹ – ۴۳۱.

امیدهای پیش آمده در ملّی شدن نفت با کودتای ۲۸ مرداد جامعه ایرانی را ده ها سال گرفتار ناامیدی آزاردهنده کرد. زیرا به جای نظر به سرمایه ی دینی خود برای اداره ی جامعه از طریق مدیریت زعمای دین، امید به طرح هایی بستیم که در ذات خود سکولار بودند. شما در همین تاریخی که هستیم ملاحظه کنید در دوره هایی که دولت های روشنفکر بر سر کار آمده اند، اگر زعیم زمانه یعنی مقام معظم رهبری هدایت های کلی را به عهده نداشتند دولت ها به کجا امید می بستند و حالا تا چه اندازه ما از امیدواری به آینده خود تهی بودیم.

ریشه خلأ تحلیل

در نگاه غربی رجوع به حاکمیتِ الله یک حرکت ارتجاعی است ولی از منظر دینِ الهی این کار عبور از ظلمات و برگشت به نور است. با غفلت از این مسئله عده ای حتی در لباس روحانی، جایگاه انقلاب اسلامی را نفهمیدند و کارشان مقابله با نظامی است که جهت گیری کلی آن نظام در راستای حاکمیت «الله» است ولی آن ها به بهانه ی آن که گناه و معصیت در کشور واقع می شود و حقوق بعضی افراد ضایع می گردد، اصل نظام را نفی می کنند. این ها بر روی جزئیات دست می گذارند و جهت گیری کلی را نادیده می گیرند و این بی انصافی همیشه نسبت به زعمای توحیدی بوده و هست. به ظاهر بحث از گناه و معصیتی می کنند که هست ولی در باطن رویکرد کلی شان به سوی غرب است و حرف دلشان آن است که چرا جهت گیری ها به سوی اروپا نیست؟ ما از این آقایان می پرسیم بنا بود

انقلاب اسلامی به سوی اروپا جهت گیری کند یا به سوی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ؟ زعمای توحیدی با نظر به رجوعی که جامعه بایـد به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف داشـته باشد به خوبی متوجه بودند خداوند چه آینده ای را برای جهان رقم زده و از استعدادهای معنوی عالم غافل نبودند. این نکته در تحلیل جایگاه تاریخی زعمای دین نکته ی بسـیار مهمی است. چون وقتی انسان هـدف اصـلی را بشـناسد، زمـانه ی خود را درست جلو می برد و عالمان دین به جهت شـناخت درست هـدف اصـلی، در هر زمـان به بهـترین نحـو زمـانه ی خـود را جلو می بردنـد و موانع راه را نیز به خوبی می شـناختند و متنـاسب با هـدف اصـلی، نسـبت به موانع موضع گیری می کردنـد و این است آن زمان شناسـی که در روایاتِ ما بر آن تأکید شده و حضـرت علی علیه السلام در رابطه با آن می فرمایند: «أَعْرَفُ النَّاسِ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ»(۱) داناترین مردم به زمان کسی است که از تحوّلات آن دچار شگفتی نشود و خویشتن را نبازد.

حضـرت علی علیه السلام در روایت فوق روشن می کنند چنانچه انسان زمانه ی خود را بشناسد می داند مقتضای آن زمان چه رویدادهایی خواهد بود و لذا پدیدآمدن رویدادهایی که ممکن است برای سایرین غیر منتظره باشد، برای او غیر منتظره نیست تا دچار شگفتی و تعجب شود، و از این طریق ما را تشویق می کنند زمانه شناس باشیم تا بفهمیم هر آنچه ما می خواهیم در هر زمانی واقع نمی شود. پس به جای نگاه به ناکجاآبادهای وَهمی به آنچه داریم یعنی به داشـته های خود باید نظر کنیم و از این جهت زمانه خود را

۱- – تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۸۰.

بشناسیم. وقتی پایه های امید بر یک توهم گذاشته شود ممکن است به طور موقت حرکتی در جامعه ایجاد شود ولی چون ریشه در داشته های ما ندارد بلافاصله با شکست روبرو می شود. چیزی که مکرر در مکرر از طریق روشنفکران غرب زده بر این ملت تحمیل شده است.

امید در هر جایی نمی روید

نگاه فوق که حضرت علی علیه السلام متذکر می شوند، به خصوص در امور فرهنگی بسیار مهم است زیرا تا ملتی از نظر فرهنگی به مرحله ای از کمال نرسد، شرایط تحقق آرمان های بلند را پیدا نمی کند و از طرفی می فهمیم جایگاه ملت ما نسبت به اهدافِ مدّ نظرمان کجاست و شناخت چنین نکته ای یکی از شاخصه های اصلی زعیم جامعه ی اسلامی بوده و هست. زیرا امید در هر جایی نمی روید و باقی نمی ماند و رشد نمی کند. امید برای جوانه زدن، نیاز به هوایی دارد که در خیال و توهم ملت نباشد بلکه در واقعیات تاریخ او شکل گرفته باشد. امید به غرب و غفلت از جامعه ای که باید از طریق دین و به کمک زعمای دین اداره شود، نه تنها گُل امید را پایمال می کند بلکه خورشیدی که امید به آن می نگریست را نیز نابود خواهد کرد و نقش دین را از اساس که مهم ترین عامل در اداره ی جامعه بشری است نخواهد دید.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: « فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ»(۱) در دستورهای حکیمانه ی آل داود چنین آمده است که

۱- – الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶.

وظیفه ی انسانِ خردمند است که زمانه ی خویش را بشناسد. زیرا در شناخت زمانه است که انسان می تواند برنامه ریزی صحیح داشته باشد و قدم به قدم کارها را جلو ببرد تا به مقصد نهایی برسد و نیز می فهمد در کجای تاریخی که باید به آن برسد، قرار دارد. مثلاً می فهمد هنوز به آن مرحله ای نرسیده ایم که بتوانیم از غرب زدگی خود آگاه شویم و عزم عبور از آن را پیدا کنیم، یا هنوز به آن مرحله از خودآگاهی نرسیده ایم که نسبت به وحدت جامعه ی اسلامی بیشتر از رعایت مستحبات حساس باشیم. تا از ذخیره های معنوی خود به خوبی استفاده نمائیم و بفهمیم نیازهای زمانه ما حقیقتاً چه چیزهایی است. مشکلات غرب را مشکلات خود ندانیم و با راه حل های غربی در صدد مشکلاتی که عموماً مشکلات ما نیست برنیاییم.

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِس»(۱) آن کس که نسبت به زمان خود عالم باشد، امور نامعلوم و غیر قابل پیش بینی به او هجوم نمی آورند. انسان هایی که روح زمانه ی خود را نشناسند در خلأ تحلیل فرو می افتند و در مقابل اموری که باور نمی کردند پیش آید، تحلیل ندارند. در حالی که اگر انسان روح زمانه ی خود را بشناسد می پذیرد که بالاخره ما باید منتظر چنین موضع گیری توسط مردم می بودیم و باید می دانستیم نخبگان ملت تا کجاها با مردمِ انقلابی همراهی می کنند و از کجا متوقف می گردند. رهبران بزرگ با توجه به همین امر

۱- - الکافی، ج ۱، ص ۲۷.

است که بر اساس توانایی ملت، مردم را جلو می برند و با نخبگان نیز مدارا می کنند و از مردودشدن بعضی از نخبگان جا نمی خورند.

معنای بودن ما

وقتی عشق بازی با علم تجربی به تاریخ ما وارد شد و ما آنچه داشتیم را در طَبق اخلاص به آن تقدیم کردیم، امید به آینده ای مطمئن که با زندگی دینی سال ها با آن به سر می بردیم، از جلوی ما فرو ریخت. دیگر آن امید متعالی سابق در میان نبود و علم نیز حق امیدواری به آن را به جا نیاورد. و غلظت ها و خشونت های علمِ محاسبه گر صفای امید را خراب کرد. علم جای دین نشست و مهندسین و تکنوکرات ها در جای زعمای دین قرار گرفتند و خانه امید بشر ویران گشت و زمینه امید که با نظر به حقایق قدسی پایدار بود، سراسر سوزانده شد و به زمینِ سردِ مکانیک تبدیل گشت. در حالی که همیشه امید با نظر به عالم بالا پایدار خواهد ماند و یک ملت را پایدار نگه می دارد تا مرعوب دشمن خود نگردند و امید به علم تجربی به جای علم قدسی چنین امیدی را با حذف زعمای دین از جامعه نفی کرد و دین را محدود و به امور فردی تقلیل داد تا دیگر نیاز به زعیمی نباشد که بخواهد دینداری را در متن حیات اجتماعی مردم مدیریت کند.

وقتی به تکنوکرات ها امید بستیم از این غافل بودیم که به جهانی دل بسته ایم که بدون هر باطنی فقط در سطح، حضور دارد و جایی برای ریشه

دوانـدن برای خود باقی نگـذارده و از خود نپرسـیدیم برگ های درختِ چنین جهانی چگونه سبز خواهد ماند و چگونه به ثمر می نشینند؟

با نفی زعمای دین عملاً امید به جهانی می بندیم که علم آن، خورشید و باطن و خاک و آب ما را نفی می کند. درست است کسـی که درختی را می برد یا شاخه ای را آتش می زند، به حیات آسـیب زده، اما اگر توانست آب و خاک و زمین را از بین ببرد، دیگر چه اهمیتی دارد که بـا خودِ درختـان چه خواهـد کرد؟ علمی که با نفی زعمای دین خواست امیـد به زنـدگی را به جـامعه برگردانـد، آب و خـاک و خورشـید ما را نفی خواهـد کرد و همه چیز را در چشم ما به موجودات مادی تبـدیل نموده، بـدون آن که به کیفیات عالم توجه کند. آبی که مرکب از اکسـیژن و هیدروژن است چگونه می تواند مایه ی حیات و ضامن بقاء و رافع عطش باشـد. این شبیه آن است که تکنوکرات ها در جای زعمای دین قرار گیرنـد و یا یک مهنـدس برای هـدایت جامعه به جای امام خمینی«رضوان الله علیه» بنشیند.

روشـنفکر ما اگر چه مثل قرن ۱۸ و ۱۹ به علم امیـد نـدارد ولی از آنجـایی که متوجه جایگاه زعمای دین در تاریـخ نیست، به جهت تنـگ نظری و خودخواهی بعضـی از روحـانیون، بـاز به جایی غیر از جایگاه زعمای دین امیـد می بنـدد. باز گرفتار امید بستن های مکرر و ناامیدی های مکرر خواهد شد زیرا راه آسمان معنویت را به سوی خود بسته است زیرا علم تجربی، هر افقی را غیر از آنچه خود می نمایانـد به سوی انسـان می بنـدد و جهـان را همین می دانـد که به مـا نشان داده است و هر چه را بوی الهی دارد ملغی می کند.

روشنفکران غرب زده از خود نمی پرسند اگرچه تنگ نظری ها و خودخواهی ها مثل هر قشر در روحانیت نیز هست، با این همه همین زعمای دین در قشر روحانیت بودند که تاریخ ما را جلو بردند و مثل بعضی از علم ورزی ها به نام علم، ما را نسبت به واقعیت تاریخمان نادان تر نگه نداشتند.

علوم انسانیِ موجود در دانشگاه های ما انسانی را تربیت می کند که هیچ سنخیتی با اهداف انقلاب اسلامی در خود احساس نمی کند آیا نباید ذیل چنین علومی منتظر رویکرد حضور تحصیل کرده هایی شد که اصالت را به غرب می دهند؟ آگاهی به این امر که در زمانه ای قرار داریم که علوم انسانی اش این چنین است موجب می شود منتظر حادثه هایی باشیم که دشمنان ما را خوشحال می نماید و به صورتی زیربنایی نسبت به علوم انسانی اسلامی فکری بکنیم تا آینده از آنِ انقلاب اسلامی باشد.

آنچه در این گفتگو مورد تأکید بنده است، نگاه به حضور تاریخی عالمان است از آن جهت که نگاه به حضور «اسم الله» در تاریخ آینده ی ما دارند، آن هم در ظرف های مختلفِ تاریخ. با نظر به تاریخ عالمان است که به شناخت بیشتر حضرت «الله» نایل می شویم و می فهمیم حرکت روحانیت یک حرکت ریشه داری است که همیشه تاریخ را از سقوط در ورطه های کفر نجات داده است و از این طریق خود را به ریشه ی تاریخی خود متصل می گردانیم تا معنای بودن خود را در تاریخ فراموش نکنیم و به رنج بی تاریخی گرفتار نشویم و از مقام رفیع تاریخی خود غفلت نکنیم. اگر حرکت زعمای دین در تاریخ گذشته را هنوز درست احساس نمی کنیم

ص: ۱۰۲

لااقل تصور بفرمائید اگر در سال های اخیر در این سرزمین، امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و آیت الله خامنه ای«حفظه الله» در میان نبودند ما چه سرنوشتی داشتیم؟ آیا گذشته ما نیز به همین شکل توسط زعمای دین مدیریت نمی شده و امروز مستشرقین آن گذشته را به جهت تنفر از اسلام، از منظر ما به حاشیه برده اند؟

تنها وقتی می توانیم هویت حقیقی خود را نگه داریم که بتوانیم نسبت باطنی و روحانی را که در گذشته ی تاریخی خود داشته ایم در خود احساس کنیم و با آن رابطه برقرار نمائیم و از سیلاب اندیشه های پراکنده و موهوم که روشنفکران غرب زده به ما تحمیل کرده اند رهایی یابیم و بفهمیم در سیره ی زعمای دین میزانِ آزادی، حق بودن امور بوده است و برای آن که اسیر آزادی نفس اماره خود نشویم عالمان دین حق و عدالت را مقدم بر آزادی دانسته اند. زیرا وقتی حقی در میان نیست میزانی برای سنجش آزادی نمی ماند، آزادی تبدیل به آنارشیسم(۱)می شود

و زعمای ما با این نوع آزادی مقابله کردند و به تحجّر و مخالفت با آزادی متهم شدند در حالی که تنها انسان های متعالی هستند که تاریخ های متعالی را بنیاد می نهند، آن هایی که مؤید به روحی قدسی می باشند و انوار الهی را بر جان افراد جامعه می نشانند و ابتدا انسان ها را از چنگال نفس امّاره آزاد می کنند تا به آزادی دیگران احترام بگذارند. آیا این نوع آزادی را می توان در زیر

۱- – آنارشیسم در زبان سیاسی به معنای نظام اجتماعی و سیاسی بدون دولت است و یا به طور کلی جامعه ای را که فاقد هرگونه حکومتی باشد جامعه ی گرفتار آنارشیسم می گویند.

سقف های ترک خورده ی دنیای مدرن و در فضای فرهنگ سکولار به دست آورد یا باید رو به سوی انسان های معصوم و زعمایی کرد که ذیل امامان معصوم عمل می کنند؟ یعنی بدانیم تکامل و تطور هر قوم نتیجه ی فرایندی از کوشش های معنوی بزرگان آن قوم است و لذا هر قوم راه تکامل خود را از درون خویش می گشاید، درونی که ریشه ی خویشتن داری های او را در طول تاریخش به او گوشزد می کند.

خدایا به حق نورانیتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل البیت او علیهم السلام و به تبع آنان زعمای دین به بشریت عرضه کرده اند، راه اُنس با خودت را در امور فردی و اجتماعی از ما دریغ مدار تا تفکر را از ما دریغ نداشته باشی.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۰۴

امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و مبارک ترین نگاه در دنیای معاصر

اشاره

ص: ۱۰۵

بسم الله الرحمن الرحیم

ضمن تشکر از حضور عزیزان به خصوص اساتید محترم که لطف فرمودند و در جلسه رونمایی از کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» شرکت کردند. بنده علی القاعده نباید در این جلسه که بناست پیرامون کتاب مذکور صحبت شود، سخنی داشته باشم، چون حرف هایم را در کتاب زده ام، تنها می توانم بر سخن جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا میرباقری تأکید کنم که فرمودند کاری کنیم تا افقی که نسبت به جایگاه تاریخی حضرت امام گشوده شده است، گم نشود. در این نگاه تأکید بر آن است که جنبه ی حضوری نظر به جایگاه تاریخی حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» بر جنبه ی حصولی غلبه داشته باشد و بر همین اساس سعی بر این است که خواننده ی کتاب در نوعی احساس حضوری نسبت به موضوعات مطرح شده قرار بگیرد و تنها در حدّ مجموعه ای از اطلاعات متوقف نشود. چون لازمه ی نظر به جایگاه تاریخی حادثه ها چنین نگاهی است، تا انسان بتواند از آن طریق از ظاهر حادثه ها به باطن آن ها سیر کند.

ص: ۱۰۶

بسم الله الرحمن الرحیم

ضمن تشکر از حضور عزیزان به خصوص اساتید محترم که لطف فرمودند و در جلسه رونمایی از کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» شرکت کردند. بنده علی القاعده نباید در این جلسه که بناست پیرامون کتاب مذکور صحبت شود، سخنی داشته باشم، چون حرف هایم را در کتاب زده ام، تنها می توانم بر سخن جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا میرباقری تأکید کنم که فرمودند کاری کنیم تا افقی که نسبت به جایگاه تاریخی حضرت امام گشوده شده است، گم نشود. در این نگاه تأکید بر آن است که جنبه ی حضوری نظر به جایگاه تاریخی حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» بر جنبه ی حصولی غلبه داشته باشد و بر همین اساس سعی بر این است که خواننده ی کتاب در نوعی احساس حضوری نسبت به موضوعات مطرح شده قرار بگیرد و تنها در حدّ مجموعه ای از اطلاعات متوقف نشود. چون لازمه ی نظر به جایگاه تاریخی حادثه ها چنین نگاهی است، تا انسان بتواند از آن طریق از ظاهر حادثه ها به باطن آن ها سیر کند.

ص: ۱۰۷

حضور در تاریخ زمانه

با فرض بر این که همه معتقـدیم انقلاب اسـلامی تاریـخ ملت ما را شـکل داده، این سؤال مطرح است «چه کنیم که ما بیرون از تاریخ خودمان به سر نبریم؟»

این که اهل نظر امروز می فرماینـد: چه بخواهیم و چه نخواهیم با انقلاب اسـلامی تاریـخ جدیـدی در جهان شـروع شده چیزی نیست که بتوان آن را نادیـده گرفت و بـاز در تاریـخ زمـانه ی خود زنـدگی کرد. دکتر طاها حسـین مورخ مشـهور مصـری در رابطه با بیعت حضرت علی علیه السلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله می گوید: هیچ کس باور نمی کرد آن روزی که دست هـای کوچـک آن جوانِ ۱۰– ۱۱ سـاله در دست آن مرد چهـل سـاله قرار گرفت، تاریخ جدیـدی بر روی زمین گشوده شود. به ظاهر ممکن است در آن زمان بیعت مولی الموحدین علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کنار حادثه هایی که خود را بسـیار بزرگ تر می نمایاندنـد، حـادثه ی کوچکی به نظر آیـد ولی اگر کسـی مـاوراء ظـاهرِ حـادثه هـا به جایگـاه تـاریخی هر حـادثه ای نظر کنـد، به خوبی می فهمـد کـدام حـادثه بر خلاف ظاهر، بی تاریـخ است و کـدام حادثه کوچک بر خلاف ظاهرش، تاریخ دارد و آینده ی بشر را تغذیه می کند.

برکتی که در نظر به شخصـیت حضـرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» پیش می آید این است که متوجه شویم دنیای ظلمانی بـا آن همه تلاـش برای بزرگ نشـان دادن خودش، در مقابل حقیقتی که بی سـر و صـدا از طریق انقلاب اسـلامی طلوع کرده، یک موج بی تاریخ است و هرکس زندگی

ص: ۱۰۸

خود را به آن گره زنـد گرفتـار بی تاریخی می شود. کتاب «سـلوک ذیل شخصـیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» وظیفه دارد متذکر گردد ماورای شـلوغی های دنیای مدرن، تاریخ جدیدی شـروع شده تا حیات بشر را به معنویتی بسیار متعالی تر از معنویتی که بشـر امروز می شـناسد، برسانـد و نادیـده گرفتن آن توسط دنیای مـدرن، چیزی از حیات فعال آن نمی کاهد بلکه کسانی که در مقابل انقلاب اسـلامی و حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» چشم بر هم گذاشته اند گرفتار بی آیندگی می شوند.

این نشـست با این قصـد تشـکیل شـده تا عزیزان متوجه شونـد در کجای تاریـخ قرار دارند و ماورای حادثه های به ظاهر چشـم پرکن، در لا‌یه هـای زیرین جـامعه ی جهـانی چه می گـذرد؟ کلیـدهای خـوبی برای فهم این موضوع در میـان است که اولاً: بفهمیم چرا فرهنـگ غرب محکوم به بی تـاریخی است و ثانیـاً: چرا بـا انقلاب اسـلامی تاریخی اصـیل شـروع شـده است. تمام رسـالت کتـاب سـلوک را می توان جهت تبیین این دو نکته دانست تـا نسـل جوان مـا از یـک طرف گرفتـار بی تـاریخی و بی آیندگی نشود و از طرف دیگر بتواند در تاریخی اصـیل حاضر گردد و خود را در تمام ابعاد انسانی اش شکوفا سازد. وقتتان را در ایـن رابطـه نمی گیرم و شـما را به کتـاب ارجـاع می دهم ولی همین قـدر بدانیـد که اگر در شـرایط تـاریخی حساسـی قرار نداریم و انقلاب اسـلامی به زعم فرهنگ غربی چیزی نیست، چرا همه ی فکر و ذکر جهان استکبار تلاشی است برای شکست دادن انقلاب اسلامی؟

ص: ۱۰۹

تحقیقات نشان می دهد به کار بردن کلمه ی ایران در محاورات جهانی در حدّ غیر قابل تصوری زیاد شده و گویا ایران مسئله ی جهان است. اگر ما چیز قابل ذکری نیستیم چرا جهان استکباری نسبت به ایران این اندازه پریشان حال است؟ در دنیا چه خبر شده است که جهان استکباری احساس می کند رشد ایران - حتی در فناوری های عادی- مساوی است با شکسته شدن شیشه ی عمر استکبار؟ این یک تحقیق میدانی است که در کنار نگاه دقیق به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی، می توان به آن توجه داشت تا برای عزیزان روشن شود افقی که نور حضرت روح الله خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در مقابل ما ایجاد کرده همه ی آینده ی ما و جهان را معنای دیگری می بخشد؟ و در این رابطه باز بنده سؤال اول خود را مطرح می کنم که «چه کنیم تا ما بیرون از تاریخ مان به سر نبریم؟»

با توجه به آنچه عرض کردم می خواهم تأکید کنم عزیزان متوجه باشند، تاریخ ما با حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» تاریخ جدیدی شده تاریخی که گذشته ی زندگی ما با انبیاء را به آینده ی رجوع به وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متصل می کند، آینده ای که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آن ظهور دارد.

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و امیدواری بیشتر آن حضرت

حضور در آینده ای که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آن ظهور دارد آنچنان مهم است که اگر هفته ها بر روی آن بحث کنیم ضرر نکرده ایم زیرا هویت اصلی ما در همین رابطه معنای صحیح خود را ظاهر می کند، هویتی

که از یک طرف به انبیاء الهی متصل است و ماورای فرهنگ مـدرنیته و نفی تاریخی معنویت، به انبیاء و تاریخ قدسـی گذشـته ی بشـر برگشت دارد و از طرف دیگر آنچنان مسیر حرکت به سوی آینده در آن درست انتخاب شده که بدون شک این مسیر به ظهـور حضـرت مهـدی عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف ختم می شـود و ایشـان را امیـدوار به ظهور می کنـد و غم غیبت آن حضـرت را می کاهـد. این نگـاه، نگاهی است که هرگز جریان روشـنفکری نمی توانـد درک کنـد و معتقـد است ما به جهت تحقیری که از طریق فرهنگ غرب شده ایم، انقلاب اسلامی و تمدن اسلامی را طرح کرده ایم و بر علوم انسانی اسلامی تأکید داریم.(۱)

شاید دوستان اشکال کنند چرا بنده اینچنین به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی تأکید می کنم، حقیقت این است که بنده حیف می دانم از چیزی غفلت شود که می توانـد ما را ماورای این شـلوغی های دنیای ظلمانی، در صـفای نورانی زندگی با انبیاء، به آینـده ای درخشـان وصـل کنـد، حیف است بـا بودن چنین شـرایطی بـاز جوانـان مـا بـازی آرمـان های خیالی دنیای مـدرن را بخورند. بنده مطمئن هستم اگر مردم ما در حال حاضر در افقی که امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» از طریق انقلاب اسلامی جلویشان گشوده، زنـدگی کردند دیگر برایشان مهم نیست که دنیای اسـتکبار زودتر منقرض شود یا دیرتر. زیرا مردمِ ما با نظر به انقلاب اسلامی و سلوک ذیل شخصیت امام خمینی، زندگی دیگری را شناخته اند، زندگی فعالِ تاریخ ساز که در آن

۱- - به مناظره ی آقای دکتر عبدالکریمی با آقای دکتر نبویان در وبلاگ شخصی آقای دکتر عبدالکریمی رجوع شود.

زنـدگی، نظام آینـده ی خود را خودشان طراحی می کننـد و از مزاحمت های دنیای اسـتکبار هراسـی نخواهند داشت. همه ی امید دنیای اسـتکبار آن است که ما متوجه گوهر انقلاب اسلامی و نقش تمدن سازی آن نشویم و این همه تبلیغات برای زشت جلوه دادن نظامی است که انقلاب اسـلامی آن را پایه ریزی کرده و همه تحریم ها برای مانع تراشـی در مقابل نظامی است که بیرون از اردوگاه غرب، تلاش دارد به نظامی دست یابد که در عین زندگی در زمین، از ملکوت منقطع نباشد و سـعی دارد در کنار سفره ی زمینی، از سفره های گسترده ی ملکوتی نیز مردم را برخوردار کند.

آن چه را باید پشت سر گذاشت

می خواهم عرض کنم؛ برای حضور در چنین تاریخی لازم است مراحلی را که باید پشت سر بگذاریم، بشناسـیم. درست است از طریق انقلاب اسـلامی روشن شـده تاریخی جدیـد آغاز شـده ولی معلوم نیست همه ی ما در این تاریـخ حاضـر باشـیم زیرا حضور در تاریـخ جدید یک نوع ارتباطِ روحی با آن را می طلبد. بعضـی ها می گفتند این انقلاب هم کار انگلیسـی ها است! چون اسـتکبار بلایی بر سـر آن ها آورده بود که نمی توانستند ماوراء معادلاتی که استکبار مدیریت می کند، معادلات دیگری را بپذیرنـد. متأسـفانه هنوز هم ذهن ها به کلی از این رسوبات پاک نشده به طوری که هر اندازه رهبر معظم انقلاب«حفظه الله» تأکید می کنند آمریکا دیگر آن آمریکائی نیست که بعد از جنگ جهانی دوم ظهور کرد و شما ناتوانی هایش را در افغانستان و عراق می توانید ببینید و متوجه شوید

شرایط جدیدی واقع شده؛ با این همه نمی توانند در شرایط جدید ناتوانی های آمریکا را بفهمند. این نشان می دهد بعضی ها با این که در این زمان زندگی می کنند ولی در تاریخ جدید حاضر نیستند و عرض بنده آن است که ما برای حضور در تاریخ جدید باید مراحلی را پشت سر بگذاریم و چیزهایی را بدانیم که عبارتند از:

الف- شناخت جایگاه تاریخی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»

بنده روی این نکته تأکید دارم که ما برای ارزیابیِ درست حادثه های تاریخی، باید جایگاه تاریخی حادثه ها را بشناسیم و تأسف می خورم که چرا بعضی ها به جای این که جایگاه تاریخی افراد و جریان ها را بشناسند، به حاشیه های آن ها می پردازند - چه حاشیه های مثبت و چه حاشیه های منفی - این موجب می شود تا ما آن حادثه را درست نبینیم و قضاوت های ما در رابطه با آن حادثه غیر واقعی گردد. حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در هر قرن انسان های متعادل و عدولی هستند که این دین را حمل نموده و هرگونه تأویلِ اهل باطل و تحریف افراطیون، و ادعاهای جاهلین را از آن دور می گردانند، همان طور که کوره ی آهنگران پلیدی و چرکی آهن را پاک می کند.(1) با توجه به جایگاه تاریخی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می فهمیم که ایشان در زمره ی آن عدولی است که مأمور حفظ دین از انحرافاتی است که برای دین پیش آمده است. حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» این چنین حضوری برای تاریخ ما دارند تا دین اسلام که داشت ذیل رنسانسِ غربی گرفتار یک روح فراماسونی می شد و

۱- - بحارالأنوار، ج ۲، ص ۹۳.

ارزش های غربی بر آن تحمیل می گشت، تجدید حیات کند و اعلام کنند: اسلام به خودی خود می تواند یک تمدن باشد و حضرت امام از این طریق به مقابله با تمدن غربی پرداختند و ثابت کردند می توان در مقابل تمدنی ایستاد که سابقه ی چهار صد ساله ی تمدنی دارد و با مقاومت بر اصول انقلاب، از سخت ترین نقشه های براندازی که دشمن غربی برای آن کشیده عبور کرد. معلوم است که این عبور، کارِ ساده ای نیست و دنیای استکبار به شکل های گوناگون ما را با چالش روبه رو می کند و چون اساس انقلاب اسلامی برای عبور از تمدن غربی و رجوع به دیانت و شریعت است و با انواع حیله ها و ماهواره ها این اساس را نشانه رفته و بعضی ها را نیز تحت تأثیر قرار داده، تأسف از این است که روشنفکر ما با نادیده گرفتن آن چه در حال وقوع است ادعا می کند سکولاریسمِ ایجادشده بعد از انقلاب، نسبت به دوران پهلوی با شدت بیشتری است.

راز ادامه حیات انقلاب اسلامی

حقیقت این است که دنیای غرب با همه ی توانایی هایش نتوانست انقلاب اسلامی را حذف کند. یک زمانی «ژیس گاردستن» رئیس جمهور فرانسه و خانم «تاچر» نخست وزیر انگلستان و «کارتر» رئیس جمهور آمریکا، در رابطه با چگونگی از میان برداشتن نظام اسلامی ایران، نشستی در «ونیز» داشتند. ابتدا موضوع اختلاف های قومی را کلید زدند و سپس با هزار امید کودتای پادگان شهید نوژه را طراحی کردند و بعد که موفق نشدند، خواستند با حمله ی صدام به ایران کار را یکسره کنند. باور

نمی کردنـد انقلابی که بیرون از اردوگاه فرهنگ غربی شـروع شـده، بتوانـد در مقابل این همه توطئه مقاومت کنـد، با این که فرهنگ غربی همواره نشان داده ساز و کارهایی دارد که هر حرکتی را در خودش هضم می کند، - حتی با سـکولاریزه کردن دین، دین را نیز در خود هضم می نمایـد- ولی حالاـ بـا انقلاـبی روبه رو شـده که بیرون از اردوگاه غرب، اعلان حضور کرده است و همچنان ادامه ی حیات می دهد. از این جهت می توان گفت: این انقلاب، صورت وعده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است برای برگرداندن اسـلام در مسـیر اصـلی اش و برای فهم آن نیاز است تا جایگاه آن را براساس روایتی که عرض شـد تبیین کنیم. پشـتوانه ی سـخنانم - بـا توجه به شواهـدی که هست- همـان روایتی است که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: در هر قرنی از این امت کسـی می آیـد و دین را از افراط ها و تفریط ها و جهالت ها و تأویل ها نجات می دهـد و در روایت دیگری حضـرت امـام رضـا علیه السـلام می فرماینـد: «إِنَّ الْعَبْـدَ إِذَا اخْتَـارَهُ اللَّهُ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَـرَحَ صَـدْرَهُ فَلَمْ یَعْیَ بَعْـدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِیهِ غَیْرَ صَوَابٍ»(1) وقتی که خدا امور بندگانش را در اختیار کسـی قرار داد، شرح صدر به آن بنده می دهد پس او در جواب گویی به نیازها و ارائه ی راه کارهای صـحیح در نمی ماند و شما در شخصیت او و اعمال او غیر از صواب و کارهای مطابق واقع نمی یابید. بهترین دلیل بر تطبیق چنین شخصـیتی با شخصـیت حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» این که طرح حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به عنوان انقلاب اسلامی و ولایت فقیه در طول این مدت هر چه جلو رفته بیشتر حقانیت خود را نشان داده و توانسته

۱- - الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۳۶.

است بـدون هر گونه افراط و تفریطی، از موانعی که دشـمن در طول این سال ها برایش طراحی کرده، عبور کند، این نشان می دهـد حقیقت انقلاـب اسـلامی به عنوان عطیه ای الهی، بر قلب حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» اشـراق شـده است. زیرا وقتی یـک طرح اشـراقی بود و حکم عطیه ی الهی را داشت تمام جوانبِ ادامه ی خود را با خود دارد و همه ی جوانب در آن در نظر گرفته شـده تـا اسـلام از طریـق آن در این زمـان بتوانـد به سـیر خود ادامه بدهـد و به ظهور وجود مقـدس حضـرت صاحب الزمان علیه السلام ختم شود.

علاوه بر این که شخصـیت امام«رضوان الله تعالی علیه» حکایت از آن دارد که ایشان به عنوان عارفی واصل، با شعوری اشراقی عمـل می کردنـد، همین که انقلاـب اسـلامی از قبـل، برای عبور از موانع، راه کارهایی در خود دارد دلیل بر اشـراقی بودن آن است و معلوم است تمام جوانب روح زمانه را می شناسد و مطابق آن طرح ریزی شده و جلو می رود و در انجام بهترین موضع گیری ها سر بلنـد بیرون می آید. حتماً می دانید که «بوشِ پسـر» رئیس جمهور آمریکا نقشه ی خطرناکی برای ما کشـیده بود تحت عنوان این که انقلاـب اسـلامی مردمی نیست و دارای حـاکمیت دوگـانه است و نهـاد رهـبری منتخب مردم نمی باشـد و دولت آمریکا به کمک دوسـتانش در داخل موظف انـد مردم ایران را از دست این نظام که بر مردم تحمیل شـده نجات دهند، نقشه ای را که بعداً برای سوریه کشـیدند ابتدا خواسـتند برای ما بکشـند. با پیش بینی هایی که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» کرده بودند و تأکید داشتند برای پذیرفتن نظام جمهوری اسلامی رفراندم شود و بعد هم تأکید کردند قانون اساسی به رأی گذاشته شود و اعضاء مجلس خبرگان

نیز منتخب مردم باشند و نه منتخب مراجع، این نقشه ها را پیشاپیش خنثی کردند به طوری که آنقدر طرح بوش بی منطق جلوه کرد که حتی طرفداران خودشان نتوانستند روی آن تأکید کنند. چون نور انقلاب اسلامی بر قلب حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» اشراق شده بود تا این اندازه جوانبِ آینده ی خود را نیز در نظر داشت، این به این جهت است که انقلاب اسلامی از منبعی ماورای محدودیت زمان، بر قلب بنیانگذار آن اشراق شده بود، و امثال بوش این ها را نمی فهمند و نمی توانند تطبیق کنند که چگونه می شود یک انقلاب در عین مذهبی بودن، مردمی باشد و همه ی نهادهای آن براساس رأی مردم شکل گرفته باشد.

در راستای خطای در تطبیق، نظام غربی فکر کرد حالا که می تواند بسیاری از نظام ها را به غیر مردمی بودن متهم کند و به اسم دفاع از مردم در آن ها دخالت نماید و هر کاری می خواهد انجام دهد، در نظام جمهوری اسلامی هم می توانند همین کار را بکنند. ملاحظه بفرمایید حضرت امام چه موقع اصرار داشتند باید همه چیز با انتخابات شکل گیرد. با این که در آن زمان شرایط طوری بود که هرچه را حضرت امام می فرمودند مردم می پذیرفتند و در شرایطی از قداست بودند که هرچه می فرمودند همان قانون می شد ولی اصرار داشتند حتی انتخاب اعضاء مجلس خبرگان با انتخابات انجام گیرد تا حاکمیت رهبر معظم انقلاب نیز از نظام انتخابات بیرون نباشد، چون قلب ایشان آگاه بود ۲۰ سال بعد چنین نقشه ای برای ما می کشند.

ص: ۱۱۷

به دلایـل فوق عرض می کنم مـا وظیفه داریم به جایگـاه تـاریخی حضـرت امـام نظر کنیم و بفهمیم از دیـد روایات، ایشان چه جایگـاهی دارنـد. در همین راسـتا عرض می کنم نبایـد تصـور کنیم حضـرت امـام«رضوان الله تعـالی علیه» تنهـا یـک دانشـمند اسلامی است - هرچند که دانشمند اسلامی است- بلکه معتقدم یک قلب نورانی است که آمده است تا تاریخ ما را جلو ببرد و به اهداف متعالی آن نزدیک کند زیرا تاریخ را نمی توان با کتاب و درس و فلسـفه جلو برد، باید شخصی که ذیل امام معصوم است ظهور کند و مبادی نظری و عملی مطلوب را به ملت برگرداند که این از بحث های اساسـی کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» است و بنـده در این جا از آن می گـذرم. پس اولین نکته ی عرض بنـده آن است که برای شنـاخت جایگـاه تـاریخی حضـرت امـام لازم است به نکـاتی توجه کنیم که از جمله ی آن نکـات روایـاتی است که ملاحظه فرمودید.

شناخت تنگناهای تاریخی

ب- نکته ی بعدی برای حضور در تاریخ جدید، شناخت تنگناهای تاریخی است.

ما تا بیماری خود را درست تشـخیص ندهیم نمی دانیم به کدام طبیب باید رجوع کنیم. وظیفه داریم از همدیگر بپرسـیم چرا ما نمی توانیم درست فکر کنیم و چرا به درست فکرنکردن خود آگـاهی نـداریم؟ در این مورد هیـچ فرقی نمی کنـد که مخالف بنده درست فکر نکند یا موافق بنده. مشکل بی فکری است که به عنوان یک تنگنای تاریخی با آن روبرو هستیم و لازم

است کاری کنیم تا امکان فکرکردن به جامعه برگردد، در آن صورت اگر اختلافی هم در میان باشد آن طور نیست که نتوانیم همدیگر را درک کنیم. دو مجتهد ممکن است در یک موضوع دو نظر داشته باشند اما هر کدام می فهمند مبنای دیگری چیست و چرا او بر آن نظر تأکید دارد، علت این که آن دو مجتهد می توانند همدیگر را درک کنند آن است که محور ارتباط شان در آن موضوع، فکر و تفقه است و به همین جهت هم کاملاً برای همدیگر احترام قائل اند، اساس این نوع برخورد به جهت آن است که نسبت به نظر همدیگر فکر می کنند و در همین رابطه در عین اختلاف نظر، همدیگر را می فهمند.

همه چیز حکایت از آن دارد که جامعه ی ما در حال حاضر گرفتار نوعی بی فکری است و اگر خواستیم از این معضل و از این تنگنا نجات پیدا کنیم و قدرت فکرکردن را به جامعه برگردانیم باید در این مورد به راه کار اساسی دست زد. آنچه در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله علیه»» مورد بحث قرارگرفته این است که همیشه قدرت فکرکردن با رجوع به سیره و عمل شخصیت های قدسی به دست می آید و نه با کتاب و درس و مدرسه، هرچند در کنار شخصیت های قدسی، کتاب و درس و مدرسه لازم است ولی اگر به آن ها دل بستیم از بی فکری نجات پیدا نمی کنیم، همان معلومات و محفوظات، حجاب تفکر می شود. خودتان هم تجربه کرده اید چگونه حلقه های علمی در علوم انسانی اگر مثل روش مراجعِ ما به سیره ی انسان های قدسی نظر نداشته باشند، هیچ کدام همدیگر را نمی فهمند. انسان ها نیاز دارند دل خود را متوجه

شخصیت هایی بکنند که سیره و سخن شان ریشه در حقیقت داشته باشد تا بر آن مبنا فکر کنند و عمل نمایند و در همین رابطه در زیارت جامعه ی کبیره خطاب به وجود مقدس اولیاء معصوم اظهار می دارید «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ» آنچه را شما حق می دانید من حق می دانم و آنچه را شما در سیره و عمل و سخن خود باطل می دانید من باطل می دانم. می رسید به این که اوج فکر کردن تنها در نظر به سیره ی آن ها شکل می گیرد و لذا سعی می کنید آن شخصیت ها را مدّ نظر قرار دهید و تحت تأثیر شخصیت آن ها فکر کنید و عمل نمائید و در نتیجه سیره ی امام را ملاک تفکر نسبت به همدیگر می یابید. حضرت عیسی علیه السلام که مأمورند بنی اسرائیل را از بی فکری نجات دهند خطاب به آن ها می فرمایند: «فَاتَّقُواْ اللّهَ وَأَطِيعُونِ»(آل عمران/۵۰) تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. یعنی در کنار رعایت تقوای الهی، برای عبور از تنگناهای تاریخی که بدان گرفتار بودند، اطاعت از آن حضرت نیز شرط لازم است.

در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله علیه»» سعی شده روشن شود از آنجایی که تفکر چیزی بالاتر از علم به مفاهیم است برای رهایی از معضل بی فکری، رجوع به شخصیتی که خودش معصوم باشد و یا ذیل امام معصوم قرار داشته باشد، لازم است و بدون رجوع به چنین شخصی تفکر به سراغ ما نمی آید و در نتیجه نمی توانیم حرف همدیگر را بفهمیم و تفاهم کنیم. بنده برای روشن شدن این نکته یک مثال ساده در رابطه با آن وقتی که آقای رئیس جمهور مقدار پول یارانه ها را در تلویزیون اعلام کردند در کتاب زده ام که در آخر آن مصاحبه فرمودند:

چون این پول به یک معنا مربوط به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است برکت هم دارد. ملاحظه کردید که چگونه روزنامه ها و سایت ها آن حرف را مسخره کردند، هفته ی بعد ایشان به مناسبتی اشاره کردند که وقتی خدمت مقام معظم رهبری بودیم ایشان فرمودند چون این پول، پول امام زمان است برکت دارد. ملاحظه کردید همه چیز عوض شد و همه تلاش کردند منظور مقام معظم رهبری را بفهمند. عین این مسئله در مورد ظرفیت جمعیتِ صد و پنجاه میلیونی کشور مطرح شد که وقتی آقای رئیس جمهور آن را مطرح کردند، عده ای موضع گرفتند و حاضر نبودند در مورد آن فکر کنند ولی وقتی مقام معظم رهبری همان مطلب را فرمودند همه سعی کردند در مورد آن فکر کنند و نسبت به آن به تفاهم برسند. فکر نکنید این مسئله صرفاً یک مسئله ی سیاسی است، حقیقت این است که دل های مردم ذیل مقام معظم رهبری به یک نحوه اتحادی رسیده که سعی می کنند سخنان ایشان را با عقل دیگری بفهمند. این دو مثال را عرض کردم تا معلوم شود چرا تأکید می شود برای طلوعِ فکر و برای شروعِ تفاهم نسبت به همدیگر، باید یک شخصیت قدسی در میان باشد و همه بپذیریم در علم و عمل به او رجوعِ داشته باشیم تا بتوانیم نسبت به همدیگر فکر کنیم و به تفاهم برسیم.

ما در نظر به شخصیت های قدسی نظر و عمل را از همدیگر جدا نمی بینیم و از آن جایی که تفکر در عمل به ظهور و فعلیت حقیقی خود می رسد، در نظر به شخصیت های قدسی که نظر به سیره و عمل آن ها مدّ نظر قرار می گیرد، تفکر ظهور می کند.

راه رجوع به تفکر و تفاهم

ریشه ی عدم تفاهم، غفلت از وحدت قدسی است زیرا با رجوع به انسانی قدسی، آن وحدت طلوع می کند. با روشن شدن این نکته است که نسبت به تحقق وحدت قدسی تلاش بیشتری از خود نشان می دهیم. به طور مسلّم وحدت قدسی تنها ذیل وجود مقدس حضرت «الله» که اَحدِ مطلق است محقق می شود و خداوند در این رابطه به پیامبر خود می فرماید: «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً مَّا أَلَّفتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»(۱) خداوند بود که بین قلب های مسلمانان اُلفت ایجاد کرد و اگر تو هر آنچه ثروت در زمین بود را خرج می کردی نمی توانستی بین قلوب آن ها الفت ایجاد کنی و لکن خداوند چنین کرد زیرا او عزیز و حکیم است. وقتی شما در زیارت جامعه خطاب به امامان علیهم السلام می گوئید: هرچه شما حق می دانید من حق می دانم، عملاً نظر به آن وحدت قدسی دارید که خداوند از طریق امامانی معصوم محقق می کند و از آنجایی که امام معصوم مقام کامل و فعلیت یافته ی هر انسانی است، هرکس مقام کامل خود را در او می یابد و او را منشأ تفکر و عمل خود قرار می دهد.

شما با رجوع به امام معصوم به خودِ برترتان رجوع کرده اید و به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند به اهل البیت علیهم السلام محبت داشته باشید تا تمام وجود خود را غرق وجود امام معصوم بکنید، زیرا وقتی مُحبّ به جایی

۱- - سوره ی انفال، آیه ی ۶۳.

رسـید که محبـوبش امـام معصـوم شـد و یـک نحوه اتحـادی بین مُحبّ و محبوب به وجود آمـد، بـا هرکس که محبوبش امـام معصوم است به نحو فوق العاده ای احساس یگانگی و اتحاد می کند. با توجه به این امر عرض می کنم اگر سیره ی شخصیت های قدسی، مبادی تفکر ما بشوند سعی می کنیم همدیگر را درک کنیم و در چنین فضایی تفکر شروع می شود و تفاهم ظاهر می گردد و امکان تحققِ وحدتی که ما نیاز داریم تا جامعه ی دینی شکل بگیرد، فراهم می شود. در چنین شرایطی شخصیت هرکس انعکاس شخصیت دیگری است و قاعـده ی «المؤمنُ مرآتُ الْمؤمن» صورت فعلیت به خود می گیرد. علاوه بر این که حقیقت در «وجود» نهفته است و ذاتِ «وجود» عین یگـانگی است پس بـا یـافتن راهی که منجر به وحـدت شود عملاً حضـرت حق که عین وجود است رُخ می نمایاند.

وقتی مـا بـا تمـام وجود متوجه ضـعف هـای تـاریخی خود شـدیم و فهمیـدیم این ضـعف هـا چیزهـایی نیست که با چنـد کلمه نصیحت قابل حذف باشد و به فکر چاره ای اساسی افتادیم حالا می توانیم به این موضوع فکر کنیم که خداوند حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را مبادی تفکر جامعه ی دینی ما قرار داده تا ما را به تفاهم و وحدتِ لازم برساند.

بنده هم مثل شـما نگرانم که چرا از سرمایه های بزرگ خود استفاده نمی کنیم. وقتی ذیل انقلاب اسلامی به خوبی می توان افرادی را که حضرت امام و انقلاب و رهبری را قبول دارند، به تفاهم رساند، حیف نیست که بر شخصیت حضرت امام تأکید نمی کنیم تا ذیل شخصیت ایشان سخن همدیگر را بفهمیم و به تفاهم لازم برسیم و شخصیت او را مبادی

تفکر خود قرار دهیم؟ بنده گاهی بعضی از سایت ها و روزنامه هایی را می بینم که آن ها همه در عین پذیرفتن حضرت امام و انقلاب و رهبری چگونه به جان هم افتاده انـد، در حالی که اگر همه بتوانیم ذیل شخصیت حضرت امام قرار بگیریم به خوبی می توانیم همدیگر را درک کنیم و قدرت فکرکردن نسبت به همدیگر را ظهور دهیم.

حال با توجه به آنچه گذشت اگر به موضوع عنصر تفاهم فکر کردیـد و اگر واقعاً تلاش کردید با جنبه ی ملکوتی خود، ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام قرار گیرید، اگر با هم دعوا هم بکنید، دعواهایتان از عسل شیرین تر خواهد بود و در آن دعواها صورت «اختلافُ اُمَّتی رَحْمه» ظاهر می شود. علامه محمدتقی جعفری«رحمه الله علیه» می فرمودنـد: اگر بتوانیم همـدیگر را درک کنیم، دو به اضافه ی دو، شش هم می شود - و از خطای همدیگر اغماض می کنیم- ولی اگر همدیگر را درک نکنیم، دو به اضافه دو چهار هم نمی شود - و حتی در این مورد هم که مسئله به خوبی روشن است با همدیگر جدال می کنیم - این به جهت آن است که انسان ها وسعت دارنـد و می تواننـد لایه های پنهان مخاطب خود را درک کننـد و در ظاهرِ حرکات و گفتار آن ها متوقف نشوند.

بنده تلاش دارم روشن کنم وقتی جامعه ی ما تصمیم بگیرد به شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» رجوعِ قدسی کنـد و ارتباطِ بین خود و دیگران را از این طریق به یک ارتباط معنوی بـدل سازد، می توانـد به آن تفاهمی که نیاز دارد و لازمه ی عبور از ظلمات و تنگناهای تاریخی گذشته است، دست یابد. همه ی ما آن نوع تفاهمِ معنوی را که

ذیل شخصیت امام در بین فرزندان انقلاب، در دفاع مقدس هشت ساله پدید آمد، تجربه کرده ایم و دیدید چگونه از سخت ترین موانع عبور کردیم و برای همیشه تهدیدهای نظامی دنیای استکباری را پشت سر گذاشتیم، آن هم تهدیدهای نظامی که عموماً عامل توقف ملت ها برای رسیدن به اهداف متعالی می باشد. اگر ۴۰ سال پیش از جنگ تحمیلی، به ما خبر می دادند: آمریکا و یا انگلستان و یا حتی هلند می خواهد به ما حمله کند، تعادل خود را از دست می دادیم و تا آنجا که ممکن بود در مقابل خواسته های آن ها کوتاه بیاییم. اگر چهل سال پیش فقط ما را تهدید می کردند، اکثر ما شب ها در خانه های خودمان خوابمان نمی برد، ولی تمام جهان استکبار در پوشش حمله ی نظامی صدام به ما حمله کرد و ملت ما ذیل شخصیت حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» از خود دفاع کرد و برای همیشه از این تنگنای تاریخی عبور نمود، به طوری که امروز اگر به ما خبر بدهند تمام اروپا و آمریکا می خواهند به شما حمله کنند و یا نقشه ی حمله به ما روی میز آن ها است، عین خیالمان نیست. در زمان «بوشِ پسر» یکی از روزنامه های آمریکائی نوشته بود آقای بوش دائم ایران را تهدید به حمله ی نظامی می کند ولی مردم ایران در عید نوروز در حال دید و باز دید و خنده و شوخی هستند و آن تهدیدها را به چیزی نمی گیرند. این یک مثال بود برای تصور چگونگی «عبور یک ملت از یکی از تنگناهای تاریخی اش»، تنگنایی که اگر زمانی یک کشور عادی اروپایی هم ما را تهدید می کرد ما رنگمان را می باختیم.

ص: ۱۲۵

وقتی دشـمن متوجه شود تهدیـد او کـار به جـایی نمی برد می فهمـد عمـل به تهدیـدِ بیشتر موجب رسوایی او خواهـد بود و از برخورد نظـامی مأیوس می شود و ما می توانیم تاریـخ خود را در رسـیدن به اهـداف متعالی که در پیش داریم جلو ببریم. حالا اگر در سـایر امـور - بـه خصـوص در امـور فرهنگی- بتـوانیم دشـمن را مـأیوس کنیم وظیفه ی خـود را در عبـور از تنگناهـای تـاریخی که اسـتکبار بر مـا تحمیـل کرده است به انجام رسانـده ایم و به آن وحـدت قدسـی که اساس ادامه ی حیات ما است، دست یافته ایم. بنده به شدت امیدوارم با نظر به شخصیت اشراقی حضرت امام بتوانیم از مهم ترین تنگناهای تاریخی که در اثر عدم تفکر ایجاد شده و منجر به عدم تفاهم و عدم وحدت گشته، عبور کنیم.

واقعی ترین نگاه

از جمله موضوعاتی که کمک می کند تا جایگاه تاریخی حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را بشناسـیم و بسیار هم مهم است، شناخت روح فرهنگ غرب است.

بایـد بـدانیم امروزه غرب شناسـی واقعی که منجر به عبور از غرب می شود فقـط در مکتب امـام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» قرار دارد و این را از زبان کسی دارید می شنوید که نه تنها جایگاه تاریخی غرب را می شناسد، از اکثر جریان هایی که مدعی غرب شناسـی هسـتند و در ایـن کـار عقیـم مانـده انـد، اطلاع دارد. بنـده در عین آن که نگـاه هایـدگر را در نقـد غرب و نقد متافیزیک مفید می دانم و معتقدم می توان در شناخت روح غرب و

وجه نیهیلیستی آن از تفکر هایدگر استفاده کرد و همیشه به رفقای مذهبی خود توصیه می کنم از فهم نگاه هایدگر غفلت نکنند؛ با این همه معتقدم نقد غرب در این زمان باید در فضای مکتب حضرت امام روح اللّه«رضوان الله تعالی علیه» انجام گیرد مثل کاری که مرحوم دکتر فردید کرد، وگرنه آن نوع نقد غرب به خودی خود حجابی خواهد شد تا حقیقت را که امروز در انقلاب اسلامی ظهور کرده است نبینیم، در آن حدّ که انقلاب اسلامی را بسط مدرنیته گمان کنیم که این نهایت فلاکت زدگی است زیرا متوجه ظهور تاریخی جدید از طریق انقلاب اسلامی نشده و شدیداً در موضوعات نقد غرب انتزاعی فکر می کنیم.

بحمدالله در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» سعی فراوان شده تا تضاد اساسی بین مکتب زنده ی تشیع با فرهنگ غربی نمایان شود. از یک جهت می دانیم فرهنگ تشیع به نور اهل البیت علیهم السلام نظر به حقایق دارد و به جنبه های وجودی دستورات دین می نگرد که مبانی فلسفی آن دستورات در مکتب صدرایی، تحت عنوان «اصالت وجود و تشکیکی بودن آن» تدوین شده و از جهت دیگر فرهنگ غربی، فرهنگی است که: همه چیز را به سوبژه تبدیل می کند و اصالت را به ذهن می دهد و پیرو اندیشه ی دکارت، ذات انسان منبع حقیقت می شود و حقیقت به درون انسان برگشت پیدا می کند و همه چیز از ذهن انسان نشأت می گیرد و معنا دهی و صورت دهی به همه چیز کار ذهن می گردد. در آن فرهنگ اشیاء به آن صورتی هستند که توسط ذهن معنا پیدا می کنند. حال در شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در مقابل سوبژکتیویته، نظر به حقیقت و

اصالت دادن به «وجود» قرار گرفته و این واقعی ترین نگاهی است که ذیل شخصیت امام می توان به آن دست یافت. از یک طرف تشیع را با تأکید بر اصالت وجود به معنای صدرایی آن درک نموده و از طرف دیگر غرب را با تأکید بر سوبژکتیویته بودن آن فهمیده است، بدون آن که با این اصطلاحات سر و کار داشته باشد و اقدامی در جهت شناخت فرهنگ غربی به معنای مصطلح امروز مدّ نظرشان باشد.

با توجه به مکتب حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» سوبژکتیویته به خوبی معنای تاریخی خود را پیدا می کند و معلوم می شود این یک واژه ی ساده نیست، یک فرهنگ است و ذیل آن تمدنی پیدا شده که می خواهد آنچه را در ذهن دارد به عالم و آدم تحمیل کند، بدون آن که دغدغه ی حقیقت یابی داشته باشد و بدون آن که حریمی برای حقیقت قائل باشد.(۱)

تلاش در مکتب صدرایی آن است تمدنی شکل بگیرد که رجوع آن به «وجود» باشد و نه به ذهنیت های انسانی. تأکید حضرت امام در آثار علمی شان آن است که نظر و اندیشه ملت را به «وجود» معطوف دارند، به وجودی که عین خارجیت است و کاملاً مقابل سوبژکتیویته و فرهنگ غربی خواهد بود و در راستای نظر به وجود می توانیم به مقام وجودی امام معصوم یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نظر کنیم که مقام «السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ» است و به زیباترین شکل مقام مولای خود، حضرت صاحب

۱- – هیدگر معتقد است پرسش از متافیزیک تهدید آینده غرب است. وقتی اشکال اساسی سوبژکتیویته در این پرسش برملا شود، از آن به بعد قوام انسان به هستی و «وجود» شروع می شود.

الزمـان عجـل الله تعالی فرجه الشـریف را مـدّ نظر خود قرار دهیم و به آن بصـیرت تاریخی نائل شویم که در کتاب «بصـیرت و انتظار فرج» مورد بحث قرار گرفت و سعی شد در آن کتاب نگاه حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» که حقیقتاً بهترین نگاه است، برای بهترین عمل تبیین شود و اتحاد بین اندیشه و عمل به تاریخ ما برگردد.

نظر به خداوند بدون حجاب

غرب شناسی ذیل نگاه حضرت امام، موجب می شود تا با عبور از غرب، جهت اصلی تاریخ خود را مدّ نظر قرار دهیم و با نگاهِ وجودی که اصـالت وجود به مـا می دهـد از آثـار سوبژکـتیویته یعنی نومینـالیسم و نیهیلیسم آزاد شویم. همه ی عرایضم بر این مبنـا، متوجه هـدف اصـلی انقلاـب اسـلامی است و می دانیم ذات این انقلاـب رجوع به حضـرت مهـدی عجـل الله تعالی فرجه الشـریف دارد و در راسـتای رجوع به امـام معصوم بـا خـدای وجودی مـأنوس می شویم و به حضور او در می آئیم، همـان نوع حضوری که حضـرت باقر علیه السـلام در باره اش می فرمایند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا یَکُونَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّی یَنْظُرَ إِلَی اللَّهِ وَ یَنْظُرَ اللَّهُ إِلَیْهِ فَلْیَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ یَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ یَأْتَمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا کَانَ کَذَلِکَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ نَظَرَ إِلَی اللَّه»(۱) هرکس مایل است بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خداوند نیز او را مشاهده کند باید آل محمّد را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد و پیرو امامی از این خانواده گردد. اگر چنین بود او خدا را می بیند و خدا نیز او را می بیند.

۱- - بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۸۱.

برای هرچه بیشتر کـاربردی شـدنِ رجوع به حق بایـد پس از نظر به وجود، به مظهر کمـالیِ وجود یعنی اسـماء الهی نظر کرد و اسـماء الهی را در مظاهر کاملی که همان سـیره ی اهل البیت علیهم السـلام باشد، به تماشا نشست، و در همین رابطه از معرفت نفس شـروع می کنیم. این است مسـیر کسب آن معنویتی که نیـاز داریم و انصافاً در ذیل نور وجود مقـدس مولایمان حضـرت صـاحب الزمـان عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف می توانیم به آن دست یـابیم. زیرا وقتی جـامعه ذیـل وجود مقـدس امامی قرار گرفت که به جهت مقـام عصـمت، محبوب جـان هـای مؤمنین است، یـک نحوه اتحـاد بـا خود را به مؤمنین ارزانی می دارد تا همـدیگر را در پرتـو شخصـیت آن امـام بنگرنـد. مـا معتقـدیم در دل چنین دسـتگاهی می تـوان متـوجه جایگـاه حضـرت امـام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» شد و در ذیل نور امام معصوم، مؤمنینِ به انقلاب چنین نسبتی را با امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» برقرار می کنند تا بتوانند در پرتو شخصـیت حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» همدیگر را درک کنند. ملاحظه فرمودید که شـهدا چگونه در این راه قدم گذاشتند، سرداران دفاع مقدس در آن فضا، در ذیل مکتب و شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» رجوع به حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف داشتند و در پرتو چنین حضوری صحنه هایی آفریدند که تحقق آن صحنه ها در حالت عادی، نزدیک به محال بود.

نمودی از زندگی ذیل مکتب و شخصـیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در عین رجوع به وجود مقدس حضـرت صاحب الزمـان عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف را شـما در جبهه ها دیدیـد و همه موظف هستیم نگـذاریم این حقیقت که در تاریـخ ما طلوع کرد به حاشیه برود. شاید مقام معظم رهبری«حفظه الله» چفیه ی بسیجی ها را از

دوش خود برنمی دارند تا آن عهد قدسی نورانی که در جبهه های دفاع مقدس ظهور کرد در صحنه بماند و به حاشیه نرود.

وقتی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» هدف انقلاب را رجوع به وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانند که مظهر اسماء حسنای خداوند است و خداوند را در منظر ما قرار می دهند و حضرت باقر علیه السلام بر آن تأکید دارند، آیا برای اُنس با خدا راه دیگری داریم؟ ملاحظه کنید حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: اگر می خواهید خدا را بدون حجاب ببینید و خدا هم شما را ببیند، باید محبت آل محمد صلی الله علیه و آله را در خودتان شکل دهید، از این روایت استفاده می شود که رجوعِ به خدا بدون حجاب، فقط از طریق حب اهل البیت علیهم السلام ممکن است و ما این ورود را در مکتب حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می توانیم پیدا کنیم و به آن برسیم. همه ی عرض بنده آن است که اگر جایگاه تاریخی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را درست بنگریم تمام این مراحل را طی می کنیم و به آن نتیجه اساسی که رجوع الی الله است نایل می شویم.

اگر توانستیم جایگاه تاریخی حضرت امام را بشناسیم دیگر این حرف ها که فردا چه می شود و نکنند دنیای استکبار انقلاب اسلامی را از تاریخ حذف کند، کنار می رود و دغدغه ی ما آن خواهد بود که کاری کنیم تا در بیرون از تاریخ خود به سر نبریم. در این صورت آنچنان با تمام عزم در حیات نوری خود قرار می گیرید و زندگی با انبیاء الهی را به زندگی با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متصل می کنید که جایی برای گسستگی تاریخی که مدرنیته ملت ها را گرفتار آن کرده، باقی نمی ماند. و حیف

ص: ۱۳۱

است که از چنین زندگی محروم باشیم و در چنین حیاتی قرار نگیریم و گرفتار حادثه های جزئی و روزمرّگی ها باشیم.

شرایطی به وجود آمده تا در حیاتی وارد شویم که بتوانیم خود و بشریت را نجات دهیم و این مبارک ترین نگاهی است که امروز حضرت روح الله در مقابل ما گشوده است.

پروردگارا! قلب مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را از ما راضی و خشنود بگردان.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۳۲

جدال عقل و قلب در نظر به انقلاب اسلامی

اشاره

ص: ۱۳۳

بسم الله الرحمن الرحیم

وَهمی که بر ذهن حاکم است

سؤال: صحبتی که با بعضی از دوستان داشتیم این بود که سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در واقع یک تذکر است در این تاریخ و فلسفه ی وجودی ما در گرو همین تذکری است که باید بین نیروهای متعهد به انقلاب اسلامی اتفاق بیفتد. این آن چیزی است که می توان خلأ آن را بین نیروهای متعهد به انقلاب اسلامی احساس کرد. وقتی به جریان های فکری که در انقلاب حضور دارند و تحت همین عنوان دور هم جمع می شوند، نگاه می کنیم در عین حالی که وحدتی بین شان وجود دارد اما گویی از نوعی بیگانگی نیز رنج می برند و برای رفع آن، راه حل می طلبند، هر چند وجه بیگانگی ملموس نیست ولی در باطنِ قضیه می توان آن را احساس کرد. نگاه ها طوری است که هر جریان فقط خود و داشته های خود را می بینند و عموماً داشتن های بقیه جریان های انقلابی را به چیزی نمی گیرد. تنها در حدّ احترامی که باید به بقیه ی شخصیت های فکری بگذارند، محدوداند.

ص: ۱۳۴

بسم الله الرحمن الرحیم

وَهمی که بر ذهن حاکم است

سؤال: صحبتی که با بعضی از دوستان داشتیم این بود که سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در واقع یک تذکر است در این تاریخ و فلسفه ی وجودی ما در گرو همین تذکری است که باید بین نیروهای متعهد به انقلاب اسلامی اتفاق بیفتد. این آن چیزی است که می توان خلأ آن را بین نیروهای متعهد به انقلاب اسلامی احساس کرد. وقتی به جریان های فکری که در انقلاب حضور دارند و تحت همین عنوان دور هم جمع می شوند، نگاه می کنیم در عین حالی که وحدتی بین شان وجود دارد اما گویی از نوعی بیگانگی نیز رنج می برند و برای رفع آن، راه حل می طلبند، هر چند وجه بیگانگی ملموس نیست ولی در باطنِ قضیه می توان آن را احساس کرد. نگاه ها طوری است که هر جریان فقط خود و داشته های خود را می بینند و عموماً داشتن های بقیه جریان های انقلابی را به چیزی نمی گیرد. تنها در حدّ احترامی که باید به بقیه ی شخصیت های فکری بگذارند، محدوداند.

ص: ۱۳۵

عرض مـا به رفقـای جبهه هـای مختلف فکری انقلاب این بود که سـلوک ذیـل شخصـیت امـام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» حرفش این است که بیایید وجه وحدت را با مبنایی که ذیل شخصیت اشـراقی حضـرت امام محقق می شود، شکل دهیم تا هر کسـی در جایگاه خودش دیده شود و براساس چنین سلوکی هر کس جایگاه خود را نیز پیدا می کند. این چیزی است که نیاز است بین جریان های فکری انقلاب اتفاق بیفتد.

آن چیزی که فـارغ از موضـوع فوق نبایـد مورد غفلت قرار گیرد، نظر به انقلاب اسـلامی در متن فعـالیت هـای فرهنگی است. بسـیاری از آن هایی که مشغول کارهای فکری و اندیشه ای هستند عموماً به بحث های انقلاب اسلامی نظر ندارند و در فضای فکری خودشان مشغول اند و یک نسبت جدّی بین آن فعالیت ها و انقلاب اسلامی تعریف نکرده اند و این غیر از آن بیگانگی است که بین نیروهای جبهه فکری هست که آینده ی نظام فکری را باید در دست بگیرند.

علاوه بر موضوعات فوق فرض کنیـد که ما آمـدیم و امام را و تـذکر به شخصـیت اشـراقی امام را در این تاریـخ جـدّی مطرح کردیم، حال با آن جبهه ای که در عین نظر به مؤلفه های عرفانی و فلسـفی، نسـبت به اهداف اصـلی انقلاب بی تفاوت است و به یک معنا در فضای تحریف شخصـیت امام قـدم می زنـد، چطور بایـد برخورد کرد؟ با توجه به این امر اخیر گویا ما تا مدت هـای زیـادی راه در پیش رو داریم و اگر موانع و ملزومـات این راه را نـدانیم به راحتی دچار یأس خواهیم شـد، چون ملزومات راهی که در پیش داریم را درست نشناخته ایم و مقداری که جلو برویم از خود

ص: ۱۳۶

می پرسیم نتیجه چه شد؟ در راستای غفلت از ملزوماتِ این راه، به عنوان مثال هنوز به این خودآگاهی نرسیده ایم که تا اصالت وجودِ ملاصدرا به کف جامعه نیاید نمی توان انتظار داشت اشراق فهمیده شود و در راستای آن، معنای سلوکِ اشراقی نهادینه گردد. پس نباید امیدوار باشیم قبل از فهم اصالت وجود و نظر به تشکیکی بودن آن، اتفاقی بیفتد. بر فرض اتفاقی هم بیفتد اگر نتوانیم جای آن را در متن انقلاب درست معنا کنیم، همان اتفاق ما را از اصل مسئله غافل می کند و عملاً تصمیمات اشتباهی می گیریم و موضع مان را عوض می کنیم. مثل ظهور پدیده داعش که بین بعضی از نیروهای مذهبی بلوایی به پا کرده که به گمان آن ها گویا همان سفیانی است. خیلی راحت احساسی می شوند و می روند در فضایی که شما تصورش را هم نمی کردید. این نگاه با این شاخصه های احساسی اش گام های سلوک ذیل شخصیت امام را در سیری که باید در جامعه ایجاد کند، ندیده می گیرد و به امید آن که وقت ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نزدیک است نسبت به هر کار عمیقِ فرهنگی بی تفاوت می شود، دیگر نه نظر به تفسیر المیزان می ماند و نه نظر به تفسیر سوره حمد حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» زیرا که هنوز در حدّ خیال با آموزه های دینی بر خورد داریم. گویا وَهمی بر روی ذهن ما حاکم است و می خواهیم با همان وَهم جامعه آرمانی خود را تشکیل دهیم. چیزی که بعضاً در فضای فرهنگی دولت نهم و دهم در بعضی از افراد به چشم می خورد و بعد که به نتیجه مورد انتظار نرسیدند یک نوع یأس در آن ها پیدا شد. وقتی به جمع بعضی از دوستان جبهه فکری نظر می کنید این حالت احساس می شود و در نتیجه

آن یأسی هم که در پی می آید را می یابید. با شور و نشاط اولیه به میدان می آیند بعد که با انبوه تنگناهای تاریخیِ جامعه روبه رو می شوند و می بینند انگار اوضاع پیچیده تر از این حرف هایی است که فکر می کردند، بدون این که جایگاه حرکاتشان را بفهمند و بدانند در چنین شرایطِ تاریخی چه کار باید بکنند، خود را می بازند. از این موضوع غفلت دارند که باید در امور فرهنگی فرآیند فعالیت ها را در نظر گرفت و در قدم اول انتظار تحقق نتایج قدم های آخر را نداشت. در این نقطه با این نوع افراد و افکار باید چه کار کرد؟

سؤال این است که نسبت ما با این مسیر و این جریان چگونه خواهد بود. آیا کوتاهی ها و همراهی نکردن های ما در رابطه با همه جریان های منسوب به انقلاب موجب نمی شود از طریق همین افراد، انقلاب در حجاب رود؟ چقدر امکان اتفاقی مثل سقیفه برای انقلاب اسلامی هست؟ آنچه که شما تا حالا اشاره کرده اید روی جنبه های مثبت انقلاب و ذات و حقیقت انقلاب بوده است کَأَنَّهُ هیچ اتفاق بدی نخواهد افتاد. آیا واقعاً این طور است؟ دو دیدگاه مطرح است، یکی این که خیلی هم خوشبین نباشیم چون راحت ممکن است این حقیقت در حجاب برود و جریان ها به سمت دیگری سیر کنند. دیدگاه دوم این است که نه، آدم ها از انقلاب بیرون می افتند ولی انقلاب جلو می رود. کمتر لابه لای کلمات شما به دیدگاه اول اشاره می شود، بیشتر به ذات انقلاب نگاه می کنید ولی در کلمات شما به صورت جدّی و اساسی به تهدیدهای پیش روی انقلاب و به چالش هایی که انقلاب با آن ها مواجه می شود، پرداخته نمی شود.

ص: ۱۳۸

جواب: طرح این موضوعات بسیار خوب است و موجب می شود تا بحث سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله علیه» از اجمال به تفصیل درآید، زیرا وقتی دغدغه ها ظهور کند به ظهور راه حل های دقیق تر کمک می شود. اگر بخواهید یک بحث از تفصیل برخوردار شود حتماً باید ورودهای متفاوتی به آن بشود. در واقع از این طریق می شود با آگاهی کامل در آینده ی تاریخِ خود قدم بگذاریم. این که سؤال می کنید ریشه خوشبینی ما نسبت به آینده کجاست؟ سؤال مهمی را مطرح می کنید که آیا ما چشممان را نسبت به آنچه در اطراف انقلاب می گذرد بسته ایم؟ این نوع سؤالات بهانه می شود تا بنده عرایض خود را طرح کنم. به همین جهت تأکید می کنم اگر چیزی هست که باید بفرمائید کوتاهی نکنید.

در دو دیدگاهی که مطرح کردید که آیا انقلاب اسلامی با فضای سقیفه روبرو می شود و گرفتار سقیفه سازها می گردد و دوباره تاریخ ظهور اسلام ناب به حجاب می رود یا نه. دیدگاه ما به این نکته گرایش دارد که تقدیری از طرف خداوند در این تاریخ شروع شده است و در این تقدیر، اتفاقی در حال وقوع است که از بین رفتنی نیست هر چند اگر ما خود را مناسب تقدیر الهی شکل ندهیم، این مائیم که از این فضای تاریخی خارج می شویم و البته قرائن زیادی در تأیید این دیدگاه در میان است، قرائنی که از دیدگاه امثال سلطنت طلب ها پنهان مانده و به همین جهت هر هفته و هر ماه منتظر سقوط نظام اسلامی هستند، تعبیر مقام معظم رهبری به فرماندهان سپاه این بود که شماها چه همراهی بکنید و چه همراهی نکنید این انقلاب

نتیجه خودش را می گیرد فقط اگر به صحنه بیایید این امر زودتر محقق می شود و شما به هویت لازم دست می یابید.(۱)

بـا نگـاهی که کتـاب سـلوک ذیل شخصـیت امام خمینی«رضوان الله علیه» متـذکر می شود، از یک طرف جنس آینـده، جنس ارتباط اشـراقی با حقایق قدسـی است و ما از دوران متافیزیک عبور کرده ایم و لذا با مردان اشراقی روبرو می شویم و از طرف دیگر بایـد مقـدمات چنین حضوری را با طرح معارف لازم فراهم کرد، کاری که حضـرت امام با آثاری که از خود در نوشـته هایشان باقی گذارده اند خودشان ماده اصلی آن را فراهم کرده اند.

اولاً: باید دغدغه ی وجود مشـکلات جامعه را داشته باشیم و ثانیاً: متوجه باشیم راهکارهای موجود که در متن فرهنگ مدرنیته مطرح است، راهکارهایی نیست که جوابگو باشـد و لـذا بایـد با توجه به آن دغدغه ها، قلبمان را آماده اشـراقِ زمانه کنیم تا از آن طریق به فهم تاریخ زمانه خود راهنمایی شویم و بفهمیم خداوند در این زمان چه چیزی را تقدیر کرده تا در متن آن تقدیر، انسـان هـا را بیازمایـد. حضـرت امـام«رضوان الله تعـالی علیه» می فرماینـد: «این که روز میلاـد پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله چهـارده کنگره از طـاق کسـری فرو ریخت، آیـا نشـان بر آن نیست که چهـارده قرن تمـام کنگره هـای شاهنشاهی فرو خواهد ریخت؟»(۲) این یـک نوع اشـراق است که بر قلب حضـرت امام«رضوان الله تعالی علیه» تجلی کرده و متوجه تقـدیر زمانه خود می شوند که در این

۱- - به سخنان رهبر معظم انقلاب با فرماندهان سپاه در تاریخ ۲۶/۶/۱۳۹۲ رجوع شود.

۲- - به صحیفه امام خمینی«رضوان الله علیه» ج ۱۹، ص ۴۳۶ رجوع شود.

قرن، نظام شاهنشاهی سقوط می کند و دوران حاکمیت خدا بر قلب مردم ظهور خواهد کرد، حالا هر چقدر پادشاهان برای بقاء خود تلاش کنند و یا استکبار فتنه انگیزی نماید به اصل کار ضربه نمی خورد.

بنده نمی خواهم دوستان را دعوت کنم که بدون مبنای حِکمی وارد ذوقیات شوند بلکه بنده با نظر به همان روشی که آیه ی ۴۶ سوره ی حج مدّ نظرها قرار می دهد با شما سخن می گویم که می فرماید با نظرکردن به آنچه در تاریخ بشر جریان دارد، صاحب قلبی می شوید که در متن آن شعور قلبی، عقل به صحنه می آید، که این عقل، عقل منفک از قلب نیست. می فرماید: «أَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَلَکِن تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ» آیا در زمین گردش نکرده اند تا قلب هایی داشته باشند که با آن تعقل کنند، یا گوش هایی که با آن بشنوند، در حقیقت چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است.(۱) در چنین دستگاهی حضرت امام می فرمایند: این قرن، قرن غلبه مستضعفان بر مستکبرین است.

وقتی شرایط جهان را نگاه می کنید براساس آیات و سنن جاریه می فهمیم دارد یک اتفاقی می افتد که انقلاب اسلامی طلوع آن اتفاق بود، با این دید عرض می کنم بنا نیست انقلاب اسلامی در متن خود به حجاب

۱- - عقل منفک از قلب و اشراق، ادعای تعالی بخشی دارد ولی با فرو کاستن آرمان های بشر کار را به پایان می برد. این همان عقل فرهنگ مدرنیته است که با وعده ی به روزی و رفاه و عدالت و آزادی و پیشرفت، انسان ها را بر انگیزاند ولی در نهایت سیه روزی به بار آورد.

برود ولی اگر ما خود را در زیر سایه ی این تقدیر الهی قرار ندهیم حیات توحیدی خود را از دست می دهیم. بنده قائل به این نکته هستم که باید نسبت به آینده و با نظر به روح اشراقی که در صحنه می آید، فعالیت های خود را شکل دهیم، و تمام کسانی که دعوی پیروی از امام را دارند و انقلاب اسلامی را پذیرفته اند ولی متوجه این موضوع نیستند جایی در آینده ندارند.

تاریخی که شروع شده، تاریخ بازگشت به گذشته نیست که در متن آن یک سقیفه ظهور کند و سلفی گری جان بگیرد. از این جهت است که به آینده امیدوارم ولی از جهت دیگر دغدغه دارم، زیرا باید جامعه با این روح اشراقی که شروع شده خود را بیابد و امکان درک تقدیر الهی برایش ممکن شود و وظیفه ما است تا به کمک آثار حضرت امام، متذکر روح اشراقی جامعه باشیم و در این راه نگاه به شهداء و سرداران شهید بسیار کارساز است و راز مهمی از این تاریخ در این رابطه برای ما گشوده می شود.(۱)

چه انکشافِ ملکوتی در شب های حمله صورت می گیرد که بسیجیان در راز و نیازهای خود مدت ها سر در سجده دارند و در راستای دفاع از انقلاب اسلامی و سربازی این انقلاب، اشک لقاء الهی به آن ها امان

۱- - مقام سرداران شهید، مقام کسانی است که آیه ی ۲۲ سوره ی مجادله توصیف می کند و می فرماید: « أُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْإیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ » خداوند بر قلب آن ها ایمان نگاشته بود و در اثر وفاداری به آن ایمان در عمل، آن ها را با روح خود که همان نور ایمان برتر است، یاری رساند.

نمی دهد؟ گویا در راستای فهم درست انقلاب اسلامی در ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» خداوند آغوش خود را برای آن ها گشوده است. آیا این گشودگی جز در راستای نظر به انقلاب اسلامی و جایگاه تاریخی آن محقق شده و اشراقی بس متعالی را در این دوران به صحنه آورده؟ از آن مهم تر وقتی جسد مبارک آن ها را پس از سال های سال وارد شهر می کنند آنچنان درهای آسمانِ معنویت بر قلب مردم آن شهر گشوده می شود که یک شهر اشک می ریزد و ذیل نور شهدا عزم ضد استکباری خود را تجدید می کند. این است آن اتفاق مهمی که در این تاریخ واقع شده و از سقیفه و سقیفه سازان عبور کرده. دغدغه ها را باید بر روی مبانی ببریم تا از بسیاری از مشکلات به صورتی معجزه آسا عبور کنیم. بعضی ها می آیند روی جزئیات انگشت می گذارند، فکر می کنم اگر برای نیروهای انقلاب این نکته روشن شود می فهمند که اگر هم می خواهند نسبت به انقلاب دغدغه داشته باشند در چه قسمت هایی باید دغدغه های خود را شکل دهند و بر آن تأکید کنند.

صحبت بنده بر سر آن احساس حضوری است که باید با نظر به انقلاب اسلامی داشته باشیم. حرکات و شوق و تلاش مرحوم ملاصدرا نشان می دهد که در زمان خود متوجه است آن چیزی که در حال وقوع بود به مرور در متن حکومت شیعه با مقدمات زیادی قابل تحقق است و اتفاقات زیادی باید بیفتد تا آنچه باید واقع شود به وقوع بپیوندند و این همه تلاش و تألیف که انجام داد برای تحقق آن چیزی است که در دل حکومت شیعی در آن زمان شروع شده بود و باید شکل می گرفت. اکثر علمای هم عصر

ص: ۱۴۳

او همان نگاه را دارند ولی آنچه تاریخ آن زمان را تغذیه کرد شور و شوق ملاصدرا بود. شیعه چهارصد سال است با نگاهی که ملاصدرا به صحنه آورد در میدان ایستاده است تا آن که بالاخره آن نگاه منجر به انقلاب اسلامی شد و حالا شما متوجه شده اید باید موضوع اصالت وجود و تشکیکی بودن آن را به کف جامعه آورد تا روح انقلاب اسلامی فهمیده شود.

شور و تلاشی که در ملاصدرا مشاهده می شود در احساس رسالت تاریخی اش نهفته است. با ملاصدرا در آن زمان اتفاقی افتاد از جنس اتفاقی که با آثار مرحوم شهید آوینی در تاریخ ما در حال وقوع است. بین اکثر ماها اتفاق نظر هست که این انقلاب در متن ریشه تاریخی اش دارد پیش می رود. شاید بتوان گفت حتی میرزا کوچک خان هم «وقتی» دارد، در آن سرمای سوزان و در میان انبوه برف ها تمام می شود، به تحقق چنین انقلابی امید بسته است، همان طور که حقیقتاً مرحوم شیخ فضل الله در افق کار خود به صورت اشراقی متوجه تحقق چنین انقلابی است. داستان انقلاب اسلامی هم همین است که چون متوجه آرمانی است از جنس ابعادی که فطرت بشر اقتضای آن را دارد و صورت متعین آن انقلاب، انقلاب مهدوی است، امیدواری و آرمان گرایی را در متن خود زنده نگه می دارد و به جهت روح مهدویتی که در آن نهفته است از سقیفه ای که در متن اسلام پیش آمد، عبور کرده است همان طور که تشیع، جریان عبور از سقیفه است.

خیلی ها ممکن است از ادامه ی انقلاب اسلامی سخن بگویند ولی اولاً: باید در نگاه خود ملزومات تداوم انقلاب را مدّ نظر قرار دهند. ثانیاً: روش اشراقی که انقلاب مطابق آن روش باقی می ماند را نیز باید مدّ نظرداشته باشند. این که ما در حال حاضر کجائیم و در این مرحله از انقلاب چه کارهایی باید بکنیم بسیار مهم است. وقتی می گوئیم حقیقت انقلاب اسلامی، یک حقیقت وجودی است معلوم است که اگر انقلاب با چنین هویتی بخواهد به ظهور برسد نیاز به مقدمات زیادی دارد. این درست نیست که ما با یک چرخش سیاسی امیدوار شویم و با یک چرخش سیاسی دیگر ناامید گردیم! ما چون زیرساخت های فکری لازم را نداریم در طمأنینه لازم قرار نمی گیریم. اگر در تربیت انسانِ تراز انقلاب اسلامی چاره ای نیندیشیم همواره دچار سردرگمی و خودزنی می شویم و همدیگر را مقصر می دانیم، در حالی که داستان چیز دیگری است و مشکلات ریشه در تنگناهای تاریخی ما دارد.

بلندبودنِ اهداف و خطر یأس

سؤال: بیشتر نیاز داریم با نظر به شور و حالی که برای ملاصدرا ترسیم می کنید بدانیم اگر احیاناً باید در جایگاه ملاصدرا در این انقلاب قرار گیریم در کدام لایه از لایه های انقلاب باید حضور فعّال داشته باشیم؟ به خصوص در آن فضای قلبی که انقلاب باید در آن فضا جلو بیاید. چون ما وقتی نگاه می کنیم به آنچه در اطراف انقلاب می گذرد، قلب مان آرامش لازم را ندارد و نمی تواند راحت آنچه را در ظاهر پیش می آید

ص: ۱۴۵

بپـذیرد، هر چنـد در نگاه عقلی و شواهـدی که خبر از الهی بودن انقلاب می دهد، برای عقل مان آرامش لازم هست. بحث از انقلاب اسلامی می کنیم و امیـدوارانه هم بحث جلو می رود، کاملاً ـ هم بحث مسـتدل است ولی وقتی بـا اتفاقـات جـاری در انقلاب اسلامی و در اطراف آن مواجه می شویم آن امیـد ادامه نمی یابـد، هر چنـد خودمـان از نظر عقلی بـا انقلاب اسـلامی مشکلی نـداریم. به عبارت دیگر دو نسبت در رابطه با انقلاب اسـلامی مطرح است، یکی نسـبتِ جامعه و میدان عمل و دیگر نسبتِ خودمان و چگونگی حضور فعّال در این جریان فکری. با توجه به حضور فعّالی که باید در متن انقلاب داشته باشیم، به وَهم زدگی و خیـال زدگی سیاسـیون بهتر پی می بریم. ولی وقتی امیـدواری زیـاد می شود که نتایـج کار را از نزدیک ببینیم و این در قـدم های بزرگ پیش نمی آیـد. قـدم های بزرگ مقـدمات زیادی را تا حصول نتیجه طلب می کنند، این با نظر به آن چه فعلاً ـ در جامعه می گـذرد مورد غفلت قرار می گیرد. در بحث مهـدویت، خودتان اشاره کردیـد که امر فرج به عنوان یک کـار بزرگ ناگهـان و یک شـبه محقق می شود. یکی از سـخت ترین چیزهایی که راجع به فرج وجود دارد این است که یک دفعه ای است چون قبل از فرج، غلبه با ظلمات آخرالزمان است و اکثراً گمان می کننـد آن ظلمات همچنان ادامه می یابد. قلب مـا از ایـن نظر خیلی نزدیـک است بـه مـوقعیت انقلاب اسـلامی و موقعیـتی که در پیش رو دارد ولی از آن طرف بـا نگـاه به تنگناهای تاریخی که داریم می بینیم برای رسیدن به اهداف خیلی فاصله داریم و متوجه ریشه های انقلاب که در متن فرهنگ ما در حال ریشه دواندن است نیستیم،

تنها ظاهر را می بینیم. در فتنه ۸۸ با آن برنامه ریزی که دشمن کرده بود مانده بودیم انقلاب چگونه می خواهد از آن دام بزرگ عبور کند. فکر نمی کردیم با توجه به ریشه های انقلاب در بین مردم یک دفعه مردم آن طور به صحنه بیایند. آن اشراق الهی که مطرح کردید در آنجا ملموس بود و این ما را نسبت به آن تحول اساسی که می فرمائید یک مرتبه پیش می آید، امیدوار کرده. نه آن که به کارهای خودمان امیدوار باشیم و نه به برنامه هایی که بعضی ها در فضای سیاسی کشور می ریزند امیدوار باشیم بلکه از آن جهت که دیگر زمانه، زمانه ای نیست که کارِ برنامه ریزان سیاسی نتیجه بدهد و تقدیر دیگری به صحنه آمده است، کارها بر اساس آن تقدیر دارد جلو می رود. فکر می کنم باید این دو را با هم جمع کنیم تا نه این حس امیدواری، ما را به یک اکنون زدگی و کارهای روزمره و سیاست زدگی گرفتار کند و نه به جهت بلندبودن اهداف، از نرسیدن به نتیجه ی زودرس مأیوس شویم و درصدد تدوین مقدمات لازم برنیائیم و از آینده مان بیگانه بشویم.

تا همدیگر را بفهمیم

جواب: این نوع جلسات که بنده در خدمت عزیزان هستم را از آن جهت مفید می دانم که وسیله گرمی افکار می شود، تا فکرها فعّال و با نشاط جلو روند و بتوانیم حرف هایمان را با همدیگر بزنیم. این طور نباشد که بنده محور فکر باشم و بحث به آنجایی ختم بشود که مثلاً بنده جمع بندی می کنم که در این صورت حتماً ضرر می کنید. بنده جای خود

را این طور می توانم تعریف کنم که با همدیگر بحث کنیم تا در موضوعات مختلف از اجمال به تفصیل برسیم و در این راستا هر آنچه بنده در ضمیر خود دارم را سعی می کنم اظهار نمایم. هم شما حرف هایتان را با حوصله بزنید و هم بنده سعی می کنم زوایای مختلف افکار خود را طرح کنم تا همدیگر را بفهمیم. نتیجه ای که حاصل می شود، یک نوع حضور فعّال تر نسبت به همدیگر است و به خودی خود زمینه تفکر می شود بدون آن که بخواهیم سریعاً به جمع بندی برسیم.

همین که شما باب بحث درباره موضوعی را باز می کنید، زبان بنده هم باز می شود. در مورد جایگاه دولت و نظام و انقلاب اسلامی در مقاله «جایگاه دولت و نظام اسلامی و انقلاب اسلامی» چیز جدیدی بنده عرض نکردم ولی تنظیم جدیدی بود. امکان فکر کردن روی موضوعِ انقلاب اسلامی را در این تاریخ راحت تر می کند که آیا ما نباید در حال حاضر پس از سال ها که از انقلاب گذشته است در مورد جایگاه دولت در انقلاب اسلامی در ایران و جایگاه انقلاب اسلامی در این تاریخ فکر کنیم؟ آیا با تجربه ای که بعد از دولت نهم و دهم پیدا کردیم نباید زمان بازخوانی نسبت به جایگاه دولت برایمان پیش آید؟

به این فکر کنید که چطور شد بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و شکل گرفتن خلافت در سقیفه، حضرت زهرا‌أ یک مرتبه به شکل مستقیم به میدان آمدند؟ جز این بود که همه گمان می کردند طبق جریان غدیر خلافت با علی علیه السلام ادامه می یابد و بعد که این اتفاق نیفتاد و مردم غافلگیر شدند حضرت زهرا‌أ به میدان آمدند؟ و بعد که مردم مدینه به زهرا‌أ

گفتنـد چون زودتر با ابابکر بیعت کرده ایم ما را معـذور دارید، آیا علی علیه السـلام بعد از این جریان که مردم مدینه کوتاهی کردنـد در فضای جدیـدی که پس از اتمام حجت پیش آمـد، با یک بازخوانی جدیـدی وارد نشدنـد، در آن حدّ که تقریباً به ظاهر سعی کردند با خلفا کنار بیایند؟

حضرت زهراi به دنبـال این بودنـد که جریـان خلافت با حاکمیت علی علیه السـلام جلو رود ولی وقتی معلوم شـد مردم مـدینه آمـادگی لازم را برای چنین اقـدامی ندارنـد، علی علیه السـلام در یک بازخوانی با آن همه بی انصافی ها که نسـبت به زهرای مرضیهi شـد، با جمع بنـدی جدیدی وارد کار شدند و نگذاشـتند جامعه اسـلامی گرفتار خصومت شود، و نه تنها به خلیفه دوم توصیه می کنند خودش در جنگ با رومی ها وارد نشود که هیبت اسلام در مقابل رومی ها ضعیف شود، بلکه تلاش می کنند تا عثمان را از قتل نجات دهنـد. این کنارآمدن به جهت آن است که می بینند آن افقی که فعلاً باید محقق شود عملی نیست و لذا از راهنمایی که باید به سه خلیفه داشته باشند دریغ نمی کنند تا جهان اسلام ضعیف نشود و لااقل در زمان خلفا امویان همه کاره ی امور نگردند و تا آنجا که ممکن است سـیره خلفا از پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله فاصـله نگیرد و ما امروزه سـیره ی سه خلیفه ای را در جهان اسلام داریم که در مقایسه با امویان، چندان از سیره ی پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله ندارد و همین امر جهان اسلام را تا حدی از توطئه ی دشمنانش نگه داشته و این برای ادامه اسلام سرمایه ی بزرگی است.

انتظار زهرای مرضیهiاین بود که با آن ذخیره ی بزرگی که خـدا نازل کرده یعنی قرآن و با نظر به سـیره پیامبر صـلی الله علیه و آله و با مدیریت امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: ۱۴۹

کارها جلو برود، در آن صورت اسلام با چهره ای بس متعالی به صحنه می آمد. ولی حالا که نشد راه دیگری را باید مدّ نظر قرار داد تا تصور نشود به بن بست رسیده ایم، در حالی که همه مطمئن هستیم در حیات دینی بن بست نیست و حتی اگر علی علیه السلام را کنار بزنند و فاجعه ای آن چنانی را به تاریخ تحمیل کنند که شما در نطق زهرای مرضیهi متوجه آن می شوید؛ فاجعه ای آنچنان بزرگ، ولی باز حیات دینی به بن بست نمی رسد. بحث هایی مثل «امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» یک تذکر است نسبت به راه های دینی در این تاریخ و عدم بن بست که آن کتاب متذکر آن است و نیروهای انقلاب باید متوجه باشند با این نگاه می توانند همان کارهایی که می کنند را به نتیجه برسانند. نتیجه ای هم که پیش می آید آن است که نیروهای جبهه ی فرهنگی انقلاب آن شاخصی که باید به آن نزدیک بشوند را گُم نکنند.

تجربه ی بنده نشان می دهد نیروهای فکری انقلاب در روبه روشدن با شرایط جدید به این احساس می رسند که لازم است بهتر فکر کنند و همین امر موجب می شود تا به سلوکی فکر کنند که در شأن انقلاب اسلامی است و از این جهت باید متوجه باشیم هنوز خیلی ها به جایگاهی که باید در آن قرار گیرند فکر نکرده اند. آن هایی که دائم دارند فکر می کنند - از هر جبهه ای که می خواهند باشند- آرام آرام می رسند به این که خوب است بیشتر به امام و سلوکی که ذیل شخصیت ایشان می توان داشت، فکر کنند.

ص: ۱۵۰

عقلی برتر از حکمت و عرفان رسمی

اگر ما معتقدیم امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» عقل برتر از حکمت و عرفان رسمی است، منتظر باشید نحله های فکری فرهنگی به طور جدّی به امام رجوع نمایند. شما بعد از مدتی که حکمت می خوانید ملاصدرا می شوید، این خوب هست. وقتی بیایید عرفان بخوانید محی الدین می شوید. حال امام«رضوان الله تعالی علیه» که این دو فکر را شناخته آمده است در اجتماع کارهایی را به صحنه آورده که نه شبیه ملاصدرا است و نه شبیه محی الدین. کتاب های حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» نشان می دهد در حکمت و عرفان مجتهد مسلم است. در فقه هم که معلوم است. ولی عقلِ برتر از حکمت و عرفان رسمیِ او نتیجه اش نوعی از حیات است که با انقلاب اسلامی در حال ظهور است. لذا اگر شما بخواهید در این تاریخ در حیات درستی قرار بگیرید باید با چنین عقلی که حضرت امام به عالَم آوردند خود را معنا کنید. بنده باید در جای خود این عرایض ام را تبیین کنم اما حداقل این نکته را مورد توجه و تأمل قرار دهید که چطور می شود امام«رضوان الله تعالی علیه» بعد از این همه فعالیت و این همه حضور در مجامع علمی، یک مرتبه این طور وارد تاریخ می شود که هیچ یک از علماء گذشته این طور به صحنه نیامدند؟ بنده در جایی عرض کرده ام حکمت صدرایی از جهتی ادامه ی حکمت قبلی نیست نه بدان معنا که ملاصدرا اندیشه ی فارابی و شیخ الرئیس و شیخ اشراق را زیر پا گذاشته بلکه بدین معنا که آن ها را بازخوانی کرده، هر چند بر روی قله ی آن اندیشه ها ایستاده است اما دارد به یک حیات دیگری اشاره می کند، به حیاتِ برگشت به اصالت وجود و

وحـدت تشـکیکی وجود. این چیزی است که قبلی ها نداشـتند و به یک معنا بایـد گفت ملاصدرا از فلسـفه های قبل عبور می کند.(۱)

حضـرت امـام خمینی«رضوان الله علیه» از خیلی چیزهـا بایـد عبور می نمود تا جایگاه مردم در منظرشان ظهور می کرد، مردمی که قلبشـان محل تقـدیر زمانه ما شـده است. گویا حضـرت امام وقتی می خواهـد با خـدا سـخن بگویـد و با تجلیات انوار الهی مأنوس شود این مردم را نگاه می کند و در آینه مردم اراده الهی را در این تاریخ می نگرد. البته باید مواظب باشیم این مباحث حالت ذوقی صرف به خود نگیرد و از حالت عقلِ برتر به حالت ذوقی عدول ننماید.

عموم مخاطبان ما یا سـخن ما را غیر قابل عمل می دانند و یا ذوقی به شـمار می آورند و نه عقلانی و این یک خلأیی است که بایـد روی آن فکر کرد. زیرا عموماً نشـست های فکری در شـرایطی به سر می برنـد که روی این نوع مباحث فکر نکرده اند و بایـد به کمک آن ها آمد و باید خود را برای آینده ای که بتوان به جبهه ی فکری انقلاب کمک کرد، آماده کرد. نمی گویم از حالا راه بیفتید این طرف و آن طرف و یا برعکس گوشه نشینی کنید و آنچه را باید در تبیین سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» انجام داد انجام ندهیم، عرض بنده آن است که

۱- - ملاصـدرا در آن تاریخ متوجه شد فلسـفه مشاء در مقابل مسائلی که پیش آمده جوابگو نیست و مفهوم سازی تو در توی فلسـفه مشـاء بـدون نظر به خـارج، ملاصـدرا را بر آن داشت تا موضوع «اصالت وجود» را به میان آورد هر چنـد سـیطره مفهوم سازی فلسـفه مشاء امکان بروز آن را به عقب انـداخت و هنوز جامعه فکری ما بین«امکان وجودی» ملاصدرا که نظر به واقعیت دارد و «امکان ماهوی» فلسـفه مشاء تفکیک نکرده است و امید است با بستری که در انقلاب اسلامی شکل می گیرد از این بن بست خارج شویم.

تلاشی برای مطرح کردن این نوع نگاه برای عموم نداشته باشید. آن کسی که بخواهد در مورد آینده فکری فرهنگی انقلاب فکر کند خودش آنچه را باید ببیند و به آن رجوع کند انجام می دهد. هدایت دست خدا است و خدا ما را به بهترین نگاه نسبت به انقلاب راهنما است. ملاحظه کردید چقدر تلاش می کنند شیعه دیده نشود ولی آیا زیباتر از آنچه در پیاده روی اربعین این سال ها انجام می شود، برای دیدن شیعه ممکن است؟ آیا نباید گفت: اربعین استراتژی شیعه است برای جهان؟ خیلی تلاش می کنند آن را نبینند ولی از این به بعد غیر ممکن است این مسئله را نادیده بگیرند، زیرا این حرکت در متن نهضت حضرت اباعبداللّه علیه السلام نهفته بود. بشر امروز که آمادگی ورود به لایه های عمیق تر آن نهضت را پیدا کرده است، به آن لایه رجوع دارد. در مورد انقلاب اسلامی نیز قضیه از همین قرار است.

اولین قدم برای حضور در این تاریخ

در جواب این سؤال که می فرمایید در این تاریخ چه نوع حیاتی باید داشته باشیم؟ به نظر می رسد اولین قدم این است که خود را در فضایی که انقلاب اسلامی واقع شده، تعریف کنیم، یعنی در فضایی که انقلاب اسلامی را تجلی اراده خاص الهی در این زمان بدانیم و روح و قلب خود را طوری بسازیم که بتوان به صورت وجودی در دل این انقلاب، اراده الهی را احساس کنیم و از این طریق با خداوند مأنوس شویم. این اولین قدم جهت حضور در این تاریخ است. ما وظیفه داریم این نوع شخصیت را در خود ایجاد کنیم تا اگر کسی خواست به ما رجوع کند بداند به چه

کسی رجوع کرده است؟ آیا نیرو های انقلاب اسلامی که می خواهند حیات فعالی را در این دوران حس کنند می توانند نسبت به این موضوع سرسری بگذرند؟ اساساً در ارتباط سطحی و سرسری با انقلاب اسلامی جان انسان های این زمانه قانع نمی شود. مثل آن که اگر بخواهید قرآن را بپذیرید نمی توانید به تفسیرهای سطحی رجوع کنید، زیرا بین روح زمانه و نور قرآن ارتباط و هماهنگی هست و به همین جهت اگر بنا داشته باشید به حقیقت خود پشت نکنید به دنبال تفسیرهای عمیقی از قرآن می روید که به اصل وجود اشاره دارد چون جایگاه قرآن را می شناسید و متوجه اید این سخن، سخن خداست و سخن خدا باید جان شما را تغذیه کند، به همین جهت اگر در ابتدا با تفاسیر ساده زندگی کردید بعد از مدتی به دنبال تفسیر عمیق تری از قرآن می روید. اگر رسیدید به این که انقلاب اسلامی اراده ی الهی برای نجات بشرِ این دوران از ظلمات است، نمی توانید با تفسیرهای عرفی و سطحی از انقلاب، با انقلاب به سر ببرید زیرا آن جوابی که نسبت به انقلاب نیاز دارید با برخوردهای سطحی به دست نمی آورید.

افراد در مقابل سخن ما و تفسیر ما از انقلاب که نظر به جنبه قدسی انقلاب اسلامی داریم، دو کار می کنند یا باید بگویند انقلاب همین اندازه است که فعلاً در جامعه با آن روبه رو هستند که البته شما با آن ها نمی توانید حرف داشته باشید و عملاً آن ها به اسم انقلاب اسلامی در همان عالَمی به سر می برند که غرب در آن قرار دارد و یا قبول دارند ذات و حقیقت انقلاب از آنچه فعلاً هست بالاتر است، ما با آن ها حرف داریم و سعی داریم وجه عمیق تر انقلاب را در مقابل آن ها بگشائیم. کاری که در کتاب

ص: ۱۵۴

«امام خمینی«رضوان الله علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» به عهده گرفته ایم. مخاطب کتاب آن هایی هستند که می خواهند نگاه عمیق تری به انقلاب اسلامی بیندازند و در زیر سایه ی حضرت حق در فضای دیگری در این تاریخ قرار گیرند و دینداری را با حالت حضوری ادامه دهند.

باید با نیروهای جبهه فکری انقلاب طوری موضوعات را در میان بگذارید که از دل آن موضوعات آوینی ها ظهور کنند، آن هم با زبانی که بتوانیم به روح انقلاب اشاره کنیم و در اثر آن، تفکر مناسبِ فهم انقلاب به جامعه برگردد و این غیر از به صحنه آوردن نیروهایی است که یک بُعد انقلاب را می فهمند ولی ابعاد دیگر آن را نمی شناسند. عده ای در حال حاضر طرفدار انقلاب اند اما در بازخوانی نهایی، ممکن است این ها عوض شوند و نتوانند همراهی با انقلاب را ادامه بدهند.

دوره ی فترتِ دولت اسلامی

تصور بنده آن است که فعلاً ما در رابطه با فهم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی در دوره فترت هستیم بدین معنا که از چیزهایی عبور کرده ایم ولی تصور درستی نسبت به آنچه باید در انقلاب اسلامی دنبال کنیم نداریم. ما تا مرحله ای فکر می کردیم که اگر برسیم به دولت هایی مثل دولت نهم که آقای احمدی نژاد به صحنه آورد، تقریباً به دولت اسلامی که حضرت آیت الله خامنه ای مدّ نظرشان بود رسیده ایم و بعد از انقلاب اسلامی، دولت اسلامی را تشکیل داده ایم. همه انرژی ها را همگان صرف کردند تا آن دولت تشکیل شد و رهبری انقلاب نیز برای پایداری و موفقیت آن

دولت تمام قد به صحنه آمدند. طلبه ها شهریه هایشان را جهت تبلیغات خرج کردند و خانم ها طلاهایش را جهت تبلیغات برای آقای احمدی نژاد فروختند. همه متوجه بودند چهره دیگر انقلاب در حال ظهور است ولی بر خلاف میل ما و به هر دلیلی، آن چه باید می شد محقق نشد و در دولت دهم با تک روی های رئیس جمهور روبه رو شدیم تا آنجا که کار به نشان دادن آن ویدئو در آن یک شنبه سیاه کشیده شد و رهبری با ناراحتی تمام مطرح کردند آن کار خلاف شرع بود. و معلوم شد جایگاه دولت نهم در نظام اسلامی، جایگاه لغزنده ای بود. چرا به دنبال آن باشیم که تقصیر را به دوش کسی بگذاریم؟ چرا متوجه نباشیم تاریخ ما در حال حاضر ظرفیت تحقق آن چیزی را که گمان می کردیم در دولت نهم به دست آوردیم، نداشت. بنده خواهش می کنم با مسئله با نگاه ایدئولوژیک برخورد نکنید وگرنه به نتیجه ای که می خواهیم نمی رسیم. مسئله را با نظر به جایگاه تاریخی اش ببینید. همان طور که ما از نظر جایگاه تاریخی که در آن هستیم از تهدید نظامی عبور کرده ایم باید ببینیم از آنچه در دولت دهم از طرف رئیس جمهور از یک طرف و با جریان های اصول گرا از طرف دیگر پیش آمد، چه موقع عبور می کنیم تا ادامه ی دولت نهم، دولت دهم نباشد و توطئه های داخلی و خارجی بی تأثیر گردند.

بنا بود ما با دولت اسلامی برای همیشه از آن مشکلاتی که در دولت سازندگی و دولت اصلاحات پیش آمده عبور کنیم. در دولت سازندگی چه شب هایی بود که خوابمان نمی برد که ای کاش دولت این را نمی گفت و ای کاش این کار را نمی کرد. همه آرزویمان این بود که ای کاش

دولتی بیاید که دیگر این دلواپسی ها را نداشته باشیم. آقای احمدی نژاد که آمد این دلواپسی ها کم شد به طوری که رهبری انقلاب در جلسه با جامعه مدرسین فرموده بودند وقتی آقای احمدی نژاد خارج کشور می رود بنده هیچ دغدغه ای نسبت به موضع گیری های ایشان ندارم که نکند سخنی بگوید که با اهداف انقلاب همخوانی نداشته باشد. با این همه چون دولت ها با انتخابات معین می شوند و گریزی هم از آن نیست، هرگز نمی توانید موضع گیری های آن ها را پیش بینی کنید. یک مرتبه مواضعی می گیرند که آن مواضع نمی تواند انقلاب را جلو ببرد. می خواهم بگویم دوره ی فترت یعنی همین. دوره فترت یعنی هنوز از تنگناهای گذشته عبور نکرده ایم، و به آینده ای که باید به آن رسیده باشیم نرسیده ایم. از یک طرف هنوز رسوبات عادات گذشته را داریم و از طرف دیگر آینده ای که در پیش رو داریم درست شکل نگرفته است. خوب است بنده این را برای شما عزیزان عرض کنم: ما فکر می کردیم که اگر شاه برود ما با مردممان صحبت می کنیم و همه چیز در اسرع وقت درست می شود و عملاً مردم بهترین ها را که با اهداف اصلی انقلاب همخوانی دارد، انتخاب می کنند، غافل از این که رسوبات فرهنگ طاغوت سخت مانع فهم درست مردم از انقلاب شده و دیگر سال ۴۲ نیست که امام فرمودند رادیو تلویزیون را نیم ساعت به ما بدهید و معتقد بودند بسیاری از مسائل را در همان زمان کم رفع می کنند. زمانی رادیو تلویزیون دست ما افتاد که رسانه ها ذائقه ها را به کلی تغییر داده بود. آن زمان هنوز جدایی بین عقیده و عمل شکل نگرفته بود. مردم به عقیده ای که حق می دانستند عمل می کردند ولی با ورود

فرهنگ مـدرنیته حساسـیت روی عقیده صـحیح به شدت ضـعیف شد و یک نوع عمل گراییِ مطابق امیال نفس امّاره به میدان آمـد. دل ها و دست های مردم، امروز تحت تأثیر فرهنگ مـدرنیته نه تنها به سوی اهداف انقلاب اسـلامی جلو نمی رود، بلکه در عین نظر به انقلاب اسلامی، سلیقه های غربی مذاق ها را آغشته کرده است. این که فرمودید فضای قلبی تان نسبت به آنچه عقل تان پذیرفته همراهی نمی کند به جهت رسم این زمانه است و برای عبور از آن تلاش زیادی باید صورت گیرد.

برکات درک دوره ی فترت

درک درست دوره ی فترت موجب هوشـیاری و بصـیرت می شود و لوازم خود را دارد. با درک این که در دوره فترت هستیم می فهمیم بایـد زمینه را آمـاده کنیم که وقتی رحمت الهی آمـد امکان تحقق داشـته باشـد و وقتی شـرایط آماده شـد نگاه ها تا عمق حقیقت جلو برود.

کلیات حرف شـما جز این است که چگونه از مـدرنیته عبور کنیـد و در انقلاب اسـلامی مسـتقر شویـد و نظر به انقلاب مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف بیندازید؟ و عرض بنده آن است که آیا آن طور که شایسـته است متذکر موضوع انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به صورت حضوری هستیم؟ اخیراً به یکی از عزیزان که سؤال کردند عرض کردم مگر ما در این عالم مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نداریم؟ گاهی خودمان هم از این موضوع غفلت می کنیم، در حالی که هرچه داریم از وجود مقـدس حضـرت مهـدی عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف است. ذره ای از نور آن حضـرت از طریق رهبر عزیز به عالم افشانده می شود غوغا می کند. نور آن حضرت از این طریق

در تاریـخ ما به صورت ملموس به صـحنه آمـده، ملاحظه می کنیـد چه اندازه به رهنمودهای رهبری دل گرم هستید. تازه مگر حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تنها از طریق مقام معظم رهبری«حفظه الله» با ما مرتبط است؟ ایشان از طریق همه علمـا و از طریق افراد دلسوز این امت و نیروهـای حزب اللهی بـا مـا مرتبـط است و به ما کمک می کننـد. اگر کمک حضـرت نباشد ما نیز روسیاه خواهیم بود. تقاضای ما از ایشان آن است که حال که دست ما را گرفته ای رهایمان نکن.

نظر به دوره ی فترت را همین جا نگه می دارم و نظرها را به راهی می اندازم که اگر آن راه صحیح باشد، هر اندازه جلو برویم حضـرت حق خود را بهتر نشان مان می دهد. اگر راه صـحیح باشد نباید نگران ابهامی باشیم که نسبت به هدف داریم. به گفته ی جناب عطار؛ «خود راه بگویدت که چون باید رفت». بنده فکر می کنم باید بیشتر بر روی این نکته بمانیم که آیا این راه که مدّ نظر ما است تحت عنوان سـلوک ذیل شخصـیت اشـراقی حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» واقعاً درست است یا درست نیست؟ اگر واقعاً درست است دغـدغه ما بایـد این باشـد که هر انـدازه که ممکن است خود را برای ورود در این تاریخ تربیت کنیم تـا هر انـدازه جلو رفتیم بهتر متوجه حقانیت آن راه جهت رفع مشـکلات و از بین بردن موانع شویم. حضـرت امام«رضوان الله علیه» می فرمودنـد در جریانـاتی که پیش می آمـد بیشـتر مطمئن می شـدم خـدا می خواهـد این مسـیر به نتیجه برسـد و می فهمیـدیم بایـد همین راه را جلو ببرم. دغـدغه حضـرت امـام بعـد از اطمینـان به حقانیت راه، در این بود که آن راه را به بهترین شکل طی کنند. همین دغدغه را به نحو

خاصِ خود در وجود مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام ملاحظه می کنید. حضرت سیدالشهداء علیه السلام با این که در راه هستند اما دائماً هر حادثه ای که پیش می آید بیشتر نسبت به حقانیت راه دل گرم تر می شدند، چون نگاه شان وجودی است، ماهیتی فکر نمی کنند، در نگاه ماهیتی می گوئیم این لیوان است و دیگر تمام شد. ولی در نگاه وجودی، در عین این که در حضور هستید نظر به مرتبه ی شدیدتری از آن حضور دارید تا موضوع با روشنی بیشتر برایتان ظهور کند. این نکته مهمی است که متوجه ظهور و خفای حقایق وجودی باشیم وگرنه اگر یک روز انقلاب به آنچه ما خواستیم نرسید و یا حتی نسبت به اهدافش در خفا رفت، می گوئیم انقلاب اسلامی بسط فرهنگ مدرنیته است. چون تنها انقلاب را به همین ظواهر می شناسیم و این غیر از آن فکری است که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب شده و اراده الهی را در آینه انقلاب اسلامی به تماشا نشسته و می فهمد شهدا چه کار کردند و چه تاریخی را جدا از نگاه روشنفکران ما، به صحنه آوردند. چطور شده است که بعضی گرفتار ظاهری شده اند که در واقع حجاب انقلاب است و آن ظاهر را به انقلاب نسبت می دهند؟ طرف می گفت: هر روز آمار طلاق بیشتر می شود، خانواده هم که در حال نابودشدن است، پس آینده از آن انقلاب اسلامی که شما می خواهید به آن امیدوار باشید، نیست. این افراد نمی دانند در کجای تاریخ خود هستند و شما باید موضع خودتان را نسبت به این ها روشن کنید. اگر راهی که در نسبت با انقلاب اسلامی در پیش گرفته اید راه بسیار درستی است دیگر نباید حادثه های جزئی ما را به سوی خود بربایند و متزلزلمان کنند.

ص: ۱۶۰

خدایی که ما می خواهیم

بنده فکر کنم کتاب «امام خمینی«رضوان الله علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» کمک می کند تا مشخص شود این راه، راه درستی است. و اگر خدایی که ما می خواهیم همین خدایی است که در انقلاب اسلامی ظهور کرده است، پس باید تکلیف مان را با خدا از طریق انقلاب اسلامی روشن کنیم. هنوز معلوم نیست ما با کدام خدا زندگی می کنیم. اگر خدایی که از طریق انقلاب اسلامی در این تاریخ ظهور کرده خدای واقعی است و نه خدای ذهنی و خیالی، پس باید راهی را که پیدا کرده ایم محکم بگیریم چون ما را به خدای واقعی می رساند. بنده از این جمله نمی خواهم زود بگذرم که اگر راه صحیح است خودِ راه خود را نشان می دهد. جواب اولیه ی بنده آن است که ملزومات حقانیت این راه را خودِ راه نشان می دهد. شما جایتان را درست تعیین کنید. بعد می بینید با آن همه فتنه، کار به خوبی جلو می رود. واقعاً این همه نقشه برای انقلاب اسلامی و این همه پیروزی در دل این نقشه ها را ساده می گیرید؟ هر نقشه ای که می کشند تا شما را منزوی کنند همان نقشه تبدیل می شود به یک حیات فعال جهت حضورِ هر چه بیشتر انقلاب اسلامی در این تاریخ. دانشمندان دنیا که با اسلام آشنایی دارند اقرار می کنند «اسلام به خودی خود یک مکتب تمدن ساز است.» و تاریخ نشان می دهد که چقدر خوب بشریت ذیل تمدن اسلامی خود را تغذیه کرده است. از وقتی انگلستان وهابیت را به عنوان یک فرقه انحرافی تقویت کرد این ماجراها که شما در جهان اسلام می بینید درست شده و صورتی غیر از صورت اصیل اسلام به صحنه آمد

در حالی که این ها هیچ ربطی به اسـلام ندارد و بحمدالله تاریخ فهم این مسئله نیز در حال ظهور است تا زبان شما به این نکته باز شود که وهابیت ربطی به اسـلام اصیل ندارد. مگر شما منتظر این فرصت تاریخی نبودید تا تاریخی شروع بشود و بتوانید در آن تاریخ روشن کنید اسـلام چیزی است غیر از این که وهابیت ارائه می دهد؟ داعش به کمک آمریکا این فرصت تاریخی را ایجاد کرد. آیا شما جز این را می خواستید که روشن کنید اسلامِ تمدن ساز هیچ ربطی به وهابیت که ذیل تمدن غربی خود را معنا کرده است، نـدارد. بنـده به شـما قول می دهم اگر ما بتوانیم به لطف الهی وظیفه خود را در مقابل اسـلام تکفیری درست انجام دهیم و در جنگ بین شیعه و سنی که دشـمنان اسـلام راه انداخته وارد نشویم، چیزی نمی گذرد که ورق برمی گردد و سنت «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (نصر/۱) دوباره در این تاریخ رخ نشان می دهد و همه بشریت برمی گردد به سوی حکمتی که حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در این تاریخ به نمایش گذاشتند. حال وظیفه ی شما در آن زمان عبارت است از «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» (نصر/۳) در آن صـحنه متوجه عظمت پروردگارتان شویـد و در متن تسبیـح، تحمیـد کنید و کمالات را به جز به حضرت رب العالمین نسبت ندهید. آیا خود را آماده کرده اید برای آن که در آن شرایط بشریت را تغذیه کنید؟

بنده موافق این نظر عزیزان هسـتم که می فرمایند: تا ما اصالت وجود را به کف جامعه نیاوریم، تنگناهای فکری ما برطرف نمی گردد. پیشـنهاد بنـده ایـن اسـت که بـا خودآگـاهی نسبت به اصـالت وجـود بـا مردم حرف بزنیـد. مطمئن باشـید مردم آزاد از اصطلاحات فلسفی، اشاره ها را درک می کنند.

لازم نیست شما اصالت وجود به مردم درس بدهید، بر مبنای اصالت وجود و غیر اصیل بودن ماهیات، با آن ها سخن بگویید. کاری که حضرت امام روح الله«رضوان الله علیه» انجام دادند. شما نیایید با نگاه متافیزیکی با مردم سخن بگوئید و خود را از حضوری که جهت درک تاریخ لازم است محروم کنید. در این دوران خیلی تفاوت نمی کند که با نگاه متافیزیکی به حقایق با مردم سخن بگوئیم یا با نگاه مادی با آن ها حرف بزنیم. در هر حال مردم را از درک حقایق محروم کرده ایم و از این جهت عرض می کنم: عموماً برنامه های عقیدتی تلویزیون و برنامه های اکثر مراکز علمی ما، مردم را از درک حقایق محروم می نماید. در فضای متافیزیکی، درس اخلاق و احکام و عقاید، ما را از نیهیلیسیم دوران آزاد نمی کند. خودآگاهی تاریخی اقتضا می کند متوجه این امر باشیم. عرض بنده این است که چون این افراد راه را نمی شناسند با ظهور داعش می گویند سفیانی ظهور کرده و یا در موضوع یمن موضوع سید یمانی(۱)

را پیش می کشند. در حالی که در حال حاضر راه مشخص است و وظیفه ما نسبت به انقلاب و رهبری و در مقابل با استکبار جهانی روشن است. آمریکا آن طرف است و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم این طرف و انقلاب اسلامی نیز مرحله مقدماتی ظهور آن حضرت است. ما گرفتار موضوعی نیستیم که به دنبال سید یمانی باشیم و

۱- - در روایت آخر الزمان داریم که سید یمانی شش ماه قبل ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام می کند و اطاعت از او بر هر فرد مؤمنی واجب است. او در مقابل سفیانی می ایستد و شکننده ی چشم سفیانی خواهد بود. (به معجم احادیث الامام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۳، ص ۴۷۸ رجوع شود).

یا بگردیم سفیانی را پیدا کنیم. آیا امام صادق علیه السلام در زمان خود این نوع مشکلات را داشتند که به دنبال سفیانی باشند و وظایف خود را مطابق بود و نبود او شکل دهند و یا چون حضرت تاریخ خود را درست می شناختند، همه چیز برایشان مشخص بود و مطابق اقتضای زمانه خود در اوج فعالیت بودند؟ آیا امروز ما ذیل امام صادق علیه السلام همین طور نمی توانیم باشیم؟ ما در حال حاضر نسبت مان با دنیایی که باید در آن قرار بگیریم کاملاً روشن است. آری یک وقت طرف راه را پیدا نکرده است وظیفه داریم راه را به او متذکر شویم، ولی وقتی راه را پیدا کرد دیگر باید خودش در آن قدم بردارد تا افق برای او پیدا شود، شما که نمی توانید به جای او قدم بزنید ولی او به مقصد برسد. بنده نمی دانم می توانم ما فی الضمیر خود را خدمت عزیزان عرض کنم یا نه. بنده هم همان دغدغه ای را دارم که شما دارید. با وجود این دغدغه ها عرض می کنم که ببینید در این تاریخ و با تشخیص ظرفیت تاریخی که در آن قرار داریم، چه وظیفه ای را باید دنبال کرد. به نظر بنده اگر همین امروز خبر دهند سید یمانی از یک طرف و سفیانی از طرف دیگر به صحنه آمده دقیقاً همین کاری را باید بکنیم که با بودن دولت سعودی و آمریکا از یک طرف و سید حسن نصرالله و امثال آقای سردار قاسم سلیمانی از طرف دیگر، ذیل رهبری حضرت آیت الله خامنه ای«حفظه الله» در حال حاضر داریم انجام می دهیم. ما امروز در متن واقعی ترین واقعیات قرار داریم، کافی است شما با نگاه وجودی به مسائل نگاه کنید.

معنای انتظار در این دوران

در نگاه وجودی، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در حال حاضر آن کسی است که تلاش می کند با راهنمایی های غیبی خود انقلاب اسلامی را بدون هر گونه تحریفی وارد این تاریخ نماید تا معادلات جهانی را بر هم بزنند. اگر با نگاه تشکیکی و وجودی به موضوع بنگرید، صورت تامّ و تمام آن حقیقت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و صورت نازله ی آن در حال حاضر رهبر انقلاب است، با همان هوشیاری غیر قابل وصف که جز از نایب انسان کامل چنین هوشیاری انتظار نیست. این که ما مسئله ی انقلاب اسلامی و حیات فعالمان را در متن انقلاب رها کنیم و به دنبال مهدی باشیم که می آید، نشانه محروم بودن از نگاه وجودی و غفلت کردن از نحوه ی حضور و ظهور حقیقت در این تاریخ است. چرا خودمان را به بن بست انجمن حجتیه ای ها بیندازیم و مثل بعضی از مذهبی ها، منتظر باشیم مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاید و مشکل را حل کند؟ بعضی ها در عین انتظار حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متوجه نیستند امروز با انقلاب اسلامی و رهبری انقلاب، دقیقاً نور مهدی به تاریخ ما وارد شده، در این مسئله است که نگاه درستی به حقایق ندارند. در حالی که مردم فرهیخته ما همین امروز مسئله خود را با رهبری و انقلاب اسلامی جلو می برند و در عین حال با تمام وجود نظر به مولایشان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دارند. معنای انتظار به همین شکل است که در حال حاضر نیروهای فرهیخته انقلاب اسلامی در آن وارد شده اند.

وقتی ما به صورتی صحیح با کفر جهانی درگیر شویم و رویکرد ما تحقق دولت کریمه باشد ملاحظه خواهید کرد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف همین

ص: ۱۶۵

حالاـ دارنـد مسائـل را حـل می کننـد، و در این راسـتا است که مقام معظم رهبری در اوج این همه توطئه و ظلمات، با آن همه نفوذ کلام در قلب ها، راه حقیقت را متـذکر می شوند و کار را جلو می برند، به طوری که قلب های مسـتعد، مزرعه ی ریزش دانه های حقیقت می گردند. شما ملاحظه کنید ایشان چگونه در هر سخنرانی مسائل را حل می کنند و ما را از مشکلات پیش رو عبور می دهنـد و افق های آینـده را روشن می کننـد و یأس دشـمن را در بی ثمرشـدن برنامه هایش افزایش می دهنـد. اگر صحبت بعضـی از افراد داخلی بـا نور مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف که صاحب الامر این عالم است و به کمک رهبری انقلاب خنثی نمی شد ما امروز در چنگال برنامه های اسـتکبار گرفتار بودیم و از نور عقلِ قدسی که انقلاب اسلامی حامل آن بود محروم می شدیم.

این که می فرمائید: «شرایط طوری است که این حرف ها نادیده گرفته می شود» ربطی به شما ندارد. شما همین هستید که باید باشـید و تلاش داریـد متـذکر حضور حق در این عالم از طریق انقلاب اسـلامی باشـید و بحمدالله نسـبت خود را با خدا در این رابطه تعریف کرده اید و لذا همواره پا به پای این انقلاب جلو می روید، مگر راهی بهتر از این می شناسید؟ حال چه شما دیده شوید و چه دیده نشوید.

جبهه ای که اشارات رهبری را درک می کند

ما بالأخره در آینده این انقلاب باید جبهه فکری مطابق اهداف این انقلاب را در این تاریخ به صحنه آوریم، باید مشخص شود خصوصیات

آن جبهه فکری چیست. چه بخواهیم و چه نخواهیم در ذات انقلاب چنین جبهه فکری و خصوصیاتی که باید داشته باشد، متولد می شود، جبهه ای که جایگاه تاریخی حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» را می فهمد و اشارات رهبری را درک می کند و غرب را در نسبت با انقلاب اسلامی و تقدیری که حضرت حق نسبت به غرب در این تاریخ مقدر کرده است، متوجه می شود. آیا نباید سخن مناسب افسران آن جبهه فکری را به صحنه آورد؟

مشکل امروز ما این است که جریان های فکری همدیگر را نمی شناسند و یا از آن بدتر همدیگر را نمی فهمند تا هر کدام جایگاه دیگری را مشخص کند و ببیند هر کدام برای کدام بُعد از ابعاد انقلاب ارزش دارند و اگر این مشکل رفع نشود به همان اندازه که در رفع آن کوتاهی کنیم جبهه فکری انقلاب با خلأ روبه رو می شود. مشکل نادیده گرفتن فکر و جایگاه یکدیگر، مشکل امروز تاریخ ما است، اگر روح اصلی تاریخ خود را بشناسیم متوجه می شویم که باید عزم حضور در این تاریخ را در خود قوت دهیم و بدانیم می توانیم از این مشکل عبور کنیم. این مشکل که می فرمایید این فکر توسط بعضی از جبهه های فرهنگی نادیده گرفته می شود در ما و شما هم هست که متوجه جایگاه و ضرورت سایر اعضاء جبهه فکری انقلاب نیستیم. نگاه شما به انقلاب به عنوان نگاهی که به دنبال سلوک ذیل شخصیت امام است از آن نوع نگاه هائی نیست که لازم باشد بلند شوید بروید و بگوئید ما این نوع نگاه را داریم. این کارها اقتضاء این نوع فکر نیست، فایده هم ندارد، زیرا ضرورت تحقق این فکر هنوز احساس نمی شود، باید سایر جبهه های فکری تلاش کنند ببینند شما چه

می گوئید، همان طور که شما باید نسبت به سایرین چنین تلاشی را داشته باشید و صرف یک نگاه کلی مطلب را تمام شده ندانید. این یک نوع سقوط فکریِ تاریخی است و یا به تعبیر آقای میرشکاک یک نوع فرو بستگی تاریخی و معافیت از تفکر است. مثلاً شما با یک نگاه کلی بپرسید جناب آقای میرباقری مسئول فرهنگستان چه می گویند؟ و جواب بشنوید این ها می گویند: ملاصدرا و به طور کلّی فلسفه چیز مهمی نیست و خودشان بر روی «فلسفه شدن» تأکید می کنند. این نوع برخورد با آن فکر یعنی معافیت از تفکر، و این یک نوع خودفریبی است چرا که تلاش نکرده اید یک فکر را بفهمید و جایگاه آن را روشن کنید بلکه خواسته اید تکلیف خود را با آن فکر یک سره نمایید و حقیقتاً ما از این جهت هنوز به بلوغ لازم نرسیده ایم که افکار را بفهمیم و بعد به جای نفی یکی و اثبات دیگری، جای هر کدام را معلوم کنیم. انتظار شما مگر این نیست که اگر خواستند شما را بشناسند لااقل چندین کتاب را خوب بخوانند و تازه آخرین کتاب ها را هم بخوانند؟ چرا نسبت به بقیه به این شکل برخورد نکنیم؟ در آن صورت بحث نفی و اثبات افکار تبدیل می شود به فهم جایگاه فکری هر کدام. در آن صورت می توانید متذکر جبهه های فرهنگی بشوید و بدانید مسئله ی تفکر، بزرگ تر از این است که جبهه های فکری انقلاب را در تشکیلات خاص تعریف کنیم.

انقلاب اسلامی، چراغی که خاموش شدنی نیست

سؤال: بـا توجه به آنچه می فرمائیـد نسبت مـا بـا جبهه هـای فکری چطور بایـد باشـد، کوتاهی های ما چه انـدازه انقلاب را به حجاب می برد؟

جواب: به نظر بنده نسبت شما با سایر جبهه های انقلاب باید طوری باشد که آن ها را در هر سطح که باشند، نیروهای انقلاب بدانیـد و به بهترین شـکل با آن ها مـدارا و دلسوزی کنید، با آن ها همراهی نمائید و سـعی کنید آن ها را بفهمید. همان اندازه باید با اصول گراهای وِلایی مرتبط باشید که با فردیدی ها و هایدگری های طرفدار انقلاب، وگرنه در نقیصه ی تاریخی خود باقی می مانیم. فردیدی ها هم در نسبت با انقلاب حرف دارند ولی از زاویه ای دیگر و اگر آن زاویه را بشناسید شما هم برای آن ها حرف خواهیـد داشت وگرنه نسبت به همـدیگر بیگانه خواهیـد بود و به همان انـدازه به بی فکری نسبت به تاریخ خود گرفتـار می شویـد. ملاحظه فرمودیـد در مقابله «نیهیلیسم»، زبان ما نمی توانـد زبان اصول گرایی سـنتی باشـد ولی اگر با زبان هایـدگر نیهیلیسم را نقـد کنیم نتایج خوبی برای تبیین جایگاه انقلاب و حضـرت امام در راسـتای عبور از نیهیلیسم به دست می آید. بنده این کار را لازم می دانم که سـعی شود نوعی هم زبانی با هایدگری های طرفدار انقلاب داشـته باشـیم و معتقدم باید در این قضـیه جدی تر وارد شویم. اگر شـما زبان هایدگر را نشناسـید با جبهه ی فکری که آینده ظهور می کند هم زبان و هم فکر نیستید یا بهتر بگویم در آینده با جبهه ای که بالضروره در متن انقلاب ظهور می کند، تفاهم نخواهید داشت.

شاید رفقا به بنده اشکال بگیرند که چرا وقتی بناست یک بحث معرفتی و یا اخلاقی بکنید، با زبان اگزیستانس حرف می زنم. این به جهت آن است که معتقدم این زبان، زبان آینده تفکر است و بسیاری از حقایق موجود در تاریخ و در متون دینی را می توان با این زبان بیان کرد و از حجاب در آورد. حداقل می توان گفت: یکی از زبان های آینده ی تفکر، این زبان است و به همین جهت نباید آن را نادیده گرفت. بیست سال پیش از خود می پرسیدم چرا دکتر داوری مرتب بحث سوبژه و ابژه را در سخنان خود به میان می آورد، مگر مخاطب های ایشان مفاهیم این واژه ها را متوجه می شوند؟ بعداً متوجه شدم ایشان با این کار می خواستند تاریخ ما را جلو ببرد و ما را از فروبستگی تاریخی که غفلت از سوبژکتیویته بود، آزاد کند. آیا شما امروز می توانید به جای واژه های ابژه و سوبژه برای تبیین روح غربیِ حاکم بر ذهن ها، واژه های دیگری بگذارید؟ این واژه ها مربوط به یک فرهنگ است و یک واژه نیست تا با فرهنگ خود برایش مدل سازی کنیم. مثل واژه ی نماز است که نمی توان به جایش واژه ی نیایش را بگذارید. زیرا واژه های صلات در عربی و نماز در فارسی معنی خاص خودش را می دهد که واژه ی نیایش نمی تواند آن معنا را تداعی کند.

باید به جبهه فکری انقلاب متذکر شویم شما به دنبال آن حقیقتی که هستید این حقیقت با انقلاب اسلامی به تاریخ برمی گردد و زبان مخصوص خود را نیز به میان می آورد. بعضی ها می خواهند در بستر انقلاب اسلامی، حقیقتی را که می شناسند به تاریخ ارائه دهند، در حالی که خودِ انقلاب اسلامی یک حقیقت است و آینه ی نمایش حقایقِ این دوران می باشد.

فرمودید کوتاهی های ما چه اندازه انقلاب اسلامی را از این منظر در حجاب می برد.

ابتدا در نظر داشته باشید حقیقتی که از طریق انقلاب اسلامی در این تاریخ ظهور کرده خاموش شدنی نیست، هر چند ممکن است ظهور کامل آن به تأخیر بیفتد و به یک معنا از جهتی به حجاب رود ولی در متن تاریخ، هر روز پخته تر می شود و جلو می آید. امویان بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام حساب کردند دیگر می توانند همه چیز را در دست بگیرند و عملاً هم حدود صد سال بعد از شهادت امام حسین علیه السلام امور به کام آن ها بود. با این تصور که با شهادت امام حسین علیه السلام آینده داری فرهنگ اهل البیت علیهم السلام را با آن ظرفیت خاصی که آن فرهنگ در خود دارد، از بین بردند. حال باید از خود پرسید حضرت سجاد علیه السلام چگونه در درون همین فضائی که امویان بعد از کربلا ایجاد کردند، برنامه ای را تدوین نمودند که بالأخره کار به حضور تاریخی امام صادق علیه السلام کشیده شد تا آن جایی که آنچنان حضرت امام کاظم علیه السلام محل رجوع مردم در مدینه شدند که طرف به هارون الرشید می گوید معلوم نیست شما حاکم مدینه اید یا موسی بن جعفر و در این رابطه هارون الرشید امام کاظم علیه السلام را گرفتار آن زندان های طولانی کرد به این امید که به زعم خود اهل البیت علیهم السلام را از تاریخ اسلام بیرون کند. همین اندازه قدرت داشتند که حضرت را به زندان بیندازند، چون از شعور لازم جهت مقابله با حرکت فرهنگی اهل البیت علیهم السلام برخوردار نبودند، حرکتی که بنا به ضرورت تاریخی همواره در هر شرایطی جای خود را باز می کند، حتی وقتی

افسران آن حرکت یعنی امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت شهید شوند. شما باید جای خود را در راستای سیره اهل البیت علیهم السلام در این تاریخ پیدا کنید.

بنـده معتقـدم اگر بخواهیم یک موضوع را در چهره ی وجودی اش به احساس مخاطب بکشانیم باید از زاویه های مختلف و با مثال های ممتـد آن را نشان دهیم، این راز طولانی سـخن گفتن پیران است. فضایی که با تجربه طولانی به دست آمده با الفاظ جمع بنـدی شـده که عموماً جوان ها به دنبال آن هسـتند ظهور نمی کند لذا می گویند پیران پرحرف اند، نمی گویند پس چرا آمادگی دارنـد سـکوت های طولانی داشـته باشـد. در هر حال چاره ای نداریـد اگر می خواهید جواب سؤالات خود را مطابق فضـای تـاریخی آن بیابیـد، به عرایض طولانـی و چنـد وجهی بنـده و امثال بنـده گوش بسـپارید تا بلکه باب بحث جهت تفکر گشوده شود. در آن صورت بنده احساس راحتی می کنم، چون شرایط تفکر فراهم شده است.

حضور عجیب اهل البیت علیهم السـلام در تاریـخ، فوق العاده دقیق است و با عقل پدیدار شـناسانه می توان آن را یافت وگرنه همان اطلاعات تاریخی که از اهل البیت به دست می آوریم حجاب تفکر می شود. امام کاظم علیه السلام را بعد از آن حضور چشم گیرِ امام صادق علیه السلام زندانی می کنند ولی کار به ولایت عهدی امام رضا علیه السلام کشیده می شود.

عرض بنـده آن بود که حضـرت سـجاد علیه السـلام می داننـد چه کار دارند می کنند و چه برنامه ای را باید تدوین نمایند که نتیجه اش امـام صـادق علیه السـلام شود و حتماً به ظهور تاریخی و جهانی حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف ختم گردد. با همه

ص: ۱۷۲

تلاشی که امویان می کنند تا تلاش های حضرت دیده نشود حضرت در تاریخی که باید حاضر شوند، حاضر می شوند. اگر رویکرد شما درست باشد به همان معنایی که در سیره اهل البیت علیهم السلام ملاحظه می کنید در هر فضایی می توانید خدمت فکری و فرهنگی خود را ارائه دهید. بدون آن که نیاز باشد خودتان در میان باشید. این حرف ها حرف هایی نیست که با سیره انسان های منزویِ گوشه گیر بسازد، حرف هایی است که می تواند فرهنگی بسازد که حاصلش امام صادق علیه السلام ها باشد با چهارهزار شاگرد، اعم از شیعه و سنی، و ادامه ی آن فرهنگ، امام رضا علیه السلام است و انتهایش مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف . در نظر داشته باشید که امویان با شهادت امام نهایت کاری را که می توانستند، کردند و باز به نتیجه نرسیدند. از این روست که می گوییم از دشمنان تفکری که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به این تاریخ آورد، مرعوب نشوید. زیرا این همان فرهنگ اهل البیت علیهم السلام است با قرائت امروزین تاریخ ما. مگر با شهادت هایی که بعد از انقلاب تا امروز بر ما تحمیل کردند، نتیجه گرفتند؟ انقلاب اسلامی از نظر فرهنگی دارای جنسی است که هیچ چیز موجب انزوای آن و بیرون کردن و خاموش کردن آن از این تاریخ نمی شود، حتی شهادت همه ی یاران انقلاب. مگر این که خودمان به موضوع انقلاب درست نگاه نکنیم.

جنس کوتاهی های ما

با توجه به فضایی که انقلاب اسلامی ایجاد کرده باید ببینیم کوتاهی های ما چه خصوصیاتی دارد و متوجه باشیم گرفتار آن نوع

ص: ۱۷۳

کوتاهی ها نگردیم و البته هر نوع کوتاهی را کوتاهی در دل این فرهنگ به حساب نیاوریم. حرکت امام سجاد علیه السلام را ساده نگیرید که چگونه حضرت در اوج خفقان اموی می توانند حرکتی را با آن همه نتیجه پایه ریزی کنند. نمونه کوچک آن حضور تاریخی، آن که وقتی امویان به مدینه حمله کردند، تنها خانه حضرت سجاد را به عنوان محل امن اعلام کردند. در واقعه ی حرّه(۱) امویان برای سربازانشان مال و ناموس مردم مدینه را حلال کردند مگر خانه امام سجاد علیه السلام را، حتی وقتی یک نفر به خانه حضرت پناه برده بود گفته بودند چون دستور نداریم به خانه آن حضرت حمله کنیم نمی توانیم آن فرد را تعقیب نمائیم. عرض بنده آن است که بررسی کنیم چگونه این فضا در آن تاریخ پیدا می شود؟ اوباما در سازمان ملل گفت چون در فتوای آقای خامنه ای ساختن و استفاده از اسلحه اتمی جایز نیست نمی توان ایران را به ساختن تسلیحات اتمی متهم کرد. درست است بعداً صهیونیست ها به او فشار آوردند و حرف دیگری زد، ولی این نشان می دهد روش فرهنگی ما چه اندازه در عالم جا دارد و نادیده گرفتن آن در ظاهر الفاظ است و نه در عمق فکرها. به نظر بنده حرف اوباما همان حرف او در سازمان ملل است و نه حرفی که زیر فشار صهیونیست ها زد.

ص: ۱۷۴

۱- - در ۲۸ ذی الحجه سال ۶۳ هجری قمری در شهر مدینه انقلابی علیه دستگاه ظالم یزید به وقوع پیوست، این انقلاب در راستای عکس العمل به شهادت امام حسین علیه السلام بود. این واقعه را به دلیل آن که در ریگزاری در اطراف مدینه به نام «حرّه» واقع شد و پایگاه لشکر یزید نیز در آن جا بود، در تاریخ به نام «واقعه حرّه» ثبت کرده اند. التنبیه والإشراف، مسعودی، صفحه ۲۶۲

می خواهم از عرایضی که داشتم این نتیجه را بگیرم که شما جای این فکر و فرهنگ را که ذیل شخصیت حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» می شناسید، اینطوری تعیین کنید که حضرت سجاد علیه السلام در آن زمان شکل دادند. اگر راهتان درست باشد، سقیفه های ساختگی فرهنگ مدرن هم نمی تواند آن را به حجاب ببرد. اگر ما وظیفه مان را درست بشناسیم و بدانیم وظیفه ما نسبت به این جریان چه باید باشد دیگرکوتاهی معنا نمی دهد. شما یک وقت وظیفه تان را می خواهید طوری تعریف کنید که مثلاً دیده بشوید ولی یک وقت وظیفه تان را طوری تعریف می کنید که اگر کسی می خواهد با عمق بیشتری به انقلاب اسلامی رجوع کند شما در خدمت او هستید بدون آن که لازم باشد دیده شوید. در این راستا است که اگر ما مقدمات کار را برای انجام چنین وظیفه ای فراهم نکنیم، حقیقتاً کوتاهی کرده ایم و در به حجاب رفتن انقلاب مقصر هستیم. زیرا موجب سرگردانی نسلِ حقیقت جویی می شویم که می خواهد ذیل تاریخی که شروع شده است، سلوک واقعی خود را شروع کند.

حضرت صادق علیه السلام به همین معنا به شیعیان می فرمایند شرایط برای حاکمیت ما فراهم بود ولی شما با کوتاهی های خود کار را عقب انداختید یعنی یک حقیقتی است که باید عالمگیر بشود، عالمگیر هم می شود اما اگر ما کوتاهی کردیم عقب می افتیم و آنچه در متن انقلاب اسلامی شایسته است تا هر چه زودتر ظهور کند، ظهور نمی کند.

ص: ۱۷۵

سؤال: چه اندازه در یاران انقلاب در آن حدّ که باید مطابق روح انقلاب عمل کنند، امکان سستیِ تاریخی ملاحظه می کنید؟

جواب: این مشکل اساسی امروز ما است، به طور کلی آن هایی که به عنوان یاران انقلاب مدّ نظرند، و حقیقتاً یار انقلاب اند و خطاهای آن ها خطاهایی نیست که به انقلاب پشت کننـد، خطاهای خاص خود را دارند. خطاهای آن ها بیشتر غفلت از روش هایی است که بایـد مطابق اهـداف انقلاب آن روش ها را به کار برنـد و متوجه باشـند جنس روش هایی که بایـد انقلاب را به میـدان آورد با چنین روش هایی که فرهنگ مدرنیته برای ماندن خود به کار می برد، فرق دارد، البته این حرف ها حرف هایی است که بیش از این جـای بحث دارد و مربوط به یـاران انقلـب است یعنی آن هایی که متوجه روح انقلاب و ارزش تاریخی آن هسـتند، نه آن هایی که با دیـدن چند ضـعف در اجرا راحت می گویند انقلاب دیگر نمی تواند کاری بکند و امکان ادامه ندارد، این ها روح کلّی انقلاب را نمی بینند و تنها به ضعف های جزئی و خطاهای مقطعی نظر دارند.

وظیفه ی اصـلی مـا آن است که جامعه را به عقل امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نزدیک کنیم، یکی از کوتاهی های ما در همین جـا است که مقـدمات این کـار را فراهم نکرده ایم تـا به عقلی برسـیم که آن عقل، روح این انقلاب را بفهمـد و جایگاه تـاریخی آن را در دل سـنت الهی درک کنـد. بـا چنین رویکردی می تـوان بـا طرح «معرفت نفس» حسّ درک «وجـود» را در مخاطبان بیدار کرد و رسالت تاریخی خود را در راستای درک ملکوت

ص: ۱۷۶

حضرت امام با نظر به شخصیت و سیره ی ایشان به انجام رساند و با نظر به حرکات و سکنات سرداران و شهدا نظر به تفصیل سیره ی امام داشت. شهدا آینه ای بسیار شفاف و رسا در امر درک حقیقتی هستند که در ملکوت حضرت امام جاری بود. در آینه ی دفاع مقدس و در حرکات و سکنات اسرا و شهدا و سرداران معجزه هایی می یابید که آن معجزه ها به حقیقت انقلابی اشاره دارند که در این تاریخ شروع شده است. از خود می پرسید این مقاومتِ غیر قابل تصور اسرا در اردوگاه های آنچنانی با آن همه شکنجه، ریشه در کجا دارد؟ آیا این نوری نیست که از قلب مبارک امام روح الله«رضوان الله تعالی علیه» بر قلب آن ها منعکس شده است؟ این بزرگان چون در راهی قرار گرفتند که آن مرد بزرگ آن راه را بر روی آن ها گشود این همه بزرگی از خودشان نشان دادند، بزرگی هایی که خودشان هم باورشان نمی آمد بتوانند از انجام آن برآیند. ۲۳ نفر جوان پانزده، شانزده ساله، پنج روز اعتصاب غذا کنند برای آن که دولت صدام از آن ها استفاده تبلیغاتی علیه انقلاب اسلامی نکند و همه ی خطرات را در این راستا به جان بخرند.(۱)

باید به این آینه ها کاملاً خیره شد و ملکوت حضرت امام روح الله«رضوان الله تعالی علیه» را در آن ها به تماشا نشست و برای تاریخی که باید شروع شود نرم افزار لازم را تهیه کرد و هرگز خسته نشد و نگذاریم امیال دیگر و یا راحت طلبی جای چنین رسالتی را بگیرد.

۱- - به کتاب «آن ۲۳ نفر» از آقای احمد یوسف زاده رجوع شود.

این که ملاحظه می کنید ملاصدرا با شوری خاص وارد تاریخ خود شد و با آثار خود غوغایی به پا کرد که نه تنها به گفته علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» همه ی اهل حکمت و عرفان از آن زمان تا به حال همه بر سر سفره ای نشسته اند که او پهن کرده، بلکه در آینده ی تاریخ، ما باید با رجوع به آثار او تاریخ خود را تغذیه کنیم، همه به جهت آن است که فهمید با سلسله صفویه تاریخی شروع شده است که باید او در متن آن تاریخ رسالت خود را به خوبی انجام دهد. او در حیاتی فعّال توانست خود را ادامه دهد و خود را در معرض اشراقی قرار داد که نسیم آن در آن زمان وزیدن آغاز کرده بود. شما نیز باید متذکر چنین تاریخی باشید و با خودآگاهی تاریخی با مردم حرف بزنید و هرکس در این زمان متوجه حقیقت بزرگ در این تاریخ خود شد، نه سخن های سطحی دارد و نه کلمات تکراری، به جهت آن که در یک حضور تاریخی خود را جای داده است، تاریخی که به آینده ای بزرگ و متعالی اشاره دارد.

راه ظهور اراده ی الهی

بنده در یک جمع بندی می توانم عرض کنم وظیفه ی ما است که سعی کنیم این تاریخ با این هویت خاصی که دارد، شکل بگیرد، به این معنا که تلاش کنیم زیرساخت های فکری و فرهنگی آن را تدوین کنیم تا آنچه حضرت حق اراده کرده است به خوبی ظهور کند. مثل آن که وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام متوجه شدند خدا می خواهد او را شهید ببیند تا

تاریخِ عبور از امویان شروع شود، به بهترین شکل اراده حضرت حق را وارد تاریخ کردند.

زمانه، زمانه ی رجوع به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان واسطه ی فیض بینِ اَرض و سماء است و این رجوع با رجوعِ وجودی به آن حضرت ممکن است و از طریق معرفت نفس می توان افراد را به «وجود» رجوع داد. به عهده ی شما است که زیرساخت های این نوع رجوع را آماده کنید تا وقتی افراد آمادگی رجوع به «وجود» را در خود دیدند سرگردان نباشند. کسی از شما انتظار ندارد در جایگاه تحلیل گران سیاسی بنشینید. از شما معارف و اشاراتی را می خواهند که آن معارف و اشارات بتواند یک تاریخ را شکل دهد و این کار ملموسی نیست که افراد بتوانند آن را مثل سایر فعالیت های فرهنگی احساس کنند. ما هنوز زیرساخت های فکری مناسب این نوع فعالیت ها را فراهم نکرده ایم و به همین جهت در بعضی موارد در جاده ای قرار می گیریم که ادامه ی تاریخ غرب است. مثل بعضی دولت ها که هویت بخشی به انقلاب اسلامی را در راستای ادامه ی تاریخ غرب در این کشور دنبال می کنند. هنوز جمع بندی رسایی جهت شناخت اولیه این فکر و فرهنگ تدوین نشده است، هر چند نکات خوبی در دست هست که می توان از آن طریق حرف اصلی خود را بیرون کشید. ما هنوز به آن مرحله از تاریخ خود نرسیده ایم که چنین حضوری را در رجوع به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در متن انقلاب اسلامی اعلام کنیم، باید شروع کنید تا آن تاریخ گشایش یابد و به چیزی برسید که خودتان از گشایش آن تعجب کنید.

یک حضور برتری نیاز است تا بتوانیم خطوط اصلی یک فکر را بدون حواشی تدوین کنیم و در عین حال حق مطلب هم ادا شود.

به عهده ی ما است تا وظیفه ی خود را در فضایی بس حکیمانه ترسیم کنیم به طوری که وقتی افراد می خواهند به ما رجوع کنند انتظار تحلیل های جزئیِ سیاسی از ما نداشته باشند، در مصاحبت با ما به تفکر برسند و در متن آن تفکر جزئیات را جای بدهند و همین موجب می شود که عموماً مشهور نباشید و در هر جایی نتوانید حاضر شوید. اگر بپذیریم دوران، دورانی است که به جهت غلبه ی روح فرهنگ مدرنیته، هنوز این زبان در تبیین جایگاه قدسی انقلاب قابل فهم نیست، یا باید بپذیرید به زبان مردم و مطابق مشهورات آن ها با آن ها حرف بزنید، مثل بسیاری که این کار را می کنند و از کار خود نتیجه ای در راستای اهداف انقلاب نمی گیرند و یا اگر بخواهید با زبانی سخن بگوئید که بتواند به حقایق قدسی انقلاب اسلامی اشاره داشته باشد، بدانید از جهتی منزوی می شوید هر چند این انزوا، انزوایی است که تاریخ در آن تغذیه می شود ولی شما غریب خواهید بود. اگر در این وادی وارد شوید، در عین این که در ظاهر دیده نمی شوید ولی به خوبی به این فکر نظر می شود. نمی خواهم بگویم اگر در آینده حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر غیبت خود غلبه کرد، باز قضیه به همین شکل می ماند. اگر غیبت کبرای حضرت ضعیف شود و یک نحوه ظهور شکل بگیرد به همان اندازه موضوع عوض می شود، همان ظهوری که می توان در این تاریخ نسبت به گذشته احساس کرد. دیگر ظرف آب مرحوم آقا مصطفی خمینی را به جهت حکیم یا فیلسوف بودن پدرش آب

ص: ۱۸۰

نمی کشند. اما آن خبرها هم نیست که انتظار داشته باشید مردم در این زمان به طور کامل بر اساس نظر به ساحت قدسی انقلاب به انقلاب رجوع کنند. هرچند از بعضی جهات آن رجوع محقق شده و این همان مطلبی است که فرمودید: عقلتان مسئله را حل کرده است ولی هنوز قلبتان آن حضور را ندارد. بنده معتقدم اگر توانستید یک نوع قناعت خاصی را در شخصیت خود تعریف کنید می توانید از مشکل عبور کنید. شما در شرایطی هستید که اگر به این نوع فکر و زندگی مخصوص به آن و شخصیتی که در پرتو آن فکر پیش می آید، قانع باشید، از همه جهات توانسته اید در این تاریخ حضوری حکیمانه پیدا کنید. این جاست که دیگر دغدغه آن را ندارید که از نظر اقتصادی و از نظر حضور در جامعه، مانند فقیهی باشید که جواب گوی نیازهای فقهی مردم است. راز رونق کار فقها نسبت به حکما را در همین قاعده دنبال کنید. به همین شکل باید قانع بود که فعلاً ـ فرصت آن پیش آمده که این نوع فکر را با هویت اشراقی اش می توان متذکر شد. مثل امیرالمؤمنین علیه السلام و آن سخنان بلند و حکیمانه شان در نهج البلاغه؛ فکر می کنید همه ی مردم زمانه ی حضرت مخاطب آن سخنان بودند؟ حضرت خطبه قاصعه را که جزء آخرین خطبه های حضرت است بعد از برگشت از جنگ صفین روی یک سنگی ایستادند و خواندند. خطبه ای با آن وسعتِ فوق العاده، یعنی حضرت قانع بودند که این فکر امکان ظهور پیدا کرده است. تصور بنده آن است که نسبتی بین این فکر که به جنبه قدسی

انقلاب اسلامی اشاره دارد و قناعت به همان معنایی که عرض کردم هست، البته به خودی خود بحث بیشتری را می طلبد.(۱)

معنای قناعت تاریخی

دغدغه ی شما در این که گفته می شود عقل، این حضور تاریخی را برای انقلاب می پذیرد ولی قلب هنوز مطمئن نیست، ریشه در این دارد که به این اندازه از حضور برای این فکر قانع نیستید. اگر بپذیریم حال که وارد این نوع مباحث شدیم دیگر شخصیت اجتماعی گویندگان این نوع نگاه به انقلاب چندان قابل دیدن و توجه نیست و عموماً به آن اهمیت نمی دهند، مشکل حل است. در حال حاضر و در فضای اکنون زدگی، چندان گوش شنوای این فکرها ظهور نکرده است، تازه اگر هم مردم بخواهند به فکر نظر کنند تنها فکر کلامی و متافیزیکی را به عنوان فکر به رسمیت می شناسند. چطور بپذیرند که فکر با نظر به یک شخص به تاریخ برمی گردد، مگر پذیرفته اند که اساساً فکر، تاریخی است. هنوز تنها تفکر انتزاعی به رسمیت شناخته می شود و آن نوع فکر هم هیچ ربطی به تاریخ ندارد. همیشه واجب الوجود علت ممکن الوجود است. لذا اگر از طریق تلویزیون دعوت شدید و بخواهید این نوع مباحث را در آن فضا مطرح کنید به ضعف عقل متهم می شوید. شما برای مردمی که گرفتار فضای تلویزیون هستند حرف ندارید. در آن فضا، عقل انتزاعی، شما را متهم به بی فکری می کند. این تقدیر تاریخی ما است که قانع باشیم زیرساخت های

ص: ۱۸۲

۱- - به نوشتار«فعالیت های فرهنگی بر روی گسل ناپایدار صاحبان ثروت» رجوع شود.

فکری با نظر به «وجود» شکل بگیرد، و در این رابطه اگر حَسنات تان درست باشد به لطف الهی آن سیئات تان می رود و دیگر نگران کوتاهی ها و خطاهایی که داشتید نباید باشید که فرمود: «إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ»(هود/۱۱۴) به همین جهت ضعف ها و خطاهای شما بعد از مدتی از ذهن ها هم می رود، همان طور که خداوند بخشیده است. وقتی جهت گیری درست بشود شما یک جنس دیگر می شوید به همین معنا که در حال حاضر تندی های گذشته مان را قبول نداریم، خداوند نیز ما را در عالَم، در جایگاه دیگری قرار می دهد. به لطف الهی دلی به یاران انقلاب می دهد که جذبه های دنیایی و شهرت بین مردم برای شان جاذبه نداشته باشد.

تأکید بنده آن است که این بحث ها را شما تمام شده ندانید زیرا اگر از لایه ای گذشتیم، لایه های بهتری ظهور می کند که با همدیگر می توانیم حرف های دیگری بزنیم.

پس نتیجه بگیریم که اگر راه درست باشد و ما در فضای تاریخی خود قرار گیریم و در آن فضا به اراده الهی نظر کنیم و ذیل آن اراده خود را قرار دهیم، حضرت حق جلوات جدیدی بر قلب ما متجلی می کند. بنده زیارت کربلا و پیاده روی اربعین برایم خیلی مهم است. شما ببینید چون مسیر، مسیر رجوع به حضرت امام حسین علیه السلام است، هرچه جلو می روید لایه ای نورانی تر، حقیقتی ماوراء حقیقت قبل ظهور می کند. هر چقدر تکیه مان به وسایل بیشتر شود ظهور آن حقیقت کمتر می شود. زیارت امام حسین علیه السلام در اربعین به توصیه ی امام عسکری علیه السلام یک کار درست است پس وقتی آن کار درست است، اگر یک مقدار خوابمان رفت و یا پایمان درد گرفت، این ها به کار اصلی ضربه نمی زنند چون اصل قضیه درست است و با سُبُل سلام روبه روئیم، راهی که به گفته ی قرآن: «یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّور»(مائده/۱۶) رهروان خود را از ظلمات به سوی

نور خارج می کند. به امید آن که در مسیری قرار گیریم که خداوند از طریق ما کلمه ی حق را ظاهر و کلمه ی باطل را خوار گرداند و انقلاب اسلامی بستر چنین سنتی باشد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۸۴

حقیقت دوران ما و جایگاه افکار و افراد در آن

اشاره

ص: ۱۸۵

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال: شما می فرمایید امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» عقلِ برترِ زمانه است. حتی حکمت صدرایی و عرفان محی الدین را در این دوران، ذیل شخصیت ایشان دارای معنا می دانید؛ مقصود شما از این سخن چیست و با توجه به این سخن و با توجه به دیدگاهی که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» طرح کرده اید، برای شخصیت ها و تفکراتی که از جهاتی انقلاب اسلامی را به خوبی پذیرفته اند ولی از جهتی به بعضی از زوایای انقلاب نظر ندارند، چه نوع رابطه ی گفتمانی و چه روش ارتباطی پیشنهاد می کنید؟

مسئولیت فهم سایر اندیشه ها نسبت به انقلاب اسلامی

جواب: ابتدا اجازه دهید این نکته را بنده متذکر شوم که شما می توانید از یک نظر با شخصیت های تاریخی گفتمان داشته باشید آن هم به صورت تطبیقی، مثل کاری که بعضی ها با مطالعه تاریخ انجام می دهند و هر حادثه ای را که امروز پیش می آید با گذشته تطبیق می دهند حتی عده ای تا آن جا پیش رفته اند که امروز را ادامه ی گذشته می دانند و مدرنیته را صورت کامل تر دوران قبل به شمار می آورند. ولی هستند کسانی که

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال: شما می فرمایید امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» عقلِ برترِ زمانه است. حتی حکمت صدرایی و عرفان محی الدین را در این دوران، ذیل شخصیت ایشان دارای معنا می دانید؛ مقصود شما از این سخن چیست و با توجه به این سخن و با توجه به دیدگاهی که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» طرح کرده اید، برای شخصیت ها و تفکراتی که از جهاتی انقلاب اسلامی را به خوبی پذیرفته اند ولی از جهتی به بعضی از زوایای انقلاب نظر ندارند، چه نوع رابطه ی گفتمانی و چه روش ارتباطی پیشنهاد می کنید؟

مسئولیت فهم سایر اندیشه ها نسبت به انقلاب اسلامی

جواب: ابتدا اجازه دهید این نکته را بنده متذکر شوم که شما می توانید از یک نظر با شخصیت های تاریخی گفتمان داشته باشید آن هم به صورت تطبیقی، مثل کاری که بعضی ها با مطالعه تاریخ انجام می دهند و هر حادثه ای را که امروز پیش می آید با گذشته تطبیق می دهند حتی عده ای تا آن جا پیش رفته اند که امروز را ادامه ی گذشته می دانند و مدرنیته را صورت کامل تر دوران قبل به شمار می آورند. ولی هستند کسانی که

معتقدنـد مـدرنیته نه تنها ادامه ی تاریـخ گذشـته و صورت کامل شـده ی آن نیست، بلکه در دوران اخیر یک نوع انحطاط در تاریخ بشر صورت گرفته، هرچند مدرنیته فضایی ساخته که این اندیشه و صاحبان آن چندان دیده نمی شوند. درست است این امکـان برای امثـال مـا که مـدرنیته را صورت کامل شـده ی تاریـخ گذشـته نمی دانیم، هست که یک جایی از این جاهایی که فرهنگ مـدرن شـکل داده و نهادهایی که ساخته، جای بگیریم ولی اگر خود را فریب ندهیم و بر عقیده ی خود پایدار باشـیم، هیـچ جـایی از جاهـایی که نظم مـدرنیته شـکل داده، جای ما نیست و امکان تطبیق خود با این تاریـخ برایمان مشـکل است، به همان شـکلی که میشل فوکو موضوع عدم تطبیق بعضی از روحیه ها را با فرهنگ مدرن مطرح می کند و فرهنگ مدرن آن ها را به عنوان دیوانه معرفی می نماید.

مسلّم تاریخ از بعضـی جهات تکرار می شود و به جهت سـنت های ثابتی که در عالم هست می توان آینده ی بعضی از حادثه ها را پیش بینی کرد، ولی نه به آن معنایی که گمان کنیم حرکت تاریخ خطی است و همواره رو به جلو بوده است. البته تطبیق بعضی از شخصیت های تاریخی با زمانه ای که در آن زندگی می کنیم و امکان گفتمان تاریخی با آن ها، در راستای شناخت سنت های ثابت الهی است و نظر به کریمه ای است که می فرمایـد: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْديلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْويلاً» (فاطر/۴۳) در سـنت الهی تبـدیل و تحویلی نمی یابیـد. نگـاه به جایگـاه شخصیت هـایی که می فرماییـد، با نظر به تاریخی که انقلاب اسلامی ایجاد کرده است، به

خوبی فراهم است و اندازه ی افراد را در این تاریخ می توانیم مشخص کنیم که چه اندازه توانسته اند جایگاه انقلاب اسلامی را تشخیص دهند.

حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» در راستای خودآگاهی تاریخی که داشتند در مقابل فرهنگ مدرنیته طرحی را شکل دادند که با مدرنیته تطبیق نمی کرد و ما احساس کردیم این طرح اشاره به مطلوب ملت ما دارد در حالی که طرفداران فرهنگ مدرنیته سعی داشتند سایر علماء را در فضای حاکمیت مدرنیته قرار دهند تا خود و دین را با آن فرهنگ تطبیق دهند که البته در مورد بعضی ها موفق می شدند و در مواردی هم موفق نمی شدند.

همه ی تلاش حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» این بود که در آن شرایط تا آنجا که ممکن است با علماء تعامل کنند تا نه برنامه ی متجددین عملی شود، و نه بین علماء دوگانگی پیش آید و عده ای موافق مدرنیته و عده ای مخالف آن باشند.

روی قضیه تعامل بین علماء خیلی کار شد، هر چند به طور کامل موفقیت حاصل نشد، با این همه سعی شد در این انقلاب جای هر فکر و شخصیت مشخص شود و این یکی از دقیق ترین توانایی های انقلاب است. اگر انقلاب اسلامی همچنان جلو رفت و در همان ابتدا متوقف نشد به جهت آن بود که روشن کرد بزرگانی مثل آیت الله مرعشی و آیت الله گلپایگانی با وجود تفاوت هایی که نسبت به دیدگاه امام در رابطه با نحوه برخورد با دنیای مدرن داشتند، در این انقلاب بی جایگاه نیستند. در صورتی که در یک جریان حزبی هرکس مطابق اهداف حزب عمل نکند جایی ندارد. اگر حضرت امام«رضوان الله علیه» می خواستند یک حزب بزرگ مثل

کاری که لنین کرد، تشکیل دهند بسیاری از افراد و اقشار در آن جایی نداشتند و به همان اندازه کار حضرت امام بی آینده می شد و باید با فشار نیروهای امنیتی موقعیت خود را حفظ کنند که عملاً به سوی بی آیندگی خود قدم برمی داشتند.

در رابطه با جایگاه برداشت ما از انقلاب اسلامی و نظر افراد در رابطه با پذیرش برداشت ما، باید گشودگی لازم از طرف ما نسبت به نظر آن عزیزان در میان آید و نظر اساتیدی که دغدغه انقلاب را دارند برایمان مهم باشد. آن ها آدم هایی نیستند که بخواهند منافع خود را در نظر بگیرند. ما بدون آن که نگاه خود را برتر از سایر نگاه ها به انقلاب بدانیم مطابق سیره حضرت امام، سعی داریم تا آنجا که ممکن است با نگاه آن ها خود را تطبیق دهیم و آمادگی پذیرش نظر آن عزیزان را در خود تعریف کنیم و به جای آن که نظرات آن ها را نادیده انگاریم، جایگاه آن نظرات را مشخص نمائیم. هر چند انتظاری که آن ها دارند تا با فکر تاریخی آن ها موضوعات را تحلیل کنیم کار آسانی نیست و بعضاً به بن بست می رسیم و آن نگاهی که باید به موضوع بیفتد به حاشیه می رود. در هر حال ملاحظه کرده اید ما در نگاه به انقلاب با عقل ها روبروئیم و نه با یک عقل و همه آن ها باید مخاطب ما باشند.

با توجه به مقدمه فوق، عرض بنده این است که ما در جایگاه خود و با نگاهی که به حضرت امام داریم، در کدام لایه و باطن از لایه ها و بواطن انقلاب باید حرکت کنیم و با سایر لایه هایی که معتقد به انقلاب اند تعامل کنیم؟ این انقلاب به عنوان یک حقیقت قدسی، تشکیکی است و لایه های

متفاوتی دارد که همه آن لایه ها حقیقی است، هر چند دارای مرتبه های متفاوتی است، حال باید از خود پرسید ما در چه لایه ای و مرتبه ای از لایه های این انقلاب باید حرکت کنیم که با افراد معتقد به انقلاب در تعامل باشیم، بدون آن که بخواهیم آن ها را با برداشت خود از انقلاب منطبق نمائیم یا تفکر خود را نسبت به انقلاب کنار بگذاریم و مثل آن ها فکر کنیم؟ البته در صورت اخیر، در فضایی که انقلاب اسلامی تحت عنوان آزاداندیشی به ارمغان آورده تنفس نکرده ایم و امکان آغاز گفتگویی که باید با سایر اندیشه ها داشته باشیم فراهم نمی شود.

متفکری که می خواهد در فضای ایجاد شده توسط انقلاب اسلامی فکر کند نیاز دارد در فضایی تفکر کند که نه بقیه فکرها را نادیده بگیرد و نه فکر خود را زیر پا بگذارد. در آشنایی با متفکران این قوم این اندیشه به ذهن خطور می کند که باید طرحی را در میان آورد که همه اندیشه ها در آن جایگاهی داشته باشد و این با احساس مسئولیت نسبت به فهم سایر اندیشه ها ظهور می کند، احساس مسئولیتی که با تجربه و درک نگاه های دیگر شکل می گیرد. ما نمی توانیم خود را در برج های عاجمان نسبت به فهم انقلاب محصور کنیم و باز ادعا داشته باشیم انقلابی هستیم. انقلاب اسلامی چیز دیگری است و حقیقت آن هرگز با این نوع تنگ نظری ها و تک ساحتی بودن ها برای تغذیه این تاریخ ظهور نمی کند.

گستره انقلاب اسلامی بسیار وسیع تر و متنوع تر از آن است که ما نگاه خود را همه ی انقلاب بدانیم و بخواهیم بقیه را با نگاه خود منطبق کنیم و یا ارزش آن ها را به اندازه ای بدانیم که نگاه ما را پذیرفته اند. این با

تشکیکی بودن حقیقت انقلاب اسلامی به عنوان تقدیر الهی در این عصر، سازگار نیست. آری آن نگاهی که با غرب زدگی خود، انقلاب را در حجاب می برد قابل پذیرش نیست ولی فراموش نکنیم انقلاب در ذات خود دارای گستره بسیار وسیعی است نباید از این خصوصیت که در ذات انقلاب اسلامی نهفته است، غفلت کنیم.

التزام به هویت انقلاب اسلامی و در عین حال همراهی با دیگر نگاه ها و نظر به مناطق فکری مشترک نسبت به انقلاب، چیزی غیر از پلورالیسم معرفتی و یا لیبرالیسم اخلاقی نسبت به انقلاب است. حرف بنده آن است که بحث را به کف تفکر ببریم و بر این مبنا با هر متفکری که نسبت به انقلاب اسلامی حرف دارد گفتگو کنیم و بپرسیم جایگاه انقلاب اسلامی در این تاریخ کجا است. انقلاب به عنوان چیزی که در دایره هستی خود، غیر از فرهنگ غرب است، از کجا آغاز می شود تا ادامه قالب های فرهنگِ لائیکِ غرب نباشد و نظر به حقایق قدسی داشته باشد؟

ما در چه لایه ای از انقلاب هستیم؟

حضرت امام«رضوان الله علیه» سعی کردند نگاه خود به عالم و آدم را مطابق فهم خود از شریعت الهی مطرح کنند و بدون آن که سعی در تطبیق دادن بقیه با این نگاه داشته باشند و یا بخواهند نگاه خود را با نهادهای دنیای مدرن منطبق کنند، حرف خود را زدند و هر کس مطابق آن ایمانی که در خود داشت حس کرد یک نحوه ارتباطی می تواند با ایشان داشته باشد. به این معنا که حضرت امام آن اشراقی را که به قلب مردم شده بود، با

عالی ترین وجه در خود داشتند و این موجب همسخنی با مردم شد و این همدلی بیشتر از طریق مردمی بود که نسبت خود را تماماً با فرهنگ غربی معنا نکرده بودند. حضرت امام آن مردم را شناختند و مردم هم امام را. این پدیده ای بود که در عالم واقع اتفاق افتاد و آنچنان آشکار است که برای پذیرفتن آن احتیاج نیست که با دلیل و برهان به آن برسیم، کافی است نسبت به آنچه در مقابل چشم های شما واقع شد اعتماد نمائید و بفهمیم چرا امام خمینی فرمودند:« اگر من هم برگردم ملت اسلام برنمی گردد.»(۱)

شما در این تاریخ ملاحظه کرد ید، امام مردم را شناخت و مردم هم امام را و در سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام حتماً باید این نکته لحاظ شود و اگر نتوانیم آنچه در این مردم هست را ببینیم نمی توانیم معنای حضور تاریخی انقلاب و ادامه داشتن آن را بفهمیم و عملاً ـ در برابر چالش هایی که مقابل انقلاب ایجاد می کنند منفعل می شویم. وظیفه ما این است تا نگذاریم آنچه که مردم می فهمند و به قلب آن ها اشراق شده است در گرفتاری های روزمرّه مورد غفلت قرار بگیرد.(۲)

به این معنا که باید ما مذکِّر روح انقلاب اسلامی باشیم در راستای تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که مذکِّر حقیقت هستی یعنی حضرت رب العالمین است و از آن جایی که

۱- - صحیفه امام، ج ۱، ص۴۹۹.

۲- - حضرت امام«رضوان الله علیه» در این رابطه می فرمایند: مسئولان نظام و مردم ایران باید بدانند که غرب و شرق تا شما را از هویت اسلامی تان- به خیال خام خودشان- بیرون نبرند، آرام نخواهند نشست. نه از ارتباط با متجاوزان خشنود شوید و نه از قطع ارتباط با آنان رنجور، همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذارید که اگر آرام گذارید، لحظه ای آرامتان نمی گذارند. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۳۲۹)

پیامبرخدا صلی الله علیه و آله مذکِّر حقیقت هر انسانی بودند وقتی مردم منبر خالی ایشان را بعد از رحلتشان دیدند، هزار برابرِ آن کاری که مردم نسبت به رحلت حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» انجام دادند، از خود نشان دادند و نزدیک بود از غصه قالب تهی کنند. آیا جز این است که احساس کردند راه ارتباط با حقیقت عالم از میانشان رفت؟ مردم با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مذکِّر خود را که از حقیقت خبر می داد از دست داده بودند. ما معتقدیم حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» هم به همین معنا در این دوران مذکِّر حقیقت بودند و ما نیز به تبعیت از ایشان مردم را می فهمیم و خود را ذیل امام«رضوان الله علیه» به عنوان مذکِّر انقلاب، شکل می دهیم.

این عرض بنده است در این رابطه که ما در چه لایه ای از انقلاب باید حرکت کنیم و با چه نوع نگاهی به انقلاب باید مذکِّر انقلاب اسلامی باشیم و جای هر کس را نسبت به گستره ای که انقلاب دارد ببینیم و نه نسبت به فهمی که ما نسبت به انقلاب داریم و لذا اگر کسی به شما بگوید من ۵۰٪ فهمِ شما از انقلاب را قبول دارم باید متوجه نقاط مشترکمان باشیم، متوجه آن نقطه شروعی که هر دو در راستای حضور تاریخی انقلاب پذیرفته ایم. استاد محترمی در عین حضور در لایه ای که خودش از انقلاب می شناسد بیاید و بگوید ۸۰٪ نگاه شما را نسبت به انقلاب قبول دارم، این نشان می دهد که نه تنها با او بیگانه نیستیم بلکه بسیار به او نزدیک هستیم. در حالی که انتظار هم نداریم که نگاهی را که ما متذکر آن هستیم درمنظر آکادمیک او دیده شود، هر چند این دیده نشدن به معنای آن نیست که این نگاه نباید در آن صحنه حاضر باشد.

ص: ۱۹۴

نگـاه به انقلاـب اسـلامی مثل یک فکر است، نه مثل یک حزب و نه مثل یک شـخص. فکر دیـده نمی شود اما هیـچ کس هم نمی توانـد آن را نادیـده بگیرد. به قول فیلسوف هـای غربی بسیاری می خواهنـد دکـارت را نبیننـد ولی این محـال است حتی کانت که می خواهـد از دکارت عبور کند دائماً دکارت را جلوی خود دارد، هگل بعداً می آید تا از هر دوی آن ها عبور کند ولی هر دوی آن هـا کاملاًـ در جلوی اوست و بعـد از هگـل بسـیاری می خواهنـد هگل را نبیننـد در حالی که کاملًا در فضای تفکر هگل با هگل درگیر هسـتند. این حرف درستی است که گفته می شود حتی اگر بخواهیـد هایـدگر را نگاه کنیـد بایـد از دکارت تا هگل را ببینیـد وگرنه هایـدگر را ندیده اید. تفکر هایدگر بازخوانی جدیدی است برای تاریخ جدید، با این همه بنا نیست ما با همه هایدگری ها با آن طیف گسترده ای که دارند منطبق باشـیم، هر چند بنده امثال دکتر فردید را به نگاهِ حضرت امام نزدیک می بینم به آن معنا که فردید به عنوان یک شـیعه ایرانی به هایدگر نگاه می کند. در مورد انقلاب اسـلامی هم در این دوران قضیه از همین قرار است که کسی نمی تواند آن را نبیند.

معجزه تعامل

مـا تـا آخر بایـد بین تطبیق و تعامـل فرق بگـذاریم، حضور تـاریخی انقلاب با تطبیق کردن ها جلو نمی رود و عظمت حضـرت امام«رضوان الله علیه» و انقلاب اسلامی در حجاب می رود. از خود پرسیده اید آیت الله گلپایگانی چه عظمتی در حضرت امام می بینند که وقتی نماز میت امام را خواندند

ص: ۱۹۵

بعد از تکبیر چهارم بعد از آن قسمت که گفته می شود خدایا بنده تو، به سوی تو آمد و ما از او جز خوبی سراغ نداریم و اگر او محسن است بر احسان او بیفزا و اگر گناهکار است از او در گذر، آیت الله گلپایگانی قسمت آخر را نگفتند. در حالی که همه می دانیم که آن دو بزرگوار نگاه واحدی به امور نداشتند ولی معجزه تعامل و عدم اصرار بر تطبیق، کار را به آنجا کشاند که آیت الله گلپایگانی نتوانستند آن جمله را که برای عموم مسلمین خوانده می شود برای حضرت امام قرائت کنند. زیرا انقلاب در نگاه حضرت امام«رضوان الله علیه» طوری است که برای امثال آیت الله گلپایگانی جایگاه قائل است و آن مرحوم هم خود را بیگانه از انقلاب احساس نمی کند، هر چند مطابق نظرات ایشان امور جلو نرود. آیا ما نمی توانیم چنین حضوری را برای همه افرادی که دغدغه ی انقلاب را دارند قائل باشیم و خودمان را برای چنین بینشی تربیت کنیم که نگاه حزبی به انقلاب نداشته باشیم تا بقیه را رقیب نبینیم؟

باید این وجه از انقلاب بیشتر تبیین شود که نفسِ تعامل با جریانات مختلف انقلابی، جهت انقلاب را بیشتر روشن می کند. از این گذشته ما بعضاً با مخاطبی که هیچ نوع غرضی نسبت به انقلاب ندارد و در عین حال خود را انقلابی نمی داند، درست تعامل نکرده ایم تا گمان کند در این کشور جایی دارد. آیا چنین افرادی باید احساس کنند این کشور از آنِ آن ها هم هست و در این کشور جایی دارند و یا کشور تنها از آنِ انقلابیون است؟ اگر قبول دارید اقتضای انقلاب اسلامی و تمدن اسلامی آن است که کشور را مربوط به همه شهروندان می داند و نه مربوط به اعضاء حزب

انقلاب اسلامی، بگوئید با شهروندان بیگانه از انقلاب ولی غیر معاند چگونه باید برخورد کرد و جای آن ها در این کشور کجا است؟ آیا حضور در پارک ها و سینماها حق آن ها هم است و یا چون قدرت ممانعتِ حضور آن ها را نداریم چاره ای برای حضور آن ها احساس نمی کنیم؟

این که نتوانسته ایم موضوع جایگاه افراد را نسبت به انقلاب درست تبیین کنیم به ضعف در روش برگردانید و متأسفانه به جای آن که نگاه خود را برای چنین افرادی تبیین کنیم با آن ها رقابت می کنیم.

هنوز برخلاف اقتضای انقلاب اسلامی نه تنها جایگاه سایر افراد را در کشور درست تبیین نکرده ایم، بلکه جایگاه سایر افکار و متفکران را نیز درست معنا نکرده ایم و نمی دانیم مثلاً نسبت هایدگر با آنچه انقلاب اسلامی بدان اشاره دارد چیست. خیلی راحت می گوئیم چون هایدگر معتقد به هرمنوتیک است و هرمنوتیک یک نگاه نسبی گرایانه به حقیقت است و انقلاب اسلامی در نگاه به حقیقت نسبی گرایانه نیست، پس تفکر هایدگر هیچ نسبتی با انقلاب اسلامی ندارد و به زعم این افراد کسی که در نگاه به انقلاب اسلامی از اشارات هایدگر در نقد غرب استفاده کرده است، یا از انقلاب اسلامی و ملاصدرا بیگانه است و یا هایدگر را نفهمیده است! در حالی که در کتاب «امام خمینی«رضوان الله علیه» و حضور در تقدیر توحیدی زمانه» به عنوان نمونه در خصوص این موضوع از هایدگر شاهد آورده شده است. آری در تفکر انتزاعی، هایدگر غیر از ملاصدرا است. اما یک وقت در فضای انقلاب اسلامی یک اندیشه را نگاه می کنیم، در آن صورت اندیشه هایدگر هم متذکر جایگاه انقلاب اسلامی در این

دوران است. ما انتظار نـداریم هایدگر طرفدار امام خمینی بشود. اما در جایی که هایدگر متذکر روح تاریخی این دوران اسـت و زمانه را زمانه عبور از متافیزیک می داند، آیا حضور انقلاب اسلامی آینه ی تأیید نظر هایدگر نیست؟ دکتر فردید می گوید ای کاش هایـدگر زنده بود تا انقلاب اسـلامی را مؤید نگاه خود به این دوران می دید. هایدگر سـخت معتقد به مشـیت است، فقـط به قول دکتر داوری مواظب است فیلسوفی کنـد، به جـای آن که متکلم باشـد. آقای دکتر داوری می گویـد کِی یرکِگور متکلـم اسـت، و دغـدغه دیـن دارد ولی هایـدگر فیلسـوف است و به آن معنـا متکلم نیست، همـان طـور که بنـده نمی خـواهم فیلسوفی کنم. بنا نیست بنده و امثال بنده فیلسوف باشیم، ما باید فلسفه را بدانیم. همان طور کی یرکگور یکی از قویترین هگل شناسـان است ولی حاضـر نیست ذیل هگل تفکر کنـد. بنـده نیز در تبیین بعضـی از موضوعات دینی از هایـدگر و یا ملاصـدرا شاهد می آورم، ولی این کافی نیست که بگویند بنده هایدگری یا صدرایی هستم. دغدغه ی بنده چیز دیگری است و عقلی را دنبال می کنم که حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در این دوران متذکر آن هستند.

در فضایی که مـدرنیته چشم ها را در نگاه به دین تیره کرده است کار ما بازخوانی دین است، دینی که باید فراسوی نیک و بدِ مـدرنیته دیـده شود، در چشم اندازی که انقلاب اسـلامی دین را مدّ نظرها قرار داده نگاه عرفانی به دین سازگارتر است، یعنی نگـاهی کـه محـدود بـه یـک جنبه از حقیقت نیست بلکه می دانـد برای ادامه زنـدگی بایـد حقیقت را بـا همه ی چهره هـایش بشناسد.

ممکن است بفرمائید با توجه به چنین چشم اندازی و با توجه به این که باید سایر نگاه ها به حقیقت را نادیده نگرفت، در حال حاضر چه کار باید کرد؟ جواب بنده آن است که بعد از این که تعریف روشنی از جایگاه خود نسبت به انقلاب اسلامی در این دوران داشتیم و فهمیدیم در کدام لایه از لایه های انقلاب می توانیم جهت احیاء خود نسبت به وظیفه تاریخی که داریم انجام وظیفه کنیم، دیگر افق برای تفکر گشوده می شود و در این صورت به کار خود و وظیفه خود مشغول می شویم، دیگر وظیفه نداریم هر روز این جا و یا آن جا در تأیید و یا ردّ این یا آن سیاست باشیم زیرا گم شده خود را یافته ایم.

وقتی روشن شد در چه لایه ای از لایه های انقلاب داریم جلو می رویم دیگر وظیفه ای جز ادامه آن راه بر دوش ما نیست. در سال های اخیر با نظر به سلوک ذیل شخصیت حضرت امام، کاری که مدّ نظرها قرار گرفته شروع مبارکی است که در عین دغدغه دائم نسبت به انقلاب، دائم در بازخوانی خود فکر می کنیم، تا در نتیجه امروزمان مساوی دیروزمان نباشد و با این که جاده را برای خود تعریف کرده ایم، ولی متوجه ایم اول راه هستیم و لذا همواره راه های جلو رفتن در این جاده را باید پیدا کنیم. لطفی که خدا به مردم ما کرده این است که با ظهور انقلاب اسلامی جاده را در مقابل ما قرار داده است. اگر این جاده، جاده ی خوبی است، دغدغه ما انطباق خود با این جاده است. زیرا خداوند در لطف خود شما را گرفتار پیدا کردن جاده نکرده است. این است آن کاری که ما باید انجام دهیم.

ص: ۱۹۹

تفاوت نگاه فلسفی با نگاه تخصصی به موضوعات علمی

سؤال: با توجه به سخن شیخ بهایی که فرمود: من بر هر کسی که دارای فنون متنوع بود غلبه کردم ولی بر کسی که در یک فن تبحر داشت پیروز نشدم. این سؤال پیش می آید که بالأخره ما آن ذی فنونی هستیم که در همه چیز صاحب نظریم و یا آن کسی هستیم که در یک فن نظر خود را ارائه می دهیم؟ به ما اشکال می گیرند شما در این مسئله که می خواهید تاریخ انقلاب را گزارش بدهید متخصص نیستید ولی مثل کسی که دارای فنون متنوع است در این امور هم نظر می دهید آیا می توان این اشکال را وارد دانست؟

جواب: اتفاقاً این یک موضوع اساسی در مباحث معرفتی است، ربطی هم به اینجا و این موضوع ندارد، اشکال در آن جا است که صاحبان تخصص، نگاه فلسفی و یا نگاه وجودی به تخصص شان را برنمی تابند. ممکن است جنابعالی فیزیک دان و یا شیمی دان نباشید ولی جایگاه علم فیزیک و یا علم شیمی را بر مبنای فلسفه ی علم مشخص کنید. دانشمند علم فیزیک به جهت آن که از نگاه فلسفی به موضوع غافل است به شما اشکال می گیرد در حالی که نگاه ما به آن موضوع یک نگاه علمی تجربی نیست بلکه نگاه فلسفی است. اشکالی که استاد تاریخ به شما دارد از این جنس است که مگر شما متخصص علم تاریخ هستید که در مورد انقلاب اسلامی نظر می دهید زیرا او به عنوان متخصص علم تاریخ نسبت به نگاهی که از جنبه وجودی به انقلاب اسلامی می نگرد، بیگانه است. به حضرت امام اشکال می گرفتند که شما به امور بین الملل علم ندارید. در حالی که

کار امام، دادن یک «دید» بود. دکتر داوری در توصیف دکتر فردید می گوید کمکی که او به من کرد به من «دید» داد. در دیدی که حضرت امام به ما دادند به همه ی آنچه در این عالم می گذرد نگاه می کنیم و نسبت به جایگاه آن امور در رابطه با انقلاب اسلامی نظر می دهیم. شما با نظر به نیاز و ضرورت های این زمانه به قرآن نگاه می کنید و جای فرعونیان را در این تاریخ معلوم می نمائید بدون آن که لازم باشد متخصص تاریخ باشید. مگر مباحث قرآنی که ما طرح می کنیم همان اشاراتی نیست که علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» متذکر آن هستند؟ ولی همان تفسیر را ذیل انقلاب اسلامی می فهمیم و از نگاهی که حضرت امام«رضوان الله علیه» به ما داده است غفلت نمی کنیم وگرنه در این تاریخ زندگی نکرده ایم. آری اگر علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» آن تفسیر را با آن دقت تدوین نکرده بودند دست ما امروز برای یافتن راه قرآنیِ مطابق امروز خالی بود. هر چند متخصص تفسیر قرآن نیستیم.

در نظر به انقلاب اسلامی به عنوان راهی که در پیش داریم وقتی به هایدگر می نگریم، نظر به جایگاه هایدگر در رابطه با چنین راهی داریم و اشارات او را از این جهت می فهمیم و شاید از این جهت او را بهتر از یک استاد فلسفه ی غرب که متخصص فهم آثار هایدگر است درک کنیم. شما با خودآگاهی تاریخی که نسبت به انقلاب اسلامی دارید وقتی به هایدگر و امثال او رجوع می کنید بعد از مدتی احساس می کنید که هایدگر را می فهمید، از این به بعد صدها نکته می توانید از هایدگر در نسبت به انقلاب اسلامی دربیاورید که به طور مشخص هایدگر بدان تصریح ندارد.

از آن مهم تر کـاری است که علامـه طباطبایی با نظر به روح دنیای مـدرن، با رجوع به قرآن انجام داد و راهنمایی های لازم را از قرآن گرفـت، همـان اشـاراتی کـه در تفســیر المیزان هسـت و در سـخن سـایر مفسـرین نیسـت. آیـا می تـوان گفـت علامـه طباطبائی«رحمه الله علیه» متخصص فلسفه نیست، چون این حرف های نوظهور را زده است ؟ همیشه آن هایی که متذکّر دوران خود بوده اند توسط علوم رسـمی زمانه به رسمیت شناخته نمی شدند ولی همیشه مردم راه خود را از طریق همین افراد یافته اند و نه از طریق علوم رسمی.

سؤال: در مورد این که می فرمائیـد بایـد جایگـاه یـک فکر یـا حادثه را شـناخت، وجه تمایز یک متخصـص در فلسـفه و یا در تاریخ با آن کسی که باید جایگاه آن فکر یا آن حادثه را بشناسد در کجا است؟

جواب: وجه تمایز در تفاوت نگاه است، متخصـص فلسفه نسبت به موضوعات فلسفی آگاهی دارد و در واقع او فیلسوف نیست بلکه آگاه به موضوعات فلسـفی است ولی نگاه ملاصدرا یا هایدگر، نگاه به روحی است که در آن زمان جاری است و با نظر به جایگاه آن روح، انـدیشه خود را تدوین می کنند تا ما جایگاه تاریخی خود را دریابیم. متخصـص تاریخ، به حادثه هایی که در تاریخ واقع می شود آگاهی دارد و به صرف تخصص اش نگاه وجودی به آن حادثه ها ندارد. این ها همه موضوعاتی است که باید روی آن ها فکر کنیم. یک وقت شـما رسـیدید به این که تقریباً نگاه اسلامی به امور را می شناسید بعد از آن می آیید نسـبت به این نگاه جایگاه همه امور را تعیین می کنیـد، دیگر این نگاه یک فکر مثل کاری که یک متکلم می کند نیست بلکه یک نگاه است که هر چیزی در

میدان آن قرار می گیرد. یک وقت به عنوان دانشجوی فلسفه، افلاطون و فارابی را مطالعه می کنید ولی یک وقت مثل بعضی ها نگاه افلاطون را به عالم و آدم پذیرفته اید و همه چیز را با نگاه افلاطون می بینید. در این جا شما لازم نیست متخصص در افلاطون شناسی باشید هر چند بیگانه از افلاطون هم نمی توانید باشید. بعضی ها اسلام را هم افلاطونی نگاه می کنند. - نمی خواهم بگویم بد است - رسیده اند به این که باید هر کسی را در جایگاهی که افلاطون برایش معلوم می کند ببینند. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را هم قبول دارند، اما چون افلاطون متذکر نیایش است آن ها هم به کمک دعای کمیل نیایش می کنند، این نگاه به افلاطون است و نه به علی علیه السلام ، علی علیه السلام اینجا وسیله است. در حالی که اگر اسلام را بپذیرید، در هر لایه ای که باشید، همه ی اسلام را پذیرفته اید، با شدت و ضعفِ متفاوت و با نظر به این که اسلام یک دین است و نه یک استاد، جای هر کس و هر چیز را با نگاهی که از اسلام گرفته اید معلوم می کنید. در همین رابطه و در نسبت به انقلاب اسلامی که ذیل اسلام ظهور کرده ما جایگاه افراد را معلوم می کنیم و در این رابطه می گوئیم جایگاه هایدگر این است که در موضوعِ عبور از غرب متذکر ما است. هایدگر یک نوع آگاهی نسبت به روح متافیزیکی غرب به ما می دهد جهت تمایل به امر قدسی. بیش از این هم خود او ادعا ندارد. امر قدسی را در منظر شما قرار می دهد نه آن که آن را تعریف کند تا متافیزیک ادامه پیدا کند. بزرگی هایدگر در همین جا است.

ص: ۲۰۳

ما در تاریخی هستیم که اسلام مدّ نظرمان است و بر مبنای اسلام باید جایگاه افراد و افکار را تعیین کنیم. اعم از جایگاه علامه طباطبائی و یا ملاصدرا و فارابی، باید بپرسیم این افراد نسبت به اسلام و قرآن چه جایگاهی دارند. همه افکار را در نسبتی که اسلام در طول تاریخِ حضور خود با افراد ایجاد کرده است باید بررسی کنیم، به جای آن که بگوئیم علامه از ملاصدرا متأثر است و ملاصدرا از فارابی. جایگاه اصلی این افراد در رابطه با اسلام برای ما ظهور می کند. یک روح قرآنی پانزده قرن است تاریخ را فراگرفته حتی به قول دکتر شفیع زاده در کتاب «سرخ پوست های ایران» قبل از کشف آمریکا توسط کریستف کلمب، اسلام در آمریکا حاضر بوده است. ایشان تحقیق مستندی در این مورد کرده است. ما در عالمی زندگی می کنیم که اسلام به نحوی در آن عالم حاضر بوده و هست. بنده در موارد گوناگون که آثار فیلسوفان غربی را مطالعه می کردم برایم سؤال بود: این حرف ها بوی سخنان محی الدین بن عربی را می دهد و از جنس عرفان اسلامی است، چه در سخنان مالبرانش و چه در سخنان فیخته و یا هگل و امثال آن ها، بعد متوجه شدم این ها به طور غیر مستقیم با عرفان اسلامی تعاملی داشته اند و به همین معنا عرض می کنم یک روح بزرگ در عالم حاضر است و آن روح اسلام است.

انقلاب اسلامی از نظر سیاسی آنچنان امروز در عالم حاضر است که همه جریان ها اگر بخواهند تعریفی برای خود داشته باشند اثباتاً و یا نفیاً، می باید نسبت خود را با انقلاب اسلامی تعیین کنند و این در جریان تحریم ها و مذاکراتی که انجام شد به خوبی احساس شد.

ص: ۲۰۴

معنای هر کس نسبت به حقیقت این دوران

اگر به تاریخ گذشته نظر کنید می بینید چگونه اسلام تا بالکان حضور مستقیم داشته و به قول ابن خلدون اسلام توانسته است در آن خطه به عنوان عقل برتر حاضر شود. اسلام یک فکر است نه یک جریان سیاسی صرف که به دنبال استیلا باشد.

واقع بینانه ترین نگاه، نگاهی است که بعد از ظهور اسلام به نور هدایت الهی در اقصا نقاط عالم حاضر شد تا هر فکر و فردی را در نسبت با اسلام بسنجیم اما نه از آن جهت که بخواهیم تدین افراد را نسبت به اسلام تعیین کنیم بلکه از آن جهت که افکار و افراد چه اندازه می توانند متذکر اسلام باشند و یا چه اندازه اسلام می تواند خود را در آن افکار و افراد ببیند. تفاوت نگاهی که فردید و یا به تبع آن مرحوم سید عباس معارف و مرحوم محمد مددپور به هایدگر دارند با نگاهی که مؤلف کتاب «هایدگر در ایران» دارد در این است که امثال فردید از پایگاه یک مسلمانِ شیعه ی ایرانی هایدگر را می بیند و از این طریق می تواند نسبتی بین تفکر هایدگر و انقلاب اسلامی ایجاد کند و لذا نه هایدگر حجاب اسلام می شود و نه تعصب نسبت به انقلاب اسلامی حجاب هایدگر می گردد ولی مؤلف کتاب «هایدگر در ایران» یک هایدگری را می نمایاند که نسبت به ما کاملاً خنثی است و هیچ معنایی در حضور تاریخی ما ندارد، همچنان که فردید را نیز مثل یک جزیره ای معرفی می کند که در مجمع الجزایر متفکرین، بیگانه ای است تنها، به جای آن که بگوید فردید در نسبتش با انقلاب و اسلام از چه جهت موفق بود و از چه جهت ناموفق تا معنای هر کس نسبت

ص: ۲۰۵

به حقیقت این دوران مشخص شود، بدون آن که ایدئولوژی زده شویم و یا از ترس ایدئولوژی زدگی تفکر را تعطیل کنیم و هیچ رجوعی به حقیقت، مدّ نظرها قرار نگیرد.

دوباره می توان سؤال کرد که جایگاه افکار و افراد را چطور تعیین کنیم؟ جواب بنده آن است که جایگاه افراد با تفکر تعیین می شود و تفکر با رجوع به «وجود» به صحنه می آید که امروز «وجود» در اسلام و انقلاب متعین است. انقلاب اسلامی در این زمانه همه ی اسلام است و غیر از انقلاب اسلامی هیچ چیز امروز نمی تواند عامل تفکر باشد. قبول دارم در تبیین قسمت دوم این جمله در گفتگو با افراد مسئله دار می شوید، زیرا هنوز ما با اسلامِ انتزاعی زندگی می کنیم و نمی توانیم روشن کنیم کسانی که نسبت شان را با انقلاب اسلامی تعیین نکردند – از آن جهت که انقلاب اسلامی ظهور اراده الهی در این دوران است – در توهمات خود به سر می برند و آن عین بی فکری است. بحث این است که بدانیم چه نسبتی با این افراد و افکار باید برقرار کنیم و نتیجه بگیریم. آیا نباید همان روشی را دنبال کرد که حضرت امام«رضوان الله علیه» با امثال آیت الله گلپایگانی دنبال کردند که عبارت بود از تعامل در عین عدم تطبیق؟

هنر ما وقتی در متن این مباحث به میدان می آید که بتوانیم با افرادی که در اردوگاه اصول گرایی رسمی نیستند ولی براساس دیدگاه های خود نظر به اسلام و انقلاب دارند و در عین حال نگاه شان نسبت به انقلاب اسلامی با ما متفاوت است، تعامل کنیم، همین که این افراد رسیده اند به این که مشیتی در عالم از طریق انقلاب اسلامی جاری است یک ارزش

است، هر چند از جهتی ممکن است متهم به هگلی بودن باشند ولی از جهتی از هگل جدا می گردند زیرا اصالت را به خدایی می دهند که اسلام مدّ نظرها قرار داده است. این نشان می دهد که این افراد دارند با امام جلو می آیند و انتظارشان از ما آن است که سخنان خود را در رابطه با تقدیر تاریخی زمانه و نسبت آن با انقلاب اسلامی مبرهن کنیم تا روشن شود انقلاب اسلامی در این تاریخ به نحو اخص صورت اراده الهی است.

معنای انقلاب اسلامی در سنت های عالم

سؤال: در توجه دادنِ مخاطبان با این نگاه که نگاه سلوکی به حضرت امام است، فشار زیادی را تحمل می کنیم و به قصد آن که باید همه یکی باشیم، عموماً به نتیجه نمی رسیم و از خود می پرسیم چرا کار جلو نمی رود و عملاً با زمین و زمان درگیر می شویم و به جای آن که به کمک نیروهای طرفدار انقلاب کارها را جلو ببریم کارها را به بن بست می کشیم. اشکال را در چه می دانید؟

جواب: باید به اندیشه ای دست یابیم که نسبت به بن بست هایی که پیش می آید فکر کنیم و از آن بن بست ها عبور نمائیم. شرایط اول انقلاب اسلامی را با شرایط کنونی مقایسه کنید، اول انقلاب با انواع بن بست ها روبرو بودیم، از غائله هایی که در کردستان و خوزستان پیش آمد تا ضد انقلاب داخلی، حمله صدام هم اضافه شد ولی ما به جهت روح انقلاب از همه آن بن بست ها عبور کردیم. فکری که برای انقلاب اصالت قائل بود عامل دفع همه آن مشکلات شد. این فکر که متوجه حقیقت انقلاب است

ص: ۲۰۷

چیز عجیبی است. فکری که متوجه حقیقت انقلاب اسلامی است حقایق و سنت هایی را می بیند که دیگران نمی بینند و دیگران با ظاهرگرایی خود به چیزهایی اعتماد می کنند که آن چیزها و حادثه ها جایی در این تاریخ ندارند تا اهل بصیرت بخواهند جایی در این زمان برای آن حادثه ها باز کنند.

یکی از اساتید محترم که در تاریخ تأملات خوبی دارند فرموده بودند ده سال است به این فکر رسیده ام که انقلاب اسلامی را با حقایق و سنت های جاری در عالم معنا کنم ولی تا حالا جرأت نکردم بگویم، حُسن کتاب «امام خمینی«رضوان الله علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» این است که این کار را کرده هر چند از نظر ایشان هنوز شواهد کافی برای این نظر در کتاب ارائه داده نشده ولی حرف کتاب حرف درستی است. این استاد عزیز در مثال های تاریخی به خوبی روشن می کنند که مأموریت جریان روشنفکری همیشه خواسته یا ناخواسته ضد دینی بوده است. صدها نمونه در نزد خود دارد ولی نگاه ما از آن جهت که نگاه به جایگاه حادثه ها است، در عین آن که نباید از حادثه های تاریخی بیگانه باشد، نگاه به روح تفکر سکولاریسم است. در این نگاه به قول «رنه گنون» یک نوع کینه ورز ی به شریعت نهفته است و این را با تفکر نسبت به ذات اندیشه سکولار می توانیم به دست آوریم و نمونه های تاریخی زیادی شاهد بر آن تفکراند نه عامل آن تفکر و البته این روش با روشی که استاد تاریخ پیشه کرده است مشکل تر و غیر ملموس است ولی اساسی تر است، هر چند ممکن است در ابتدای امر لازم باشد از همان روش استفاده کنیم که

موضوع را با نمونه های تاریخی روشن کنیم و از این جهت ما به آن روش ارج می نهیم. به همان معنایی که می توان از اعتبار به حقیقت رسید و با نظر به نمونه های تاریخی متوجه حقیقت جاری در عالم شد و انقلاب اسلامی را در این مقطع از این زاویه نگریست و در راستای عشق به انقلاب باید به این نوع از اساتیدِ تاریخ عشق ورزید وگرنه دروغ می گوئیم به انقلاب اسلامی علاقه داریم. اگر آن استاد تاریخ در راستای نمایش اصالت های انقلاب انتقادهایی هم به بنده و به جنابعالی داشت که موجب شکوفایی ما فِی البُطُون انقلاب می شود، اگر به واقع بیش از این که عشق به خودمان داشته باشیم، به انقلاب عشق بورزیم، باید با طیب خاطر آن انتقادها را پذیرفت.

عشق به اسلام برای حضرت علی علیه السلام تا آن اندازه بود که آن حضرت بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از یک بازخوانی تاریخی در عدم همراهی با آن حضرت توسط مردم مدینه، وقتی احساس کردند در آن شرایط مقابله با خلفاء به ضرر اسلام است، در عین انتقادی که به روش آن ها داشتند ملاحظه می کنید چگونه به خلفا کمک می کنند.

حتماً می دانید یکی از کارهای جناب سلمان حضور دائمی در دارالخلافه بوده با این که سلمان روحاً ذیل حضرت علی علیه السلام قرار دارد ولی به عنوان یکی از مشاوران خلیفه اول و دوم همیشه کنار آن ها است با این که هر کسی می داند سلمان جنس علی علیه السلام است و این نشان می دهد سیاست علی علیه السلام یاری کردن خلفا است از آن جهت که اسلام برای حضرت مهم است و لذا حضرت از بسیاری از جفاها گذشتند تا اسلام

ص: ۲۰۹

بمانـد. حضور جناب سـلمان در کنار خلفا خبر از آن می دهد که امیرالمؤمنین علیه السـلام بنای مقابله با خلفاء را ندارند. آری یـک وقت شـرایط طوری بود که امکـان حضور علی علیه السـلام در رأس حـاکمیت فراهم بود در آن صورت حضـرت برای تحقق هر چه بیشتر حق و عـدالت به نحو دیگری عمل می کردنـد ولی وقتی حضـرت در کنار زهرای مرضـیه‌i به خانه ی تک تـک انصـار رجوع کردنـد و دیدنـد آن ها آمادگی لازم را جهت دفاع از حاکمیت آن حضـرت ندارنـد و همه می گوینـد ای کاش شـما زودتر می آمدیـد تا با شـما بیعت می کردیم و گویا غـدیر برای آن ها «لَم یکن شَـیئاً مـذکوراً» شـده بود، حضـرت وظیفه دیگری برای خود تعریف کردند. چرا این دو بزرگوار در خانه تک تک انصار رفتند و از آن ها یاری طلبیدند با این که ظـاهر این کـار بعـدها با انتقادهایی از طریق افرادی از جمله معاویه همراه بود که علی به کمک فاطمه به دنبال حکومت بوده؟ چون در متن این کار یک پیام بزرگ در تاریخ اسلام جاری شد که حضرت علی علیه السلام به این نتیجه رسیدند که در عین انتقاد به روش شـیخین، با آن ها در مسـیر شـکوفایی اسـلام همکاری کنند و حقیقتاً هم حضـرت موفق شدند وگرنه ما امروز با چنین اسـلامی روبرو نبودیم که علی رغم تلاـش وهـابی هـا، در ذات خود ظرفیت فهم انقلاـب اسـلامی و پـذیرش نهضت امام خمینی«رضوان الله علیه» را دارد. مثل نتیجه ای که بنـده بعـد از چند مسـئولیت اجرایی بدان دست یافتم که باید با تحمل همین نظـام اداری موجود، زیر بناهـای فرهنگی فهم انقلاـب اسـلامی را شـکل داد، بـدون آن که بتوانیم نظـام اداری را به کلی تغییر دهیم. بنده به تجربه فهمیدم مردم برای ادامه انقلاب نیازمند معارفی

بس بلندتر هستند که توحیدِ حق را درخشان تر از آنچه فعلاً با آن روبروینـد بیابنـد وگرنه باز پارتی بازی هست و باز تجمل گرایی و متأسفانه انواع اختلاس ها در میان خواهد بود و با تغییر چند مسئول چیزی عوض نمی شود.

راز تعامل علی علیه السلام با خلفا

امیرالمؤمنین علیه السـلام بعد از برخوردی که از انصار دیدند در راسـتای ادامه اسـلام از طریق غدیر بازخوانی کردند و متوجه شدنـد تاریـخ، آن تاریخی نیست که علی علیه السـلام بایـد در آن بروز کند هر چند باید برای فراهم آوردن آن شـرایط تلاش کرد ولی حساب کردند همکاری با خلفا به صورتی غیر مسـتقیم به نفع اسلام است و به این معنا فعلاً آن ها در این مقطع برای اسـلام مفیدنـد، زیرا خلفـاء مثـل معـاویه نبودنـد که مطلقاً حجاب اسـلام باشـند. به همین جهت حضـرت جبهه ای مقابل خلفاء تشکیل ندادند.

بنا به نقل ابن اسـحاق: عامه مهاجران و تمامی انصار هیچ تردیدی نداشـته اند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام صاحب امر خواهد بود.(۱) اباذر می گوید: ای امتی که پس از رسول صلی الله علیه و آله متحیر مانده اید، اگر کسی را که خدا مقدم داشته، مقدم می داشتید و کسی را که خدا مؤخر داشته، مؤخر می داشتید و ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبرتان می نهادید، از همه نعمت ها از هرسوی بهره مند می شدید.(۲) در جای دیگر

ص: ۲۱۱

۱- - الموفقیات ص ۵۸۰ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۷۳.

۲- - نثرالدرر ج ۵، ص ۷۷، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱، نقل از تاریخ تحول دولت و خلافت ص ۱۴۹.

اباذر می گوید: ای مردم! در آینده فتنه هایی پدیدار خواهد شد، اگر گرفتارش شدید به کتاب خدا و علی علیه السلام تمسّک کنید.(۱) سلمان از این که حضرت علی علیه السلام زنده است و مردم از او بهره نمی جویند، تأسف می خورد و می گفت: به خدا سوگند، پس از او هیچ کس شما را از اسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد.(۲) می فرماید: اگر بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام حاکم می شد مردم به راحتی او را می پذیرفتند. با این همه حال که خلیفه حکومت جامعه اسلامی را در دست گرفته حضرت علی علیه السلام در جمع بندی به این نتیجه رسیدند که کمک کردن به خلیفه برای اسلام مفید است به هر معنایی که مفید بودن را معنا کنید ولی نه در آن حدّی که حاکمیت علی ابن ابیطالب علیه السلام برای جامعه مفید بود بلکه نسبت به آنچه پیش آمده است که ابوسفیان و جریان امویان یک طرفِ قضیه دندان تیز کرده اند و لذا حضرت علی علیه السلام به اعتبار دوست داشتن اسلام نه تنها با خلفاء برخورد تندی نکردند بلکه کمک شان هم کردند، کمک به آدم هایی که آن برخورد را با وجود مقدس حضرت زهراا داشتند و خود حضرت را دست بسته و کشان کشان به مسجد بردند برای بیعت با خلیفه! ولی چون حضرت علی علیه السلام اسلام را دوست می دارند ضربه هایی را تحمل می کند که شاید در تاریخ به احدی نخورده باشد و باز با آن ها این همه تعامل دارند. شما اگر تحقیقی در این مورد بکنید که رفاقت های بین علی علیه السلام و این سه خلیفه چقدر بوده است حیران می شوید، ما همیشه اختلاف ها را دیده ایم

۱- – انساب الاشراف، ج۲، ص ۱۱۸.

۲- – انساب الاشراف، ج۲، ص ۱۸۳- تاریخ تحول دولت و خلافت ص ۱۵۰.

در حالی که حضرت علی علیه السلام فضایی را جهت این علاقمندی شکل دادند تا امور اسلام معطل نماند. تاریخ می گوید: عثمان به مسجد آمد و دید علی در مسجد است؛ سرش به شدّت درد می کند و بر سر خود دستمال بسته است. عثمان گفت: سوگند به خدا ای ابوالحسن نمی دانم آیا آرزوی مرگ تو را داشته باشم یا آرزوی زندگی تو را؟! سوگند به خدا اگر تو بمیری من دوست ندارم پس از تو برای غیر تو زنده باشم! چون همانند تو کسی را نمی یابم، و اگر زنده باشی پیوسته یک طاغی را می یابم که تو را نردبان و بازوی خود گرفته است و کهف و ملجأ و پناه خود قرار داده است؛ هیچ مانعی برای من نسبت به از بین بردن او نیست مگر موقعیتی که او در نزد تو دارد و موقعیتی که تو در نزد او داری! و بنابراین مثال من با تو، مثل پسر عاقّ است با پدر خود. اگر پسر بمیرد، او را به فراق خود مصیبت زده و دردناک می کند، و اگر زنده باشد مخالفت و عصیان او را می نماید. آخر یا راه سلامت پیش گیر تا ما نیز راه مسالمت را بپیماییم! و یا راه جنگ و ستیز را، تا ما به جنگ و ستیز در آئیم! مرا بین آسمان و زمین بلاتکلیف مگذار! سوگند به خدا اگر مرا بکشی همانند من کسی را نمی یابی که به جای من بنشیند! و اگر من تو را بکشم همانند تو کسی را نمی یابم که مقام و موقعیت تو را داشته باشد! و آن کس که فتنه را ابتدا کرده است هیچگاه به ولایت امر امت نمی رسد!

علی علیه السلام گفت: در این سخنانی که داشتی هریک را پاسخی است، ولیکن اینک من گرفتار سردرد خودم هستم از پاسخ گفتن به گفتار تو! من همان جمله ای را می گویم که عبد صالح گفت: « فَصَبْرٌ جَميلٌ وَاللهُ

الْمُسْتَعانُ عَلَى ما تَصِفُونَ».(۱)

عثمان از دست انتقادهای یاران علی علیه السلام کلافه شده است. ملاحظه می کنید که حضرت طوری شرایط را فراهم کردند که با همه ی انتقادی که به عثمان دارند، فضای خصومت بر فضای احترام غلبه نکرده است. در مورد خلیفه دوم موضوع خیلی عجیب تر است. تاریخ آن قدر که رفاقت های خلیفه دوم با امیرالمؤمنین علیه السلام را ثبت کرده از آن دو خلیفه را ثبت نکرده است. علامه امینی در الغدیر - که بیشترین منبع فکری بنده است - و از جمله کتاب هایی مثل «امام علی» از عبدالفتاح عبدالمقصود و «امام شناسی» از آیت الله تهرانی، قضایایی در رابطه با رفاقت های بین خلیفه دوم و علی علیه السلام و آن ارادتی که خلیفه ی دوم به علی علیه السلام پیدا کرده بود نقل کرده اند. از این رفاقت ها می خواهم نتیجه بگیرم چون آن حضرت اسلام را دوست دارند و ملاحظه می کنند آن سه خلیفه در آن مقطع برای اسلام مفیدند به یک معنا به آن ها احترام می گذارند و کمک شان می کنند. این احترام گزاردن غیر از انتقاد نداشتن است. حضرت در خطبه ی شماره ی ۱۶۲ در جواب آن کسی که می خواهد موضوع را به گله گذاری نسبت به خلفا بکشاند؛ می فرمایند چرا مشغول ابن ابی سفیان - یعنی معاویه - نیستی؟ «هَلُمَّ الخَطبَ فی ابن ابی سفیان» زیرا در حاکمیت معاویه اسلام به کلّی در حجاب می رود.

موضوع فوق را برگردانید به این که، هزینه ای که دوگانگی بین نیروهای معتقد به اصل انقلاب به همراه دارد چه اندازه خسارت بار است و بحث بر سر آن است که چه کنیم تا نیروهای انقلاب در سعه ی سلوک

۱- - الامامه و السیاسه، ص ۳۰ و ۳۱.

ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» همدیگر را ببینند و خود را در جبهه ای معنا نکنند که هویت آن جبهه، تقابل با هر جریانی است که غیر از آن فکر می کند. این است آن تعریفی که روح اتحاد واقعی و قدسی را به جامعه ما برمی گرداند و ما را از تنگ نظری نجات می دهد و به وسعت لازم نسبت به همدیگر می رساند تا در مقابله با استکبار در عزمی واحد قرار گیریم و مانع نفوذ فرهنگی دشمن شویم.

کجا باشیم که هیچ جایی نباشیم؟

از آنجایی که انقلاب اسلامی یک اندیشه ارزشی است طرفداران انقلاب به این مشکل افتاده اند که هر کدام با تأکید بر ارزش های انقلابی در نگاه خود نگاه دیگری را نسبت به انقلاب نفهمند و عملاً با سعه صدر لازم با هم برخورد نکنند. مگر این مشکل، مشکل کمی است که نیروهای انقلاب اسلامی نسبت به خود در تعامل لازم نیستند و همدیگر را نمی فهمند؟ با توجه به این مشکل می توانیم به خود آییم که یک جای کارمان لنگ است و از خود بپرسیم چه کاری باید بکنیم تا از این که نیروهای انقلاب هر کدام یک جزیره ای شده اند، رهایی یابیم و به وسعتی برسیم که هر کدام ذیل انقلاب اسلامی همدیگر را درک کنیم؟

رسالت ما در قضیه فوق بسیار حساس است. شاید سؤال بفرمائید چگونه می توانیم این رسالت را به نتیجه برسانیم؟ برای جواب به این سؤال برمی گردیم به این مطلب که «کجا باشیم تا هیچ جا نباشیم» ولی کاری کنیم که نیروهای انقلاب همدیگر را درست ببینند، همدیگر را به وسعت

تاریخی که با انقلاب شروع شده درک کنند تا از خودخواهی ها و تنگ نظری ها و سطحی بودن در آیند؟ آیا جز این است که تنها گروهی می تواننـد همـدیگر و دیگران را درست بفهمند که اندیشـمندانه فکر کنند؟ آیا جز این است که اگر گروهی صرفاً گرفتار عمل زدگی شود، تفکرِ طرف مقابل را نمی فهمد تا اگر در یک راه قدم بر می دارند با او احساس یگانگی کند؟

تأکیـد مقام معظمِ رهبری برای گروه های فرهنگی آن بود که سعی کننـد دیـده نشونـد و این دیـده نشدن غیر از آن است که حرف اساسی نداشته باشند. شما حرف اساسی داشته باشید و به جای مطرح کردن خودتان حرف اساسی تان را مطرح کنید تا وجودِ شما یک تـذکر باشـد برای سلوکی که هر کس نیاز دارد و باید به آن نزدیک شود و البته این کار راهکارهای خود را می طلبـد. اگر بناست برای سایر نیروهای انقلاب یک تـذکر باشیم، این تـذکر، سلوک خود را می خواهد، این نوع فعالیت با فعالیت های دیگرِ فرهنگی فرق دارد، تا آنجا که اگر یکی با شما جدل کرد، سلوکی که می خواهد یک تذکر باشد، حتماً در آن صحنه کوتاه می آید، در صورتی که اگر بخواهید جواب طرفی را که به روش جدلی

شبهه ایجاد کرده است بدهید باید در میدان باشید و دیده شوید و این در جای خود لازم است و عده ای باید این کار را به عهده بگیرند.

کوتاه آمدنی که بنده عرض می کنم کوتاهی نسبت به اشاره ای که به عهده داریم نیست بلکه قصه ی ما قصه آن می شود که گفت:

گرشوم مشغول اشکال و جواب

تشنگان را کی توانم داد آب

همان طور که اگر با جدّیتِ کامل وارد بازی فوتبال شدید استعدادهای عجیبی برایتان ظهور می کند که تصورش را هم نمی کردید، اگر راه ورود به آن میدانی را که عرض کردم شناختید و سلوک لازم را در این رابطه با زندگی خاصی پیشه کردید، استعدادهای ناشناخته ای برایتان ظهور می کند که ابداً در زمانه ای که در آن زندگی می کنید قابل شناخت نیست مثل آن که طرفداران فوتبال از احوالات عالمانِ بالله بیگانه اند.

انقلاب اسلامی بستر تعالی چه کسانی است؟

آیا همان طور که انقلاب اسلامی نسبت به جهانِ مدرن امر «خلافْ آمدِ عادت» است، مگر برای عده ای قلیل، ما نیز در انقلاب اسلامی در روش سلوکی حضرت امام، «خلاف آمدِ عادت» نیستیم مگر برای عده ای قلیل؟ انقلاب اسلامی در دنیایی که قوامش به حرّافی است، خلاف آمدِ عادت است. این انقلاب در این دوران دارای جنس خاصی است، یک تذکر است و اگر در به حضور آوردن این تذکر به روش خاصِ خودش در این زمانه کوتاه بیائیم، کوتاهی های ما ضرر زیادی برای خود و برای دیگران دارد ولی اگر در این راه، درست وارد شوید شکوفایی هایی بزرگ نصیبتان می شود و حداقل نسبت به آنچه بقیه در وفاداری به انقلاب یافته اند، شاکر خواهید بود که خداوند راه خوبی را جلوی شما گذاشته است.

تأکید بنده آن است که کوتاهی های ما جنس خود را دارد و آن کوتاهی نسبت به سلوکی است که ما با زندگی خود می توانیم نشان

بدهیم. ما باید با تمام وجود برای آن نوع زندگی و آن نوع اشارات به میدان آییم تا استعدادهایی که در متن این نوع زندگی نهفته است ظهور کند. مگر جز این بود که وقتی شهید شهریاری به صحنه آمد استعدادهایی از او ظهور کرد که خودش هم فکر نمی کرد؟ در سلوکی که زندگی ما تبدیل شود به اشاراتی که باید نسبت به انقلاب اسلامی داشته باشیم، استعدادهایی نهفته است که به تعبیر قرآن «یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ»(فتح/۲۹) دهقانِ آن درخت نیز از شدت رشد آن حیران می شود که گویا معجزه ای صورت گرفته است. چطور مثنوی مولوی در آن فضای عجیب و غریب به خودی خود یک معجزه است؟ چون توانست در مسیری قرار گیرد که باید قرار می گرفت. نظر بنده آن است که انقلاب اسلامی چنین فضایی را برای ما فراهم کرده است و قرار گرفتن در آن فضا چیزی را به ما می دهد که خودمان هم تعجب می کنیم زیرا با آنچه معمولاً می شناسیم متفاوت است.

نظر بنده این است که در دستگاه وفاداری به انقلاب اسلامی خیلی زود به نتیجه هایی از نظر سلوکی می رسید که خیلی ها در تاریخ آرزویش را داشته اند.

برای حضور در تاریخ انقلاب اسلامی باید شخصیتی را در خود بپرورانید که دوست داشتن هایتان معنای خاص تاریخی شما را به شما بدهد و در متن چنین حضوری باید بعضاً به رقبا و منتقدین خود علاقمند باشید، حتی اگر واقعاً جریان هایی که به یک نحوی جایی در این انقلاب دارند و برای انقلاب مفیدند، با شما رقابت کردند - به هر نحوی که آن رقابت می خواهد باشد- ما جایی برای مقابله با آن ها نمی شناسیم و تنها با

این نوع سلوک بستر انقلاب اسلامی وسیله تعالی شما می گردد. بنده رهبری انقلاب را نمونه بارز این نوع شخصیت می دانم. آنچنان دغدغه انقلاب دارند که به راحتی می توانند از بی مهری های افراطی بعضی ها عبور کنند و همواره نسبت خود را با انقلاب شکل بدهند. ابهامات بحث را بفرمائید تا اگر اشکالی در آن هست، یا عرایضم را پس بگیرم و یا رفع ابهام کنم.

انقلاب اسلامی و عبور از حاکمیت نفس امّاره

سؤال: در این رابطه با نفس امّاره چه باید کرد؟

جواب: اگر به انقلاب اسلامی به آن معنایی که عرض کردم عشق پیدا کنیم و رسالت تاریخی خود را در آن گونه سلوک بیابیم، به لطف خدا نفس امّاره در دست شما مثل موم خواهد بود. در فضای سربازی انقلاب اسلامی در این تاریخ دیگر به هیچ وجه به دنبال این نیستید که پشت سرتان چه می گویند، گوشتان ابداً بدهکار این حرف ها نیست، اگر چنین فضائلی را در سیره عرفا و علمای دین در طول تاریخ دیده اید، آن ها هم در راستای رسالت تاریخی مهمی که در پیش رو داشته اند، توانسته اند گرایش های نفس امّاره را به چیزی نگیرند.

حکمت متعالیه و ظهور وجه اشراقی انقلاب اسلامی

سوال: به نظر می آید انتقادهایی که می شود به قول خودتان مغرضانه نیست. لذا منتقدین را دوست می داریم، چون فضا، فضای فکری است.

ص: ۲۱۹

روح فلسفی غلبه دارد ولی نیاز به حضور خاص داریم که تقدیر امروزین ما است. ما حتی ملاصدرا را با روح فلسفی که نظر به تاریخ دارد می فهمیم. ملاصدرا را ملاصدرای ۴۰۰ سال پیش نمی فهمیم ولی با بعضی از منتقدین در این تاریخ با این که با فلسفه ملاصدرا ارتباط دارند اجازه نمی دهند با همدیگر همزبان باشیم. گویا بهترین راه این است که با همان هایی حرف بزنیم که از این چیزها هیچ چیز نمی دانند، یعنی با آدم های صفر کیلومتر راحت تر می توانیم جلو برویم تا آدم هایی که حتی ملاصدرا خوانده اند ولی نه در تاریخ ظهور انقلاب اسلام.

جواب: بحمدالله راه روشن است و گفتمان انقلاب با همان هویت حِکمی خود مخاطب خود را دارد و سایرین هم نمی توانند نسبت به این گفتمان فکر نکنند. ما با نیروهای آماده تفکرِ حضوری برای درک حقیقت انقلاب، سخن خود را در میان می گذاریم و فلسفه ملاصدرا را در همان راستا طرح می کنیم تا معلوم شود فلسفه حکمت متعالیه ی ملاصدرا همین است که این تاریخ را برای ما معنا می کند. مشکل اینجا است که ملاصدرایی که بعضاً درس داده می شود ملاصدرا نیست و همیشه این مشکل بوده است.

حکمت متعالیه کمک می کند تا با عقل مردم با مردم حرف بزنیم و تفکر را به جامعه برگردانیم و نه با احساس مردم با مردم سخن بگوئیم و تفکر و تعقل را به حاشیه برانیم. یک وقت شما به اسم شور انقلابی، عقل مردم را به حاشیه می برید، این کافی نیست، یک نوع مرید بازی را به میدان می آورد ولی حکمت متعالیه دستگاهی است که در عین تفکر، در

تفکرِ فلسفی انتزاعی متوقف نیست بلکه جنبه اشراقی هم دارد. این هایی که در فضای مفهومی حکمت صدرایی متوقف اند، ملاصدرا را نیافته اند. ملاصدرایی که مکرر در اسفار از حکمهُ العرشیه سخن می گوید، گفتاری را به میان آورده است که در کنار عقل، ذوق هم آن سخن را درک می کند و موجب یک نوع همدلی بین افراد می شود.

چهارصد سال گذشته تا حدّی وجه فلسفی حکمت متعالیه بر وجه اشراقی آن غالب شده است و بیشتر در آثار حضرت امام«رضوان الله علیه» می بینید که وجه اشراقی حکمت متعالیه پررنگ است و اگر ما از این طریق وارد نظر به حکمت متعالیه شویم طلبه و دانشجویان حکمت متعالیه خوان را بهتر می توانیم متوجه وجه اشراقی و حضوری حکمت متعالیه کنیم تا در نشان دادن انقلاب اسلامی نه از مبنای حِکمی عدول کنیم و نه از شور و شوق انقلابی غفلت شود. چطور وقتی با نظر به انقلاب اسلامی، تاریخ را می خوانید، اشارات تاریخی معنای خاص خود را دارد و عملاً انقلاب اسلامی برای شما معنا می شود؟ در نگاه به حکمت متعالیه نیز اگر انقلاب اسلامی مدّ نظر باشد وجه حِکمی و اشراقی انقلاب برای شما ظهور می کند در حالی که تا قبلاً متوجه چنین وجوهی برای انقلاب اسلامی نبودید.

بنده در تجربه دریافته ام وقتی با نگاه به انقلاب اسلامی عرفان و یا تاریخ هم بخوانم متوجه اصالت انقلاب اسلامی می شوم.(۱)

عزیزانی که در این زمان اسفار را با نظر به انقلاب اسلامی شروع کرده اند چیزی

۱- - به بحث «انقلاب اسلامی در عوالم گوناگونِ عالم هستی» در همین کتاب رجوع شود.

نمی گذرد که از فلسفه صدرایی در تأیید حضور تاریخی انقلاب اسلامی و نقش تاریخی ملاصدرا در این موضوع شاهد می آورند.

در عرض ملاصدرایِ مطرح در نظام های آکادمیکِ حوزه و دانشگاه، ملاصدرای دیگری در حال طلوع است و آرام آرام این دو نگاه به ملاصدرا در کنار همدیگر قرار می گیرند.

بنا است آرام آرام بگوئیم جای ملاصدرا را در این تاریخ باز کنید تا وجه اشراقی ملاصدرا در کنار وجه انتزاعی او به تاریخ بیاید و حرکتی مناسب حکمت متعالیه سراسر جامعه ما را فراگیرد و همه بتوانند حضرت امام و انقلاب اسلامی را به معنای واقعی آن درک کنند. ملاصدرا با نگاه آکادمیک آن، ملاصدرایی نیست که در مقابل مستشرقینی قرار داشته باشد که می خواهند همه ی ما را با نگاه غربی معنا کنند. همه می دانیم شرق شناسی کوشش غرب است تا تاریخ ملت ها ذیل غرب قرار گیرد و از این جهت شرق شناسان شرکای سیاست غرب بوده و هستند تا شرق را به موزه غرب ببرند و ما با رجوع به ملاصدرا به بهترین شکل از این خطر عبور می کنیم و در همین رابطه افرادی که انقلاب اسلامی را فهمیده اند و به عنوان رزمنده، وفاداری خود را نسبت به انقلاب اسلامی نشان داده، بعد از دفاع مقدس سراغ ملاصدرا رفته اند و با همان روحیه ی انقلابی، ملاصدرا را به انقلاب اسلامی متصل نموده و جلو افرادی که نگاه ملاصدرا را بیرون اسلام می دانند، ایستاده اند، این ها نمونه های خوبی در رابطه با ادامه انقلاب از طریق ملاصدرا می باشند. با نظر به آثار ملاصدرا به خوبی روشن می شود ملاصدرا تمدنی فکری می کرد و نگاه تمدنی او

همراه با اشراق بوده و آن نگاه عملاً در زمان خود مقابل فلسفه دکارتی مطرح بوده است.

باید متوجه باشیم که ملاصدرا امروز برای ما حرف دارد، با تدبّر در آیات و روایات از یک طرف و با دقت در سخنان ملاصدرا از طرف دیگر می توان گفت حکمت متعالیه ی ملاصدرا تفصیل سخنان حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه است و این وظیفه ماست که با طرح اندیشه صدرایی در جامعه به مردم کمک کنیم تا آن ها با دقت بیشتری به متون دینی مثل نهج البلاغه و از آن مهم تر به قرآن رجوع کنند. عزیزانی بودند که دکترای فلسفه اسلامی داشتند و بعد که با بحث هایی آشنا شدند که با مذاق صدرایی ارائه می شده، به اقرار خودشان تازه متوجه شده اند حکمت متعالیه به چه نکاتی اشاره دارد. سال ها پیش به رفقا عرض کردم اگر بنده بخواهم تدریس فلسفه را شروع کنم، از واژه های انتزاعی مثل جوهر و عرض به این معنا که فعلاً مطرح است عبور خواهم کرد و فکر می کنم می توانیم حیات دیگری به فلسفه بدهیم که حقیقتاً موجب رجوع ما به «وجود» باشد، تا «وجود» در منظر عقل قرار گیرد. در آن صورت می توانیم سخنان هایدگر را - بدون آن که بخواهیم آن سخنان را با اصالت وجود ملاصدرا تطبیق دهیم - درک کنیم. خیلی عجیب است! معلوم نیست چرا بعضی ها بدون آن که هایدگر خوانده باشند مدعی اند هیچ گونه نزدیکی بین هایدگر و ملاصدرا نمی بینند و معتقدند این دو فیلسوف انعکاس همدیگر نیستند، ما نخواستیم آن دو را بر همدیگر تطبیق دهیم، بحث ما آن بود که هایدگر در امر نظر به «وجود» به روشی که خودش دارد متذکر

ما است، هر چند دستگاه فکری خود را با ملاصدرا می بندیم، زیرا نگاه صدرایی جنس فکر ما است. با این همه ملاحظه کردید در مصاحبه ای که تحت عنوان «انقلاب اسلامی و عبور از نیهیلیسم در همزبانی با هایدگر»(۱)

شکل گرفت روشن شد چگونه در نگاه هایدگر می توان زوایای خوبی از انقلاب اسلامی و حضرت امام«رضوان الله علیه» را به تماشا نشست. هر چند باید متوجه باشیم به گفته هگل: «تکامل و تطوّر هر قوم نتیجه فرایندی از کوششِ معنوی آن قوم است» و این برای ما با اُنس با حکمت متعالیه حاصل می شود و راه تکامل ملت ما از درون خود ما گشوده می گردد.

آرمان های ما از طریق انقلاب اسلامی از حالت غیر واقعی به صورت واقعی ظهور کرد و نقش حکمت متعالیه در این امر برجسته بود و رهبری انقلاب نیز در نشستی که با بنیاد ملاصدرا داشتند این را متذکر شدند. رهبری انقلاب خوب می فهمند در راستای ادامه انقلاب، ما برای حفظ هویت انقلاب به معنای خاصی نیاز داریم که در حکت صدرایی متبلور است.(۲) اسلام در این دوران با حکمت صدرایی، خود را بهتر نشان می دهد و اسلام از طریق آن حکمت به صورت انقلابی ظاهر می شود که در آن انقلاب باورهای دینی نقش بیشتری نسبت به گذشته به عهده دارند و انسان ها ذیل چنین انقلابی به پیشرفتی نظر می کنند غیر از توسعه ای که به معنای اروپایی شدن است. هر چند پس از قدرت یافتن غرب و بسط قدرتِ کشورهای اروپایی در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، اقوام و

۱- - به سایت لُبّ المیزان رجوع شود.

۲- - به کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله علیه» صفحه۱۳ رجوع شود.

فرهنگ ها راهی جز پیمودن راه اروپا برای خود تعریف نکردند ولی فرهنگ پژوهان دنیا به این نتیجه رسیده اند که تنها با نوع تعریفی که غرب برای انسان کرد آن نوع توسعه شکل گرفت، حال اگر با نگاه حکمت متعالیه، تعریف دیگری از انسان به صحنه آید که در آن تعریف وجوه قدسی انسان نادیده گرفته نشود دیگر انسان ها خود را با اروپایی شدن معنا نمی کنند زیرا توسعه ی نادرست هنگامی به وقوع می پیوندد که توسعه گران بر تقدم عنصر اقتصاد اصرار ورزند و این مشکل با انقلاب اسلامی و با مبانی حکمت متعالیه بر طرف می شود.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۲۵

چگونه تفکر به تاریخ ما برمی گردد

اشاره

ص: ۲۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال: سخن ما این است که چگونه در رابطه با سلوکی که باید ذیل شخصیت حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» داشت، گفتمان سازی محقق می شود؟ با نظر به این که شما تبیین مبانی فکری حضرت امام را جزء وظایف خودتان می دانید و از «تربیت انسانِ تراز انقلاب اسلامی» سخن می گویید، چه روشی را برای گفتمان سازی ضروری می دانید؟ از طرفی با توجه به «شرایط مخاطب» و «شناختِ تنگناهای تاریخی» چگونه باید به مبادی فکری حضرت امام اشاره کرد؟ تبیین عقلی مبادی حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» چه خصوصیاتی دارد، عقلی که بخواهیم به کمک آن عقل مبادی نظر به امام را تبیین بکنیم چه عقلی است، عقل معتزلی است یا عقل مشائی است یا عقل صدرایی است؟ چه نوع شخصیت هایی می توانند این گفتمان را تقویت کنند؟ در موضوعِ این که باید بر اساس مبنای مخاطب خود سخن بگوییم، مخاطب ما در این رابطه باید در چه سطحی باشد. از عوام باشد یا از خواص؟ و آخرین سؤال این که زبان تعامل با جریان های مختلف انقلاب چه زبانی است؟

ص: ۲۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال: سخن ما این است که چگونه در رابطه با سلوکی که باید ذیل شخصیت حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» داشت، گفتمان سازی محقق می شود؟ با نظر به این که شما تبیین مبانی فکری حضرت امام را جزء وظایف خودتان می دانید و از «تربیت انسانِ تراز انقلاب اسلامی» سخن می گویید، چه روشی را برای گفتمان سازی ضروری می دانید؟ از طرفی با توجه به «شرایط مخاطب» و «شناختِ تنگناهای تاریخی» چگونه باید به مبادی فکری حضرت امام اشاره کرد؟ تبیین عقلی مبادی حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» چه خصوصیاتی دارد، عقلی که بخواهیم به کمک آن عقل مبادی نظر به امام را تبیین بکنیم چه عقلی است، عقل معتزلی است یا عقل مشائی است یا عقل صدرایی است؟ چه نوع شخصیت هایی می توانند این گفتمان را تقویت کنند؟ در موضوعِ این که باید بر اساس مبنای مخاطب خود سخن بگوییم، مخاطب ما در این رابطه باید در چه سطحی باشد. از عوام باشد یا از خواص؟ و آخرین سؤال این که زبان تعامل با جریان های مختلف انقلاب چه زبانی است؟

ص: ۲۲۹

خصوصیات فضای تفاهم

جواب: قبل از جواب به سؤالات ابتدا کلیاتی را عرض می کنم؛ در عین آن که باید مسئله را عمیق تر نگاه کرد، بدین معنا که روشن شود چگونه در تاریخی که مقابل ما است وارد شویم تا لااقل از جوانب مختلفِ این حضور تاریخی غافل نباشیم؟ خبرهایی را در تاریخ می شنویم ولی اگر تلاش نکنیم فضایی را که آن خبرها در آن واقع شده است پیدا کنیم، عملاً از آن خبر بیگانه ایم و تنها نقل خبر می کنیم. در سال های اول انقلاب که جریان های ملی مذهبی و چپ افراطی وارد مجلس شدند این جمله را از امام«رضوان الله تعالی علیه» خطاب به مجلس دارید که فرمودند: «شیاطین سر جای خودشان بنشینند وگرنه رسوایشان می کنم.» این جمله در آن تاریخی که گفته شد به خوبی درک شد ولی اگر بیرون از فضای تاریخی اش به آن نظر شود بعید است معنای آن درست فهمیده شود. باید ببینیم این سخن در چه فضایی گفته شده، اگر شما در آن فضا نباشید، بخواهید و یا نخواهید آن را جمله ای انتزاعی می یابید و نمی توانید اشاراتش را درست تشخیص بدهید. بهترین راه این است که خودمان را در آن فضا حاضر کنیم. اگر در آن فضا وارد بشویم نه تنها این جمله را، حتی کل آن فضا را با این جمله می فهمیم. یعنی رابطه ی دیالکتیکی با پدیده پیدا می کنید.

بنده در بحث هرمنوتیک در جزوات «تاریخ فلسفه غرب» سعی کردم این را روشن کنم که امروز نمی توانیم از جایگاه افکاری که در دوران گذشته مطرح بوده غافل شویم. به نظر می رسد بعضی از اساتیدی که علم

هرمنوتیک را درس می دهند نظر به جایگاه تاریخی آن علم ندارند. باید از خود پرسید چطور شد که ما نیاز به علم هرمنوتیک پیدا کردیم که باید برگردیم به تاریخی که این متن در آن ظهور کرده است؟ ما در تاریخی قرار گرفته ایم که عین تاریخ قبلی نیست. شما باید اشارات متن را در تاریخ خودش پیدا کنید. بنده نمی خواهم بگویم هرچه علم هرمنوتیک می گوید قبول است اما علم هرمنوتیک دغدغه ی آن هایی است که متوجه شده اند حالا که تاریخ مان عوض شده است اگر بخواهیم از تاریخ گذشته استفاده کنیم و در تاریخ گذشته حضور پیدا کنیم، حتماً باید از این تاریخ آزاد باشیم، سایه ی این تاریخ نمی گذارد ما آن مطلبی را که در تاریخ دیگری تدوین شده است درست بفهمیم. به نظر بنده این یک مشکل اساسی است و گویا این دغدغه در بین مذهبی ها که چنین انتظاری از آن ها هست، پیدا نشده است. در فقه نظر به بعضی از روایات داریم که در شرایط تقیه گفته شده است و با توجه به جایگاه تاریخی آن روایت آن را بررسی می کنیم، این کار خوبی است زیرا فقیهِ شیعی متوجه است این روایت را باید در فضای خودش ارزیابی کند به این معنا که باید آن فضا را بازسازی کنیم تا آن روایت معنایش پیدا بشود. ما در بقیه ی امور این کار را نکردیم. جهت این که امثال آیت الله جوادی دائم می گویند ما باید تاریخ را هم مثل فقه با نگاه اجتهادی بررسی کنیم همین است. گویا مخاطب ایشان هنوز متوجه مقصد ایشان نشده است.

ص: ۲۳۱

احساس تاریخ گذشته

این مقدمه را به این جهت عرض کردم تا معلوم شود باید در چه فضائی با همدیگر تعامل و تفاهم کنیم و عنایت داشته باشید ما از چه تاریخی با شما صحبت می کنیم. بنده از نسل دیگری هستم و شما با نسل ما از طریق امثال بنده می توانید در تاریخ ما حاضر بشوید و آن وقت مطابق تاریخ خودتان تصمیم بگیرید. ما در حال حاضر دو مشکل داریم یکی این که نسلی که بنده متعلق به آن هستم انتظار دارد همه باید در فضایی که او فکر می کند فکر کنند، یعنی نسل بعد از او بیاید و در تاریخی که تاریخ آن ها نیست فکر کنند، که این غیر ممکن است. مشکل دیگر آن است که نسل جدید متوجه نیست تاریخ قبلی را نیاز دارد، گمان می کند خودش همه چیز را می شناسد. اگر این دو نسل بتوانند به هم متصل بشوند به این معنا که نسل ما بتوانند نسل جدید را بفهمند و نسل جدید هم حساس بشود که حضورش در آینده منوط به فهم تاریخ گذشته است، آن وقت انتظاری که از ما می رود این خواهد بود که به نسل جدید کمک شود تا در عین استفاده از گذشته، در تاریخ خودشان باشند. انتظار غلط آن است که ما فکر کنیم می شود نسل بعدی را در تاریخ نسل قبلی نگه داشت. ما باید دائماً به خودمان تذکر دهیم که انتظار نداشته باشیم نسل بعدی در تاریخ ما تنفس کند. نسل جدید هم نباید این تصور را از ما داشته باشد که ما می خواهیم آن ها را در تاریخِ گذشته خود نگه داریم.

تلاش اندیشمندان نسل قبل این است که تاریخ خودشان را طوری تبیین کنند که نسل بعدی یعنی شما ها با حضور در آن تاریخ، با وسعتی

ص: ۲۳۲

شایسته در تاریخ خودتان حاضر بشوید. این نکته حساسی است که شماها بتوانید تاریخ گذشته را احساس کنید. با کتاب و روزنامه نمی توان آن طور که شایسته است در گذشته حاضر شد. شما در فضای تاریخی دولت نهم و دهم حاضر بودید آن دولت را تجربه کردید، به نظرم قبول دارید فقط کسانی که آن فضا را حس کردند در آن تاریخ حاضر بودند و همه ی مردم که در آن زمان زندگی می کردند در آن فضایِ تاریخی حاضر نبودند. سه گروه در آن زمان زندگی می کردند ولی همه ی آن ها در آن تاریخ حاضر نبودند، عده ای درست در شرایطی که معادلاتی در تاریخ آن زمان جریان داشت به کلّی مشغول زندگی روزمرّه ی خودشان بودند، شاید در انتخابات هم شرکت نکردند. افراد دیگری هم بودند که با ملاک های غلط و عمداً غربی در آن تاریخ تنفس می کردند و افرادی هم بودند که واقعاً در آن تاریخ حاضر بودند. مثل این که اگر بخواهید کربلا را درست بیابید باید به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه نظر کنید تا معنای کینه ی کوفیان به علی علیه السلام در کربلا را احساس کنید و جریان مقابله با امام حسین علیه السلام را به روحیه ی تقابل با عدالت علی علیه السلام متصل نمائید. کینه ای که کوفیان به حضرت علی علیه السلام داشتند از جنس کینه ی «اشرافیت اموی» نسبت به عدالت بود، مثل کینه ای که تازه به دوران رسیده های انقلاب با اهداف انقلاب و با نیروهای صادق انقلاب دارند. معلوم است این گونه افراد نمی توانند علی علیه السلام را که متذکر اصلی اسلام است تحمل کنند. این مثالی بود برای این که شما معنای حضور در فضای تاریخی را بدانید.

نسل ما در فضای تاریخی خود حاضر بوده است، اگر بتوانید آن فضای تاریخی را از طریق نسل گذشته احساس کنید به شما کمک می کند تا رویکرد کلی تان در این زمان درست باشد و در ادامه ی آن فضای تاریخی قرار بگیرید و نه منقطع از آن فضا. شما عین این حضور تاریخی را در فلسفه دارید لذا وقتی ملاصدرا را خوب خواهید فهمید که بفهمید شیخ اشراق و ابن سینا در چه فضایی آن افکار را تدوین کردند که آن افکار می تواند در ادامه ملاصدرا شود. در هر صورت باید آن حضوری را که نسل ما در آن بوده پیدا کنید تا در تاریخ خودتان حضوری درست داشته باشید و آن تاریخ معنای خود را به شما بنمایاند وگرنه نسبت به فهم تاریخی که در آن هستید مقلد باقی می مانید.

این که پرسیده می شود برای طرح مسائلی که در کتاب سلوک هست باید چکار کنیم، به جهت آن است که هنوز پیوندی با گذشته ی انقلاب اسلامی پیدا نشده، ولی اگر توانستید موضوعات مطرح شده در کتاب را در ظرف تاریخی اش بیابید ولی نه به صورت منقطع، موضوعات را به راحتی تصدیق می کنید و امکان ارائه آن ها را می یابید. بنده سعی می کنم آنچه را در این تاریخ حس می کنم با مثال و روایاتی که اشاره به موضوع دارد اظهار کنم و چون معتقدم این نوع مباحث ریشه روایی و قرآنی دارد، از آن ها استفاده می کنم. فرقش با تفسیر به رأی این است که در تفسیر به رأی تلاشِ طرف آن است که به کمک آیات و روایات اَنانیّت و منیّت خود را بنمایاند، این فرق می کند با آن درکی که فکر می کنید حق است و از قرآن و روایت برایش شاهد می آورید.

ص: ۲۳۴

اگر شما نسبت به موضوعات مطرح شده در کتاب سلوک، مقلّد بشوید هرگز نمی توانید آن موضوعات را درست ارائه دهید چون چیزی را می خواهید بیان کنید که احساس نکرده اید. ولی وقتی نسبت به آن موضوعات حضور پیدا کردید دیگر خودتان هستید و احساس خودتان را با مثال های گوناگون اظهار می کنید.

پرسیده اید گفتمان سازی را چگونه محقق کنیم؟

به نظر بنده همین که روشن کنیم نیاز ما جهت حضور در تاریخی که شروع شده است چه نیازی است و این موضوع را به میان آوریم، تفکر بر روی آن موضوع شروع می شود و عملاً با این کار گفتمان سازی کرده ایم.

چگونگی درکِ بدیهی تاریخی

سؤال: در رابطه با تاریخی که در آن حاضر بودید، بحث جدّی ما با دوستان طی چند جلسه یکی از اصول کتاب سلوک یعنی مباحث مربوط به مبانی و مبادی این تاریخ بود. شما می فرمائید مبادی همه ی ما حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» است، نسل شما بخواهد و نخواهد، چه خودآگاه و چه ناخودآگاه با امام به صحنه آمده اند. از این منظر شاید بتوان گفت ما را حوالت می دهید که تاریخ شما را داشته باشیم، به این معنا که تاریخ شما بخشی از تاریخِ حضور حق است. آیا می فرمائید ما سعی کنیم با شما هم عالَم بشویم یا نه، سعی کنیم از تاریخ شما عبرت بگیریم؟

جواب: به نظرم عبرت گیری فعلاً بیرون از بحث ما است. اجازه بدهید ابتدا آن مبادی که باید در آن حضور یابیم را مشخص کنیم تا بعد از آن به

بقیه ی بحث بپردازیم. الحمدلله این موضوع در مجامع علمیِ اصیل بحث شده است، از ارسطو بگیرید تا زمان حاضر. ارسطو روشن می کند در هر تفکری اول شما به یک نتیجه ای می رسید بعد می آیید قضیه ای را مطابق آن می سازید. این طور نیست که شما از طریق علم منطق فکر کنید، بلکه برعکس؛ سعی می کنید فکری را که در آن قرار دارید منطقی کنید. در درس های منطق می خواندید که آن طلبه در جلسه ی اول و دوم که منطق خوانده بود گفته بود عجب مردمی! هیچ کس از منطق سر در نمی آورد، بعد که در فهم منطق کامل شده بود، به استادش گفت همه مردم منطقی حرف می زنند. دانشجوی درس منطق در یک مرحله گرفتار خودِ علم منطق است و صغری و کبرای قضیه، ولی وقتی روح علم منطق را درک کرد متوجه می شود چگونه مردم حتی چند قضیه منطقی را در یک جمله رعایت می کنند. ارسطو آن روحی را که در تفکر انسان ها جاری بود به صورت علم منطق تدوین کرد، یعنی آن اصولی را که همه ی شماها در خودتان دارید به شکل علمی تدوین کرد. می گوئید قضیه ی نوع اول بهتر است، چون آن قصه ی احساس خودتان است. برای این که خودتان در احساس خودتان آن مبادی را دارید. پس در واقع شما با منطق، احساس خودتان را تدوین علمی کردید و به آن شکل دادید. آن وقت ارسطو یک بحث عمیق تری این جا دارد و می گوید آنچه به شکل علم منطق در آمده احساسی است که ما اسم آن را مبادی می گذاریم و آن مبادی به صورت حضوری در نزد ما هست اما نه به صورت قضایای منطقی لذا بحث قضایایی را پیش می کشد که به اصطلاح به آن قضایا عنوان قضایایی که

ص: ۲۳۶

«قیاساتُها مَعَها» است نام می برند. یعنی قضایایی که قیاساتشان با خودشان است و به آن قضایا هم فطریات می گویند و مصداق روشن آن، قضایای اوّلی و بدیهی است که نیاز به حدّ وسط ندارند بلکه دلیل آن قضایا با خود آن ها است و بالقوه در ذهن همه هست. می خواهد بگوید موضوعاتی بالاتر از آن چه علم منطق از آن خبر می دهد در این عالم هست و ما در آن قضایا حاضریم. بنده در کتاب سلوک سعی کردم با همان دستگاه حضوری با شما حرف بزنم تا خودتان موضوع را احساس کنید. شما وقتی می گوئید اجتماع نقیضین ممتنع است به جهت آن است که در درون خود چنین احساسی را دارید. این که می گویند قضیه ی «جزءِ هرچیز از کلش کوچک تر است» از اولیات است یعنی اگر آن را تصور کنید تصدیق می کنید. در همین رابطه می پرسید: رسالت ما چیست عرض بنده آن است اگر بتوانید تصور درستی به افراد در موضوعِ مبادی تاریخی شان بدهید حتماً تصدیق می کنند. از خود بپرسید آیا اولیات و بدیهیات بشر همین ها است که حکما در منطق از آن نام بردند. یا در احساس خود چیزهای دیگری هم دارید که بدون نیاز به صغری و کبرایِ منطقی تصدیق آن ها در نزد شماها هست و در تاریخِ خود آن ها را مثل بدیهیات احساس می کنید؟

در پیاده روی ۲۲ بهمن اگر از طرف بپرسید چرا آمدی؟ بدون این حرف ها که ما می زنیم حرفش آن است که باید بیایم. این همان بدیهی تاریخی است که آن را احساس می کند، به همین جهت هم هر اندازه شرایط اقتصادی اش سخت باشد آن حضور را ترک نمی کند مگر آن که

مثل بعضی روشنفکرها آن احساس تاریخی را در خود دفن کرده باشد، کاری که شکاک ها با بدیهیاتِ خود می کنند. بعد از ۲۲ بهمن در جلسه ای بنـده بـاب این موضوع را باز کردم که چرا مردم معنای این حضور را می فهمنـد ولی روشـنفکران غرب زده نمی فهمند. آن جا ما مسئله را این طور طرح کردیم که مردم نسبتِ مسائل اجرائی دولت ها را از جهتی متفاوت از انقلاب می داننـد و انقلاب را به عنوان یک حقیقت تاریخی احساس می کننـد. مردم رسـیده انـد به این که مسـئله ی انقلاب از مبادی شخصـیت شان است مثل شهدای کربلا و نسبتی که با حضرت اباعبدالله علیه السلام داشتند لذا بدون آن که دنبال چیزی باشند در کنار امام حسـین علیه السـلام هسـتند، هیچ چیز نمی خواهند جز این که می خواهند نسبت شان را با امام حسین علیه السلام حفظ کنند لذا راحت شـهید می شوند. ما این را به عنوان بدیهی احساس می کنیم که صورت عالیه ی ما امام معصوم ما است، این همان اولیات هر انسانی در عمل است. در انقلاب اسلامی این شعور مدّ نظر است و مردم می فهمند این انقلاب یعنی چه و چه حضوری را به آن ها متـذکر می شود. مثل همان حضوری که امام حسـین علیه السـلام به اصـحاب خود متذکر شدند و در نتیجه آن هـا در شـهادت سـبقت گرفتنـد. مشـکل مـا آن است که هنوز این فکر و فرهنـگ را به زبـان عقلِ علمی که بشود در مجامع آکادمیک ارائه داد، درنیاورده ایم. خارج از آن که آیا نظام آموزشـی ما برای طرح چنین مباحثی طراحی شـده است یا نه؟

شما سؤال کردید در چگونگی ارائه ی مباحث مطرح شده در کتاب سلوک که مخاطب مان را چه شخصیتی قرار بدهیم؟ بنده معتقدم اگر

درست موضوع را ارائه دهیم گوش های شنوا در هر سطح و طبقه ای خودشان می شنوند. باید درست بگوئیم و فضای تاریخی را درست تبیین کنیم. در رابطه با توجه دادن به فضای تاریخی مثال کسوت روحانیت کمک می کند. بنده کسوت روحانیت را یک فضای تاریخی می دانم، شاید تعجب کنید که چرا همین که یک روحانی سخنی را بگوید نه تنها مردم عموماً قبول می کنند حتی سخن او را می فهمند بدون آن که به دنبال استدلال آن باشند. زیرا با وجه حضوریِ خود سعی می کنند متذکر چیزی شوند که در درون خود دارند. متأسفانه مشکلی که مدرنیته به جان روشنفکران انداخت آن بود که چنین حضوری را که در فطریات خود داشتند از آن ها گرفت. بعضی از اهل ایمان را ملاحظه می کنید که چگونه در فطریات خود حاضرند و بر آن مبنا حکیمانه عمل می کنند و صفای شخصیت شان کافی است که شما با علقه ای که نسبت به ایشان دارید سخنان ایشان را تصدیق کنید. نمونه ی روشن آن سخنان مقام معظم رهبری است که چگونه به راحتی آن را تصدیق می کنید، سنتی که ایشان در آن سنت حاضرند کافی است که روح همان سنت به ما منتقل شود و ما سخنان ایشان را در آن سنت بفهمیم. این مثال بود تا عرض کنم مثل همان فضایی که کسوت روحانی می سازد و ما را به حضوری می برد که در آن حضور ماوراء استدلال، سخن او را تصدیق می کنیم، می توانیم برای گوش های شنوا متذکر انقلاب اسلامی باشیم. با توجه به این امر، گفتمان سازی در رابطه با سلوک ذیل شخصیت امام«رضوان الله تعالی علیه» شروع می شود و با نظر به تاریخی که شروع شده می توان امام را به عنوان مبادی

ص: ۲۳۹

تفکر این تاریخ مدّ نظرها قرار دهیم. باید روشن کنیم در چه تاریخی قرار داریم و ضروریات حضور در این تاریخ چه چیزهایی باید باشد. شما در مسئله ی روحانیت همین که طرف با لباس روحانی در جامعه می آید، مردم ما مقابل حضور یک تاریخ یعنی در تاریخ حضور حضرت امام خمینی و مرحوم مدرس و شیخ فضل الله نوری و علامه حلی و خواجه نصیرالدین طوسی قرار می گیرند و از این جهت عرض می کنم کسوت روحانیت یک عالَم است و در همین رابطه دشمنان حقیقت که می خواهند فرهنگ استکباری شان در میان باشد تلاش می کنند روحانیت را طوری نشان دهند که متذکر آن حضور تاریخی نباشد.

مخاطب شما در راستای نشان دادن حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به عنوان مبادی تفکر این زمانه، با نظر به این که یک تاریخ را دارید به او متذکر می شوید، آن هایی اند که گوش شنوای خود را نسبت به فطریات خود ناشنوا نکرده اند، آن ها حتماً سخن شما را می شنوند که چرا امام خمینی«رضوان الله علیه» صورت عالیه ی حضور آن ها در زندگی است. توصیه ی قرآن در رابطه با آن هایی هم که گوش شنوا ندارند این است که «ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ»(انعام/۹۱) آن ها را در فرو رفتنشان در سرگرمی ها رها کن. آن ها قابل دیدن نیستند زیرا به توهمات خود که به ناکجاآباد نظر دارد توجه می کنند نه به خداوند که واقعی ترین و پایدارترین حقیقت است.

ابتدا خدا در این تاریخ حاضر شده است سپس روحیه هایی که متوجه این نوع حضور برای خداوند به صورت اجمالی هستند، به صحنه آمده اند

ص: ۲۴۰

و بعد به پیامبر خود می گوید آنچه را از حضور خدا به تو وَحی شده به آن ها ابلاغ کن ولی در همان حدِّ ابلاغ و نه بیشتر. «وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبینُ»(نور/۵۴)، ما در ابلاغ کردن به صورت مبین ضعف داریم و اگر واقعاً خودسازی نکرده باشیم، اگر احترام مخاطب مان را رعایت نکنیم در ابلاغ مان مبین نیستیم. علمای ما مثل مرحوم شهید مطهری به جهت احترامی که برای مخاطبان خود قائل بودند برای ارائه ی مباحث خود مطالعه می کردند و به نحوی بسیار عالی بحث شان را تقسیم بندی می نمودند تا درست ارائه دهند به صورتی که مخاطبان ایشان آن مطالب را قصه ی جان خود می دیدند. ما در «بَلاغُ الْمُبین» باید وقت بگذاریم.

در هر حال ابتدا باید این مسئله را حل کنیم که تاریخی را که باید روح آن را به همدیگر تذکر دهیم و در آن حضوری خاص پیدا کنیم چیست؟ تا با اتصال به آن روح تاریخی بتوانیم خود را ادامه دهیم. ابتدا باید بشناسیم در این فضای تاریخی چه می گذرد و عامل اتصال ما چه چیز است. یکی از جنایات مدرنیته این است که ملت ها را بی تاریخ می کند و عامل اتصال شان به همدیگر را از بین می برد، افرادی مثل اُمّ سزر و فرانتس فانون در این رابطه نسبت به بلائی که غربی ها بر سر مردم آفریقا آورده اند بحث کرده اند. عمده آن است که متوجه باشیم بی تاریخی یعنی چه و حضور در تاریخی که در آن به سرمی بریم به چه معنا است. ابتدا باید این مسئله حل بشود که ارتباطمان با همدیگر در چه فضایی باید صورت بگیرد. بنده همیشه دکتر داوری را در فهم تاریخِ زمانه مدّ نظر دارم و راز مطالعات ایشان را حتی نسبت به مطالعه ی کتاب هایی که ظاهراً مربوط به

رشـته ی تخصصی ایشان نیست، در این می بینم که می خواهد در لایه های مختلف تاریخی که در آن زندگی می کند حاضر باشـد. می خواهـد ببینـد در دل روحی که ظهـور کرده چه می گـذرد. این غیر از آن است که بخواهـد به دانسـتنی هـای خـود چیزی بیفزایـد. این جا نمی خواهد چیزی یاد بگیرد، می خواهد تاریخی را که در آن به سـر می برد درست احساس کند تا در فضای تاریخی خود تنفس کند و چون مرحوم شـهید آوینی را صورت زلال این تاریخ می یابد در شـهادت او آنچنان بی تابی می کند.

وقتی تفکر به تاریخ ما برمی گردد

وقتی شما در جواب این پرسش که مبادی ما در این تاریخ چیست؟ جواب می شنوید مبادی تاریخ شما حضرت امام است و او صورت تفکر تاریخی ما است، باید متوجه این امر باشید که اگر بخواهید یک جامعه را به تفکرِ مناسب تاریخ اش برسانید باید ذهن ها را متوجه روحی بگردانیـد که در آن تاریـخ ظهور دارد. همیشه این را بدانید: آدم ها در هر زمانی حسـی دارند اگر ما آن حسّ را بشناسیم و درست جواب بدهیم، فکر آن ها با آن حسّ تاریخی شکوفا می شود و همیشه حسّ تاریخی خود را در یـک آرمـان می جوینـد و عرض بنـده آن است که در این تاریـخ حضـرت امـام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» صورت عملی آرمـان انسـان هـا هسـتند و از این جهت حضـرت امـام را به عنوان مبادی عملی خود می پذیرنـد و از این جا است که تفکر به تاریخ ما برمی گردد.

ص: ۲۴۲

در رابطه با احساس تاریخی که در آن هستیم، حضرت امام نیز آن احساسی که مردم در این تاریخ دارند را در خود احساس می کنند و از این لحاظ مقام معظم رهبری تا حال چندین مرتبه گفته اند: هنر امام این بود که مردم را فهمید. در سومین نشست اندیشه های راهبردی که در رابطه با زن بود فرمودند:

«اصلاً نمی شود نقش زنان را محاسبه کرد و من اقرار کنم، اعتراف کنم؛ اول کسی که این نقش را فهمید، امام بزرگوار ما بود - مثل خیلی چیزهای دیگری که اول او فهمید، در حالی که هیچ کدام از ماها نمی فهمیدیم - همچنان که امام نقش مردم را فهمید. امام تأثیر حضور مردم را درک کرد، آن وقتی که هیچ کس درک نمی کرد. بزرگانی با یک تعبیرات زشتی به ما می گفتند که شما فکر می کنید با همین مردم می شود کار بزرگی انجام داد؟! آنچنان با تحقیر حرف می زدند، کأنّه اصلاً انسان نیست آن کسی که به او اشاره می کنند! امام نه؛ امام قدر مردم را دانست، مردم را شناخت، توانائی های آن ها را درک کرد، کشف کرد».(۱)

بنده مایلم این موضوع را کالبد شکافی کنم. اولاً چرا مقام معظم رهبری می فرمایند: اصرار دارند امام عزیزِ ما زمانی مردم را درک کرد که هیچ کس مردم را درک نمی کرد، و دیگر این که ایشان روشن می کنند خودشان ذیل شخصیت امام موضوعِ مردم برایشان روشن شد. یعنی این کشف، صاحب دارد و صاحب آن، حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» است این یعنی یک حقیقتی در عالم جاری شده که قلب مردم آن را حس کرد و

ص: ۲۴۳

۱- - بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۴/۱۰/۱۳۹۰.

حضرت امام آمدند و براساس شعور تاریخی مردم کار را شروع کردند(۱) یعنی باید گفت خدا کار را با قلب مردم شروع کرد و حضرت امام آن را کشف کردند. اگر این نکته روشن شود معلوم می گردد رسالت ما آن است تا این مردم را در رابطه با انقلاب اسلامی و وظایفی که دارند مخاطب قرار دهیم. همان طور که حضرت امام زبان حضور تاریخی بودند که حضرت حق آن تاریخ را اراده کرده است.

احساس اراده ی الهی در تاریخ

عرض بنده تا این جا این است که می شود اراده ی الهی را که مربوط به این تاریخ است احساس کرد و آن چیز ساده ای نیست که با مطالعه و درس و بحث حاصل شود. بیائید آن را با رویکرد مخصوص به خود حس کنید. نسبت مقام معظم رهبری را با حضرت امام ملاحظه کنید. چگونه ایشان توانسته اند در قله ی تاریخی که حضرت امام ظهور دارند آن را به خوبی احساس کنند. مقام معظم رهبری از بنده مُسن ترند و خیلی عمیق تر در نهضت حاضر بوده اند. در ۱۵ خرداد سال ۴۲ بنده ۱۲ سال داشتم و ایشان ۲۰ سال داشته اند. یعنی کاملاً در صحنه بودند، با این همه طوری سخن می گویند که دارند با فهم امام این تاریخ را ادامه می دهند. امام توانسته اند در این تاریخ نسبت به حضور مردم کشفی خاص داشته باشند و عجیب مطمئن هستند این مردم در صحنه می مانند و حرف امام را

ص: ۲۴۴

۱- - جهت نظر به شواهد قرآنی این بحث می توانید به مقاله « راز پایداری انقلاب اسلامی و خطر نفوذ و استحاله » از همین مولف در سایت لُبّ المیزان رجوع فرمایید.

می فهمنـد لذا به راحتی آن ها را مخاطب قرار می دهند و در این راسـتا اگر شـما مردم را مخاطب قرار دهید سـخن شـما را بر خلاف روشـنفکران و خواص که بیرون از روح انقلاب انـد، می فهمنـد. یکی از ابهاماتی که ممکن است برای شـما پیش آید این است که آیـا مردم این نوع مباحث را می فهمنـد یا نمی فهمنـد؟ ممکن است لغت های ما را نفهمنـد ولی ماوراء این لغاتِ تخصصی، اشارات شما را می فهمند و خوب می دانند شما چه می گوئید. زیرا ما متذکر چیزی هستیم که در نزد آن ها هست. این است آن حضور تاریخی که شـما بایـد بیابیـد و در آن قرار گیریـد تا آن گفتمان ظهور کنـد. این چیزی است که حضـرت امام متوجه شدند و شما در ۲۲ بهمن امسال خیلی خوب توانستید در این دسـتگاه مردم را ببینید که ماوراء بسیاری از چیزهایی که ما فکر می کنیم آن چیزها مردم را به صـحنه می آورد، مردم به میدان آمدند. آن ها یک کشفی نسبت به اراده ی الهی در این تاریخ دارند، آن کشف معنایش این است که فهمیده اند خودشان را با حضور در این انقلاب معنا ببخشند.

سؤال: آیا این کشفی که می فرمائید مبادی عملی مردم به حساب می آید؟

جواب: به یـک معنـا همین طور است و این کشف را همه می تواننـد داشـته باشـند. ممکن است در ارائه و بیـان آن به زحمت بیفتنـد مثـل بنـده که در ارائه ی آن به زحمت هسـتم، زیرا یـک موضوع وجودی است و به راحـتی بـا علم حصولی قابـل ارائه نیست. اما این که نگاه کنید و پیدایش کنید کاری است که حضرت امام این کار را کرد و از این لحاظ

می فرمودند: مردمِ خوبِ ما. مردم خوب یعنی آن حضور مردمی که شما از مردم در جمعیت ۲۲ بهمن می بینید. واقعاً مقاومت در دفـاع مقـدس را منهای این مردم چگونه می توانستیم نشان دهیم؟ یک ملت در تاریـخ خود حاضـر شونـد و این همه شـهید بدهنـد و احساس پیروزی بکنند و پیروزی خود را در فتح تاریخی که شـروع شده احساس نمایند! نظر بنده این است که غیر از حضـرت امـام احـدی نمی توانست بفهمـد این جنـگ یعنی چه. کشف چنین تاریخی از امام است. زنـده باد آن هایی که ذیل کشف امام توانسـتند به خود هویت ببخشـند. دفاع مقدس را تحلیل کنید تا عمق موضوع شروع شود. دفاع مقدسِ ملت ما یعنی دنیا در مقابل یک ملت بایستد و آن ملت برای حفظ حضورشان در تاریخ، همه را به هیچ بگیرد تا در تاریخ خود حاضر باشد. حال بعضی از این مردم شهید شدند و بعضی ماندند، اصل حضور مردم چیز فوق العاده ای است و این را حضرت امام فهمیدند و تا ما این را نفهمیم، به این شکل خاصی که مقام معظم رهبری وارد انقلاب شده اند، وارد انقلاب نمی شویم.

در حیرتِ هست و نیست

سؤال: لطفاً بفرمایید اولاً: غفلت های ما در نظر به کتاب سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» کجا است؟ و بـا این منطق که زبـان کتـاب تـذکر است چگونه آن را از زبـان خطـابه جـدا کنیم؟ و اگر هم به یک معنا خطابه اسـت متوجه باشـیم رویکرد کلی آن کتاب تـذکر است به همان روحی که خداوند بر قلب مخاطب ما اشـراق کرده؟ پس مقام، مقام فهم و

ص: ۲۴۶

هم زبانی و هم سخنی است و گرفتن اشارات برای متذکرشدن نسبت به آن مبانی که کتاب متذکر آن است و با این رویکرد به این نتیجه می رسیم که حداقل یک بار به کتاب سلوک باید بدون شتاب و عجله و با حوصله نظر شود. ثانیاً: آن بخشی که بیشتر باید در این جلسه روشن شود چگونگی تنظیم آکادمیک مباحث در مقام ارائه است. در این قسمت کار ما چندان ساده نیست. فکر می کنم همه ی رفقا این را تجربه کرده اند. وقتی می خواهیم بحث را ارائه دهیم یک نوع پراکنده گوئی به میان می آید. البته با همه این حرف ها مخاطب در عین احساس حیرت، آن حال و حضور را که کتاب می خواهد به مخاطب بدهد تا حدودی پیدا می کند. کار در آن جا سخت می شود که ما می خواهیم با زبان آکادمیک و رسمی این مطالب را ارائه بدهیم، به همین خاطر این طور سؤال می کنم که آیا منظور از مبادی، همان عالَم است که انسان ها هر کدام در آن قرار دارند؟ اگر به این نتیجه رسیدیم که نسبت مبادی و عالَم، نسبت تساوی است. با الفاظِ احتمالاً مختلف راحت تر می توانیم مباحث را تدوین و به صورت آکادمیک در آوریم.

جواب: تقاضای بنده آن است که در نگاه به مبادی، از تشکیکی بودن موضوع غفلت نکنید به این معنا که اگر در مرتبه ای از آن حاضرید نسبت به مرتبه ی بالاتری از آن در ابهام هستید، هر چند آن را در کلیت احساس می کنید ولی در حالت ظهور و خفا احساس می کنید. وقتی تشکیکی به مبادی نگاه کنید از این که به آن مبادی، عالَم بگوئید غفلت نمی شود این جاست که می توان گفت از جهتی در آن عالَم هستید و از

جهتی هنوز نسبت به آن در ابهام قرار دارید و به اصطلاح، آن وَجه بالاترِ موضوع هنوز برای شما ظهور نکرده و رخ ننموده است.

وقتی حس حضورتان نسبت به مبادی، وجودی و تشکیکی شد دیگر نگران نیستید که چون هنوز به همه ی موضوع تسلط ندارید پس به هیچ یک از وجوهِ موضوع نیز آگاهی و حضور ندارید. این شبیه هدایت الهی است که اگر از جهتی ما را هدایت می فرماید هنوز وجوه دیگر هدایت مانده است و با تجلیات دیگرِ نور هدایت، آن وجوه ظهور می کند. یکی از کاربران برای بنده در سایت نوشته بود: من وقتی مقاله حرّ را خواندم آمدم سجده کنم که خدایا من را نجات دادی که یک مرتبه گناهانم جلویم آمد و از خود پرسیدم آیا با این گناهان می توانم نجات پیدا کنم؟ نوشته بود در عین این که می خواستم سجده شکر کنم با نظر به گناهانم همه ی آن امید رفت. می پرسید پس کو آن امام حسینی که حرّ را نجات داد و چرا من را نجات نمی دهد؟ جواب بنده به آن عزیز این بود که شما نمی دانی نجات دادن حرّ یعنی چه؟ گمان می کنی اگر حرّ از گناه بزرگ مقابله با امام معصوم نجات یافت به مقام عصمت رسید و دیگر هیچ عیب و ضعفی در او نیست در حالی که وقتی انسان در مسیر نجات قرار گرفت ممکن است همچنان گرفتار گناه شود و همچنان توبه کند، زیرا هدایت امری تشکیکی است. نور هدایت الهی دستت را از سقوط کردن در یک گناه می گیرد و بلند می کند، بعد دوباره از زاویه ی دیگر زمین می خوری و دوباره هم بلندت می کنند. تو فکر می کنی باید یک بار بلندت کنند و دیگر از آن به بعد معصوم بشوی! تعبیر بنده به آن عزیز این

بـود چرا خـودت را در قـاب عصـمت جسـتجو مـی کنـی؟ ایـن موضـوع را به این جهت عرض می کنم که عـالَم را و یـا سـریان حضور توحیـدی در عالم را تشـکیکی بگیریـد. آنوقت در این فضا از یک طرف دائماً رجوع به امام داریم و در حضوریم و از طرف دیگر دائماً نسـبت به مرتبه ی بالاتر در ابهام قرار داریم، شبیه آن چه در توحید می شناسید نسبت به در ظهور و خفارفتنِ موضوعِ وجودی یـا تشـکیکی بودن عـالَم، این از قسـمت هـایی است که بـا هیـدگر مشترکیم. او با طرحِ در حضور و خفابودن وجود سخن خود را می گوید و ما با تشکیکی بودنِ موضوع حرف خود را می زنیم و فکر می کنم این مسئله را متوجه اید که درست همـان وقت که موضوعِ تشـکیکی، در ظهور است همـان وقت در خفـا است. به یـک معنـا انسان در چنین شـرایطی در هست و نیست قرار می گیرد و نمی توانـد تعریف مشخصـی از خود و حالات خود داشـته باشـد، حتی آن وقتی که تمام آداب نماز را به جا می آورد و به نحوی در حضور است نمی توانـد به راحتی خود را قانع کنـد که کار را به خوبی به انجام رسانده، زیرا نسـبت به مرتبه ی بالاـتر در جـایی نیست که احسـاس وجود کنـد. این همان چیزی است که برای خواننـدگان کتاب های بنـده پیش می آیـد. قبلاًـ قـالب ها برایش مشـخص بود و شـکل گناه مثل معنای نگاه کردن به نامحرم کاملاً برایش روشن بود حال می گوئیم گناه این است که از حق غافل بشویم. لذا آن مرزهایی که راحت او را نگه می داشت شکسـته می شود، از آن طرف تا می آید به این فضا منتقل شود گرفتار یک نوع زندگی معلّق می گردد، از یک طرف دیگر آن استحکامی که نگاه به نامحرم برایش گناه بود به هم ریخته و از

ص: ۲۴۹

طرفی فضای جدیدی که یک قالب مشخص داشته باشد، برایش ظهور نکرده تا خود را جمع کند و در حیطه ی توحیدی بالاتری قرار گیرد به همین جهت به دست و پا زدن می افتد.

اگر شما به موضوعِ مورد بحث به عنوان یک موضوع تشکیکی نگاه کنید در هست و نیست قرار می گیرید مثل هدایت از آن جهت که تشکیکی است و لذا از یک طرف از گناهان زیادی به جهت هدایت الهی گذشتید و از طرف دیگر از نقص ها و ضعف های زیادی نگذشته اید، راز بی تابی و گریه اولیاء در این است که در این فضا قرار می گیرند. هرچه حس می کنند از یک جهت در خفا است اما خفایی که در عین حضور است. به همان معنایی که وحدت در عین کثرت را متوجه اید که نه از نگاه به وحدت محروم هستید و نه با وحدتی روبه رو شده اید که هیچ کثرتی در آن ظهور ندارد. نه خفای محض است و نه ظهور محض. پس در واقع مخاطبان را با آوردن در وادی حضور، در حیرتِ روبه روشدن با هست و نیست برده اید و آن مخاطب در ابتدا این وادی را نمی شناسد. همین طور انتظار دارد که شما مطلب را تمام شده به او نشان دهید در حالی که با یک موضوع تشکیکی روبه رو شده و شما نمی توانید تعریف مشخصی در میان آورید تنها می توانید استعداد وجودبینی و رازبینی طرف مقابل را شکوفا کنید تا بفهمد شما از چه جهت می گوئید حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» مبادی تفکر اوست و او نباید به دنبال یک تعریف از امام باشد بلکه باید با ملکوت حضرت امام که یک موضوع وجودی است و خودش نیز با آن آشنا است، مرتبط شود.

الفبای مخصوص این تاریخ

تعبیر خودتـان تعبیر خوبی بود، فرمودیـد مخـاطبِ شـما یـک احسـاس حیرتِ همراه بـا حال حضور پیـدا می کنـد. زیرا در عین حضور نسبت به موضوع، حس می کند آن موضوع در خفا است. مگر همیشه «وجود» این طور نیست؟ گفتیم تشکیک، ذاتی وجود است. یعنی در همه حال احساس می کنید تماماً بر حق مسلط نیستید که مالک او باشید و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در چنین فضایی اظهار می دارنـد: «مَا عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ وَ مَا عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ»(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله در عین این که با معرفت خـدا، خـدا را عبادت می کنند به خوبی احساس می کنند حقیقت حضـرت حق بالاتر از آن است که در اختیار بندگان قرار گیرد ولی این طور هم نیست که خود را در محضر حق احساس نکنند.

با توجه به جایگاه بحث، یعنی نظر به مبادی تفکر که وجودی و حضوری است عرض می کنم شما تنها می توانید مذکِّر چیزی باشـید که از یک طرف، وجودی است و از طرف دیگر مخاطب شـما نسبت به آن بیگانه نیست ولی عادت نـدارد که با چنین موضوعی روبه رو شود، او عـادت کرده بـا موضوعـاتی سر و کـار داشـته باشـد که مفهوم آن را با یک تعریف علمی در ذهن خود شـکل دهـد و به اصـطلاح همواره بـا ماهیـات و علم حصولی سر و کار داشـته و نه با موضوعاتی که وجودی هسـتند، به خصوص که در تاریخ گذشته موضوعات وجودی را هم برای او به

۱- - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

مفاهیم حصولی تبـدیل کرده اند. شـما باید متوجه باشـید در چه تاریخی قرار دارید و چگونه باید مناسب این تاریخ در صـحنه حاضر شوید و چگونه باید به امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نگاه کرد.

در کتـاب «امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و سـلوک در تقـدیر توحیـدی زمانه» سـعی شـده بیشتر بر روی مبادی انقلاب به روش حضوری تـذکر داده شود تـا مخـاطب بتوانـد آن مبادی را در خود احساس کنـد و شـکل بدهـد، تصور می کنم اگر آن کتـاب بـا این رویکرد مطـالعه شود که خواننـده بخواهـد بـا ملکوت امـام«رضوان الله تعـالی علیه» به عنوان مبـادی تفکر در این دوران مأنوس شود، آرام آرام موضوع برایش ظهور می کند. بنده بعد از طرح این کتاب احساس کردم باری از دوشم برداشته شـده و مخاطب من می توانـد با الفبایی که مخصوص این تاریـخ است وارد تفکر شود. هرچنـد معتقـدم بایـد عزم ورود به این تاریخ در جامعه ی ما قوت بیشتری بگیرد تا مباحث مطرح شده جدّی تر گرفته شود.

زبان تذکر و اشاره

برمی گردیم به آنچه در ابتدای بحث فرمودید که چگونه این نوع مباحث را به زبان آکادمیک تنظیم کنید. این کار که شما به دنبال آن هستیـد به یک معنا شبیه همان کاری است که متفکران دینی ما برای ارائه ی آنچه می اندیشـیدند از طریق علم کلام ارائه دادند، شما در علم کلام از یک جهت می خواهید نکاتی را نفی کنید و از وجه دیگر می خواهید مطالبی را اثبات نمائید. در علم کلام مؤمنین را مخاطب خود قرار

نمی د هیـد زیرا مؤمنین به دنبـال قرب بیشترنـد نه آن که گرفتار شـبهاتی نسـبت به بود و نبود خـدا و نبوت و معاد باشـند. علم کلام برای آن هایی تدوین شد که منکر آموزه های دینی بودند و بر انکار خود از طریق بهانه هایی که در دست داشتند اصرار می ورزیدنـد. شـما در علم کلام ابتـدا آن بهانه ها را نفی می کنیـد و سـپس ادعای خود را اثبات می نمائیـد. مثل آن که یک انسانِ مادی چون نمی توانـد خـدا را حسّ و تجربه کنـد او را انکار می کنـد. شـما ابتـدا روشن می کنید حسّ و تجربه توانایی درک همه ی واقعیات را نـدارد و سپس به روش اسـتدلالی ثابت می کنیـد واجب الوجودی هست. ملاحظه کنیـد عملاً روش علم کلام بیشـتر جـدلی است یعنی می خواهیـد طرف مقابـل را خلع سـلاح کنیـد، نه آن که بخواهیـد او را راهنمـایی نمائیـد. راهنمـایی کردن مربوط به کسـی است که به دنبـال حقیقت است و اگر حقیقت را بیابـد اصـراری بر انکـار خود نـدارد. مـا در ابتـدای انقلاب در دانشـگاه ها مباحث اصول عقایـد را به روش کلامی مطرح کردیم، گویا دانشـجویان همگی از منکران دین هستند و ما باید آن ها را خلع سلاح کنیم و عملاً فرصت تعالی دینی را از آن نسل گرفتیم. بنده در آنجایی که توانستم مباحث معرفت النفس را به صورت حضوری مطرح کنم نتایـج خوبی گرفتم و حاصل آن بحث ها دانشـجویانی شدند که عمدتاً انسان های متعهد به امام و انقلاب بودند. زیرا توانسـتند با نگاه حقیقت یابی به حضرت امام و انقلاب نگاه کنند و حقیقت را بیابند و عملاً سرباز انقلاب شدند.

روش علم کلام در تنظیم مباحث برای منکران و با آن هایی که شـبهه دارنـد مشـخص است، ما در آن روش موضوعات را در حدّ مفاهیم عقلی

تقلیل می دهیم تا بتوانیم عقل استدلالی طرفِ مقابل را مخاطب قرار دهیم ولی در مباحث مطرح شده در کتاب سلوک شما باید متوجه باشید موضوعاتی را می خواهید طرح کنید که صرفاً موضوعات انتزاعی نیست و مخاطب شما هم نیامده است که موضوعات را انکار کند. هر چند با زبان این نوع مباحث آشنا نیست، زبان شما در این نوع ساحت، زبانِ تذکر و اشاره است تا خودش موضوع را در درون خود بیابد. حتماً انتقادهایی را که بعضی از اهل فکر و اندیشه به بعضی از مباحث بنده داشته اند شنیده اید. کسانی به بعضی از مباحث کتاب اشکال می کردند که دانشجوی دکتری فلسفه بودند و نسبت به آموزه های دینی هم بیگانه نبودند و بدون آن که بخواهند مراء کنند، اشکال می کردند و نه مغرضانه. خیلی راحت می فرمودند ما این حرف ها را نمی فهمیم و به راحتی در دستگاه فکری ما جای نمی گیرد. آن ها در دستگاه علم منطق می خواستند جای مباحث را پیدا کنند در حالی که اگر به خود علم منطق دقت کرده بودند یادشان می آمد که ارسطو نخواسته است همه ی ادراکات بشری را –اعم از حصولی و حضوری- در قضایای منطقی جای دهد. خودش بحث قضایایی را پیش می کشد که قیاس های آن قضایا در درون خودشان است. با این همه حرف بنده این نیست که بحث های مطرح شده در کتاب سلوک و کتاب بعدی که در واقع شرح مباحث کتاب سلوک است، به نظم آکادمیک در نیاید، تنها عرض ام آن است که مواظب باشید به روش علم کلام مباحث را جلو نبرید. بنده زبان حکمت متعالیه و نگاه توحیدی آن مکتب را جهت ارائه مباحث مناسب می دانم. با این همه شما مباحث را به

ص: ۲۵۴

عنوان یک چشم انداز در مقابل آن ها قرار دهید که خودشان به موضوع فکر کنند.

عصر توبه ی بشر

نکته ی دومی که ممکن است با این مباحث و اشراقی که بر مردم شده برای شما پیش آید این است که اگر چنین است پس این گناه آلودگی که ما در مردم می بینیم چه می شود؟ حتماً در جریان هستید که بنده امسال در ماه محرم سعی کردم زمانه ی خود را در راستای تمدن سازی تحلیل کنم و عرض شد ما در این راستا گناه آلودگی این نسل را به رسمیت نمی شناسیم و نه تنها برای آن ها شخصیت قائلیم بلکه روی آن ها جهت تحقق تمدن اسلامی حساب هم باز کرده ایم و سعی می کنیم سؤالات تک تک نسلی را که روی آن حساب باز کرده ایم جواب بدهیم. درست برعکس عده ای که تنها گناه آلودگی این نسل را می بینند و به نظر بنده این خطای بزرگی است که ما مرتکب می شویم. بحث حرّ به میان آمد تا روشن شود چگونه از طریق امام حسین علیه السلام می شود کسی که اسیر خروارها گناه است آزاد شود. این نسلِ گرفتار گناه، گناه آلوده است ولی گنه کار نیست، زیرا جهت اصلی و طلب حقیقی او اهداف انقلاب اسلامی و آزادشدن از تاریخ گناه آلودگی است. به نظرم نگاه شهید آوینی که با نظر به وجوه ملکوتی حضرت امام ظهور کرد، در رابطه با درست دیدن این دوران نگاه خوبی است. اولاً: او معتقد است؛ «تفکر حقیقی، همان تفکر حضوری است که ذکر است و ذکر نیز نه آن چنان است که به کوشش خود حاصل

آیـد. حضـور عین ذکر و تقرّب است و غفلت عین بُعـد است.» ثانیـاً: عصـر کنـونی را عصـر تـوبه ی بشـریت می نامـد و ظهور انقلاـب دینی را تجسم این تـوبه تـاریخی و معنوی می شـناسد. او انقلاـب اسـلامی را رسـتاخیز تـاریخی انسـان و یـک توبه ی تاریخی بعد از قرن ها هبوط می نامید. انقلابی که غایات آن هرگز اقتصادی، اجتماعی و سیاسـی نیست، بلکه انقلابی فرهنگی است؛ آن هم در جهانی که به صورت یک دهکده با یک فرهنگ واحد یعنی فرهنگ غرب، درآمده است.(۱)

شهید آوینی بر این باور بود که با وقوع انقلاب اسـلامی و ظهور انسانِ کاملی چون امام خمینی«رضوان الله علیه» بشر وارد عهد تاریخی جدیدی شده است که آن را «عصـر توبه ی بشـریت» می نامید. عصـری که به انقلاب جهانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و ظهور «دولت پایدار حق» منتهی خواهد شد. توبه از خطایی که بشر با تاریخ غرب مرتکب گردیده است و آن خطـا وانهـادن ولاـیت الهی و تبعیت از طـاغوتِ نیست انگاری است. و جوانان ما این نیست انگاری را با گوشت و پوست خود احسـاس می کننـد. آوینی دریافته بود که ظهور انقلاب اسـلامی به عنوان یک انقلابِ طلیعه دار، دلالت و اشارتی است به این که بشـر، به منظور عبور از هبوط و گناهِ اِعراض از حق، حرکت را آغاز کرده است و او این حرکت و این آغازِ گـذارِ تاریخی را «عصر توبه بشریت» نامید.

او می گفت همان گونه که حضـرت آدم هبوط و پس از آن توبه کرد و سـعی کرد در مسیر رستگاری قرار بگیرد؛ فرزندان او و بشر نیز بعد از

۱- -. سید مرتضی آوینی، رستاخیز جان، تهران، نشر ساقی، ۱۳۷۹، ص ۹۹-۱۰۳.

رنسانس، هبوط تاریخی کرد و با انقلاب اسلامی کلمات توبه به بشر این دوران الهام شد.به همین جهت نباید انتظار داشت یک تاریخ گناه آلودگی، یک شبه از زندگی ها بیرون رود.

اندیشه ی شهید آوینی، صورتِ تفصیلی دیدگاه های امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در مورد رسالت انقلاب اسلامی در برابر دنیا است. اگر توجه کنیم، می بینیم بیشتر صحبت ها و مطالب امام«رضوان الله تعالی علیه» بر تمدن سازی و رسالت جهانی انقلاب اسلامی و نجات مستضعفین عالم متمرکز شده است؛ امام اعتقاد داشتند که ما نباید به هیچ وجه دست از آرمان های جهانی انقلاب اسلامی برداریم و در جلد ۲۱ صحیفه می فرمایند: مبادا مسئولین فکر کنند فقط باید به نیازهای اقتصادی و مسائل مردم بپردازند و دست از مسئولیت جهانی شان و کمک به مستضعفین بردارند و در ادامه می گویند لازم است که مسئولین ما شرایط مطلوب اقتصادی را برای مردم فراهم کنند اما این بدان معنا نیست که رسالت اصلی انقلاب و بسترسازی برای ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراموش کنیم.

شهیدآوینی در راستای نجات این جوانان از مکر لَیل و نهار بر رسالت جهانی انقلاب اسلامی تاکید ویژه داشت و معتقد بود حقیقت انقلاب با این رسالت شکوفا می شود و وجه رسالت جهانی انقلاب را وجه تفکیک ناپذیر انقلاب اسلامی می دانست.

یکی از راه های مسخ آرمان های انقلاب و نادیده گرفتن جوهره ی اصلی انقلاب، اندیشه ای است که قصد دارد با برجسته کردن مشکلات اقتصادی در داخل، ما را از عزمِ تمدن سازی انقلاب اسلامی باز دارد.

ص: ۲۵۷

عزمی که بـا نظر به مبـادی این تاریـخ، امکـانِ ادامه داشـتن دارد و این جوانان گناه آلود که خودشان از همه بیشتر از گناهشان متنفرنـد آماده اند تا سـربازی انقلابی را به عهده بگیرند که همان توبه ی تاریخی بشـر امروز است. نمونه ی آن را شـما قبل از انقلاب در شهید طیب حاج رضایی ها و بعد از انقلاب در شهید شاهرخ ضرغام ها می بینید.(۱)

حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» و

ص: ۲۵۸

۱- – رفقای شـهید شاهرخ ضـرغام در موردش این طور گفته اند: قدرت بدنی، شـجاعت، نبود راهنما، رفقای نا اهل و ... همه دست به دست هم داد.انسانی بوجود آمد که کسـی جلودارش نبود هرشب کاباره، دعوا، چاقوکشـی، پدر نداشت از کسی هم حساب نمی برد. مسـیحا نفسـی آمد و از انفاس خوش او مسـیر زندگی شاهرخ تغییرکرد. بهمن ۵۷ بـود. شب و روز می گفت: فقط امام، فقط خمینی«رضوان الله تعالی علیه» وقتی در تلویزیون صحبت های حضرت امام پخش می شد، با احترام می نشست. اشـک می ریخت و بـا دل و جـان گوش می کرد. می گفت: عظمت را اگر خـدا بدهـد، می شود خمینی، بـا یک عبا و عمامه آمـد. امـا عظمت پوشـالی شاه را از بین بُرد. همیشه می گفت: هرچه امام بگویـد همان است. حرف امام برای او فصلُ الخطاب بود. برای همین روی سینه اش خالکوبی کرده بود: فدایت شوم خمینی. ولایت فقیه را به زبان عامیانه برای رفقایش توضیح می داد. از همان دوستان قبل از انقلاب، یارانی برای انقلاب پرورش داد. وقتی حضرت امام فرمود: به یاری پاسداران در کردستان بروید. دیگر سـر از پا نمی شـناخت. حماسه های او در سـنندج، سـقز، شاه نشـین و بعدها در گنبد و لاهیجان و خوزسـتان و... هنوز در خـاطره ها باقی است. شاهرخ از جمله کسانی است که پیر جماران در رسایشان فرمود: اینان ره صـد ساله را یک شـبه طی کردند. من دست و بازوی شما پیشگامان رهائی را می بوسم و از خداوند می خواهم مرا با بسیجیانم محشور گرداند. وقتی از گذشته ی زندگی خودش حرف می زد داستان حُر را بازگو می کرد، خودش را حُر نهضت امام می دانست. می گفت: حُر قبـل از همه به میـدان کربلاـ رفت و به شـهادت رسـید، من هم بایـد جزء اولین هـا بـاشم. در همان روز های اول جنگ از همه جلوتر پا به عرصه گذاشت. آنقدر دلاورانه جنگید که دشمنان برای سرش جایزه تعیین کردند. پس از سی و یک سال زندگی پر فراز و نشیب در هفـدهم آذر پنجـاه و نه در دشت های شـمال آبادان این پرواز را ثبت کرد. پروازی با جسم و جان. کسـی دیگر او را ندیـد؛ حتی پیکرش پیـدا نشـد. روایت زنـدگی نامه ی شـهید، از تحولی روحی در جریان حوادثِ قبل از انقلاب تا انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی حکایت می کند. تحولی که ریشه در مفاهیم و معارف عمیق اسلام دارد و بازگشت به خویشـتن و توبه نصوح را برای هر انسانِ طالبِ حقیقت بازگو می کنـد. او مدتی را در جهالت سپری کرد. اما خدا خواست که برگردد. وجود سـرداری مانند شاهرخ در روزهای اول جنگ نعمتی بود برای فرماندهان. دو ماه از جنگ گذشـته بود، شاهرخ خیلی تغییر کرده بود، کم حرف می زد، نمـاز جماعت و اول وقت او ترک نمی شـد. در دعای کمیل و دعای توسل با صـدای بلند گریه می کرد. از سادات گروهش خواسـته بود برای او دعا کنند که شـهید شود. او از خدا خواسته بود همه گذشته اش را پـاک کنـد. می خواست چیزی از او نمانـد. نه نـام، نه نشان، نه قبر، نه مزار و نه هیـچ چیز دیگر. خـدا هم دعایش را مستجاب کرد. رجـوع شـو د بـه سـایت (علیهـم السـلام ttp://sale علیهـم السـلام at.ir/index.p علیهـم السـلام p?option=com_contentview=articleid=۱۴۶catid=)

رهبری عزیز«حفظه اللّه» خوب می فهمند اگر این نسل، نسل گناه آلوده ای است ولی گنه کار نیست، به همین جهت ماوراء گناهشان به آن ها نگاه می کنند و درست هم نگاه کرده اند. همان طور که با نهضت امام حسین علیه السلام تاریخ جدیدی شروع شد و عملاً جهان اسلام از امویان عبور کرد و جناب حرّ این را در کربلا فهمید. شما به نور امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی این جوانان را گناه آلوده بنگرید تا آن ها را گناه کار نبینید بلکه اسیر آلودگی لیل و نهار بدانید. چه زیبا امام حسین علیه السلام صحبت می کنند آنجا که حرّ ایستاده و مانع حرکت امام به سوی کوفه است، حرّ ایستاده و گوش می دهد که امام می فرمایند: هان ای مردم! پیامبر خدا فرمود: «مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرُمِ اللَّهِ نَاكِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِی عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقاً عَلَی اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»(۱) هرکس زمامدار بیداد پیشه و قانون شکنی را

ص: ۲۵۹

۱- – مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۸۵.

نظاره کند که حرام خدا را حلال و روا می سازد، و عهد و پیمان او را می شکند و با سبک و روش عادلانه و بشردوستانه ی پیامبر خدا مخالفت می ورزد؛ و با این وصف در برابر آن عنصر خودکامه و قانون گریز، با گفتار و عملکردش به مخالفت برنخیزد و در راه اصلاح جامعه و حکومت، خود را به هر آب و آتش نزند، بر خداست که او را از همان راهی که آن بیدادپیشه را به دوزخ در می آورد، به دوزخ در آورد. آری حرّ می فهمد امام دارند به چه چیزی اشاره می کنند و امام آن نتیجه ای را که می خواستند بگیرند که از جمله آن ها نجات گناهکارانی مثل حرّ بود در راستای توجه دادن او به تاریخی که آن حضرت در پیش روی او گذاشتند، گرفتند. با چنین برنامه ای حتی عده ای شب عاشورا به امام یعنی به تاریخ حضور امام حسین علیه السلام در عالم پیوستند. تاریخی که با نهضت امام در کربلا شروع شد و هنوز که هنوز است بشریت را تغذیه می کند. عده ای روز عاشورا به آن نهضت پیوستند زیرا در منظر خود حرکتی را دیدند بسیار بزرگ، همان هایی که در لشکر عمر سعد بودند و به ظاهر در بدترین جبهه ی باطل قرار داشتند، وقتی امام توانستند تاریخ توحیدی آینده را برای آن ها ترسیم کنند در حدّ دست شستن از جانِ خود به امام پیوستند.

فکر می کنم به همین اندازه بسنده کنیم که چرا می گوئیم اگر در راستای تمدن سازی که در پیش داریم به مردم نگاه کنیم، گرفتاران در فضای گناه آلود مدرنیته را از آن فرهنگ و آن گناهان جدا می دانیم. بعد از مقاله حرّ چند مقاله دیگر در همین رابطه نوشته شد، که طرف در عین گرفتاری در گناه، حس می کرد داریم با او حرف می زنیم. می نوشت عزم

کرده ام وارد اردوگاهی شوم که حرّهای این زمان وارد شده اند ولی دلواپس هستم که دوباره گناه کنم. بنده در راستای آن که می دانم این افراد گناه آلوده انـد ولی گناه کار نیسـتند برایشان توصـیه هایی داشـتم که اگر از یک گناه آزاد شدید انتظار نداشـته باشـید از همه ی گناهان آزاد شوید و از خود انتظار عصـمت داشـته باشـید، همین که از گناه متنفرید راه سعادت را به سوی خود گشوده بیابیـد زیرا این تاریـخ به عنوان تاریخ ظهور توحیـد محمدی بشـر را از گناهانش به توبه از آن ها راهنمایی می کند.

بازگشت به هویت از دست رفته

سؤال: با نسلی که کمّیت گرا است و اصالت را به دنیا و ثروت های دنیایی می دهد با چه زبانی صحبت کنیم؟ با مردمی که از جهتی تا آخر با انقلاب هسـتند، ولی از زاویه هایی دیگر مقام معظم رهبری را درست درک نمی کنند، چگونه سـخن بگوییم. هنـوز مـا بر روی قصـه اقتصـاد مقـاومتی بحث نکرده ایم، روی فرهنـگ هنـوز بحث نکرده ایم. مـا چطـور می تـوانیم در بحثِ سلوک ذیل شخصیت امام و با نگاه به حضرت امام به عنوان مبادی تفکرِ این عصر با آن ها صحبت کنیم؟

جواب: زبـانِ عبوردادنِ نسـلی را که کمّیت گراست ما در دفاع مقـدس آموختیم، ما در دفاع مقـدس متوجه شـدیم اسـتعدادی داریم که مکر لیل و نهار دنیای مدرن نمی گذارد آن را ببینیم. ولی چون شـرایطِ بروز آن اسـتعداد در دفاع مقدس پیش آمد، آن را دیدیم و استفاده کردیم و با نگاه به آینه ی دفاع مقدس بنده به راحتی می توانم بگویم ما در تاریخی قرار

داریم که بالاـتر از منافع مادی با مردم می توان سخن گفت و جواب مناسب شنید. مردمی که حاضرند با نگاه به حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» و اشاراتی که آن مرد بزرگ داشت، جانشان را بدهند معلوم است که آماده ی شنیدن چیزهایی هستند که ماوراء منافع مادیِ آن ها است. ما با این انقلاب این را تجربه کرده ایم و به خوبی هم جواب داد. فراموش نفرمائید که مردم در حال حاضر گرفتار دوره ی فَتْرت هستند، یعنی نه از عهد گذشته ی خود که آلوده به غرب زدگی است درست بُریده اند، و نه بر عهد خود با خداوند که حضرت امام متذکر آن عهد است درست وارد شده اند. انسان ها یک وجه یمینی دارند و یک وجه مَشْئَمه ای، بشر غرب زده در تقلّای غلبه دادن وجه مَشْئَمه ی خود است. خوبی این دوره آن است که وجه یمینی بشرِ امروز هم قابل دیدن شده و می توانید آن وَجه را مورد خطاب قرار بدهید. با نظر به حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می توانیم متذکر وَجه یمینی انسان ها باشیم و از این طریق معنای زندگی در فضای اقتصاد مقاوتی را به او متذکر شویم و جواب بگیریم. بنده به شما عرض کنم چه بخواهید و چه نخواهید بحمدالله در این تحریم ها کارد به استخوان تان می رسد و در متن این تحریم ها یک نحوه حیاتی که دوست و دشمن پیش بینی نمی کردند ظهور می کند، همان نوع حیاتی که در رابطه با مقابله با دشمن در دفاع مقدس ظهور کرد و امثال دکتر چمران ها از همان ابتدا فهمیدند که این انقلاب استعداد آن را دارد که در مقابله با دشمن به آنچنان حیاتی برسد که شما در دفاع مقدس ملاحظه کردید و لذا نه تنها عقب ننشستند بلکه با امیدواریِ تمام جهت تولّدِ حیاتی که با دفاع مقدس

ظهور کرد کار را جلو بردند. بنی صدر هرگز فکر نمی کرد این انقلاب چنین استعدادهایی را دارد.

در کتاب سلوک سعی شده متذکر استعدادهایی شویم که با ظهور امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در این تاریخ نهفته است و در همین رابطه است که ملاحظه می کنید هر اندازه دنیا با تحریم های اقتصادی می خواهد کمّیت ها را برای ما برجسته کند شما گوشتان بدهکار آن ها نیست. زیرا مردم ما چیز دیگری را می بینند که دشمن از دیدن آن ناتوان است. مردم ما با حضورشان در این تاریخ متوجه افقی هستند که دیگر کمّیت گرائی در آن جایی ندارد و کمّیت مغلوب معنویت می شود.

مجله ی «سوره ی اندیشه» در شماره ی ۷۸ و ۷۹ بحث «کار» و جایگاه آن را در فرهنگ های مختلف به میان آورده که آیا کار، عملی است که سود و ثروت به ما می دهد یا زندگی و هویت؟ مجله را با جمله ی شهید آوینی شروع کرده که می گوید: «وقتی پول تنها انگیزه ای باشد که انسان را به «کار» وا می دارد، دیگر کار معنای حقیقی خویش را از دست می دهد و به شرِّ واجبی تبدیل می شود که باید بیش تر و سریع تر از آن خلاصی یافت». یعنی یکی از چیزهایی که شما اتفاقاً باید از آن عبور کنید کاری است که عین به دست آوردن ثروت است. بنا نیست کار تنها برای به دست آوردن ثروت باشد. کار در سنت بشر به خودی خود فرهنگ و ادب و سلوک خاصی دارد که مدرنیته آن را به حاشیه برده و ملاحظه می کنید که با انقلاب اسلامی دارد آن ادب و فرهنگ به تاریخ ما برمی گردد. نمونه اش همین عزیزانی که در حال فعالیت های فرهنگی در

ذیـل انقلاـب هسـتند. اگر توانستیم این را درست نشـان دهیم ملاـحظه خواهیـد کرد چگونه این ثروت و زنـدگی مطابق دنیای مدرن از چشم مردم ما می افتد. از خود پرسیده اید این مردمی که این گونه برای امام حسین علیه السلام کار می کنند به دنبال ثروت انـد یا به دنبال هویت؟ مـدرنیته فضایی ایجاد کرده که به قول آقای میرشـکاک: «همگان کار می کننـد تا نان بخورند و هزینه های زندگی مدرن را تأمین کنند و زندگی مدرن روز به روز نیازهای تازه تری پدید می آورد».(۱)

زیرا از کار خود به دنبال هویتی که روح شان را راضی کند نیستند. لذا کار آن ها بی کاری است مثل فوتبالیست ها که ثروت هنگفـتی از طریـق فوتبـال بـه دسـت می آورنـد ولی کـار آن هـا عین بی کـاری است و به همین جهت همه ی کارهایشـان بی سرانجام است و انقلاب اسلامی متذکر این اشکال است و بشر امروز آماده شنیدن و نیوشیدن چنین تذکری است که چگونه به هویتِ از دست رفته ی خود برگردد و دیگر یک شـیئی نباشد که یا باید مصرف کند و یا مصرف شود. انقلاب اسلامی از این طریق راه عبور از غلبه ی کمّیت است و روحانیت اصـیل در انقلاب اسـلامی جریانی است که کارش برایش ثروت نمی آورد. شغلش برایش یک کار است بدون این که هویتش را در ثروتمندی جستجو کند.

شما اگر متذکر همین امر بشوید که «کارِ افراد در فضای فرهنگ مدرنیته برای تولید نیست بلکه برای مصرف است و وقتی کار برای مصرف شد و انسان ها خواستند هویت خود را از طریق مصرف کسب

۱- – مجله سوره اندیشه شماره ۸۰-۸۱

کنند کار و زندگی از هم جدا می شود و زندگی، دیگر کار نیست بلکه مصرف است و کار در خدمت مصرف قرار می گیرد و نه برای زندگی و نه برای هویت بخشیدن به خود.» به راحتی می توان مردم را متوجه اشکالات کمّیت گرایی کرد و دلّالی و واسطه گری را از چشم مردم انداخت و این تولد جدیدی خواهد شد در راستای بازگشت به هویت از دست رفته که در آن شرف بر ثروت مقدم می شود و مردم ریشه ی خود را در کار و اقتصاد مقاومتی جستجو می کنند و می فهمند اصولاً کار، از بنیادی ترین منابعی است که هرکس برای تغذیه روح خود به آن نیاز دارد و شما این سؤال را به عنوان یک آسیب اجتماعی مطرح می کنید که چرا پول درآوردن از خودِ کار مهم تر شده است؟

افقی دیگر گشوده شده

آیا در حال حاضر انسان ها وقتی کار می کنند زندگی هم می کنند یا باید از کارشان خلاص شوند تا زندگی کنند؟ چه شده است که نگاه انسان ها نسبت به کار تغییر کرده و راه حلّ این مشکل کجا است؟ آیا فضای ایثاری که انقلاب اسلامی ایجاد کرد و بحمدالله نیروهای انقلاب در آن وارد شدند، خبر از آن نمی دهد افق دیگری در جلوی ما باز شده و ما باید خود را در ساحت دیگری ماوراء ثروت، تغذیه کنیم؟ بنده می بینم چگونه بعضی از عزیزان در راستای خدمت به اسلام و انقلاب تلاش می کنند که اگر صدها میلیارد تومان به آن ها بدهی تا کار دیگری را با آن عوض کنند نمی پذیرند. اتفاقاً اگر ثروت در میان باشد برای انجام این امور

هر گز چهره ی حقیقی موضوع ظهور نمی کنـد. پس معلوم است می شود در همین عالم که کمّیت ها این چنین به میدان آمده بر آن ها غلبه کرد. ما هنوز راه کارمان را درست شـکل نداده ایم، موضوع بسیار عمیق تر از این حرف ها است که بنده عرض کردم. باید متوجه باشـیم همیشه نیاز مادی ما در دل تاریخی که زندگی می کنیم از طرف خداوند آماده شده است اگر بتوانیم درست در آن تاریخ وارد شویم و قناعت لازم را نیز در نظر بگیریم، هرگز نباید دغدغه ی رزق خود را داشته باشیم، باید برای این نسـل روشن کرد دغـدغه ی او در این تاریـخ بایـد چیز دیگری باشـد مـاورای کمّیت ها وگرنه از بن بست زنـدگی مـدرن بیرون نمی رود.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۶۶

جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و جریانات سیاسی، در آینده

اشاره

ص: ۲۶۷

بسم الله الرحمن الرحیم

نظر به لایه های باطنی حادثه ها در تاریخ

بنـده بنا نـدارم در محضـر فضـلا و طلاب عزیزی که هر کدام در عرایضـی که می خواهم داشـته باشم، صاحب نظر هسـتند، به صورت یک بحث شُسـته رُفته موضوعی را طرح کنم که به ظاهر، افزودن دانشی به دانش عزیزان باشد. نه بنده در چنین مقامی هستم و نه این روش را در محضر عزیزان شایسته می دانم. بنده مشتاقم وقتی با افرادی روبه رو می شوم که می توانم در محضر آن هـا نسبت به جایگـاه تـاریخی حـادثه هـا بحث کنم، از این جهت بحثی را بـا آن هـا در میان بگـذارم و به برکات این نوع ارتباط امید فراوان دارم.

یکی از مهم ترین برکـات فهم جایگـاه تـاریخی حـادثه ها این است که با لایه های پنهان زمانی که در آن قرار داریم و در آن تنفس می کنیـم، مرتبـط می شـویم و از ظـاهر تـاریخی کـه در آن به سـر می بریم به بـاطن آن نظر می نمـاییم و حـادثه هـا را چیزهای بی ریشه و جدا از هم نمی بینیم و از آن

مهم تر اگر جایگـاه تاریخی حوادث مـدّ نظر قرار نگیرد تصور می شود می توانیم هر طور که بخواهیم با هر حادثه ای برخورد کنیم.(۱)

اگر حـادثه ای را بر اسـاس جایگاه تاریخی ا ش ارزیابی کنیم متوجه خواهیم شـد حتی اگر بخواهیم آن حادثه را حـذف کنیم مجبوریم در فکر عبور از آن باشیم و در راستای عبور از آن برنامه ریزی کنیم.

از این جهت که ظاهراً سن بنـده از حضار محترم بیشتر است می خواهم به عنوان نمونه تجربه هایی را که در دل یک تاریـخ با آن روبه رو بوده ام، از زاویه ی نگـاه به جایگـاه تـاریخی حوادث، بـا شـما در میان بگـذارم تا گذشـته را چراغ راه آینـده قرار دهید.

نظر به حادثه های گذشته نشان می دهد کدام جریان در جایگاه تاریخی خود قرار نداشته و با همه ی تلاشی که برای بقای آن شده، باقی نمانده و کدام جریان در جایگاه تاریخی خودش ظهور کرده و همچنان رشد نموده و جلو آمده است.

در هر شهری از کشور ما، قبل از انقلاب چندین گروه مذهبی با گرایش های مختلف فعّال بودند، بعضی از گروه ها اصالت را به غرب می دادنـد و سـعی داشـتند اسـلامی را مطرح کننـد که هماهنـگ بـا غرب باشـد، مثـل گروه هایی که نزدیک به تفکر انجمن حجتیه ای بودند. برعکس گروه

۱- – مقـام معظـم رهـبری در تاریـخ ۱۳/۰۶/۱۳۹۳ می فرماینـد: «مـا بـه مسائـل جهـانی و مسائـل منطقـه ای و از جملـه مسـائل کشورمـان، بایـد نگـاه کلاـن و جـامع داشـته باشـیم؛ این نگـاه کلان، به ما معرفت و بصـیرتی را عطا می کنـد که اولاً موقعیت خودمان را، جایگاه خودمان را، ایستگاه خودمان را در وضع کنونی بازیابی کنیم و بفهمیم در چه وضـعی قرار داریم؛ بعـد هم به ما تعلیم می دهد که برای آینده چه باید بکنیم».

اول گروه هـایی بودنـد به ظاهر انقلابی ولی می خواسـتند در عرض مـدت کوتاه همه چیز را به سامان بیاورنـد و در این راسـتا هرکس را که مانع آن ها بود به عنوان ضد انقلاب معرفی می کردند، ملاحظه کردید چگونه هر دو گروه بی تاریخ ماندند. از جمله از نـوع گروه اول نهضت آزادیِ آقـای مهنـدس بازرگـان بـود، بـا این رویکرد که شـاه بایـد سـلطنت بکنـد نه حکومت، اصالت را به فرهنگ غرب می دادند با این تفاوت که غربی ها مسـیحی هسـتند و در امور فردی به آن دین عمل می کنند و ما هم در امور فردی به اسلام مقید هستیم.

عموماً این گروه ها هیچ کدام تاریخ خود را نمی شناختند و نمی دانستند در کجای تاریخ هستند. حجتیه ای ها فکر می کردند فرهنگ غربی همه ی آینـده تاریـخ را تصاحب خواهد کرد و باید ذیل آن فرهنگ خود را سـر و سامان دهند و ملی مذهبی ها در عین پذیرفتن نگاه حجتیه ای ها نسـبت به غرب، سعی می کردند نظام شاهنشاهی را کنترل کنند، بدون آن که مخالف نظام شاهنشاهی باشـند. غیر از این دو جریان، جریان هایی هسـتند که بـدون آن که بداننـد چه می خواهند و بدون آن که بدانند در کجای تاریخ هسـتند، اعتراض به همه چیز را در خود رشد داده بودند، غافل از آن که باید براساس آن چه می خواهند، نسـبت به نبایست ها موضع گیری کنند وگرنه دشـمن مسیر را برایشان تعیین می کند، همان بلایی که بر سر مجاهدین خلق آمد و آن ها را تا منافقین خلق جلو برد.

از آن جایی که ما بعـد از چهل سال می توانیم جایگاه تاریخی آن گروه ها را درست ارزیابی کنیم می توانیم جایگاه خودمان را نیز نسبت به

ص: ۲۷۱

انقلاب اسلامی که یک جریان ریشه دار در تاریخ است و ریشه در واقعه ی «غدیر» دارد، ارزیابی نمائیم.

عبور از یک فکر یا حذف آن

نکته ای که در شناخت جایگاه جریان های فکری بسیار حائز اهمیت است چگونگی برخورد یا تعامل با آن ها است، از این زاویه که آیا آن جریان ها، جریان های آینده داری اند و یا بی آینده اند و ملاک آینده دار بودن یا بی آینده بودن یک جریان فکری چیست و با هرکدام چگونه باید برخورد کرد تا بر اساس جایگاه تاریخی شان با آن ها برخورد کنیم؟

برای آن که بحث مان کمی ملموس شود، نهضت آزادی را در پنجاه ساله ی اخیر بررسی کنید که چگونه ابتدا به عنوان شاخه ی مذهبی جبهه ی ملی، خود را تعریف کرد، بدون آن که از آرمان های دکتر مصدق که معتقد بود شاه باید سلطنت کند نه حکومت، فاصله بگیرد. در حالی که انقلاب اسلامی به کمک روشی که حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» داشتند از تفکر نهضت آزادی عبور کرد، به این معنا که انقلاب اسلامی اهداف دیگری را مدّ نظر قرار داد و بر اساس آن اهداف آقای مهندس بازرگان را دعوت کرد تا مدیریت دولت موقت را به عهده گیرد. عده ای متوجه فاصله ی نهضت آزادی با اهداف نظام نبودند و آن ها را کاملاً پذیرفتند و جامعه ی ایدآل اسلامی را به همان گونه می شناختند که امثال آقای مهندس بازرگان مدّ نظر داشت. عده ای هم مثل مرحوم شهید محمد منتظری ابداً تحمل کارهای دولت موقت را نداشتند و لذا آنقدر از کارهای دولت

موقت عصبانی شده بود که پدرش او را متهم کرد که به جهت شکنجه های ساواک اختلال فکری پیدا کرده است. شخصیت هایی مثل شهید بهشتی که متوجه جایگاه فکری نهضت آزادی بودند می دانستند اندیشه های امثال مهندس بازرگان در آن زمان مخاطب هایی در بین مذهبی های تحصیل کرده دارد. مرحوم شهید بهشتی و همفکران او بدون توهین به آقای مهندس بازرگان نشان دادند این فکر نمی تواند مدیریت اجرایی انقلاب را تا آخر به دست گیرد و افکار آن ها موانعی را در مسیر انقلاب ایجاد می کند و لذا در عین مدارا با دولت موقت، نظر بر اهداف اصلی انقلاب داشتند و نظر به این که چگونه باید انقلاب اسلامی از این فکر عبور کند. مرحوم شهید محمد منتظری تحمل چنین مدارایی را نداشت و شاید سیره و فرهنگِ عبور تاریخی از یک جریان فکری را نمی شناخت و لذا با نظر دکتر بهشتی مخالفت کرد و تهمت های تندی به ایشان زد که البته بعداً متوجه تندروی خود شد و به ایشان گرایش پیدا کرد و هر دو در انفجار حزب جمهوری اسلامی در زیر یک سقف شهید شدند و از آن جایی که شور محمد منتظری شور رسیدنِ هر چه بیشتر به اهداف انقلاب بود، حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» بعد از شهادت او در تسلیت به پدرشان تعبیرِ «محمد ما و شما» را به کار بردند.(۱)

مرحوم شهید محمد منتظری به این نکته توجه نداشت که بازرگان به عنوان یک فکر، ذیل فرهنگ مدرنیته، یک مرحله از تاریخ ما است و باید کاری کنیم که مردمِ معتقد به انقلاب اسلامی جایگاه آن فکر را بشناسند و

۱- - صحیفه ی امام، ج ۱۴، ص ۵۱۱، تلگراف تسلیت به آقای منتظری.

آن رویکرد را بچشند تا بتوانند به درستی از آن فکر عبور کنند، چیزی که مرحوم شهید بهشتی و مقام معظم رهبری«حفظه الله» در آن زمان به خوبی می دانستند و بدون آن که عصبانی شوند و بخواهند آن فکر را نادیده بگیرند و یک شبه آن را حذف کنند، بستر عبور از آن فکر را فراهم می کردند، چون بین عبور از یک فکر با حذف آن فکر تفاوت قائل بودند.

اگر ما در ابتدای انقلاب با آن درایت از فکر آقای بازرگان به نحو صحیح عبور نکرده بودیم، با روی کارآمدن دولت اصلاحات، جریان نهضت آزادی هدایت فکری جریان اصلاحات را به کلّی در دست می گرفت و در موجِ رجوعِ مردم به آقای خاتمی، ما با حاکمیت افکار ملی مذهبی ها روبه رو می شدیم. در حالی که از جهاتی بسیار فرق است بین ملی مذهبی ها که به کلی منکر ولا-یت فقیه اند با رهبران جریان اصلاحات که با تأکید بر قانون اساسی، ولایت فقیه را در محدوده ی قانون اساسی می پذیرند و در عین حال آرمان شهر خود را در نظامی جستجو می کنند که ارزش های فرهنگ غربی در آن برجسته شده است. ممکن است کسی که حوصله ی فکرکردن در این امور را ندارد در یک جمع بندی به این نتیجه رسیده باشد که ملی مذهبی ها و طرفداران فکری جریان اصلاحات هر دو یکی هستند، چنین کسی متوجه نیست جایگاه تاریخی افراد و افکارِ آن ها در تحلیل موقعیت آن ها و در چگونگی عبور از آن ها بسیار فرق می کند، هر چند به نظر می رسد رهبران فکری جبهه اصلاحات نسبت به اهداف

انقلاب از آن جهت که مقام معظم رهبری، انقلاب را جلو می برند، زاویه داشته باشد.(۱)

انقلاب اسلامی و توانایی عبور از جریان های انحرافی

در مثالی که در رابطه با مرحوم شهید محمد منتظری آوردم می خواستم عرض کنم باید متوجه بود انقلاب اسلامی در شرایط تاریخی خود طوری است که می تواند از جریان هایی مثل نهضت آزادی عبور کند و وظیفه ی ما است که با تأکید بر اهداف انقلاب اسلامی و نقد جریانی که رویکرد غربی دارد، شرایط عبورِ انقلاب را از این جریان فراهم کنیم. اولین سؤالی که برای عزیزان پیش می آید آن است که انقلاب چه خصوصیاتی دارد که می تواند از این نوعِ افکار عبور کند و در دام چنین افکاری استحاله نگردد. مقام معظم رهبری«حفظه الله» بعد از دولت های آقای هاشمی و آقای خاتمی فرمودند:

«بعضی از مدیریت ها در بخشی از برهه های این سی سال زاویه هائی با مبانی انقلاب داشتند؛ اما ظرفیت انقلاب توانست این ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن ها را در کوره ی خود ذوب کند؛ هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه ی خود بیفزاید و با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که می خواستند از درونِ این نظام، به نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه

۱- - بنده از بعضی روزنامه های اصول گرا گله دارم که سعی نمی کنند به خوانندگان خود بصیرتی بدهند تا آن ها بتوانند جایگاه افراد و افکار را جدا جدا بشناسند و با یک نگاه کلی همه را با یک چوب نرانند.

خود را، مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه ی کسانی که با انگیزه های مختلف در درون این نظام قرار گرفته اند، خواسته یا ناخواسته، به توانائی های این نظام کمک کردند. به این حقیقت بایستی با دقت نگاه کرد؛ این ظرفیت عظیم، ناشی از همین جمهوریت و اسلامیت است؛ از همین مردم سالاری دینی و اسلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به وجود آورده است. و راز ماندگاری و مصونیت و آسیب ناپذیری جمهوری اسلامی هم این است و این را جمهوری اسلامی در ذات خود دارد و إن شاءالله آن را همواره حفظ خواهد کرد.»(۱)

آن وقتی که ما نگران آینده ی انقلاب بودیم که چرا آن مسائل از طریق بعضی از دولت ها برای انقلاب پیش آمده، مقام معظم رهبری«حفظه الله» با بصیرت و مدیریتِ حکیمانه ی خود سعی داشتند انقلاب را از آن مراحل عبور دهند و در راستای عبور جامعه از آن مراحل، مردم را هدایت می کردند، بدون آن که بخواهند آن گروه ها و افکار را به روش های غیر حکیمانه حذف کنند. مقام معظم رهبری«حفظه الله» جریان اصلاح طلبی را مدّ نظر داشتند و از آن طرف متوجه بودند انقلاب اسلامی توانایی عبور از آن را دارد، به این معنا که در آینده ی انقلاب آن نوع فکر نمی تواند حضور داشته باشد. چون آنچه مردم مدّ نظر دارند با آنچه دولت اصلاحات می خواست انجام دهد یکی نبود.

اگر بتوانیم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم به راحتی جایگاه جریان هایی مثل جریان اصلاحات و سازندگی و اصول گرایی

۱- - سخنان مقام معظم رهبری«حفظه الله» در تاریخ ۱۲/۵/۱۳۸۸.

حزبی و قبیلگی را خواهیم شناخت و متوجه بی آینده بودن آن ها در انقلاب خواهیم شد. مرحوم شهید منتظری در آن زمان می خواست دولت موقت را از مقابل انقلاب حذف کند ولی تقدیر الهی آن بود که انقلاب اسلامی از آن جریان عبور کند تا ما در آینده ی تاریخ انقلاب دوباره گرفتار چنین فکری نباشیم، فرق عبور از یک جریان فکری با حذف آن جریان در این نکته ی مهم نهفته است.

بنای همه ی ما باید این باشد که از ریزش نیروهای انقلاب جلوگیری کنیم. ما با تأسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به ابوسفیان و همفکرانش فرمودند: «اِذْهَبُوا وَ اَنْتُم الْطُلَقاء» بروید شما آزادید، باید بدانیم تاریخی شروع شده که جریان های غرب گرا بخواهند و نخواهند دیگر در آن جایی ندارند. با ظهور انقلاب اسلامی تاریخ جدیدی به وجود آمده که دست و زبان و فکر و دل مردم به چیز دیگری غیر از غرب نظر دارد و اگر ما جایگاه انقلاب اسلامی را در شرایط تاریخی اش بشناسیم می فهمیم هر حادثه ای جایگاهش کجا است و به کجا ختم می شود، تنها در چنین فضایی می توانیم فکر کنیم و سخن بگوئیم و به تفاهم برسیم.

آینده داری انقلاب اسلامی

بنده با این نیت باب این بحث را باز کردم تا از همدیگر بپرسیم ما در کجای تاریخ مان هستیم؟ شما این را از حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» شنیدید که فرمودند: «این قرن، قرنِ نابودی ابرقدرت ها است» از خود بپرسید ایشان با چه ملاکی این سخن را گفتند؟ مقام معظم رهبری«حفظه الله» در طلوع

نهضت های بیداری اسلامی در مقابل آن هایی که گفتند بهار عربی شروع شده، فرمودند: «این قرن قرنِ اسلام است» حساسیت برای فهمیدن جایگاه این سخنان به شما کمک می کند تا بفهمید هر حادثه ای در تاریخ جایگاهش کجا است و به کجا ختم می شود و با توجه به این امر زندگی خود را باید در زیر کدام سایه قرار دهید.

وقتی شرایط نابودی یک فکر و فرهنگ در تاریخ فراهم شد به گفته قرآن: «مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»(۱) هرگز اجل آن امت و آن فرهنگ نه جلو می افتد و نه به تأخیر می انجامد. دکتر شریعتی می گفت: «ابوسفیان خوب فهمید که اسلام آمده است که بگوید ای ابوسفیان: تو در این تاریخ، دیگر جایی نداری» به همین جهت ابوسفیان در ابتدا سخت در مقابل اسلام ایستاد و چند جنگ را برای نابودی اسلام مدیریت کرد، پس از آن که فهمید اسلام به عنوان جریان جدیدی وارد تاریخ شده، بدون آن که یک روز از ته قلب اسلام را بپذیرد، خود را داخل مسلمانان جا زد. ابوسفیان چون نقطه ضعف های خود را و نقطه قوت های اسلام را درک کرد، خواست به نظر خود وارد تاریخ جدید شود و خود را در تاریخ جدید ادامه دهد بدون آن که تغییر هویت داده باشد. این ناشی گری را بعضی ها در تاریخ انقلاب نیز انجام دادند ولی با همه ی زرنگی که به خرج دادند نتوانستند خود را از بی آیندگی رهایی ببخشند، چون به اسلامی که آینده ی تاریخ را در دست دارد نپیوستند بلکه خواستند اسلام را به خود پیوند بزنند. این که امویان این همه اصرار دارند تا هیچ اسمی از

۱- - سوره ی مؤمنون، آیه ی ۴۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام در میان نباشد چون می خواهند اسلام را به خود پیوند بزنند، در حالی که اسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام به همدیگر پیوند خورده اند و از این جهت آن حضرت مانند اسلام، عین آینده داری اند. امویان فکر کردند می توانند خود را به جای علی علیه السلام به اسلام پیوند بزنند و با آینده داریِ اسلام، آینده دار شوند و تلاش معاویه برای ولایت عهدی یزید در همین راستا بود، غافل از آن که این ها از جنس اسلامی که آینده ی تاریخ را تغذیه می کند و جلو می رود، نیستند و به همین جهت پس از هزار ماه اصرار بر ماندن بالأخره طومار امویان بسته شد. (۱)

وقتی تاریخ را نگاه کنید از خود می پرسید چرا اهل البیت علیهم السلام اینقدر اطمینان دارند که آینده از آنِ آن ها است؟ از حضرت امام باقر علیه السلام داریم که در شرح آیه ی: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»(۲) فرمودند: «نَحْنُ اَهْلُ الْعَاقِبَه» ما اهل عاقبت هستیم و آینده ی تاریخ از آن ما است. می فرمایند: «وَجَدْنَا فِی كِتَابِ عَلِیٍّ علیه السلام «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِيَ الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ»(۳) در کتاب حضرت علی علیه السلام یافتیم، این که قرآن می فرماید: «زمین را برای کسانی از بندگانمان قرار می دهیم که می خواهیم و عاقبت از آن متقین است» من و اهل البیتِ من آن هایی اند که زمین را برای آن ها قرار داد و مائیم آن

۱- - در این رابطه به قسمت آخر کتاب «امام و امامت در تکوین و تشریع» که در رابطه با زمان شناسی اهل البیت علیهم السلام است، رجوع فرمایید.

۲- - سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲۸.

۳- - الکافی، ج ۱، ص ۴۰۷.

متقینی که عاقبت از آنِ آنان است. اگر با دیـد وجودی به این سـخنِ حضـرت نگاه کنیم که می گوینـد: مائیم اهل عاقبت، می فهمیم راز این اطمینـان آن است که جایگـاه تـاریخی حـادثه ها و حاکمیت ها را می شـناختند و می دانسـتند آن ها هسـتند که همواره تاریـخ را به سوی اهـداف نهایی اش مدیریت می کنند و به همین جهت هر جا حیاتی را در تاریخ مشاهده می کنید به جهت حضور فرهنگ اهل البیت علیهم السلام است، مثل انقلاب اسلامی که با مدیریت فرهنگ اهل البیت علیهم السلام ظهور و ادامه می یابد. اهل البیت علیهم السـلام در سراسـر تاریخ حاضرند و نمی گذارند قداست دروغین امثال مأمون عباسی به انتها برسـد، در همیـن راسـتا انقلاـب اسـلامی آرمـانی را در مقابـل بشـر امروز قرار داد کـه نـه تنهـا جهـان اسـلام دیگر نمی تـواند دیکتاتورهـا را تحمـل کنـد حتی مردم جهان غرب نیز نمی تواننـد نظام سـرمایه داری را تحمل نماینـد و علت چالش هایی که جهان اسـتکباری و دست نشانـدگان آن منطقه برای انقلاب اسـلامی ایجاد کرده اند را باید در حضور انقلاب اسـلامی در این تاریخ دانست.

دلیل حضور تاریخی حضرت علی علیه السلام بعد از شهادتِ آن حضرت، به قتل رساندن مُحبین امیرالمؤمنین علیه السلام است و این نشان می دهد که حضـرت علی علیه السـلام به پایان نرسـیده است. و عجیب این است که دشمنان علی علیه السلام سعی دارنـد محبین علی علیه السـلام به دست افراد به ظـاهر متـدین به قتـل برسـند تـا تصور مقـابله ی جبهه ی حق با باطل از دل آن شهـادت هـا بیرون نیایـد. امویان سـعی دارنـد محبّین علی علیه السـلام به دست حجاج بن یوسف ثقفی ها که حافظ قرآن انـد، کشته شوند تا موضوعِ حق و باطل در میان نباشد. محبین

امیرالمؤمنین علیه السلام به دست انسان های وحشی مثل چنگیزخان به قتل نرسیدند، در نهایتِ حیله گری، آن ها را به دست انسان های ظاهرالصلاح به قتل رساندند تا بگویند شیعیان علی علیه السلام دارای قداست خاصی نیستند، ولی نتیجه برعکس شد و قاتلان محبین علی علیه السلام از پوشش قداست دروغین خود خارج شدند.

جایگاه تاریخی فرهنگ ها

عرض بنده آن است که متوجه باشید وقتی امویان و سپس عباسیان، مُحبّین علی علیه السلام را دشمن خود می بینند، این یعنی علی علیه السلام در همه ی تاریخ حاضر است. امام صادق علیه السلام هم با توجه به چنین حضور تاریخی، حوصله به خرج می دهند تا جامعه ی اسلامی بتواند از آنچه باید از آن عبور کند، عبور نماید. عبدالله بن حسن مثنی در زمان امامت امام صادق علیه السلام اصرار دارد بگوید حالا ـ که امویان ضعیف شدند ما بنی هاشم کار را در دست بگیریم و بر حاکمیت فرزندش محمد تأکید داشت. حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «این کار را نکنید زیرا هنوز زمان آن نرسیده و تو ای عبدالله اگر گمان داری مهدی موعود فرزند تو است بدان که او نیست. حضرت دست بر پشت ابوالعباس سفاح زد و فرمود این مرد و برادرانش و فرزندانش به سلطنت می رسند.(۱)

امام صادق علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام متوجه اند در آن شرایط، جامعه ظرفیت حاکمیت امامی را که از حقیقت سخن بگوید ندارد و مردم هنوز توان درک مقام قدسی امامی را که بی چون و چرا

۱- - ترجمه ی ارشاد، رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۱۸۲.

فرامین او را بپذیرنـد، ندارند تا از طریق چنین مدیریتی امور جامعه جلو برود. در مناقبِ ابن شـهر آشوب هست که مأمون الرقّی گفت: محضـر آقایم حضـرت امام صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد و سلام عرض کرد و نشست و گفت: ای پسـر پیـامبر، شـما اهـل محبت و مهربـانی هستیـد و شـما اهل بیت امّت ایـد، چه چیزی مانع شـما می شود که از حق خودتان اعراض کنید و بنشـینید در حالی که یک صدهزار شـیعه دارید که در پیش شما شمشیر می زنند؟! فرمود: ای خراسانی بنشـین، خدا حق شما را رعایت کند، سپس به [یکی از کنیزان به نام] حنیفه فرمود: تنور را روشن کن، او تنور را روشن کرد تا این که کاملا گداخت و بالای آن سـفید و روشن شد، آنگاه امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای خراسانی بلند شو در تنور بنشـین، خراسانی گفت: ای آقایم، ای فرزنـد پیامبر خـدا، مرا با آتش معـذب نکن، از من درگـذر، خدا از شـما درگذرد. امام فرمود: از تو درگذشـتم، مأمون رقّی گفت: در این اثنا، هارون مَکی وارد شد و کفش هایش در انگشت سـبابه اش بود. عرض کرد: ای پسر پیامبر! سلام بر شما باد، امام علیه السلام به او فرمود: کفش هایت را رها کن و در تنور بنشین. او کفش های خود را کنار گذاشت و سـپس داخل تنور شد و امام در رابطه با خراسان مشـغول گفتگو با خراسانی شد، سپس فرمود: ای خراسانی بلنـد شو و به تنور نگاه کن، خراسانی بلنـد شد و هارون مکی را دید چهار زانو در داخل تنور نشسـته است. سـپس سالم و سـر حـال بیرون آمـد و به مـا سـلام گفت. امـام علیه السـلام به مرد خراسانی گفت: در خراسان چنـد نفر مثل این را پیـدا می کنی. جواب داد: به خدا سوگند حتی یک نفر هم پیدا نمی شود، امام

فرمود: به خدا سوگند حتی یک نفر! و سپس گفت: اما ما خروج نمی کنیم در زمانی که در آن پنج نفر را پیدا نمی کنیم که یار و یاور ما باشد، ما به وقت خروج داناتر هستیم.»(۱)

حضرت با ایجاد این صحنه می خواهند روشن کنند شرایط تحقق هر فرهنگی جایگاه خاصی در تاریخ دارد، تا گمان نکنیم هر حادثه ای را در هر زمانی می توانیم محقق کنیم. آری باید مثل امامان سعی نمائیم از تنگناهای تاریخی که مانع تحقق آرمان هایمان است عبور نمائیم و شرایط را جهت تحقق آن آرمان ها فراهم کنیم. شیعه منتظرِ شعوری است که امت اسلامی بتواند نسبت خود را با امام معصوم درست تعریف کند وگرنه همیشه چند نفری بوده اند مثل مالک اشتر و یا عمار یاسر که نسبت خود را با امیرالمؤمنین علیه السلام درست تعریف کرده باشند ولی فرهنگ شیعه منتظر جامعه ای است که انسان ها در آن جامعه به عنوان یک امت، معنای خود را مثل معنایی که مالک اشتر برای خود نسبت به امام تعریف کرده بود، تعریف کنند. درست است که ابن عباس در اردوگاه امیرالمؤمنین علیه السلام است ولی ابن عباس با تحلیل خود وارد این اردوگاه شده و نه با آن نگاه که معتقد باشد حضرت علی علیه السلام منصوب خدا است تا جامعه ی اسلامی را با هدایت الهی جلو ببرد، به همین جهت وقتی فرزندان او حاکمیت را در سلسله ی عباسیان به دست گرفتند همان برخوردی را با اهل البیت علیهم السلام کردند که بنی امیه انجام دادند.

۱- - ابن شهر آشوب- مناقب آل ابی طالب.

انقلاب اسلامی، فتحی تاریخی

هنر ما آن است که با شروع انقلاب اسلامی در عین آن که چشم خود را از اهداف آن برنمی داریم، آن را به عنوان یک فتح تاریخی ببینیم و مراحل رسیدن به اهداف انقلاب را بشناسیم تا بتوانیم به درستی از موانع تاریخی آن عبور کنیم و امیدوار به وعده ی خداوند باشیم که وعده ی الهی در تحقق تاریخی جدید، تخلف ناپذیر است. اگر کسی فضای تاریخ آن زمان را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مأمور شدند علی علیه السلام را در غدیر به عنوان ادامه ی اسلام معرفی کنند، می شناخت به خوبی مثل پیامبر صلی الله علیه و آله می فهمید زمینه ی پذیرش چنین پیشنهادی فراهم نیست. آنجا که خدا می فرماید: ای پیغمبر تو درست می فهمی که زمینه ی پذیرش علی هنوز فراهم نیست ولی در معرفی او کوتاهی نکن و علی را معرفی کن و اگر معرفی نکنی رسالت خود را به انتها نرسانده ای. خداوند می خواهد تاریخ جدیدی را در ادامه ی اسلام شروع کند تا به مرور زمینه ی فعلیت یافتن آن فرا رسد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خوبی تشخیص داده بودند که جریان های سیاسی و قبیلگی، غدیر را نادیده می گیرند ولی با این همه خداوند می فرماید: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ»(۱) ای پیامبر چرا معطل هستی؟ چون طبق روایات و اشاراتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنانشان قبل از غدیر در مکه و منا دارند، معلوم است که قبلاً خداوند موضوع

۱- - سوره ی مائده، آیه ی ۶۷.

وصایت علی علیه السلام را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشته و لذا در این آیه تهدید می کند و می فرماید: «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ» اگر آن عمل را انجام ندهی، هیچ نتیجه ای از رسالت خود نمی گیری و عملاً رسالت خود را ابلاغ نکرده ای. تحلیل پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که زمینه ی تاریخی معرفی علی علیه السلام فراهم نیست، خودِ خدا این نور را به پیامبرش داده که حضرت می فهمد زمینه ی تاریخی این موضوع فراهم نیست، بعد هم که موضوع طرح شد روشن شد شرایط همان طوری بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش بینی می کردند. به طوری که نضربن حارث بن کلده با شنیدن جریان غدیر گفت: خدایا اگر محمد حق است و آنچه می گوید از نزد تو است پس سنگی بر ما ببار یا ما را به عذابی الیم مبتلا کن، که سنگی از آسمان آمد و بر آن ملعون افتاد. و آیه ی «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ»(۱) نازل شد.(۲)

خدا در عین تأیید نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله، نکته ا ی را در ادامه آیه مربوط به جریان غدیر می فرماید که «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ» ای پیامبر! خداوند تو را و رسالت تو را از دست مردم حفظ می کند و کاری می کند که نقشه شان به آن نهایتی که می خواهند نرسد. اگر این آیه را در تاریخ خودش ببرید، معلوم می شود خداوند می خواهد به پیامبر خود صلی الله علیه و آله مژده و تسلی بدهد که اولاً: این هایی که در مقابل مدیریت علی علیه السلام جهت هدایت جامعه ایستاده اند کافرند، ثانیاً: درست است این کافران نقشه هایی می کشند ولی نقشه هایشان نتیجه نمی دهد و خداوند آن ها را در نقشه هایشان هدایت

۱- - سوره ی معارج، آیه ی ۱.

۲- - الفین، ترجمه ی وجدانی، ص ۸۹۴.

نمی کنـد و معلوم است وقتی خداوند کسانی را هدایت نکرد کارشان بی ثمر خواهد شد. خطاب به رسول الله صـلی الله علیه و آله می فرماید: درست است متوجه شده ای عده ای نقشه می کشند تا پیام غدیر به حاشیه رود و آن را تحریف کنند ولی به تو مژده می دهم که نتیجه نمی گیرند. سـقیفه را ساختند برای نادیده گرفتن غدیر و قبل از آن هم در آن صحیفه ی مشهور متحد شدند که نگذارند جریان غدیر پا بگیرد.(۱) ولی به آن نتیجه ای که می خواسـتند نرسـیدند و فرهنگ غدیر به عنوان یک فتح تاریخی، با وعده و مژده ی خدا ادامه یافت و انقلاب اسـلامی صورت وعده ی خداوند است به پیامبر صـلی الله علیه و آله و به یـک معنـا روح توحیـد است در مـوطن تاریـخ امروزمـان، به همـان معنـایی که غـدیر ادامه ی نبوت بود تـا توحیـد در حجـاب جاهلیت قرار نگیرد. اگر جایگاه تاریخی انقلاب اسـلامی را غیر از این تصور بفرمائیـد، نه تنها به انقلاب جفا کرده اید بلکه به خودتان هم جفا کرده ایـد، همان طور که امثال بنی صـدر و بعضـی از سیاسـیون و حزب های قبیله ای به خود جفا کردند، چه آن احزاب، اصولگرا باشند و چه غیر اصولگرا باشند،(۲)

این ها با نگاه غلط

ص: ۲۸۶

۱- - جریـان صـحیفه در بحار، ج ۸ ، ص ۳۳ و شـرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴ ، ص ۴۵۴ آمـده ،که پس از ماجرای غدیر خم گروهی به این نتیجه رسـیدند پس از رحلت رسول خدا صـلی الله علیه و آله با تمام قدرت بر ضد حکومت علی علیه السلام مبارزه کنند و پیمان نامه ای با امضاء ۳۴ نفر تهیه و آن را به ابوعبیده جرّاح دادند مبنی بر این که محمد صلی الله علیه و آله رسالت خود را انجام داد و کسی را جانشین قرار نداد و اختیار حکومت را به عهده ی ملت گذارده تا رهبری ملت موروثی نشود...

۲- - رهبر معظم انقلاب یکی از شاخصه های اصول گرایی را سـعه ی صدر و تحمل مخالف می دانند و این از جمله شاخصه هـایی است که جزو پـایه های اصول گرایی است. به صـحبت مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» در تاریـخ ۶/۶/۱۳۸۵ رجوع شود. اصول گرایی حزبی و قبیله ای تنها خود و برداشت خود از اسـلام و انقلاب را مدّ نظر دارد و هر فکر و برداشت دیگر از اسـلام و انقلاب را نفی می کند.

به انقلاب اسلامی، خود و جریانِ خود را بی تاریخ و بی آینده خواهند کرد. اصولگرایی واقعی آن است که بتوانیم جایگاه انقلاب اسلامی را به عنوان حضور روح توحید در این زمان بشناسیم.

راز تفاوت دو نگاه

امویان و عباسیان بسیار تلاش کردند تا مسلمانان جهانِ اسلام به اهل البیت علیهم السلام ، به عنوان کسانی که شایستگی مدیریت دینی و سیاسی جهان اسلام را دارند، رجوع نکنند و عنصر تُرک در دربار بنی عباس در جسارت به اهل البیت علیهم السلام مشهور بود. در هر حال و به هر دلیلی هارون و مأمون به امام رضا علیه السلام می گفتند پسر عمو، ولی شاخصه ی ترکان عثمانی ضدیت با اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام بود. با این همه درست در اوج حاکمیت ترکان عثمانی، با ظهور سلسله ی صفویه، تشیع به عنوان یک دولت ظهور کرد و شیعه حضور تاریخی خاصی پیدا نمود و به یک معنا به فتح تاریخی خاص خود دست یافت. همان طور که ما با ظهور انقلاب اسلامی به فتح تاریخی خاص خود دست یافتیم و از این جهت که سلسله ی صفویه فتح تاریخی ظهور حکومتِ شیعی است، جایگاه ذیقیمتی در تاریخ ما دارد، هر چند بعضی از عناصر این سلسله درست عمل نکردند و یا بعضی اعمال ناشایست از بعضی از آن ها به چشم می خورد. به نظر بنده غفلتی که آقای دکتر شریعتی داشت ولی امثال مقام معظم رهبری متوجه آن غفلت بودند،

غفلت از جایگاه تاریخی سلسله ی صفوی است. دکتر شریعتی با طرح تشیع علوی و تشیع صفوی، سراغ ضعف های جزئی بعضی از پادشاهان صفوی می رود و اشکال می گیرد که چرا مرحوم مجلسی پادشاه صفوی را تمجید کرده است، غافل از این که زعمای دین متوجه شده اند با ظهور دولت صفوی تاریخ جدیدی شروع شده و لذا امثال شیخ بهایی و محقق کرکی از بعلبک لبنان حرکت می کنند و به سوی دربار صفوی می آیند تا مسیر آینده ی تاریخ را مدیریت کنند، چون می فهمند جایگاه دولت صفوی در تاریخ چه جایگاهی است و این مسیر به حاکمیت تشیع با فرهنگ علی علیه السلام منتهی می شود و نه به حاکمیت شاه عباس صفوی. باید متوجه علت تفاوت این دو نگاه به سلسله صفویه بود. تاریخ دانانی مثل آقای دکتر موسی نجفی به خوبی متوجه روحیه ی تمدن سازی سلسله ی صفوی ذیل اسلام اهل البیت علیهم السلام شده اند و با توجه به این نکته است که مقام معظم رهبری«حفظه الله» در مقایسه ی صفویه با قاجار، سلسله ی قاجار را شدیداً می کوبند در حالی که برای صفویه ارزش قائل اند.(۱) این نوع

ص: ۲۸۸

۱- - مقام معظم رهبری«حفظه الله» در این باره می فرمایند: حوزه ی علمیه ی شیعه در شامات و طرابلس و حلب و سپس در حلّه تشکیل می شود که بزرگان فقهای حلّیِ ما، اسمشان در تاریخ و آثارشان در کتابخانه های عظیم فقاهت شیعه محفوظ و موجود است و این روند ادامه پیدا می کند تا زمانی که سلطنت صفویه در ایران تشکیل می شود و مقطعی عظیم به وجود می آید. علی رغم کسانی که سعی کردند صفویه را ضدّ شیعه و اسلام و مفاهیم و ارزش های دینی معرفی کنند، سلاطین صفویه با همه ی بدی هایی که در جانب حکومت و شخصیت های خودشان داشتند، حرکت های بزرگِ ماندگارِ فراموش نشدنی ای انجام دادند که یکی از آن ها گسترش حوزه هایِ علمی شیعه است که در آن وقت، حوزه ی علمیه ی اصفهان و خراسان و قم و نجف و بقیه ی مناطق، به برکت آن ها آباد شد که اگر کسی وارد مطالعه شود، شگفتی های عظیمی را خواهد دید. اگر شما تا قبل از دوران صفویه، فقهای شیعه را نگاه کنید، تعداد ایرانیان انگشت شمار است؛ امّا بعد از صفویه، هرکدام از بزرگان علما را که نگاه کنید شاید نود درصد آنان فقهای ایرانی هستند. بعد از این دوره، اوج حوزه ی نجف و کربلا و حضور تلامذه ی مرحوم «وحید بهبهانی» و سپس «شیخ» و «صاحب جواهر» و تلامذه ی این بزرگواران تا دوره ی اخیر است. بعد مرکزیت عظمای حوزه ی فقاهت به وسیله ی مرحوم «آیت اللّه حائری» و بعد مرحوم «آیت اللّه بروجردی»، باز به قم منتقل می شود و تا امروز ادامه دارد. این حوزه، محصول این سیر تاریخی و نتیجه و مستحصل و زبده گُزینِ همه ی این حرکت عظیم علمی است که با مهاجرت و تحقیق و علم، همراه بوده است و امروز در اختیار شماست. حوزه های علمیه، موضوع یک بحث تاریخی و علمیِ بسیار مهمّی است که بجاست کسانی از فضلای حوزه و بزرگانی از اهل نظر، به این مسئله به شکل متقن و محقّقی بپردازند که می بینم بحمداللّه به این مسائل پرداخته می شود.» (سخنان رهبر انقلاب در دیدار با جمعی از نخبگان حوزه ی علمیه ی قم ۱۳/ ۰۹/ ۱۳۷۴) و یا در جای دیگر می فرمایند: «قبل از طلوع صفویّه و بعد از دوران سلجوقیان، ایران کشوری بود که هر بخشی از آن آهنگ جداگانه ای می نواخت و از عزّت و عظمت ایران در آن دورانها خبری نبود. این عزّت را صفویّه دادند. و صفویّه از اردبیل طلوع کردند و خاندان عرفای مجاهد و مبارز یعنی اولاد شیخ صفی الدّین اردبیلی توانستند این زمینه را به وجود آورند، تا فرزندان آن ها ایران را به همه ی عالمیان در دنیای آن روز، متّحد، مقتدر، عزیز، سربلند و پیشرفته معرفی کنند. خدمت دوم، عاملی بود که در واقع پشتیبانی معنویِ عامل اوّل محسوب می شود؛ یعنی احیای مذهب شیعه، مذهب اهل

بیت و ارادت به خاندان پیامبر. مردم همین مردم شجاع، همین عشایر غیور از این سرزمین با نام امیر المؤمنین، با نام امام حسین، با نام شـهدای کربلا، با نام ائمه ی معصومین علیهم السـلام توانسـتند بروند و نام خدا، یاد اهل بیت و آئین مقدس اسـلام و فقه متین جعفری را در سرتاسر این کشور، مستقر کنند و کشوری یک پارچه، محکم و مقتدر به وجود آورند.(۰۳/ ۰۵/ ۱۳۷۹)

ارزش گذاری که ایشان نسبت به صفویه دارند به جهت شناختی است که نسبت به جایگاه تاریخی سلسله ی صفویه دارند نه افراد آن ها.

مشکل دکتر شریعتی نسبت به سلسله ی صفویه را همین امروز بعضی ها نسبت به انقلاب اسلامی دارند که نمی توانند جایگاه تاریخی انقلاب را

ص: ۲۸۹

بفهمند، می گویند اگر انقلاب اسلامی شده چرا هنوز بی حجابی هست و ادارات ما اسلامی نیست، این ها از این نکته غافل اند که همیشه انحطاط تمدن ها به صورت فرایند واقع می شود و طول می کشد تا تمدن جدیدی به جای تمدن قبلی با عالَم مخصوص به خودش، حاکم شود. ما در طلیعه ی گذارِ تاریخی از فرهنگ غربی به فرهنگ دینی هستیم و نه در پایان آن. طلیعه، یعنی آغاز یک آغاز، چیزی که در این جا مهم است فهمِ جایگاه تاریخی این پدیده است. از عظمت تاریخی سلسله صفویه همین بس که دولت عثمانی حاضر شد با نادرشاه کنار بیاید به این شرط که نادرشاه از این که صفویه مذهب رسمی کشور را تشیع اعلام کرده بود، کوتاه بیاید و با کوتاه آمدن نادرشاه، نادرشاهی که در اذهان مردم به سردار ملی مشهور بود به ننگ ملی تبدیل شد.

ادامه علی علیه السلام در تاریخ

جایگاه تاریخی سلسله ی صفوی طوری تثبیت شده که به نادرشاه اجازه نمی دهد بیاید و حضور تاریخی صفویه را - به عنوان شروع دولت شیعی- تغییر دهد و حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» به همین معنا در رابطه با انقلاب اسلامی فرمودند: «اگر من هم برگردم ملت اسلام برنمی گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی کند»؟(۱)

درست است که با تلاش دشمنانِ اسلام سلسله ی قاجار بعد از صفویه با نژاد مغولی اش بر ما تحمیل شد و عملاً حجابِ اسلام شیعی

ص: ۲۹۰

۱- - صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۰۳.

گشت ولی ملاحظه کردید که مردم در اولین فرصت با طرح مشروطه، عزم عبور از قاجار را نشان دادند و خواستند با طرح رجوع به پارلمان، آراء مردمی در جامعه حاکم باشد که به اسلام و تشیع وفاداراند. درست است که دشمن بیکار نمی نشیند و با جریان روشنفکری غرب زده سعی دارد انقلاب مردم را در نهضت مشروطه مصادره کند ولی ملاحظه می کنید که با طرح متمم قانون اساسی توسط شیخ فضل الله، روحیه ی تأکید بر عهد تشیع فرو ننشست و بر آن موضوع تأکید شد که باید هر قانونی که از مجلس می گذرد به تأیید مجتهدین برسد.

عده ای که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب مشروطه نیستند فقط به عیب ها می نگرند. در دولت صفوی، شاه عباس بر سر شیخ بهایی منّت می گذارد و اجازه می دهد او حجه الاسلام باشد و حکم حجه الاسلامی را که منصب قضاوت به حساب می آمد به او تنفیذ می کند، در حالی که در مشروطه ما یک قدم جلوتر آمدیم و حالا این مراجع اند که در کنار نمایندگان مجلس شورای ملی، نماینده تعیین می کنند تا قوانینِ مصوب مجلس به تأیید اسلام برسد و این فرهنگ همچنان جلو آمد تا آن جایی که در انقلاب اسلامی حکم رئیس جمهور را هم باید ولی فقیه تنفیذ کند. به این معنا که با آن همه نقشه که در حذف حضرت علی علیه السلام کشیدند آن حضرت با تفصیل بیشتر به تاریخ برگشت، زیرا فقیه از خودش چیزی نمی گوید جز آنچه خدا و رسول و امام می گویند. گلایه ای که حضرت امام از بعضی مقدسین و بعضی از روحانیون داشتند در همین رابطه بود که آن ها اشکال می گرفتند چرا هنوز ادارات درست نشده و بعضی از زنان

بی حجاب انـد. حضـرت امام انتظار داشـتند که آقایان متوجه شونـد تاریخ جدیدی شـروع شده و همه جایگاه تاریخی انقلاب اسـلامی را از این زاویه ملاـحظه کننـد که بـا طلوع انقلاـب اسـلامی بشـر در مقیاس جهانی و در ایران به طور خاص، وارد فاز تـاریخی عبور از عـالم مـدرن شـده، منتها این فازِ تاریخی مثل همه ی تحولات تاریخی دیگر امری ناگهانی نیست که سـریعاً با ثمرات آن روبرو شویم بلکه یک فراینـد طولانی تاریخی است، همان طور که انتقال از قرون وسـطی به مدرنیته حداقل ۲۰۰ تا ۲۵۰ سـال طـول کشــید - از نیمـه ی دوم قرن ۱۲ میلادی تـا نیمـه ی دوم قرن ۱۴. طلیعه هـای ظهور مـدرنیته را در شـعری از فرانچسکو بتزاک از اولین شاعران مدرن تا داستان های هرزه و عشقی کامرون می توان یافت-(۱) بر همین اساس اگر از ظهور امری در تاریـخ سـخن می گوئیم به معنـای ظهور ناگهـانی و لحظه ای نیست، همـان طور وقتی بحث از انحطاط مـدرنیسم می کنیم به فرایند انحطاط نظر داریم که شروع آن انحطاط تا تحققِ انقراض، ۲۰۰- ۳۰۰ سال طول می کشد، تازه وقتی انحطاط به انقراض انجامیـد و تمـدن جدیـد حاکم شـد، محقق شـدن تمـدن جدیـد نیز یک فرآیند چند صد ساله است. مهم آن است که بدانیم وقتی جامعه و یا افرادی نظر به تمدن جدید داشتند در طول مدت فرآیندِ به صحنه آمدن آن تمدن، در تاریخی از نشاط و هدفداری و معنویت به سر می برند.

ص: ۲۹۲

۱- - در این مورد به سـخنرانی دکتر شـهریار زرشـناس تحت عنوان «تـأملی در ماهیت رسانه ی تصویری در دوران گـذار»، در سایت رجا نیوز در تاریخ چهارشنبه ۲۱ تیر ۱۳۹۱ رجوع شود.

حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» انتظار داشتند که مقدسین متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی که رجوع به توحید دارد، بشوند. هرچند فضای دانشگاه های ما به نحوی همه جانبه وارد فرآیندِ تمدن اسلامی نشده و بعضی از اساتید سعی بر محکم کردن مناسبات جهان مدرن در تئوری های سیاسی خود دارند تا دانشجویان متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی نشوند و در نتیجه انقلاب را بی آینده بدانند و تحت تأثیر افکار به اصطلاح روشنفکران غرب زده، خود را در مقابل فرهنگ غرب ببازند، ولی انقلاب اسلامی در محلی از تاریخ قرار دارد که این تلاش ها کاری از پیش نمی برد. جریان روشنفکری غرب زده از همان ابتدای دولت سازندگی چنین القاء کردند که انقلاب اسلامی حادثه ای است در کنار نظام مدرن و باید در چنین فضایی خود را تعریف کند و متأسفانه عده ای تحت تأثیر این فکر قرار گرفتند و تا آن جا کار جلو رفت که عده ای در همان زمان ها بورسیه ی تحصیل به خارج گرفتند تا به عنوان کارگزاران آینده ی نظام اسلامی بتوانند نظام ایران را در کنار فرهنگ مدرن جای دهند.

تفاوت دولت ها نسبت به انقلاب در این بود که بعضی از آن ها از یک طرف متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی هستند و از طرف دیگر انحطاط و انقراض تمدن غرب نیز از چشمشان پنهان نمی باشد و با این ملاک می توان فهمید چه نوع دولتی در آینده می تواند بستر تحقق اهداف انقلاب اسلامی باشد و چه نوع دولتی نمی تواند بستر تحقق اهداف انقلاب قرار گیرد.

ص: ۲۹۳

ضعف های اجرایی چیزی است که همه ی دولت ها دارند، زیرا ساختار فرهنگی و اقتصادی ما در حال حاضر در درون فرهنگ مدرنیته و تحت تأثیر آن قرار دارد و ما در حال حاضر از این جهت در قسمت تاریک تاریخ مان به سر می بریم، با این تفاوت که با انقلاب اسلامی عزم عبور از نقص های تاریخی در ما ظهور کرده و این چیزی نیست که با ممانعت روشنفکرانِ تحت تأثیر غرب تغییر کند.

نفهمیدنِ جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی موجب شد که عده ای نزد خود حساب کردند می توانند از خارج بیایند و همراه با روشنفکرانِ داخلی، ارزش های انقلاب را دگرگون کنند، با این نیت در بعضی از دولت ها نفوذ کردند. ولی یک چیز را متوجه نبودند و هنوز هم متوجه نیستند و آن جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی است. در حالی که مقام معظم رهبری«حفظه الله» متوجه مسیر تاریخی انقلاب اسلامی بوده و هستند و بدون آن که برخورد مستقیمی با آن ها داشته باشند، با زنده نگه داشتن روح انقلاب، نفوذ جریان روشنفکری غرب زده را هر روز بی خاصیت تر می کنند. بر اساس این نگاه است که می توان فهمید؛ نه احزاب غرب گرا در ایران ماندنی اند و نه حاکمان سعودی در کشور عربستان، زیرا با ظهور انقلاب اسلامی چشم ها و قلب ها به جایی افتاده است که فرایند حاکمیت مردم را به جای حاکمیت قبایل و یا سرمایه داران، دنبال می کند. جریان های داخلی هم اگر نتوانند خود را ذیل شخصیت حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» قرار دهند، در فرآیند تاریخ جدید از تاریخ بیرون می افتند، اگر صدها حزب هم تشکیل دهند و همه ی مراکز قدرت را هم در دست

بگیرند، تا تکلیف خود را نسبت به انقلاب درست روشن نکنند نتیجه ای درازمدت از زحمات خود نمی گیرند.

این مثال ها را زدم تا بتوانم عرض کنم: اگر جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم متوجه خواهیم شد باید بدانیم ابتدا لازم است شخصیت اشراقی حضرت امام را پیدا کنیم و به تعبیر دیگر باید امام را آن طور که هست و نه آن طور که سیاسیون به ما معرفی می کنند، پیدا نماییم. بنده قبول ندارم همه ی ما امام را پیدا کرده ایم ولی قبول دارم افرادی مثل مقام معظم رهبری امام را پیدا کرده اند که البته لازم است دلایل و شواهدی برای این ادعایم عرض کنم تا اگر درست بود شما هم عرض بنده را تصدیق کنید.

راز ریزش ها در انقلاب

اگر بنده بخواهم به شما عزیزان خدمتی کرده باشم، با توجه به سن بیشتر و مختصر تجربه ای که به دست آورده ام، آن خدمت آن است که معلوم کنم شما در کجای تاریخ تان قرار دارید و برای این کار باید شخصیت امام را درست به شما نشان دهم، چیزی که تا حدّی در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» به عهده گرفته ام. سعی بنده در آن کتاب آن بوده که عزیزان متوجه شخصیت اشراقی امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» باشند و طوری خود را تربیت کنند که بتوانند با ملکوت خود، نظر به ملکوت حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» بیندازند وگرنه سرنوشتی جدای سرنوشت سیاسیون سیاسی کار نخواهید داشت.

ص: ۲۹۵

این که عرض کردم مقـام معظم رهبری«حفظه الله» امـام«رضوان الله تعـالی علیه» را پیـدا کردنـد به جهت تعبیراتی بود که ایشان نسـبت به امام دارنـد، تعبیراتی که حکایت از عمق بینش ایشان نسـبت به امام می کند. بنده یک جمله از مقام معظم رهبری در توصـیف امام در اولین روزهایی که حضـرت امام«رضوان الله تعالی علیه» رحلت کردنـد می آورم و یک جمله هم از دهه های بعد؛ دقت در بقیه ی صحبت های ایشان را به عهده ی خودتان می گذارم.

رهبر انقلاب در سال ۱۳۶۸ چند روز بعد از رحلت حضرت امام می فرمایند:

«امـام خمینی شخصـیتی آنچنـان بزرگ بـود که در میـان بزرگـان و رهـبران جهـان و تاریـخ به جز انبیـاء و اولیـاء معصومین به دشواری می توان کسـی را بـا این ابعـاد و این خصوصـیات تصور کرد. .. آن بزرگوار قوّت ایمـان را بـا عمل صالـح و اراده ی پولادین را با همت بلنـد و شـجاعت اخلاقی را با حزم و حکمت و صـراحت لهجه را با بیان صـدق و متانت و صـفای معنوی و روحـانی را بـا هوشـمندی و کیـاست و تقـوا و ورع را بـا سـرعت و قـاطعیت و ابهت و صـلابت رهـبری را بـا رقّت و عطوفت و خلاصه بسـی خصال نفیس و کمیاب را که مجموعه ی آن ها در قرن ها و قرن ها به ندرت ممکن است در انسان بزرگی جمع شود و همه و همه را با هم داشت. الحق شخصـیت آن عزیز یگانه شخصیتی دست نایافتنی و جایگاه والای انسانی او جایگاهی دور از تصور و اساطیر گونه است.»(۱)

و در تاریخ ۲۱/۱۱/۹۰ یعنی پس از گذشت بیست سال می فرمایند:

۱- – ۱۸/۳/۶۸.

«امام عزیز ما آن مرد عظیمی که بلا شک خداوند لمعه ای و لمحه ای از انوار طیبه ی نبوت ها را در وجود او قرار داده بود»

ملاحظه کنید کسی دارد این سخنان را می گوید که اولاً: در هوش و فراست زبان زد خاص و عام است. ثانیاً: نشان داده به خوبی الفاظ را در جای خود به کار می برد. حالا چنین فردی می گوید: خداوند از همان نوری که به انبیاء خود داد به حضرت امام داده است. این سخن را یک آدم عامی نمی گوید که نفهمد نور انبیاء یعنی چه. چند نفر از اهل فکر را می شناسید که چنین تعبیراتی را برای حضرت امام به کار برده باشد؟ آیا نباید بپذیریم مقام معظم رهبری«حفظه الله» چیزهایی در شخصیت امام دیده اند که کمتر کسی دیده است، همان چیزهایی که شهدا و سرداران، اندکی از آن را دیدند و در مقابل شخصیت امام شخصیت خود را نفی کردند؟ روایات نیز ما را متوجه وجود افرادی در اسلام کرده که به نور نبوت منورند، هنر ما آن است که بتوانیم آن ها را درک کنیم. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داریم که انسان اگر با قرآن و فرهنگ قرآن مأنوس شد به جایی می رسد که: «فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتِ النُّبُوَّةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ وَ لَكِنَّهُ لَا يُوحَى إِلَيْه»(۱) گویا نبوت در بین دو پهلوی او درج شده ولی به او وَحی نمی شود.

راز ریزش های انقلاب - اعم از ریزش مبارزان قبل از انقلاب و ریزش بعضی از روحانیون - را در تفاوت نگاه آن ها با نگاه مقام معظم رهبری نسبت به حضرت امام باید جستجو کرد. بعضی ها مثل آقای منتظری فکر کردند شخصیت حضرت امام در مجتهد بودنشان محدود است، گفتند:

۱- - «الکافی»، ج ۲، ص ۶۰۴.

امام مجتهدانـد، من هم مجتهدم. و متوجه نشدند او یک شخصـیت اشـراقی است که راز نجات جهان اسـلام و جهان بشـری بر قلبش اشـراق شده است و در این راسـتا اگر همه ی اساتید اخلاق و مراجع تقلید ذیل شخصیت حضرت امام قرار گیرند اخلاق و فقه شان معنا پیدا می کند و از تاریخ بیرون نمی افتند. این بسیار شبیه آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: « مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً»(۱) هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. با این که ممکن است طرف به نبـوت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و به قرآن ایمـان داشـته باشـد ولی اگر امـام زمـان خود را نشـناسد هویت اسـلامی خود را در زمان خود نشـناخته است. حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به همان معنا در حال حاضر هویت اسلامی ما به حساب می آیند و در همین راستا و ذیل شخصیت حضرت امام، مقام معظم رهبری«حفظه الله» امروز هویت اسلامی ما محسوب می شوند و این را وقتی درست درک می کنیم که جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم.

آن هـایی که جایگـاه تـاریخی اسـلام را که مرحله ی عبور از جاهلیت آن زمان بود نشـناختند عملاً با غفلت از شخصـیت علی علیه السـلام ، در جـاهلیت آن زمان ماندنـد و راه را برای حزب اموی هموار کردنـد و هنر شـیعه آن بود که در شخصـیت علی علیه السلام به اسلام ناب رجوع کرد. اکنون نیز قصه از همین قرار است و رجوع به امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» ما را در ادامه ی همان تاریخی قرار می دهد که با غدیر شروع شد.

۱- - إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۴۲.

رابطه ی اشراقی مؤمنین با امام معصوم

یکی از دوستان به بنده می فرمود این طور که امام را مطرح می کنی ممکن است بعضی تصور کنند غلوّی در کار است، بنده معتقدم مدرنیته بلایی بر سر ما آورده است که ما دیگر قدیس شناسی را از دست داده ایم. به قول حافظ:

رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس

گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت

مدرنیته انسان های بزرگ را انسان هایی می داند که در فرهنگ مدرنیته پروریده شده باشند، مثل جان لاک و ژان ژاک روسو، نهایتاً آقای خمینی را هم در همان حدّ می داند و این نوع نگاه به انسان ها را بر ما حاکم کرده که در آن نگاه هرگز انسان های قدسی معنا نداشته باشند چه رسد به این که تلاش کنیم خود را ذیل شخصیت آن ها قرار دهیم. دین ما می گوید کسانی در این عالم هستند که ذیل فرهنگ ائمه علیهم السلام ، شخصیت اشراقی پیدا کرده اند و با شخصیت اشراقی شان تاریخ جدیدی را در مقابل جامعه می گشایند و جامعه را به سوی هدف اصلی اش جلو می برند. در روایت داریم که ابن عباس از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد آیه ی «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» یعنی از فراست و هوشیاری انسان مؤمن بترسید زیرا او به نور خدا به همه چیز می نگرد. سؤال کرد: «یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ کَیْفَ یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» ای امیرالمؤمنین! چگونه مؤمن به نور خدا به عالم می نگرد؟ «قَالَ علیه السلام لِأَنَّا خُلِقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ خُلِقَ شِیعَتُنَا مِنْ شُعَاعِ نُورِنَا فَهُمْ أَصْفِیَاءُ أَبْرَارٌ أَطْهَارٌ مُتَوَسِّمُونَ نُورُهُمْ یُضِیءُ عَلَی مَنْ سِوَاهُمْ کَالْبَدْرِ فِی

اللَّيْلَهِ الظَّلْمَاء»(۱) حضرت فرمودند: زیرا ما از نور خدا خلق شده ایم و شیعیان ما از پرتو نور ما آفریده شده اند، آن ها برگزیده و پاک و پاکیزه و مشخص هستند، نور آن ها طوری بر نور دیگران درخشش دارد مانند ماه چهارده که در شبی تیره و ظلمانی درخشش دارد.

امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» طوری خود را در فهم معارف اهل البیت علیهم السلام و دل دادن به آن ذوات مقدس تربیت کردند که نه تنها به نور اهل البیت علیهم السلام می بینند بلکه حقیقتاً مصداق سخن امامان معصوم اند. آنجا که امامان خصوصیات بعضی از شیعیان را ذکر می کنند و می فرمایند این ها در قیامت - که حقیقت هر چیز ظهور می کند- با ما هستند. و یا حضرت امام کاظم علیه السلام می فرمایند: «طُوبَی لِشِیعَتِنَا الْمُتَمَسِّکِینَ بِحَبْلِنَا فِی غَیْبَهِ قَائِمِنَا الثَّابِتِینَ عَلَی مُوَالاتِنَا وَ الْبَرَاءَهِ مِنْ أَعْدَائِنَا أُولَئِکَ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ قَدْ رَضُوا بِنَا أَئِمَّهً وَ رَضِینَا بِهِمْ شِیعَهً فَطُوبَی لَهُمْ هُمْ وَ اللَّهِ مَعَنَا فِی دَرَجَتِنَا یَوْمَ الْقِیَامَه»(۲) خوشا به حال آن دسته از شیعیان ما که در غیبت قائم ما چنگ به دوستی ما زده، و بر محبت ما ثابت می مانند و از دشمنان ما بیزاری می جویند.آن ها از ما و ما از آن ها هستیم. آن ها به ما امامان دل بسته اند و ما نیز آن ها را شیعیان خود می دانیم و از آن ها خشنود می باشیم. خوشا به حال آن ها به خدا قسم آن ها در روز قیامت در درجه ی ما خواهند بود .

معیّت با امام معصوم در کنار حبّی که انسان به امام پیدا می کند، در عین حفظ مراتب، موجب یک نوع اتحاد با امام می شود، به طوری که

۱- - بحارالأنوار، ج ۲۵، ص: ۲۱.
۲- - إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۳۳.

جـان انسـان در ذیل مقام نوری امام قرار می گیرد، مثل رابطه ی نور بی رنگِ پائینی با نور بی رنگ بالایی که در عین اتحاد و یگـانگی، یکی ذیـل دیگری است. رابطه ی نور سـبز و زرد و آبی و نیلی و بنفش در طیف نوری غیر از رابطه ی نور بی رنگ بالایی با نور بی رنگ پائینی است، نور زرد و سبز در عرض هم هستند و در واقع نور سبز یک چیزی دارد که نور آبی ندارد و عکس آن. اما نور بی رنگ بالایی و پائینی تفاوتشان در شدت و ضعف است ولی همه ی آنچه که نور بالایی دارد، نور پائینی به صورت نـازل تر دارد، در عین یک نحوه ارتباطی که بین آن ها هست. نبایـد از تفاوت میان نسـبت اشـراقی با امام معصوم و نسـبت علمی با امام معصوم غفلت شود. در نسبت اشراقی، انسان با رجوع قلبی به امام معصوم، ذیل وجود نوری ایشان قرار می گیرد و عملاً صورت نازل ترِ انوار امام خواهد بود. به همین معنا در روایت بسـیار ارزشـمندی از امام صادق علیه السـلام داریم که: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِی أَقَالِیمِ الْأَرْضِ فِی كُلِّ إِقْلِیمٍ رَجُلًا یَقُولُ عَهْدُكَ فِی كَفِّكَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَیْكَ أَمْرٌ لَا تَفْهَمُهُ وَ لَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فِیهِ فَانْظُرْ إِلَى كَفِّكَ وَ اعْمَلْ بِمَا فِیهَا »(۱) وقتی قائم قیام کند به هر ناحیه از نواحی زمین کسی را می فرستد و می گوید تعهـد و پیمانت - دسـتورالعمل تو- در کف دست تو است، چون امر مهمی به تو روی آورد که تو آن را ندانی و در انجام آن سر گردان شـوی، بـه کـف دسـتت بنگر و تصـمیم خـود را بگیر و عمـل کـن. این روایت حکـایت از آن دارد که ذیـل اشـراق حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، هر کدام از یاران حضرت دریچه ای می شوند که عالم غیب و معنا بر قلبشان

۱- - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۵- محمدبن ابراهیم نعمانی، الغیبه، ص ۳۱۹.

گشوده می گردد. قرارگرفتن ذیل فرهنگ دینی وقتی به صورت اشراقی واقع شد، چیز فوق العاده ارزش مندی است.

ذیل فرهنگِ دینی قرارگرفتن به این معنا است که جان و قلب را تحتُ الشّعاع آن فرهنگ قرار دهیم و موانعِ تجلی نورِ حقایقِ قدسی را از جان خود بزدائیم.

کسی می تواند ذیل نور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد و مأمور انجام دستورات آن حضرت شود که وَحی الهی را قبول داشته باشد، شریعت محمدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را با جان و دل پذیرفته و ولایت امام معصوم را فهمیده باشد، آن هم به صورت اشراقی و نه صرفاً عقلی. این انسان در شرایطی است که دریچه های عالم غیب بر جانش گشوده می شود.

در دفاع مقدسِ هشت ساله ملاحظه می فرمودید چگونه انوار معرفت به قلب جوانان بسیجی ما هم اشراق می شد. این که شما از فهم سرداران بسیجی حیرت می کنید به جهت اشراقی بود که ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به آن ها می رسید. مثل آن نوری که به قلب حواریون حضرت عیسی علیه السلام رسید و قرآن در آیه ۱۱۱ سوره مائده متذکر آن است.

روایت فوق که از حضرت صادق علیه السلام عرض شد می خواهد به ما بفهماند که انسان ذیل شخصیت امام معصوم به جایی می رسد که نور امام به صورت نازله برای انسان نیز ظهور می کند و این قاعده همچنان می تواند پا بر جا باشد و شما نیز با نسبت قلبی و ملکوتی که با حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» برقرار می کنید می توانید به صورت نازل تر مظهر انوار شخصیت اشراقی او باشید. عمده آن است که به اشاره ی آن روایت

ص: ۳۰۲

متوجه ی جریان چنین قاعده ای در عالم باشیم و حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را از این زاویه بنگریم که ایشان به عنوان مظهر انوار جامع اهل البیت علیهم السلام ، وسیله ی سر و سامان دادن جامعه ی خود و جهان اسلام هستند، آن هم به روشی که اهل البیت علیهم السلام با عقل قدسی خود جهان را سر و سامان می دهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «إنَّ فی اُمّتی محدثین مُکلّمین»(۱) در امت من کسانی هستند که صدای فرشتگان را می شنوند و فرشتگان با آن ها سخن می گویند. اگر حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را مصداق چنین افرادی از امت رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانیم، چه کسانی را مصداق این روایت بدانیم؟ و نیز آن حضرت می فرمایند: «إنَّ لِلّهِ عباداً لَیسُوا بِأنبیاء یغْبِطُهُمُ النَبیون»(۲) برای خداوند بندگانی است که پیامبر نیستند ولی انبیاء غبطه ی آن ها را می خورند. آیا حضرت امام روح الله«رضوان الله تعالی علیه» مصداق چنین بندگانی نیستند تا ما خود را در ذیل شخصیت او و به عنوان عدول این قرن، قرار دهیم؟

تفاوت علمای دین

بعضی از علمای دین به جهت معارف خاصی که دارند می توانند رابطه شان را با امام معصوم، به صورت رابطه ای اشراقی شکل دهند و ملکوت خود را به امام معصوم وصل کنند، باید در راستای رابطه با این عالمان، بین این ها با علمایی که رابطه ی علمی با روایات ائمه علیهم السلام برقرار

ص: ۳۰۳

۱- - ریاض السالکین، سیدعلی خان حسینی مدنی، ج ۶، ص ۳۹۳.

۲- - همان.

می کننـد، فرق بگـذاریم و متوجه باشـیم وقتی بعضـی از عالمـان دین توانسـتند رابطه ی ملکوتی بـا انوار مقـدس امامان برقرار کننـد، یـک نحوه اتحـاد بـا امامان برقرار کرده انـد و به انـدازه ی طلب و تقاضایی که در رجوعِ خود با امامان دارنـد، نور ائمه علیهم السـلام بر قلب این نوع علمـاء اشـراق می شود. با این توضـیح اخیر و با نظر به علمایی که رابطه ی اشـراقی با ائمه علیهم السـلام دارنـد، بایـد متوجه تفـاوت بین رجوع اشـراقی آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» به ائمه علیهم السـلام و رابطه ی اشـراقی حضـرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» با ائمه علیهم السـلام شده باشـید. حضرت آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» می خواهند خودشان را واقعاً ساخته و پرداخته درگاه الهی بکننـد، از چهارده سالگی که به نجف مشـرف می شوند چنین طلب و تقاضایی دارند و بحمدالله به نتیجه می رسـند و امامان علیهم السلام هم دستشان را می گیرند و ایشان هم دست خیلی ها را گرفتند. ولی رجوع حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به ائمه علیهم السلام - در عین تلاش برای اصلاح خود- متفاوت است.

حضـرت امـام دغـدغه ی خود را نجـات جهـان اسـلام از هجومی قرار داده انـد که فرهنگ غرب می خواهـد بر سـر ما بیاورد. حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در جریان شـیخ فضل الله نوری و شهادت ایشان به وسیله ی روشنفکران غرب زده که انقلاب مشـروطه را مصادره کردنـد، به جای این که تنها در حوزه بنشـینند، پا به پای جریان مرحوم مدرس مسائل جامعه را دنبـال می کننـد تـا می رسـد به فعالیت های سیاسـی مرحوم آیت الله کاشانی، خودشان می فرماینـد: من در آن جلسه که وقتی مرحوم کاشانی وارد شد - به جهت تبلیغات منفی ملی یون از او- جا برایش باز نکردند،

حاضر بودم. بعد هم حساسیت ایشان نسبت به جریان انجمن های ایالتی و ولایتی و نقشه ی استحاله ی زنان در فرهنگ غرب و اعتراضات سال ۱۳۴۱ و بعد هم جریان کاپیتولاسیون را می دانید و همگی صدای اعتراض امام را شنیده اید. حال رجوعِ چنین عارفی به خدا با این سطح از آگاهی و حساسیت، از چه جنسی خواهد بود؟ وقتی طلب و تقاضای او آن است که خدایا اسلام دارد از نظام حیات بشر در مناسبات تربیتی اقتصادی سیاسی به حاشیه می رود تا نفی شود،(۱)

معلوم است که خداوند براساس آمادگی ایشان، راه نجات اسلام را بر قلب شان اشراق می کند و بر همین اساس است که باید بدانیم انقلاب اسلامی یک اشراق الهی است به قلب حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» با همان حالتِ جامعیتی که یک اشراق دارد.

البته در این جلسه در حدّ سر فصل می توان موضوعات را مطرح کرد و معلوم است تازه وقتی از بنده پذیرفتید که انقلاب اسلامی به قلب حضرت امام اشراق شده صدها سؤال برایتان پیش می آید که تا آن سؤالات جواب داده نشود عزم شما جهت هماهنگی با انقلاب اسلامی از این زاویه شکل نمی گیرد.

۱- - در سخنرانی در مهرماه ۴۳ فریاد برآوردند: «آقایان! من اعلام خطر می کنم. ...ای علمای ایران! ای مراجع اسلام! من اعلام خطر می کنم.ای فضلا! ای طلاب! ای حوزه های علمیه! ای نجف! ای قم! ای مشهد! ای تهران! ای شیراز! من اعلام خطر می کنم. و آن آقایانی که می گویند باید خفه شد و دم در نیاورد آیا در این مورد هم می گویند باید خفه شد؟ در اینجا هم ساکت باشیم و دم در نیاوریم؟! ما را بفروشند و ما ساکت باشیم؟ استقلال ما را بفروشند و ما ساکت باشیم؟! واللّه گناهکار است کسی که داد نزند، واللّه مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند. ای سران اسلام! بداد اسلام برسید. ای علمای نجف! بداد اسلام برسید. ای علمای قم! بداد اسلام برسید. رفت اسلام..». صحیفه امام ج۱.ص۴۱۸.

مسئله ی بسیار جدّی که بعد از فهم جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی پیش می آید این است که نسبت ما با انقلاب اسلامی باید چگونه باشد؟ که عرض شد تا نسبت خود را با امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» اشراقی نکنیم هرگز آن طور که باید نمی توانیم یار امام شویم و در تاریخ جدیدی که شروع شده وارد گردیم و از برکات آن بهره بگیریم.

حرکتی پیش تازانه

وقتی روشن شد ما هویت دینی خود را تنها در ذیل تاریخی می توانیم به ظهور برسانیم که حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» گشوده است، باید بدانیم برای زمینه سازی افق هایی که انقلاب اسلامی می خواهد در تاریخ بگشاید، لازم است حرکت پیش تازانه داشته باشیم آن هم در شرایطی که نه ابزارهای دست یابی به آن افق ها را داریم و نه حتی تصویری روشن و عینی از آنچه بنا است رخ بدهد، مگر به اجمال. البته اگر نسبتِ خود را با شخصیت اشراقی امام درست تعریف کردیم و اگر نگاه مان نسبت به امام از جنس نگاهی شد که مقام معظم رهبری«حفظه الله» از امام یافته اند، مثل رهبری عزیز در سخت ترین شرایط، حتی در کوران جنگ نرم با فرهنگ غربی، بهترین تصمیمات را می گیریم، بدون آن که مرعوب برنامه های دشمنانی شویم که چهار صد سال تجربه ی تمدنی دارند و با همه ی ساز و کارهایشان به جنگ انقلاب اسلامی آمده اند.

در جنگی که بین ماده و معنا واقع شود حتماً ماده محکوم به شکست است ولی به شرطی که ما وفادار به اشراقی باشیم که از آسمان آمده تا

زمین را آسمانی کند. همین طور که دست شما - به عنوان یک پدیده ی مادی- در مقابل اراده ی شما - به عنوان یک پدیده معنوی- هیچ مقاومتی نمی توانـد از خود نشان دهـد و اگر شـما اراده کنیـد دست خود را بالا بیاوریـد، دست شـما هیـچ نحوه قـدرتی از خود نـدارد، مسلّم جنـگ بین مـاده و معنا به پیروزی عالم معنا ختم می شود. چنین جبهه ای از طریق حضـرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» در تاریخِ جدیـد گشوده شـده است که می توانـد در دفاع هشت ساله با نمایش ایمان و ایثار، پیروزِ میـدان باشد و در فتنه ی سال ۸۸ با نمایش ایمان و بصـیرتی معنوی، آن فتنه را خنثی کنـد. حال اگر با همان رجوعِ ملکوتی به اشـراقِ حضـرت امـام«رضوان الله تعـالی علیه»،کـار را ادامه دهیم، در جبهه ی خطرنـاک جنگ نرم - در موضوعات فرهنگی و اقتصادی - نیز پیروز میدان خواهیم بود، بدون آن که در این جبهه - که دوست از دشـمن به راحتی شـناخته نمی شود- توسط کسانی که اصـرار دارنـد آمریکا را نمی توان نادیده گرفت، به خودمان شـلیک کنیم و به اسم واقعیت گرایی از آرمان گرایی منطقی خود دست برداریم و خود را محکوم سبکی از زندگی بکنیم که غرب الگوی آن است.

یـک نگاه به حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» این است که امام انسان خوب و وارسـته ای بود و در عین حال که او فکر دارد ما هم فکر داریم و حالا که ایشان رحلت کرده انـد و زمانه عوض شده، وقت آن است که ما بر روی فکر خود تأکید کنیم تـا بـا نظر به واقعیتِ آمریکـا، کشور را نجـات دهیم و به زبـان بی زبـانی می خواهنـد بگوینـد مقـام معظم رهبری در این موضوع واقع بینانه عمل نمی کنند، باید کمک شان کرد تا از اصرارشان بر

نگاه حضرت امام عدول کنند و واقعیات را ببینند. این یک نگاه به حضرت امام است که خود را دوست امام و رهبری می داند و مثل آن کسی که می گفت: «اَنَا زَميلُ مُحَمَّد»(۱) من دوست محمـدم، ولی کار خود را می کرد، به امام و رهبری احترام می گذارنـد و کار خود را می کننـد. خلیفه ی دوم معتقـد بود همین طور که شتر دوره ی جوانی و پیری دارد، اسـلام هم دوره ی جوانی و پیری دارد و بعـد از رحلت رسول خـدا دوره ی پیری اسـلام شـروع شـد، در این مرحله بایـد به کمک اسـلام آمـد و بعضی از احکام و عمل کردهای آن را تغییر داد.(۲)

در این راستا بعضی ها معتقدند باید از اهدافی که امام«رضوان الله تعالی علیه» برای انقلاب تعریف کرده اند عدول کرد. مقام معظم رهبری در این رابطه در تاریخ ۳/۵/۹۱ بحث آرمان گرایی و واقعیت گرایی را برای کـارگزاران نظام اسلامی مطرح کردند تا روشن شود آرمان گرایی ما عین واقعیت گرایی ما است.

با توجه به چنین برداشتی از اسـلام که دوره ی اسـلام تمام می شود، خلیفه ی دوم می گوید «مُتْعَتان کانَتا عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللّٰه صلی الله علیه و آله أَنَا أَنْهی عَنْهُما وَ أُعاقب عَلَيْهِما»؛(۳) دو متعه در زمان رسول خدا صـلی الله علیه و آله بود که من آن دو را نهی می کنم و هر کس انجام دهـد تنبیه می نمـایم. کسـانی که می گوینـد چرا مقام معظم رهبری عقل خود را متوقف به امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» کرده

۱- - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱۲، ص۱۲۱-۱۲۲.

۲- - به کتاب «خطر مادی شدن دین» از همین مؤلف رجوع شود.

۳- - علی رضـا کهنسـال، نهـج الحـق و کشف الصـدق، ص ۲۸۱، تفسـیر کبیر فخر رازی، ضـمن تفسـیر آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُن..»

است، به این نکته توجه ندارنـد که ایشان معتقدنـد امام یک شخصـیت اشـراقی است که متذکرحقیقت دوران است و لذا مقام معظم رهبری به طور مکرّر در انجام بعضـی از کارها می فرمایند: چون امام عزیز آن کار را انجام دادند من هم انجام می دهم، یعنی امام را ملاک قرار می دهند.

این که ملاحظه می کنید مقام معظم رهبری بهترین انتخاب و بهترین عمل را در دوران معاصر انجام داده اند به جهت آن است که نسبت شان را با امام غیر از آن نسـبتی قرار دادنـد که عـده ای در عین احترام به امام کار خودشان را می کننـد. مقام معظم رهبری می فهمنـد شخصـیت حضـرت امام جایگاهی در تاریـخ ما دارند که آن جایگاه را خداوند اراده کرده است و تاریخ ما ذیـل شخصـیت حضـرت امـام به گشایش خاص خود می رسـد و لـذا اگر توانستیـد جایگاه تاریخی امام را به همان شـکل که خداونـد او را پرورانـده است بفهمیـد مثل آن است که با شـهدا زنـدگی می کنید به شـرطی که مثل شـهدا نگاهمان را به امام نگـاهی اشـراقی قرار دهیم و طوری ملکوت خود را بپرورانیم که بتوانـد ذیـل ملکوت حضـرت امـام قرار گیرد. در این صورت است که مـا در این دوران درست عمـل خواهیم کرد و وارد یـک نوع اتحـاد قدسـی بـا همـدیگر می شویم که مطلوب همه ی انبیاء بوده است. در چنین شـرایطی گروه ها با هر سلیقه ای، در ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام به راحتی همدیگر را درک می کننـد. آری اگر توانستیـد حضـرت روح الله را پیـدا کنیـد و ذیل شخصـیت او قرار گرفتید آن وقت تفاوت سـلیقه ها هرگز کدورت به میان نمی آورد بلکه منجر به درک فکر همدیگر می شود.

ص: ۳۰۹

خطر انقلاب اسلامی منهای سیره ی امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»

این روزها نقشه های عجیبی برای ما کشیده اند که شخص امام را از ما بگیرند و در این رابطه صرفاً به تئوری انقلاب اسلامی تأکید می کنند و نه سیره ی حضرت امام، تا بعداً هر طور خواستند امام را تفسیر کنند که نمونه ی آن را در فتنه ی سال ۸۸ دیدید که عده ای سنگ حضرت امام را به سینه می زدند ولی نظام اسلامی را تا حدّ براندازی تهدید کردند.

اگر شخص امام و سیره ی او را از ما بگیرند از آن اتحاد قدسی که به دنبال آن هستیم محروم می شویم و نمی توانیم با افراد، هرچند از یاران انقلاب اسلامی بوده باشند، تفاهم کنیم. شما به نامه ی ۷۷ نهج البلاغه نگاه کنید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس می فرمایند: وقتی می خواهی با خوارج بحث کنی به قرآن و آیات آن استناد نکن بلکه به سیره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله که نمود تحقق قرآن است، استناد کن. می فرمایند: «لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ» با استناد به قرآن و آیات قرآن با آن ها محاجه و مباحثه نکن، زیرا قرآن وجوه مختلفی را تحمل می کند و لذا تو یک چیز می گویی و آن ها هم چیز دیگر می گویند، تو یک آیه می آوری، آن ها هم یک آیه می آورند. «وَ لَكِنْ حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصاً» و لکن تو با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن ها محاجه کن که به عنوان حرکتی عینی نمی توانند از آن فرار کنند. یعنی شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عنوان نمونه ی کامل قرآنی در میان بیاور. در همین راستا عرض می کنم انقلاب اسلامی بدون سیره و شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» عملاً انقلاب اسلامی منهای انقلاب اسلامی است و

ص: ۳۱۰

اگر سیره ی حضرت امام - که رهبری بر آن تأکید دارند- به حاشیه رود هرگز به آن «وحدت قدسی» که شدیداً به آن نیاز داریم نمی رسیم و تفاوت سلیقه ها منجر به تخاصم بین افراد می شود که این نقطه ضعف اصلی ما است. ولی وقتی متوجه بودیم که انسان های متعالی، تاریخِ متعالی را بنیاد می نهند و نَفَس های جان بخشِ آن ها است که می توانند از گوش ها بگذرد و بر جان ها بنشیند و منادی رستگاری باشد، می فهمیم هرگز نمی توانیم از حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» بگذریم زیرا خداوند او را در این تاریخ برای جهت گیری ما به سوی نور تربیت کرده است.(۱)

حرف بنده در رابطه با نگاه به جایگاه تاریخی حادثه ها ناقص ماند ولی امید است بابی جهت تفکر در این مورد در مقابل عزیزان باز شده باشد تا در آینده باز به آن بپردازیم.(۲)

۱- - مقام معظم رهبری در ۱۴/۳/۱۳۹۴ در سالگرد رحلت حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» موضوعِ حساس تحریف شخصیت امام را پیش کشیدند و متذکر شدند اگر سیره امام خمینی را در این زمان به حاشیه برانیم و به تعبیر ایشان گُم کنیم، سیلی می خوریم. و این نشان از اصالت شخصیت حضرت امام در این تاریخ دارد که تنها ذیل شخصیت او می توانیم به حیات معقول خود دست یابیم.

۲- - این بحث را می توانید با تفصیل بیشتر و با مقدمات لازم در کتاب «امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» و «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»».دنبال بفرمایید

نظر به جایگاه تاریخی حادثه ها

سؤال: فرمودید باید برای عبور از اندیشه هایی که اهداف انقلاب اسلامی را مدّ نظر ندارند، آن ها را بچشیم تا بتوانیم از آن ها عبور کنیم، چگونه می توانیم آن ها را بچشیم؟

جواب: تاریخی نگاه کردن به پدیده ها و حضور اسماء الهی را در هر دوره ای مد نظر داشتن، کمک بسیاری به مخاطب مان می کند تا بفهمد چگونه می تواند از طریق انقلاب اسلامی از تنگناهای تاریخی خود عبور کند. غفلت از این مسئله موجب می شود که ما عجله کنیم و متوجه نباشیم هر حادثه ای جای خاصی در تاریخ دارد و تا شرایط عبور از آن فراهم نشود قابل حذف از تاریخ نیست. ما حتی با نظر به جایگاه تاریخی حادثه ها از اصول گرایی حزبی که تا یک زمانی کمک کار انقلاب بود و انقلاب را نگه داشته، می توانیم عبور کنیم و به اصول گرایی اصیل تری که مقام معظم رهبری«حفظه الله» بر آن تأکید دارند برسیم ولی نمی توانیم اصول گرایی حزبی یا سایر جریان ها را که اهداف اصلی انقلاب را مدّ نظر نمی گیرند حذف کنیم. این که عرض می کنم برای عبور از اصول گرایی حزبی و قبیلگی یا هر جریانی که در تراز انقلاب اسلامی نیست، باید بتوانیم آن ها را بچشیم به این معنا است که اجازه دهیم با سعه ی صدر این جریان ها باطن خود را روشن کنند و تلاش کنیم مردم باطن آن افکار را ببینند تا برایشان روشن شود نهایت آن فکرها ما را به کجا می رساند. زیرا ما از طریق انقلاب اسلامی به چیز بالاتری نظر داریم و آن تمدن اسلامی است و نه ساختن فرقه ای تحت عنوان تشیع.

ص: ۳۱۲

عرض کردم ملت ایران به کمک حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» آقای بازرگان و نهضت آزادی را چشیدند و از آن ها عبور کردند. شهید محمد منتظری می خواست آن ها را حذف کند ولی امام می خواست از آن ها عبور کند. بنده معتقدم مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» از آنچه بعضاً در کشور بین جریان ها پیش می آید نگران نیستند چون شرایط عبور از این نوع افکار به فکر اصیل را می شناسند و بر همین اساس بر آزاداندیشی تأکید دارند.

با توجه به این که می دانیم انقلاب اسلامی یک حرکت توحیدی است و توحید در ذات خود نافذ است و موانع خود را دفع می کند و جلو می رود، باید متوجه عبور انقلاب از موانعی باشیم که برایش پیش می آید و نه نگران جریان هایی که می خواهند جهت انقلاب را به نفع خود تغییر دهند. انقلاب اسلامی این جریان ها را از تاریخ بیرون می کند.

عرض بنده این است: حال که متوجه شدیم باید جایگاه تاریخی حضرت امام را بشناسیم و او را در کلِّ این تاریخ نگاه کنیم نه محدود در گوشه ای از تاریخ، متوجه باشیم حتماً باید امام و انقلاب اسلامی را با نگاه اشراقی نگاه کرد. چون تاریخِ اولیاء و نحوه حضور آن ها در تاریخ، با نظر به اشراقی که به قلبشان شده برای ما ظهور می کند و رخ می نمایاند و معلوم است که اگر کسی بخواهد به امام و انقلابِ اشراقی او نگاه کند، باید خودش اشراقی بشود و ملکوت و قلب خود را به میان آورد، و این موضوع شوخی بردار هم نیست، محال است که ذیل نور شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار نگیریم و بتوانیم به حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نزدیک شویم. در کتاب «آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود»

بحث شد، خدای محمد صلی الله علیه و آله - که با تجلی بر قلب انسان ها ظهور می کند- با گرسنگی می ماند و با پر خوری می رود. اما خدای مفهومی این طور نیست و با توجه به این که خدای امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» از جنس خدای انبیاء است، باید ابتدا خود را اصلاح کنیم تا بتوانیم مردم را به شخصیت اشراقی حضرت امام دعوت نماییم. منظور این که اگر خواستیم با نگاه اشراقی به حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» نظر کنیم، باید ملکوت امام را با رشددادن ملکوت خودمان بیابیم و در این رابطه معرفت نفسِ سلوکی و معاد سلوکی و نقد غربِ سلوکی مدّ نظرمان قرار می گیرد. بنده در جلسات شرح کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهّم» همان اندازه توصیه به سلوک و معنویتِ مخاطَب داشتم که در جلسه تفسیر قرآن چنین توصیه هایی دارم، احساس بنده در شرح کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» آن بود که به لطف الهی مخاطب دارد از یک ظلمت به نور می رود.

در مکتب حضرت امام، باید عبور از غرب را با نگاه ملکوتی دنبال کنیم و این غیر از نقد غربی است که در محافل آکادمیک دنبال می شود. وقتی ذیل شخصیت حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» با نوری قدسی که شاخصه ی توحید محمدی صلی الله علیه و آله است از غرب عبور کردیم به تمدنی می رسیم که جریان روشنفکریِ منتقد غرب آن را درک نمی کند، از این جهت هرگز نمی فهمد ما چه کار می کنیم و ما نیز هرگز نباید به دنبال فهم یا تأیید آن هایی باشیم که نمی توانند تجزیه و تحلیل امور را بیرون از ملاک های غربی ببینند.

اساساً رجوع به حضرت امام، عین چشیدن طعم تلخ غرب و عبور از آن است و چون رجوع به حضرت امام رجوعی اشراقی و قدسی و ملکوتی است، همه ی لوازم آن رجوع نیز باید قدسی و ملکوتی باشد. مثل رجوعی که باید به مکتب ملاصدرا داشته باشیم، ما ملا صدرایی را می فهمیم که در بعضی از قسمت های کتابش عنوان «حکمةٌ عرشیه» را مطرح می کند و موضوعی را با ما در میان می گذارد که با عقل قدسی قابل درک است. او در کتاب «الوارداتُ القلبیه»، از معارف الهیه ای که به قلبش تجلی کرده است گزارش می دهد. ملاصدرا اصرار دارد که ما متوجه باشیم حکمت او حکمتی عرشی است، مشکل از وقتی شروع شد که حکمت های عرشی او را به علمی حصولی تبدیل کرده ایم. پس در یک کلمه اگر با نگاه ملکوتی، استعدادهای فرهنگ غرب را بیابیم و فعلیت آن را در نظر بگیریم و برای جامعه ی خود لوازم آن فکر را در عمل بنمایانیم، می توانیم از آن عبور کنیم تا در مرحله ای دیگر به آن بازگشت ننماییم.

شناخت ظرفیت زمانه شروع عبور از موانع

سؤال: با توجه به اهداف مقدسی که ما در متن انقلاب اسلامی در پیش داریم، چرا کارها جلو نمی رود؟ موانع کار کجا است؟ و چرا نمی توانیم از این موانع عبور کنیم؟

جواب: در مورد این که هر فکر و هر شخصی از نظر تاریخی جای خاصی دارد باید بیش از این با همدیگر صحبت می کردیم. در تاریخ خودمان پدیده های مختلفی ظهور کرد که با عبرت گرفتن از آنچه پیش

آمـد می توانید جایگاه فرهنگی خود را ارزیابی کنید و سـعی بفرمائید آنچه در این سال ها گذشت را بازخوانی نمایید. به نظر بنـده بعضـاً مـا ظرفیت زمـانه ای را که می خواهیم برنـامه هایمـان را در آن پیاده کنیم، در نظر نمی گیریم، از یک طرف مقام معظم رهبری قرار دارنـد که بسـیار مایل انـد ما از تنگنای تاریخی مان عبور کنیم و از طرف دیگر مردمی هسـتند که به شـدت آماده ی تحولی اساسـی در نظام اداری و اقتصادی هسـتند، ولی متوجه نیستیم در عین آن که انسان همیشه باید اهداف مقدس را مـدّ نظر داشـته باشـد، باید به ظرفیتی که زمانه برای تحقق آن اهداف دارد نیز توجه کند. عرض بنده این است که بیائید راز ممانعت هایی را که حتی از طریق جریان های اصول گرا نسبت به بعضی از برنامه های انقلاب پیش می آید بشناسید.

در این که انقلاب اسـلامی بحمدالله از تجربه ها ی گذشـته نردبان بزرگی می سازد و با جهشـی شایسـته موانع را پشت سر می گذارد، شک نداشته باشید. اما بالأخره از این موضوع ساده نگذرید که چرا هنوز نگاه های فرهنگی ما در بین نیروهای مذهبی متوجه جایگـاه تـاریخی انقلاب اسـلامی آن طور که شایسـته است، نیست و با طرح بهانه هایی نه چنـدان مطمئن به برنامه های انقلابی پشت می کنیم، در حالی که همه می خواهند مقاصد امام را در نظام اجرایی دنبال کنند. حال سؤال این است چرا هنوز تاریخ ما در بین نخبگان دینی ظرفیت تحقق اهداف متعالی انقلاب را ندارد، فکر می کنم برای خودِ رهبری نیز این عبرت پیش آمد؛ که گویا مذهبی های ما نیز تا آن جاها که ایشان می خواهند جلو بروند، همراهی نمی کنند و

بـدخواهان می تواننـد از طریق جریان هایی که در تاریـخ ما خانه کرده انـد نیروهای مـذهبی ما را تحت تأثیر قرار دهند و ما را متوقف کنند. رهبری نیز این عبرت را گرفته اند که در بین جریان های اصول گرا هم هنوز تاریخِ دفاعِ مستقیم از یک حرکت انقلابی نرسیده و اگر ایشان بخواهند تماماً انقلابی عمل کنند همان نیروهای مذهبی آقا را تنها می گذارند. مقام معظم رهبری با آن بصیرت الهی که دارند متوجه اند هنوز باید با نیروهای انقلاب مدارا کرد و ما هم باید بپذیریم که در ساختن زیرساخت های فکری متناسب اهداف انقلاب کارهای زمین مانده ی زیادی داریم.

همه باید متوجه باشیم که بعضـی از احزابِ سابقه دارِ دینی که نه ضد دین اند و نه ضد انقلاب، و سابقه ی مجاهده و زندان و شکنجه را نیز دارند، نوعِ نگاهشان به مذهب و انقلاب طوری است که آمادگی تحقق تمدنی بیرون از مدرنیته را بدون آن که به ساختارهای اساسی مربوط به انقلاب فکر کنند و بخواهند ما را از مشکلات بنیادینِ موجود رهایی دهند در خود رشد نداده اند. در همین راستاست که باید ما ظرفیت زمانه ی خود را بشناسیم که چرا زمانه هنوز نسبت به اهدافی که انقلاب باید به طور جدّی پشت سر بگذارد، حساس نیست و تنگناهای اساسی خود را نمی شناسد و از حساسیت هایی بالاتر از حساسیت های اصول گرایی سنتی جلوتر نمی رود. حتی عده ای بحث وقت شناسی از نظر اهل البیت علیهم السلام را که بنده با

آن همه امید مطرح کردم، برنتابیدند و گفتند یعنی چه که هر کاری در هر زمانی قابل عمل نیست.(۱)

در مورد مباحث فرهنگی موضوع از همین قرار است که تا ظرفیت هر حرفِ حقی فراهم نباشد نمی توانید بزنید. وقتی بعضی از جریان ها در حوزه علمیه قم در آن زمان که علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» با آن همه احتیاط، المیزان را می نویسند، باز با او مقابله می کنند شما نیز باید پذیرش زمانه را در نظر بگیرید. حضرت امام در درد و دل خود می گویند:

«در شروع مبارزات اسلامی اگر می خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می شنیدی که شاه شیعه است! عده ای مقدس نمایِ واپسگرا همه چیز را حرام می دانستند و هیچ کس قدرت این را نداشت که در مقابل آن ها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته ی متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی های دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاهت در منطق ناآگاهان، غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش ببارد و إلاّ عالِم سیّاس و روحانیِ کاردان و زیرک، کاسه ای زیر نیم کاسه داشت. و این از مسائل رایج حوزه ها بود که هرکس کج راه می رفت متدین تر بود. یادگرفتن زبان خارجی،

۱- - جهت بررسی بحث « اهل البیت علیهم السلام و زمان شناسی.» به آخرین بحث در کتاب «امام و امامت در تکوین و تشریع» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک به شمار می رفت. در مدرسه ی فیضیه فرزند خردسالم، مرحوم مصطفی از کوزه ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می یافت، وضع روحانیت و حوزه ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می شد.»(۱)

حال اگر شما در این زمان بتوانید نشان دهید می توان هندسه ی فکری خاصی داشت که ذیل شخصیت اشراقی امام«رضوان الله تعالی علیه» انقلاب را جلو ببرد و این را در کنار سایر فکرها مطرح کنید، کار خوبی کرده اید ولی به شرطی که کارتان به تعارض با سایر فکرها کشیده نشود و به شرطی که مثل حضرت روح الله خمینی بفهمانید که نه تنها دست علماء بلکه دست طلاب را هم می بوسم. به امام ایراد گرفتند چرا به خانه ی آقای شریعتمداری رفتید؟(۲)

بنده نظرم این است؛ خدا پاداشی که به حضرت امام داد و موانع بزرگی را از جلو انقلاب عقب زد، به جهت آن بود که ایشان در آن شرایطِ تاریخی به خانه شریعتمداری رفتند. شما شرایط تاریخی آن روز را در نظر بگیرید که جریان هایی ذیل آقای شریعتمداری داشتند یک جریان فرهنگی می شدند. امام وظیفه ی خود دیدند بروند و به این ها امنیت

۱- - صحیفه ی امام، ج ۲۱، ص ۲۷۸.

۲- - آقای سید کاظم شریعتمداری در آن زمان یکی از مراجع تقلید بود که عموماً از قبل از انقلاب با حضرت امام مخالفت می کرد و حضرت امام با توجه به همه ی کارهای او بعد از انقلاب به منزل ایشان رفتند تا تصور نشود امام نسبت به او کینه و کدورتی دارند، ولی بالاخره او در سال ۱۳۶۱ طی نقشه ای که جهت کودتا در مقابل انقلاب اسلامی طراحی شده بود شرکت نمود و پس از دستگیری به جهت کهولت سن محکوم به حصر خانگی شد تا فوت کرد.

بدهنـد تا انگیزه مقابله با نظام در آن ها از بین برود، امنیت به کسـی دادند که بعداً حاضـر به ترور امام توسط قطب زاده شد تا طی یـک کودتـا او را به جـای امـام بنشاننـد و نتیجه ملاقات امام با شـریعتمداری آن شـد که خـدا کمک کرد تا او از سـر راه انقلاب برداشـته شود. این یک مثال بود، انطباق و عـدم انطباق آن با موضوع به عهـده ی شـما است. آنچه به دنبال آن هسـتم اظهار مکنونات درونی ام می باشد در عبرت گیری از پدیده هایی که در تاریخ ما ظهور کرد و این را نکته ی مهمی می دانم، هرچند درک حقیقت مطلب محسوس و قابل اشاره نیست.

جریان های فکری غیر انقلابی وقتی متوجه شوند با ظهور یک حرکت انقلابی همه ی معنای آن ها نفی می شود با تمام قدرت برای مقـابله بـا آن حرکت انقلابی به میـدان می آینـد تـا کار را تمام کننـد و وقتی به نتیجه نرسـیدند به دنبال پروژه ی بعـدی خواهند بود.

درست است که روح انقلاب اسـلامی به چیزی بالاـتر از آنچه جریـان اصـول گرای سـنتی در نظر دارد، نظر انـداخته و متوجه است و از این جهت از لیبرالیسم مـذهبی نیز بیش از پیش عبور می کنـد و طبیعی است که در جریـان عبور از این دو جریان به چیزی گسترده تر می رسد ولی بالأخره برای مدتی جریان های مذهبی به یک سرگیجه دچار می شوند و این یک پدیده بسیار عبرت آموزی است تا ما متوجه باشـیم در امور فرهنگی نیز باید تحمل زمانه را در نظر بگیریم. رسول خدا صـلی الله علیه و آله می فرمایند: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»(۱) ما گروه انبیاء دستور

۱- - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۵.

داریم در حدّ عقل مردم به آن ها سخن بگوئیم. اگر نتوانیم از این روش که انبیاء الهی بدان مأمور بودند در امور فرهنگی عبرت بگیریم در ارائه ی معارف عالیه ای که حضرت امام به جا گذاردند، عقیم می شویم.

امام صادق علیه السلام با توجه به ظرفیت زمانه عمل می کردند. آن جایی که منصور دوانیقی به جهت سعایتی که از حضرت در نزد او کرده بودند به ربیع حاجب دستور داد حضرت صادق علیه السلام را حاضر کنند. وقتی خلیفه چشمش به حضرت افتاد گفت: «قَتَلَنِیَ اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْکَ أَ تَلْحَدُ فِی سُلْطَانِی وَ تَبْغِینِیَ الْغَوَائِل» خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم! آیا تو در باره سلطنت من به جدال پرداخته و مردم را می شورانی، و نقشه برای من می کشی؟ حضرت صادق علیه السلام در چنین فضایی و با توجه به زمانه ای که در آن به سر می برند می فرمایند: «وَ اللَّهِ مَا فَعَلْتُ وَ لَا أَرَدْتُ وَ إِنْ کَانَ بَلَغَکَ فَمِنْ کَاذِبٍ وَ لَوْ کُنْتُ فَعَلْتُ لَقَدْ ظُلِمَ یُوسُفُ فَغَفَرَ وَ ابْتُلِیَ أَیُّوبُ فَصَبَرَ وَ أُعْطِیَ سُلَیْمَانُ فَشَکَرَ فَهَؤُلَاءِ أَنْبِیَاءُ اللَّهِ وَ إِلَیْهِمْ یَرْجِعُ نَسَبُکَ فَقَالَ لَهُ الْمَنْصُورُ أَجَلْ ارْتَفِعْ هَاهُنَا فَارْتَفَع»(۱) به خدا سوگند من چنین نکرده و نه چنین قصدی داشته ام! و اگر سخنی در این باره به تو رسیده از دروغگوئی بوده است که به من دروغ بسته و اگر خواهی کرد آنچه گفتی پس همانا به یوسف ستم شد و او بخشید، و ایوب به بلا دچار شد و صبر کرد، و به سلیمان نعمت داده شد و او شکر کرد، و اینان پیغمبران خدا هستند و نژاد تو نیز به آنان رسد. منصور به کلّی تغییر روحیه داد و حضرت را به نزد

۱- – الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۸۳.

خود خوانـد. ملاحظه کنیـد حضـرت چگونه شـرایط را تشـخیص می دهنـد و عمل می کنند، در زمانی که صـلاح نمی بینند با منصور دوانیقی در رابطه بـا حکومت بنی عبـاس درگیر شونـد و از مردمی که آمـادگی حکومت امـام معصوم را ندارنـد غافل نیسـتند وگرنه امام نه از منصور دوانیقی می ترسـند و نه نگران آینـده خود هسـتند ولی می فهمنـد زمانه هنوز ظرفیت حاکمیت امام معصوم را ندارد و به همین جهت به تدوین معارف اسلامی پرداختند و پایه ی فرهنگی شیعه ی جعفری را بنیان نهادند.

روش های پایداری در جبهه ی فرهنگی انقلاب اسلامی

مقـام معظم رهبری«حفظه الله» در چهاردهم خرداد سال ۱۳۹۰ که در حرم حضـرت امام، یکی از مشخصه های مکتب حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را عقلانیت معرفی کردنـد، همه باید سـعی کنیم این حرف گم نشود، ایشان روشن کردند، عقلانیت در مکتب امام یعنی شـناختن زمان. ملاحظه کردیـد امام صادق علیه السـلام نفرمودند چون که ما بر حقیم پس کوتاه نمی آییم. اگر می خواهیـد این انقلاب بمانـد و آنچه که معتقدیـد حق است جای خود را در تاریـخ آینده باز کند، از برخورد حضرت صادق علیه السلام و نمونه های شبیه به آن نتیجه ی لازم را بگیرید. اسم این کار محافظه کاری نیست، عقلانیت است که برای انجام کارهای بزرگ و اهـداف متعالی بایـد شـرایط را در نظر گرفت و به عنوان نرمش قهرمانانه، شـرایط را برای آن کارهـا آمـاده کرد. ممکن است اشـکال کنیـد این مثـال که عرض کردم، بـا موضوعی که مطرح است تطـبیق نـدارد؛ بنـده هم اصراری ندارم بر این که حتماً مثال من با

ص: ۳۲۲

موضوع منطبق است، همین طور که عرض بنـده به این معنا نیست که آن زمانی که شـرایط ما شـرایط «بدر» و «خیبر» است مثل وقتی عمل کنیم که شـرایط ما شِـعب ابی طالب بود، ولی باید بدانیم در موقعیت «بدر» و «خیبر» چگونه عمل کنیم که کار جلو رود و همراهانِ ما تنهایمان نگذارند. آنچه نباید فراموش کنیم این است که چنین فرهنگی در سـیره ی اهل البیت علیهم السلام هست که متوجه ظرفیت زمانه ی خود بودند و بر این اساس تأکید می کنم حرف های شما در جبهه فرهنگی نباید طوری باشد که حاصل آن نفی سایر جریان های فرهنگی گردد که ذیل امام و رهبری قرار دارنـد و یا اگر ذیل شخصـیت فکری و فرهنگی امام و رهبری نیستند حدّاقل به طور آشکار بنای مقابله با امام و رهبری را ندارند.

درست است اگر بـا دقت بر روی سـخنان امـام متمرکز شویم چیزی برای غرب و جریـان های غرب زده نمی مانـد ولی طوری عمـل کنیم که غرب زدگـانِ غافـل را آگـاه نمـاییم و از این جهت عبرت گیری از گذشـته ی خود را فراموش نکنیم وگرنه به راحتی در میـدان جبهه ی فرهنگی انقلاب به خارج پرت می شویم. اگر ظرفیت جایگاه تاریخی را که بایـد در آن اقـدام کنیم نبینیم در این راسـتا به بسیاری از آرمان هایی که رهبری مدّ نظر دارند آسیب می رسانیم و عملاً آرمان های عدالت خواهی و اصلاح امور اداری کشور و عبور از فرهنگ غربی به حاشیه می رود.

مقام معظم رهبری«حفظه الله» با جریان هایی در درون انقلاب روبه رو هستند که در عین احترام به رهبری، کار خودشان را می کنند و بحمدالله رهبری با تذکرات پی در پی روشن می نمایند چه جریانی صادقانه به دنبال

ص: ۳۲۳

رهنمودهای رهبری است و چه جریانی صرفاً ادعای پیروی از رهبری را دارد.

بـا تـوجه به چنین فضـایی مبـاحث را به هر صورتی که تشـخیص می دهیـد شـکل دهیـد و مطرح کنیـد ولی مواظب باشـید در شرایطی هستیم که در بسـیاری موارد بر روی موضوعات - اعم از سیاسـی و یا فرهنگی- فکر نمی شود، باید جامعه را به سوی تفکر جلو برد و نه به سوی دسته بندی ها و ما هم بشویم یک دسته ای کنار سایر دسته ها.

مـا در روش عرفایی مثل حضـرت امام و مرحوم ملاصـدرا چیزی داریم به نام «مخفی کاری عرفانی» که در آخر کتاب هایشان می نویسـند: از تو می خواهم که این مطالب را جز نسـبت به اهلش، بخل بورزی. و در همین راسـتا آیت الله جوادی فرمودنـد: «علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» معتقد بودند زمان طرح معاد در حوزه ها نرسـیده است» و بنده فکر می کنم ما در طرح بعضی از معـارف الهی در چنین شـرایطی هسـتیم به طوری که حق بودن آن معـارف یـک جنبه ی قضـیه است، جنبه ی دیگر آن این است که بایـد به ظرفیت مخاطبـان هم توجه کرد. بایـد فکر کنیم که در حال حاضـر در کجای تاریـخ خود قرار داریم. رهبری معظم انقلاب با توجه به همه ی این امور می فرمایند: بحمدلله ما رو به جلوئیم. چون جایگاه انقلاب اسلامی را می شناسند و از نفوذ روح انقلاب غافل نیستند.

حقیقتی در درون انقلاب اسـلامی حاضـر است که به مرور از همه ی جریان هایی که به اهداف انقلاب وفادار نیستند عبور می کند و به شرایطی رجوع دارد که حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» در سیاست و در فرهنگ آن

ص: ۳۲۴

را پایه گذاری کرد و مسلّم نقشه های دشمن به عنوان «صدّ عن سبیل اللّه» عقیم می ماند. مقام معظم رهبری در ۱۴ خرداد سال ۱۳۹۱ در حرم حضرت امام این نکته را تذکر دادند که چرا می گوئید حیات معنوی انقلاب ضعیف شده است، چرا به اعتکاف هایی که تشکیل می شود نگاه نمی کنید؟ از یک طرف در دانشگاه با چند دختر و پسرِ بی پروا روبرو می شوید که موازین اسلامی را رعایت نمی کنند ولی در همان دانشگاه بروید و به جوانان ناب نظر کنید که جهت انجام اعتکاف از همدیگر سبقت می گیرند، مواظب باشید این همه رجوع به معنویت را نادیده نگیرید و بدانید حاصل انقلاب این است که شما در اعتکاف ها می بینید و آن بی پروایی ها رفتنی است، چون فرهنگ غرب رفتنی است.

وقتی غرب خود را بی آینده می یابد حاضر است با تمام وجود با ما درگیر شود. روش ما تا آن جا که ممکن است حکمت است و نه درگیری، بر عکس سعودی ها که مجبورند همین حالایشان را حفظ کنند، چون آینده ای ندارند. آینده از آن فرهنگ اهل البیت علیهم السلام است که روایات به آن اشاره دارد. ما در مقابله با جریان بی حجابی یک جبهه درست نمی کنیم ولی بدون این که به آن ها ارزش بدهیم، می دانیم تاریخ ما با حیات فرهنگیِ با نشاط خود بی حجابی را پشت سر می گذارد. انقلاب اسلامی با روح معنوی خود کاری می کند که به لطف الهی این ها به حاشیه بروند و استقبال دانشجویان از حضور در مراسم اعتکاف این را نشان می دهد. برای این که زمانه مان را درست بشناسید و گرفتار افراط و تفریط نشوید این اعتکاف ها را از یک طرف و نهادهایی که با انقلاب هماهنگی لازم را

ص: ۳۲۵

ندارند، از طرف دیگر بررسی کنید و تنها ناکامی ها را مدّ نظر نداشته باشید.

ما از نظر نشاط تاریخی خود در شرایطی هستیم که می توانیم از شکست های خود سرمایه ی بزرگی بسازیم، همان طور که می توانیم تحریم ها را به فرصت تبدیل کنیم.

عده ای با به حاشیه راندن دین، با بی هویتی خود روبه رو می شوند و بعد در مسیر جستجوی هویت به صوفی گری و عرفان های فردی پناه می برند، هیچ کدام از این راه ها عامل به هویت رسیدن حقیقی آن ها نیست، نه دنیازدگی و سیاست بازی و نه مقدس مآبی فردگرایانه، انسان ها هویت خود را باید در «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»(۱) جستجو کنند و در این راستا عرض می کنم برای یافتن هویت در عصری که اکثراً گرفتار بی هویتی شده اند سلوک ذیل شخصیت اشراقی امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» تنها راه چاره است و بس. آن کسی که خود را محصور در فردیت می کند و آن که خود را در بی بند و باری منفجر می نماید،هر دو در آتش بی هویتی گرفتارند و از به فعلیت آوردن بالقوگی های خود غافلند.

آری باید با خدای پیامبران زندگی کرد تا کشف و شهودی در ذیل نور پیامبران نصیب خود کنیم و معنی دین الهی را با تمام ابعاد آن درک نمائیم.

عمده آن است که همه ی توصیه ها توصیه به دین باشد و همه همدیگر را به دین و دینداری دعوت کنیم و همه ی ارزیابی ها براساس ملاک ها و

۱- - سوره ی شوری، آیه ی ۱۳.

ارزش های دینی باشد و این در حال حاضر تنها با رجوع به حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» ممکن می شود که ملاک دینداری امروز ما برای جدایی از مرزهای جاهلیت و ادامه ی فرهنگی است که در غدیر شروع شده است.

خدا إن شاءالله کمک مان کند تا به نور الهی در زندگی عمل کنیم و به ثمره ی لازم برسیم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۳۲۷

راهی به سوی بلوغ انقلاب اسلامی

اشاره

ص: ۳۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال: جنابعالی در کتاب «امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» صفحه ۳۵۱ می فرمائید:

«ما هنوز گمان می کنیم با تحقق انقلاب اسلامی امری ساده به وقوع پیوسته که می توانیم در جزیره ای به نام ایران با آن به سر ببریم و به همین جهت نیازی نمی بینیم تا نسبت خود را با اطرافیانی که در یک گروه قرار داریم و با دیگر جریان ها باز تعریف کنیم. در این صورت باید بپذیریم ما با خیالات خود در این واقعه ی عظیم یعنی انقلاب اسلامی وارد شده ایم. و هرگز نباید برای خود امید پیروزی داشته باشیم زیرا نه خود را مجهز به سعه صدری کرده ایم که در آینده به آن نیازمندیم و نه تلاش می کنیم جامعه را از دو قطبی بودن بین جناح هایی که به اهداف انقلاب معتقدند، خارج کنیم؛ همچنان اسیر جناح بندی های گذشته هستیم، زیرا معنای حضور در آینده ای را که در میان سایر ملت ها برای ما رقم خورده است متوجه نمی باشیم.»

شما در متن فوق توجه می دهید که افق انقلاب اسلامی تا کجاها است و موضوع را برمی گردانید بین اصحاب انقلاب و این که ابتدا نسبت شان با خودشان چگونه باید باشد. در صفحه ۳۵۰ همان کتاب تحت عنوان «وظیفه بزرگ» متذکر می شوید: وظیفه بزرگ ما در این دوران دو چیز

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال: جنابعالی در کتاب «امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» صفحه ۳۵۱ می فرمائید:

«ما هنوز گمان می کنیم با تحقق انقلاب اسلامی امری ساده به وقوع پیوسته که می توانیم در جزیره ای به نام ایران با آن به سر ببریم و به همین جهت نیازی نمی بینیم تا نسبت خود را با اطرافیانی که در یک گروه قرار داریم و با دیگر جریان ها باز تعریف کنیم. در این صورت باید بپذیریم ما با خیالات خود در این واقعه ی عظیم یعنی انقلاب اسلامی وارد شده ایم. و هرگز نباید برای خود امید پیروزی داشته باشیم زیرا نه خود را مجهز به سعه صدری کرده ایم که در آینده به آن نیازمندیم و نه تلاش می کنیم جامعه را از دو قطبی بودن بین جناح هایی که به اهداف انقلاب معتقدند، خارج کنیم؛ همچنان اسیر جناح بندی های گذشته هستیم، زیرا معنای حضور در آینده ای را که در میان سایر ملت ها برای ما رقم خورده است متوجه نمی باشیم.»

شما در متن فوق توجه می دهید که افق انقلاب اسلامی تا کجاها است و موضوع را برمی گردانید بین اصحاب انقلاب و این که ابتدا نسبت شان با خودشان چگونه باید باشد. در صفحه ۳۵۰ همان کتاب تحت عنوان «وظیفه بزرگ» متذکر می شوید: وظیفه بزرگ ما در این دوران دو چیز

است، یکی آن که ظرفیت های زمانه خود را بفهمیم که این به خودی خود جای بحث جدی دارد و دوم این که بفهمیم به خطر انداختن خود در این زمان با نفی هر گونه انانیّت و شهرت ممکن است. نفی همان عنوان هایی که زیر سایه گروه و کانون و حزب برای خود شکل داده ایم. به همین جهت در صفحه ۳۴۸ همان کتاب تحت عنوان «مهم ترین فداکاری امروزِ ما» تأکید می کنید بیشتر از آن نوع فداکاری که در دوره دفاع مقدس پیش آمد باید از این به بعد پیش آید و مهم ترین سرمایه در این مسیر سرمایه های فرهنگی ما است که در متونی مثل دعای شریف مکارم الاخلاق نهفته است. می فرمایید: در این دعا و در این متون و امثال آن، دعا کننده احساس می کند در نسبت اش با دیگران باید تحولی عظیم به وجود بیاید تا به هدف اصلی خود برسد.

شما مکرر روی این موضوع دست گذاشته اید و تأکید کرده اید که همه سرمایه های انقلاب باید دیده بشود و ما با سعه ی صدری که فوق العاده متعالی است، باید بتوانیم همدیگر را در جایگاهی که در این تاریخ داریم، ببینیم و ناظر به جایگاه هرکس در رابطه با اهداف بزرگ انقلاب اسلامی، از اختلاف های جزئی عبور کنیم. معتقدید با افرادی که بالأخره در این انقلاب نقش داشته و به یک نحوی نامشان جزء اصحاب انقلاب آورده شده و حالا احساس می کنیم زاویه هایی با انقلاب دارند - در عین آن که مخالفت مستقیم ندارند - باید تعامل داشت و معتقدید همان طور که ائمه علیهم السلام بین خلفا با معاویه و مروانِ حَکَم فرق می گذاشتند، اصحاب انقلاب را هم با همه تفاوتی که دارند نباید مثل معاندین نگاه کرد. تأکیدی

که شـما در این موضوع داریـد با یک نقطه ابهام روبرو است که ما تا کجا بایـد با این نوع افراد و جریان ها کنار بیاییم تا جای نقد جریان های مقابل و معاند گم نشود و متهم به سکولاریسم از یک طرف و لیبرالیسم از طرف دیگر نشویم.

کلافه همه یا هیچ

سؤال دیگر: در این جا طبق سـخنان جنابعالی مسـئله ی اصـلی ما این است که باید مطابق تاریخی که با انقلاب اسـلامی شروع شده برای گروه های مختلف جایگاهی را که دارند، ببینیم و نسـبت آن ها را در رابطه با انقلاب اسلامی و اهداف درازمدت و کوتاه مدت آن برای خود روشن کنیم، تا گرفتار نگاه های افراطی و تفریطی که احزاب گرفتار آن هستند، نشویم و این غیر از نسـبت درونی و قلبی است که بایـد بین مؤمنین برقرار شود. موضوع مورد بحث مثـال های متعـددی می توانـد داشـته باشـد. از همان بحث خلفا شـروع می کنیم که از یک طرف نظر به جایگاه آن ها می کنیم و تفاوتی که با امثال معاویه دارند و از طرف دیگر نسـبتِ قلبی که باید با آن ها داشـته باشـیم که در مقایسه با حضـرت علی علیه السـلام هیچ جایگاه قلبی برای آن ها قائل نیستیم. در نمونه هـای متأخر در خودِ انقلاب اسـلامی، تفاوت نگاه مرحوم شـهید بهشتی و شـهید محمـد منتظری نسـبت به بنی صدر بود. شهید بهشتی مسلّم هیچ ارادت قلبی به بنی صدر ندارد ولی در آن مرحله ی تاریخی برای او جایگاهی را می شناسد که نسبت به اهداف کوتاه مدت انقلاب نمی تواند مستقیماً با او درگیر شود و انقلاب اسلامی نوپا را گرفتار

تشنج کند در حالی که شهید محمد منتظری ظاهراً متوجه آن شرایط نیست و ما باید جایگاه این دو نگاه را نیز که هر دو دلسوزانه با موضوعات برخورد می کنند، تفکیک کنیم.

ما از توصیه های شما این را می فهمیم که یک وقت باید با فرزندان انقلاب و سربازان جان بر کفِ انقلاب نسبت خود را مشخص کنیم، کسانی که خود را از هر گونه فضای قدرت طلبی و حزب بازی آزاد کرده اند و یک وقت با جریان های سیاسی و احزابی که در عین انتساب به انقلاب به فکر قدرت برای گروه خود هستند، می خواهیم نسبت خود را تعریف کنیم. با توجه به این که مقام معظم رهبری فرمودند با این هایی که می خواهند برای قدرت حزب راه بیندازند مشکلی نداریم.(۱)

این نوع نگاه ها و مشخص شدن هر کدام، چیزهایی است که به نظر می رسد باید تبیین بشود. باید مشخص بشود این ها در دل انقلاب اسلامی قرار دارند و ما نمی خواهیم کسی را تا آنجا که ممکن است از انقلاب بیرون کنیم ولی لازم نیست ارتباط قلبی با آن ها برقرار کنیم به آن شکل که به آن ها بگوئیم: «إنّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ». به هر حال هر چه جلو برویم این یک امرِ جدّی انقلاب اسلامی است و با توجه به این که همه ی طرفداران انقلاب در یک دستگاه فکری و معرفتی نیستند و با یک انگیزه از انقلاب طرفداری نمی کنند باید جایگاه هر کدام برای ما معنا شود وگرنه در کلاف «همه یا هیچ» می مانیم که کلاف بسیار پرزحمت و بی نتیجه ای

۱- - به سخنرانی مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» که در جمع دانشجویان استان کرمانشاه در ۲۴/۷/۱۳۹۰ رجوع شود.

است. شهید چمران می گوید: عده ای در این انقلاب آمده اند برای قدرت طلبی، منتهی اگر ما با این قدرت طلب ها برخورد بکنیم متهم می شویم به قدرت طلبی، مسئله این نیست که از تهمت می ترسیم، مسئله این است که این ها به عنوان شخصیت های انقلاب تلقی می شوند و از این جهت باید یک حرمتی برایشان قائل شد. عین جملات او عبارت است از:

«این جا نبردی سخت تر، خطرناک تر و اساسی تر لازم است، هنرمند باید بتواند که کثافاتِ فسادِ غرور مصلحت طلبی را از دامان انقلاب پاک کند، باید ایدآل جامعه انسانی را به عنوان هدف انقلاب در ذهن ها مجسم نماید، باید هنرمندانه کژی ها و انحراف ها و غرورها و سقوط ها را بنمایاند. با زبان هنر که بر دل ها بنشیند و از درگیری های سیاسی به دور باشد، به زبان هنر، به زبان شعر، به زبان دعا، به زبان سکوت، به زبان فداکاری، به زبان عرفان که همه تجلی هنراند حق را بنمایاند.»

عمده بحث بنده نسبت به سخنان شما شاید روی این نکته معطوف باشد که ما نسبت به باندهای قدرت، یک جایگاه شناسی داریم که غیر از نسبت قلبی است و این دو باید تفکیک بشود و حرف شما در مورد خلفا چنین جنسی دارد و حساسیت مان نسبت به بدی های آن ها نباید کم شود، در عین آن که جایگاهشان را باید بشناسیم.

سؤال دیگر: با این که ادعای سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله علیه» یک ادعای حقی است. اما این نگرانی وجود دارد که در تعامل با افراد و اشخاص و احزاب و دیدن جایگاه آن ها نسبت به انقلاب،

خودمان گرفتار یک نوع خودبرتربینی شویم و از سلوکی که باید داشته باشیم غفلت کنیم. برای چنین خطری چه پیشنهادی دارید؟

سؤال دیگر: با توجه به این که از جهت تکوینی همه ی عالم به یک معنا ظهور حق است و همه از نظر وجودی در اتصال به حق می باشند، اگر در تشریع هم همه منطبق بر حق بشوند، همه ظهور الله خواهند بود و از آنجایی که انقلاب اسلامی بنا دارد «الله» را به عالم نشان بدهد اگر بستری فراهم بشود تا هر کس با هر سلیقه ای با انقلاب اسلامی تطبیق پیدا کند به همان اندازه در فضای نمایش الله از طریق انقلاب اسلامی قابل قبول و قابل توجه است و ما از این جنبه با هر جریانِ مدافع انقلاب اسلامی می توانیم اُنسی داشته باشیم و در آن صورت یک نوع رأفت دینی در آن فضا شکل خواهد گرفت و از این جهت باید به بسیاری از افراد و گروه هایی که به نحوی خود را با انقلاب اسلامی معنا می کنند امیدوار بود. آیا این برداشت بنده از سخنان شما درست است؟ و یا نکاتی در آن مورد غفلت قرار گرفته است؟

جواب: بنده خوشحال شدم که عزیزان نسبت به این موضوعات حساس شده اند. تجربه های خود را در این رابطه ها عرض می کنم و امیدوارم عزیزان تجربه های بنده را داشته باشند، ولی خودتان با توجه به شرایط امروز تصمیم بگیرید.

این که ما باید با جریان های فکری که خود را ذیل انقلاب تعریف کرده اند ارتباط داشته باشیم و نشان دهیم ما یک گروهِ انزواطلب نیستیم؛ حرکت درستی است. ولی عنایت داشته باشید هر فکری در تاریخی که با

انقلاب اسلامی شروع شد نحوه حضور خاص خود را دارد. ما ابداً نمی خواهیم بیرون از تاریخ زندگی کنیم همچنان که نمی خواهیم از مدرنیته فرار بکنیم زیرا فرار از مدرنیته را نیز یک نوع انزوا می دانیم. عرض بنده آن است که باید مواظب باشیم در جای خود باشیم و این غیر از انزوا است. اگر با انحرافی در متن انقلاب روبه رو شدیم باید سعی کرد طعمه ی آن انحراف نشویم و خودمان به آن دامن نزنیم بلکه باید نگاه کنیم چگونه آن را کنترل نمائیم که بحث خود را می طلبد و این که بعضی از عزیزان می فرمایند کوتاهی های خود را باید درست بشناسیم حرف درستی است ولی این کوتاهی ها نسبت به هدفی که برای خودمان نسبت به انقلاب تعریف کرده ایم و در راستای توان خودمان باید مشخص شوند. همچنان که باید در سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» رابطه عقلی و قلبی مان را نیز شکل دهیم.

عملی در خور تمدن اسلامی

از عرایضی که به عنوان تجربه باید خدمت عزیزان مطرح کنم آن است که واقعاً اگر نیروهای وفادار به انقلاب در ابتدا می دانستند انقلاب اسلامی تا اینجا می آید بسیاری از درگیری هایی که بین نیروهای انقلاب پیش آمد، پیش نمی آمد که حالا به عنوان گروه های رقیب روبروی هم بایستند. جریانی که به نظر خود نسبت به خط امام متعهد بود، طوری حساسیت به امور جزئی نشان می داد که هرچه حضرت امام توصیه می کردند با همدیگر در این موارد صلح کنید، به جای صلح سعی در

حذف همدیگر داشتند. زیرا رویکرد تمدنی نسبت به انقلاب در بین نبود تا به فرهنگی فکر کنیم که در شأن تمدن اسلامی است و تمدن اسلامی نظم و مناسبات خود را می طلبد. هرکس خودش بود به عنوان یک «کس» یا «فرد منتشر» و نسبت به دغدغه های اصلی انسانی حساس نبود. باید می کوشیدیم تا در تأملات و مراقبات خود، زمانه ی مقدسی که با انقلاب اسلامی شروع شده، جرعه ای از نور خود را در کاممان می ریخت تا آن را درک کنیم. بدون کوشش برای رسیدن به چنین درکی نمی توانیم عملی و سخنی در خور انقلاب اسلامی داشته باشیم. برای درک روح قدسی انقلاب باید اوقاتی را صرف سیر در خود کنیم تا از تنهایی گریزان نباشیم و فقط درگیر مشغولیات بیرونی بشویم وگرنه مثل بسیاری از سیاسیون، عمده فکر و ذکر خود را در قلمرو ساخته های ذهنی خویش صرف می کنیم.

همه می دانیم که فرهنگ مدرنیته طرح جامعی برای سعادت بشر ندارد و انسان ها را در ابعاد تو در توی نفس امّاره شان سرگردان می کند و دولت های مدرن نیز فقط ابعاد نفس امّاره توده ها را نوازش می دهند و همه چیز را عامیانه می کنند. در این حال انسانی که نمی داند برای چه به دنیا آمده است طبیعتاً در زندگی، از هیچ قانونِ از پیش تعیین شده ای پیروی نمی کند و تمدنی که بر سنت های الهی تأکید دارد برایش معنا ندارد. حال ما باید بفهمیم در چه مقطعی از تاریخ قرار داریم و گذشته ی خود را ببینیم و تجربه ای برای ادامه ی زندگی در آینده ی انقلاب از آن بگیریم.

ص: ۳۳۸

طایفه ی شیخ صفی الدین اردبیلی که سنی مذهب بودند تشیع را می پذیرند و استعدادی را در تشیع می یابند و در متن تشیع آن طور که همه می دانید در تاریخ حاضر می شوند(۱)

و به امثال شیخ بهایی و معروف کرکی ها آن طور میدان می دهند که در تاریخ ثبت شده است. اگر صفویه آینده خیلی دورِ تاریخ خود را نمی دید نه آثاری مثل میدان امام را می ساخت و نه تمدنی را که در هر خانه ای در شهر اصفهان آثار آن تمدن را می توانید مشاهده کنید.(۲)

می خواهم این طور نتیجه گیری کنم: نگاه تمدنی که در صفویه پیدا شد، به جهت آن بود که نگاه فرقه ای را کنار گذاشت و برای دیگران نیز جایگاه قائل شد که متأسفانه به خوبی ادامه نیافت. درست است بنده می گویم انقلاب اسلامی از نظر روحِ تاریخی ادامه ی صفویه است ولی ما مدت ها بعد از صفویه از نظر ساختار فکری یک فرقه شدیم، و با وجود این که انقلاب اسلامی به صحنه آمد ولی هنوز از عادت فرقه ای فکر کردن آزاد نیستیم. هنوز وجود خود را در عالَم احساس نمی کنیم و بر بنیادهای تاریخی خود تأکید نداریم. با تغییر نسبت خود با جهان باید درک متفاوتی نسبت به گذشته در ما ایجاد شود. اساس

۱- - سلسله ی صفویه و طریقت صفوی، نام خود را از «شیخ صفی الدین ابوالفتح اسحاق اردبیلی» (۶۵۰- ۷۳۵ ه-.ق) گرفته است. این سلسله که از سال های ۹۰۷- ۱۱۳۵ ه-.ق در ایران فرمانروایی کردند، مذهب شیعه اثنی عشری را در ایران رسمیت بخشیدند و باعث استقلال ایران در برابر حکومت عثمانی گشتند. بعضی مذهب نیای بزرگ دودمان صفویه؛ یعنی شیخ صفی الدین را سنی و شافعی می دانند. البته با نزدیک بودن مذهب شافعی از نظر اعتقادات به مذهب شیعه، می توان گفت او تمایلات شیعی داشته است.

۲- - به کتاب «سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا» از دکتر مهدی امامی جمعه زاده رجوع شود.

انقلاب اسلامی با این هدف شکل گرفت که فهمیدیم باید با اهدافی خاص، غیر از آنچه مدرنیته مدّ نظرها قرار داده، در عالم حاضر شویم و تفکر، با به ادراک در آمدنِ چنین زمانه ای به جامعه ی ما برمی گردد و از این پایگاه با دیگر فرهنگ ها وارد گفتگو خواهیم شد و اجازه نخواهیم داد استکبار دنیای ما را مدیریت کند و البته این نوع حضور که انقلاب اسلامی در جلو ما قرار داد، قواعد خاص خود را دارد و به چشم اندازهایی نیاز دارد که انقلاب اسلامی مقابل ما گشوده است و نه غرب. با این چشم اندازها می توانیم زمانه خود را درک کنیم.

در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

بنده معتقدم ما هنوز به این پرسش جواب کامل نداده ایم که «از چه طریقی می توانیم انقلاب اسلامی را ادامه بدهیم؟» عده ای به اسم طرفداری از انقلاب در راستای نظر به اهداف انقلاب، نسبت شان را با انقلاب کاملاً مشخص نکرده اند، هر چند با تذکرات مقام معظم رهبری بازی نمی کنند ولی قرائت خاص خود را از رهنمودها و تذکرات مقام معظم رهبری دارند، قرائتی که منجر به تقابلی بین انقلاب اسلامی و تمدن غربی نگردد. قبلاً هم وقتی که حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» چیزی می گفتند سعی می کردند نظر امام را بگیرند و نسبت به آن سخنان بی تفاوت نگذرند ولی آن سخنان را مطابق قرائت خود تفسیر می کردند، با این که امروزه به اصطلاح در جناح چپ قرار دارند و نمی خواهند در اردوگاه اصول گراها باشند، اما مقابل رهبری انقلاب اسلامی هم نمی ایستادند. با این همه نگاه تمدنی

انقلاب اسلامی در مقابل غرب را باور ندارند. خوب است بتوانیم صادقانه این ها را ببینیم تا به آن وحدتی که مدّ نظر رهبر انقلاب است لطمه ای وارد نشود.

لازمه ی تحقق و پایداری بر آن وحدتی که مدّ نظر حضرت امام و رهبر انقلاب است، آن می باشد که هرکس فکر خود و گروه خود را جزیره ای ننگرد، البته در عین تفاوتِ نگاه نسبت به انقلاب، ولی همه در میدان انقلاب همدیگر را بنگرند. زمانی که حضرت امام اصرار داشتند وحدت را حفظ کنیم و هر کس بگوید «من»، شیطان است تصور می کردیم حضرت امام تنها به بنی صدر نظر دارند ولی فکر می کنم مقصدشان وسیع تر بود و درصدد بودند ما در فضایی وسیع تر از نگاه گروهی، همدیگر را بفهمیم و هر کس متوجه باشد مبرا از وسوسه شیطان نیست. می فرمودند: «از اختلاف که از وسوسه های شیطان و به سود شیاطین است بپرهیزید»(۱) تصور ما در آن زمان این بود که درست عمل می کنیم و بر روی ارزش ها تأکید داریم، پس منظور، طرف مقابل است در حالی که نظر امام هرگونه حرکتی بود که وحدت جامعه اسلامی را به هم می زد، حتی تأکید یک بُعدی بر روی ارزش ها.

نه تنها امروز بلکه در آینده سخت به وحدتی که مقام معظّم رهبری بر آن تأکید دارند، نیازمندیم و باید تلاش کنیم جامعه گرفتار دو قطبی شدن بین جناح هایی که به اهداف انقلاب معتقدند، نشود. با توجه به این امر، مقام معظم رهبری در صحبت با اجلاس «اهل البیت و مجمع تلویزیون های

۱- - صحیفه ی امام، ج ۱۳، ۵۴۳.

اسلامی» فرمودند: باید تجربه ها را با همدیگر در میان بگذاریم و فرمودند: یکی از تجربه های ایران «وحدت» است. علت توجه دادن مقام معظم رهبری به این موضوع آن است که ما مثل بعضی از کشورها تفاوت نگاهمان منجر به درگیری با همدیگر نشد و این تجربه ی ارزشمندی است که با رهنمودهای حضرت امام توانستیم به این مرحله از تاریخِ خود برسیم. به همین جهت ما امروز اسیر جناح بندی های ذهنی غلیظ نسبت به همدیگر نیستیم و می توانیم با هم کنار بیاییم. بعضی از روزنامه ها و جریان های اصول گرا روی ارزش ها تأکید می کنند ولی با طرف مقابل خود جبهه بندی غیر قابل تحملی را شکل می دهند. باید از خود بپرسیم طرف مقابل ما چقدر بد است. آیا طرف مقابل ما که رویهم رفته انقلاب را قبول دارد، ولی نه به قرائت ما، جنایتکار است و باید او را در اردوگاه استکبار دید و یا به اندازه خودش بد است؟ در صورتی که طبق آموزه های دینی اگر یکی از فرزندان اسلام خطا بکند، چون نیتش مطلقاً خطا نیست و در مسیر دین داری حرکت می کند، طبق سخن خدا که فرمود «إِنَّ الْحَسَنـاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ»(هود/۱۱۴) کارهای خوب او کارهای بد او را از بین می برد و تأثیر کار غلط او چندان نخواهد بود. ما می توانیم اظهار کنیم که به فلان کارِ آن فرد انتقاد داریم اما او را بیرون از اسلام و انقلاب نمی دانیم و این طور نیست که با کار غلط آن فرد، به کلّی او را از لیست طرفداران انقلاب حذف کنیم، زیرا او از صراط مستقیم انقلاب بیرون نیست. به قول حافظ:

در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست..... در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

ص: ۳۴۲

بنـده نسـبت به بعضـی از جریـان های اصول گرا از این زاویه گلایه دارم، گویا آن ها متوجه عظمت انقلاب اسـلامی به عنوان صراط مسـتقیم این زمـانه نیسـتند تـا هرکس نسـبت به انقلاب تعلق خـاطر داشت، او را خودی بداننـد و متوجه باشـند حقیقت انقلاب بر قلب او نیز اشـراق شده است. اگر در ابتدای انقلاب جریان های مختلفی که در عین علاقه به انقلاب، مقابل همدیگر بودنـد می دانسـتند حضور تاریخی انقلاب بزرگ تر از آن است که تصور می کردند و می دانسـتند انقلاب تا کجاها جلو می رود، اینقـدر همـدیگر را فرسایش نمی دادنـد تا آنجایی که در حال حاضـر اینقـدر اختلاف ها غلیظ شود که دیگر نتوان جمع اش کرد. طبیعی است که وقتی اختلاف ها آنقـدر زیاد شـد که یک طرف حتی به ارزش ها پشت کرد و به غرب نزدیک شد، امـام و رهبری دیگر نمی تواننـد از آن جریان دفاع کننـد ولی اگر ما آنقـدر غلیظ برخورد نمی کردیم در بعضـی موارد کار به این جاها نمی کشید.

بابی برای تفکر

در عین آن که ما باید بین حجابِ انقلاب و مُمِدّ انقلاب تفکیک کنیم ولی عرض بنده آن است که سیره امام«رضوان الله علیه» آن بود که تـا آنجـا که می شود بنی صـدر را نگه دارنـد تـا او که حجـاب انقلاب بود، لااقـل حجابش غلیظ تر نشود. در حدّ امکان بایـد آن هایی که می شود نگه داشت، نگه داریم تا به حجاب انقلاب تبدیل نشوند و از آن طرف تا می شود باید یاران انقلاب را که ضـعف هایی هم دارنـد، نگه داشت، تا هر چه بیشتر مُمـدّ انقلاب بماننـد نه مقابل انقلاب. این باب خوبی است برای تفکر.

ص: ۳۴۳

گاهی یک شخص و یا یک جریان ساختار فکری اش طوری است که اسم و انقلاب را می فهمد، هر چند ضعف هایی دارد و بـدی هم می کند، باید تلاش کرد این فرد با چوب بدی هایش رانده نشود، این فرق می کند با آن شـخص و یا آن جریان که هیچ کار بدی هم نمی کند اما هدفی را دنبال می کند که به ضـرر انقلاب است، این شخص و یا جریان را باید مواظب بود که اهداف خود را در متن انقلاب القاء نکنند. شما ابن عباس را با ابوموسی اشعری مقایسه کنید، ابن عباس با این که ضعف هایی هم دارد ولی در اردوگاه امام علی علیه السـلام است. ابوموسی اشعری شاید یک خطا هم مرتکب نشود اما در عمل، معاویه را تقویت می کنـد. امیرالمؤمنین علیه السـلام ابن عبـاس را نگه می دارنـد زیرا قرائت او از اسـلام در مقابل امویان بر مبنای قرائت اهل بیت است، هر چند نه شیعه است و نه ادعای شیعه بودن دارد، او یکی از منابع روایی اهل سنت است.

با توجه به نگاه فوق می توان جایگاه خلفا را هم مشخص کرد تا معلوم شود چقدر باید به آن ها انتقاد داشت. اگر خلیفه اول و دوم یـک جـا نسـبت بـه حـاکمیت علی علیـه السلام بـد عمـل کردنـد ولی از یـک جـایی، بـه جهت شـرایطی که پیش آمـد، امیرالمؤمنین علیه السـلام در آن نقطه تاریخی، خلفا را برای اسـلام مفیـد می داننـد و می شود در آن مرحله حرف اسـلام را از طریق آن ها زد لذا با آن ها مدارا می کنند تا تبدیل به حجاب غلیظی برای اسلام نشوند.

خلفا آن جا که بد کردند صرف نظر از باورها و برداشتشان از اسلام و نبوت، به خاطر روحیه ی گروه گرایی بود و آن جا که خدمت کردند به خاطر اسلام بود. این را در نیروهای انقلاب هم می توانید تجربه کنید که

کجاها خوب عمل می کنند و کجاها به جهت تعلقات گروهی، درست عمل نمی کنند. بعضی از این آقایان منهای تعلقات گروهی، حرف هایی دارند که نشان می دهد دلسوز انقلاب اند ولی وقتی در گروه خود قرار می گیرند منافع گروهی شان بر منافع انقلاب غلبه دارد. همان طور که شخصیت عثمان کنار مروان با عثمانِ بدون مروان، ۱۸۰ درجه فرق می کند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام با توجه به این مسائل متوجه اند این سه خلیفه را چطور نگاه کنند. حضرت آن ها را به عنوان این که اسلام می تواند در آن مرحله ی تاریخی از آن ها بهرمند بشود، محترم می شمارند و کمک شان هم می کنند. خیلی سخت است کسی تا جایی جلو بیاید که به حضرت زهراi آن جسارت را بکند و حضرت مولی الموحدین علیه السلام این طور با او مدارا کند، مدارا پشت مدارا، دلسوزی پشت دلسوزی تا آنجا که همان خلیفه دوم مکرر بگوید: «لَا أَبْقَانِيَ اللَّهُ بَعْدَكَ يَا عَلِي»(۱) ای علی! خداوند بعد از تو مرا باقی نگذارد. این را بنده در برخورد مرحوم شهید بهشتی با بنی صدر می بینم. نگاه کنید به نامه ای که شهید بهشتی راجع به بنی صدر به امام نوشتند.(۲) بزرگی شهید بهشتی را در آن نامه می بینید که می خواهد یک طرفه قضاوت ننماید و با سلیقه خود، بنی صدر را از انقلاب بیرون نکند. ایشان حسّ کرده بود حضرت امام می خواهند تا آن جا که ممکن است بنی صدر را نگه دارند. بعداً هم حضرت امام فرمودند: من این مرد -

---

۱- - الغدیر، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲- - به نامه ی شهید بهشتی به حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» در تاریخ ۲۲/۱۲/۱۳۵۹ رجوع شود.

یعنی بنی صدر- را نصیحت کردم که از این ها - منافقین- فاصله بگیرد ولی نصیحت گوش نکرد. در مورد پرونده اش در لانه جاسوسی هم باید درست قضاوت کنیم، آمده بودند با او قرار گذاشته بودند که شما به عنوان اقتصاددان کارهایی که در یک شرکت داریم به ما مشاوره بدهید و بنی صدر نفهمید دارد در کدام میدان بازی می کند و این غیر از آن است که آگاهانه وارد جاسوسی برای آمریکا شود. از همان ابتدای انقلاب جریان نفاق در بین جریان های مختلف انقلاب نفوذ کرد، اعم از چپ و راست و یک رگه افراطی و تفریطی در درون هر دو جریان شکل گرفت و هر جا زمینه را مناسب دید تأثیر خود را گذاشت و ریشه ی جدایی شدیدی را که بین نیروهای انقلاب می بینید، در حضور چنین افرادی دنبال کنید. مهندس بازرگان می خواهد انقلاب کند تا شاه برود و استبداد شاهنشاهی به مردم فشار نیاورد، او متوجه نیست بنا بر این است تا با انقلاب اسلامی تمدنی مقابل فرهنگ غرب شکل گیرد و به همین جهت تصور نمی کند با نزدیکی به آمریکا به انقلاب ضربه می خورد زیرا تصوری که از انقلاب دارد غیر از تصوری است که حضرت امام و نیروهای انقلاب دارند. در همین رابطه نمی فهمد چرا مرحوم شهید محمد منتظری با ملّی مذهبی ها مقابله می کند. اگر بازرگان متوجه اهداف انقلاب بود باید با تندی های مرحوم محمد منتظری به عنوان کسی که در صراط مستقیم انقلاب است مدارا می کرد. از آن جهت که آقای بازرگان رویکرد تمدنی انقلاب اسلامی را متوجه نیست، حجاب انقلاب است و در دل نهضت آزادی یعنی ملّی مذهبی ها، افرادی مثل آقای ابراهیم یزدی با جبهه

مشارکت یکی می شوند. نهضت آزادی در ابتدای امر معلوم نبود حجابی این چنین غلیظ برای انقلاب باشد و به همین جهت نیروهای انقلاب آقای بازرگان را بالأخره تحمل می کردند. این روحیه را در شخصیت حضرت امام می دیدید که سعی داشتند بستر را طوری فراهم کنند که این ها برگردند، حتی وقتی بنی صدر فرار کرد و به پاریس رفت، گفتند برگردد برود درسش را بدهد. تا غلظت حجاب بودنش نسبت به انقلاب کم شود. از طرف دیگر آن هایی که مُمِدّ انقلاب اند را باید تقویت کرد تا مُمدّ بودنشان رشد کند. بنده هنوز هم که هنوز است این را یک خسارت می دانم که چرا اصول گراها آقای احمدی نژاد را با بزرگ دیدن ضعف هایش، نپذیرفتند. جبهه اصول گرایی ضعف های آقای احمدی نژاد را دیدند ولی جایگاهش را ندیدند. عین همان اشکال را آقای احمدی نژاد داشت که جایگاه اصول گراها را نفهمید و خودش خواست به تنهایی کشور را اداره کند. و هیچ کدام نتوانستند مثل رهبری عمل کنند که سعی دارند هر کس را که مُمِدّ انقلاب است قوت دهند و هر کس را که حجاب انقلاب است، غلظت حجاب بودنش را کم کنند. چون رهبری با هیچ کس حزبی و جناحی برخورد نکردند. تقویت هر یک از افرادی که ممدّ انقلاب اند یعنی وسعت دادن انقلاب و وسعت یافتن حضرت امام.

جریان ها و افرادِ انقلاب از آن جهت که به انقلاب اسلامی تعلق دارند، اگر رشد کنند و قدرت پیدا کنند عملاً انقلاب و اسلام رشد یافته و از این جهت نباید ما سخت گیری کنیم که چرا این جریان و یا این فرد قدرت گرفته مثل این که شما می خواهید قدرتمند شوید تا بهتر خدمت کنید و

این در صورتی ممکن است که خودتان در میان نباشید و حتی نگران شکست ظاهری از دنیای پست مادیت نباشیم.(۱)

وقتی متوجه مَکر لَیلُ و نَهار در روزگار خودمان باشیم و بفهمیم چگونه روزگار، بعضی از افراد و جریان ها را بدون آن که خودشان بخواهند به انحراف می کشاند، به راحتی هر گروه را نفی نمی کنیم و بین آن گروه و فردی که جهت گیری آن نسبت به اهداف انقلاب درست است ولی ضعف هایی دارد با آن گروه و فردی که جهت گیری کلی اش تأیید غرب است، تفاوت قائل می شویم. همان طور که اختلاف بین مارکسیسم با لیبرالیسم در بین خودشان، غیر از اختلاف ما با استکبار است. اختلاف آن دو در متن یک نگاه است به دنیا با دو زاویه، ولی اختلاف ما با استکبار اختلاف دو دیدگاه است. در همین رابطه حضرت صادق علیه السلام به ما می فرمایند: برای منحرفین از خودتان - یعنی شیعیان منحرف - دعا کنید و انحراف آن ها را بهانه طرد آن ها ننمائید. وقتی خلیفه به عنوان کسی که خود را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله می داند علناً مشروب می خورده است، آیا می شود مردم مشروب نخورند؟ شیعه و سنی هم ندارد. فضای تاریخی آنچنان بوده است، آن فضا غیر از این است که بگوییم طرف آلوده به مشروب خواری است. فضایی بوده که شیعه و سنی با هم اختلاط داشتند با همدیگر ازدواج می کردند، حضرت در این فضا می فرمایند به گناهکارانی

۱- - به پیام حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در فروردین سال ۶۸ در صحیفه ی امام، ج ۲۱، ص ۳۲۸ رجوع شود.

که از خود شمایند و ولایت امام را می فهمند دعا کنید زیرا این شیعه ی عرق خور بهتر از آن متشرعی است که عملاً حجاب اسلام می شود.

خطر غفلت از جایگاه تکوینی انقلاب اسلامی

حیات و نفوذ وسیعی که خداوند برای انقلاب اسلامی ترسیم کرده است ظرفیت این را دارد که این ضعف ها را در دراز مدت در خود هضم کند و خودش هضم انحراف ها نشود. ما چون متوجه وسعت تاریخی انقلاب اسلامی نیستیم خیلی زود هول می شویم و فکر می کنیم با کمترین مشکل، کار از دست نظام اسلامی در می رود، متوجه جایگاه تکوینی این نظام نیستیم. برادران یوسف علیه السلام تکویناً در خدمت اراده الهی نسبت به برادر خود آن ظلم را انجام دادند، هر چند تشریعاً کار بدی کردند. ولی عمل آن ها همان مسیری بود که حضرت یوسف علیه السلام را به عزیزی مصر می رساند. و چون حضرت یوسف علیه السلام متوجه جنبه تکوینی عمل برادرانشان بود خیلی راحت آن ها را بخشید. ما اگر متوجه جایگاه تکوینی این نظام در این تاریخ نباشیم از کوچکترین انحراف هول می شویم و می خواهیم در اسرع وقت افراد را از جلو راه خود برداریم و فرصت لازم را به جریان ها و افراد نمی دهیم تا خود را بنمایانند. به نظر بنده مقام معظم رهبری بسیار مایل بودند حتی امثال آقای بهزاد نبوی ها تا آنجا که ممکن است از نظام حذف نشوند. در همان ابتدای دولت آقای خاتمی، آقای بهزاد نبوی و آقای سلامتیان و آقای مهاجرانی و این نوع افراد را دعوت کردند و در یک فضای محبت آمیز با آن ها صحبت نمودند و سعی بر آن بود که با این افراد

تا آنجا که ممکن است کنار بیایند، اگر فیلم آن صحنه را دنبال کنید ببینید، ملاحظه خواهید کرد چه اندازه نگاه رهبری به آن ها دوستانه و محبت آمیز بود. ایشان بهتر از همه ی ما آقای بهزاد نبوی را می شناختند، چه آنوقتی که با شهید رجایی همکاری می کرد و چه آنوقتی که گرفتار نگاه های انحرافی شد و یک مرتبه روبه روی انقلاب ایستاد. این یک مسئله اساسی است که چطور دشمن ما این افراد را از ما گرفت و چه اندازه خودشان زمینه داشتند و چه اندازه ما کوتاهی کردیم. چرا ما نتوانستیم دوباره این ها را برگردانیم؟

غفلت از سعه ی انقلاب اسلامی

بنده کتاب «راز قطعنامه» را خواندم نکات خوبی در آن هست ولی این را هم بگویم آن وجهی که آقای غضنفری در آن کتاب می فرماید همه ی حرف نیست و در رابطه با علت پذیرش قطعنامه توسط حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» همه ی حرف در آن کتاب زده نشده است. شواهدی که برای نفی کلی آقای بهزاد نبوی در آن کتاب آمده قابل تأمل است و تنها با کمک تفکری که باید به جامعه برگردد و قبلاً عرض کردم، می توان از نتایج مطلقی که آن کتاب در صدد آن است عبور کرد. باید تلاش کنیم فضای حوادث را بشناسیم تا جایگاه حوادث را درست ببینیم. رهبری اگر تلاش می کند این افراد در حیطه انقلاب بمانند برای آن است که چهره ای دیگر از انقلاب ظهور کند و انقلاب گرفتار یک نوع سلیقه از سلایق دینداران و انقلابیون نشود. آن کسی که نگاه حزبی و فرقه ای دارد در عین

طرفداری از انقلاب، دوست دارد این افراد به عنوان رقیبِ حزبی اش حذف شوند ولی رهبری دوست دارد این ها بمانند و یاور انقلاب باشند با همان سلیقه مخصوص به خودشان بدون آن که خود را در جبهه لیبرالیسم فرهنگی احساس کنند و از اهداف اصیل ضد استکباری انقلاب عدول نمایند.

با نظر به اهداف بزرگی که انقلاب اسلامی در این تاریخ به صحنه آورده و با توجه به این که جهان بشری به این نوع خودآگاهی رسیده است که سعادت خود را نمی تواند با ادامه وضع موجود به دست آورد می توانیم متوجه باشیم جریان ها و افراد هر کدام تا کجا با انقلاب اسلامی همراهی می کنند. این هنر ماست که بتوانیم منتقدینی را که عهدی با دشمنان انقلاب نبسته اند از دست دشمن بگیریم و به راحتی هرکس را که ساز مخالف می زند از دست ندهیم، زیرا روحی از طریق انقلاب اسلامی به تاریخ برگشته که هیچ کس خود را بی نیاز از آن نمی داند. بنده معتقدم ریزش های انقلاب اسلامی یعنی انقلابی که نظر به عالم معنا دارد، در فضای حاکمیت مدرنیته، یک امر طبیعی است ولی مسلّم در فضای ناامیدی مردم از فرهنگ مدرنیته که تاریخِ آن شروع شده، رویش های انقلاب بیشتر است و در همین رابطه عرض می کنم ما با چهره هایی که می توانستند کنار انقلاب باشند باید درست برخورد می کردیم. آیا می توان گفت ما یک جاهایی سعه ی انقلاب را در نظر نگرفتیم و با روحیه حزبی و قبیله ای با رقیب برخورد کردیم و متوجه حضور تاریخی انقلاب نشدیم؟

ص: ۳۵۱

سؤال: عرض بنده این است که این جا فاجعه بیشتر است که ما سعه ی انقلاب را در نظر نگرفتیم و چهره هایی که می توانستند با کج دار و مریز کنار انقلاب باشند را حذف کردیم، یا آن جایی که ممکن است با تأکید بر این دیدگاه که می فرمائید، یک نحوه جدایی بین خود و نیروهای دلسوز انقلاب پیش آوریم و به اسم آن که می خواهیم جریان های غیر اصول گرا را از دست ندهیم، بین نیروهای اصلی انقلاب شکاف ایجاد شود؟

جواب: نمی شود گفت کدام یک از آن دو فاجعه، فاجعه ی بزرگ تری است. چون نباید برای آبادکردن دهی شهری را خراب کرد. سعی ما آن است که ذهن ها را متوجه سعه ی انقلاب و جایگاه تاریخی آن بکنیم تا انقلاب از یک مشکل عبور کند نه آن که گرفتار لیبرالیسم فرهنگی گردد. عده ای وقتی مقام معظم رهبری بحث «خودی و غیر خودی» را نسبت به انقلاب مطرح نمودند فکر کردند رهبری جایی برای کسانی که به انقلاب اسلامی تعلق ندارند، قائل نیستند لذا ایشان بحث حق شهروندی را برای این افراد مطرح نمودند تا نه نیروهای وِلایی گمان کنند باید نسبت به حق شهروندی افراد بی تفاوت باشند و نه آن هایی که نسبت به انقلاب نگاه مثبتی ندارند، فکر کنند جایی در این کشور برایشان نیست و در همین رابطه در صحبتی که با کارگزاران حج داشتند وحدتی را که در این کشور مطرح است به صورتی خاص معنا نمودند و فرمودند:

«یکی از تجربه های ملّت ایران ایجاد اتّحاد است. خب، مگر در کشور ما اختلاف سلیقه کم است؛ در مسائل سیاسی، در مسائل فکری، در مسائل عقیدتی اختلاف زیاد است امّا مردم با وجود این اختلافات،

وحدت خودشان را حفظ کردند. بعضی از بخش های کشور ما قومیت های مشخّصی زندگی می کنند؛ آن قومیت ها هم در مراسم بیست ودوّم بهمن، در مراسم روز قدس، در مراسم گوناگونی که مظهر انقلاب است، همان جوری شرکت می کنند که بقیه ی آحاد کشور شرکت می کنند. منطقه ی کُرد[زبان] داریم، منطقه ی بلوچ[زبان] داریم، منطقه ی عرب[زبان] داریم، منطقه ی ترک[زبان] داریم؛ گاهی اوقات حرکات این ها به نفع انقلاب و به نفع نظام جمهوری اسلامی، برجسته تر از جاهای دیگر است؛ این را هم دیده ایم. این آن وحدت اسلامی است و ملّت ایران این را تجربه کرده است. ما سی و پنج شش سال است این تجربه را داریم که باید داخل آحاد ملّت اتّحاد و اتّفاق وجود داشته باشد؛ و به برکت این اتّحاد و اتّفاق موفقیت های بزرگی هم به دست آوردیم؛ این را بعضی از کشورهای دیگر ندانستند، نفهمیدند و هنوز هم نمی فهمند. بر اثر یک اختلاف کوچک -یا اختلاف مذهبی، یا اختلاف قومی یا حتّی اختلاف حزبی- در داخل کشورهای شان می افتند به جان هم و همدیگر را مثل دشمن می کوبند؛ خب، خدای متعال نعمتش را از این ها می گیرد. اَلَم تَرَ اِلَی الَّذینَ بَدَّلوا نِعمَتَ اللهِ کُفرًا وَ اَحَلّوا قَومَهُم دارَ البَوارِ * جَهَنَّمَ یصلَونَها وَ بِئسَ القَرارُ؛(۲۸ و۲۹/ابراهیم) وقتی نعمت خدا را که تفضّل کرده است، افضال کرده است، انعام کرده است نشناختیم، شکرگزاری نکردیم، این نعمت را کفران کردیم، خب خدای متعال هم رفتار خودش را با این ملّت تغییر خواهد داد؛ «لَم یکُ مُغَیرًا نِعمَةً اَنعَمَها عَلی قَومٍ حَتّی یغَیروا ما

بِاَنفُسِهِم»؛(۵۳/انفال) تا وقتی من و شما در راه راست حرکت کنیم، در جادّه ی مستقیم حرکت کنیم، خودمان را بر طبق اراده ی الهی تطبیق کنیم -به حدّ ممکن؛ حالا به طور کامل که ماها خیلی کوچک تر از این حرفها هستیم- خدای متعال نعمتش را بر ما باقی نگه میدارد، امّا وقتی خودمان خودمان را خراب کردیم، خودمان ایجاد اختلاف کردیم، خودمان علیه هم توطئه کردیم، خودمان با هم دست به یقه شدیم، خدای متعال نعمتش را برمیدارد؛ خدا با کسی قوم وخویشی ندارد. ذلِکَ بِاَنَّ اللهَ لَم یکُ مُغَیرًا نِعمَهً اَنعَمَها عَلی قَومٍ حَتّی یغَیروا ما بِاَنفُسِهِم؛ نعمتی را که به شما داده، این نعمت را خدا از شما نمیگیرد تا وقتی خود شما زمینه را خراب کنید؛ وقتی زمینه را خراب کردید، نعمت سلب خواهد شد. این تجربه ی ملّت ایران است که توانسته اند نعمت الهی را برای خودشان حفظ کنند. خب، این تجربه ها منتقل بشود».(۱)

اگر ما با نظر به سعه ی انقلاب اسلامی و جایگاه تاریخی آن همدیگر را ببینیم بعضی از اتفاقات گذشته رخ نمی دهد.

مجال نقش آفرینی در انقلاب اسلامی

حساسیت روی ارزش ها خوب است ولی نه این که برداشت خود را محور همه ی ارزش ها بدانیم و بگوئیم هر کس از ما نیست، بیرون انقلاب است. بنده این مشکل را با گوشت و پوست خود احساس کردم و

۱- - بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسئولان و دست اندرکاران حج، در تاریخ: ۱۳۹۴/۰۵/۳۱

ضربه هایی را که خوردیم و هنوز هم جبران نشده است، تجربه کرده ام. مرحوم شهید بهشتی در کتاب مواضع حزب جمهوری فرموده بودنـد: اگر بگویند چون فلانی از ما نیست، قابل اعتنا نیست، شـرک است. ولی روحیه ی حزبی نتوانست توصـیه ایشان را عمـل کنـد و سـعه ی صـدری که انتظار می رفت با توصـیه ی شـهید بهشتی در حزب جمهوری باشـد فراموش شـد و اصول گرایی در عین تأکیـد بر ارزش هـا بعضاً گرفتار یک نوع محـدودیتِ نگاه شـد که برای انقلاب خسارت بار بود. اصول گرایی سنتی هنوز نمی توانـد جبهه هایی از اندیشـمندان وفادار به انقلاب را که مثل آن ها فکر نمی کننـد، در دیدگاه خود ببیند تا از نگاه خاص آن ها در راسـتای نشان دادن ابعاد عمیق و تاریخی انقلاب بهره مند شود. اگر به نام اصول گرایی از اراده ی تسلط بر دیگران عبور شود، خیلی هـایی که تعلق خاطری به انقلاب دارنـد ولی در قالب اصول گرایی سـنتی نمی گنجنـد؛ دیـده می شوند و حتی سخنانشان به عنوان دلسوزان انقلاب شنیده می گردد و افق ها گشوده تر خواهد شد.

هرکس در این تاریـخ تفکر کنـد و متوجه بی سر و سامـانی بشـر در دوران مـدرنیته باشـد نمی توانـد به عمق تاریخی انقلاب اسـلامی فکر نکنـد، نگرانی مـا از آنجـایی شـروع می شود که خودمـان مانع نگاه مردم جهان به عمق تاریخی انقلاب اسـلامی شویم و اساس تفکر نسبت به انقلاب اسلامی را فراهم ننمائیم.

وقتی انسان با ناامیدی از فرهنگ مدرنیته، انسان دیگری شد، نحوه پرسشِ انسان از خود و پاسخی که می طلبد نیز متفاوت می شود. دیگر نباید

ص: ۳۵۵

گفت فهم از انقلاب تنها آن فهمی است که ما داریم و بقیه فهم هایی را که با نگاهی دیگر به انقلاب حاصل می شود، نادیده بگیریم. تنها تصور یک برداشت از انقلاب مربوط به افرادی است که نمی توانند از داشته ها و پنداشته های خود فاصله بگیرند و این با خودآگاهی رفع می شود؛ تا درباره ی خود بیندیشیم و خود و دیگران را نقد کنیم و گشودگی لازم برای سعه ی صدر مطلوب در ما فراهم شود، سعه ی صدری که غیر از دلدادگی نسبت به فرهنگ مدرنیته است، بلکه سعه صدری است نسبت به انقلابی که منشأ الهی دارد و مثل هر حقیقت قدسی لایه هایی بس متعالی در آن نهفته است که باید با وارستگی لازم آن لایه ها را در مقابل خود بگشائیم و از این جهت و با توجه به محدودیت های خود، ناچاریم همدیگر را دریابیم تا مجال نقش آفرینی در همه ابعاد انقلاب اسلامی فراهم شود. زیرا هر جبهه و جریانی که نظر به انقلاب اسلامی دارد خبر از استعدادی در ذات خود نسبت به انقلاب اسلامی می دهد از آن جهت که نور انقلاب اسلامی در سرزمین وجود او ظهور کرده. آیا ما نباید متوجه خسارتی بزرگ نسبت به نادیده گرفتن این نکته ی مهم باشیم؟

مرحله ای از بلوغ انقلاب اسلامی

همه ی عرض بنده آن است که انقلاب اسلامی ذیل شخصیت حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» جبهه هایی را می گشاید که در عین نگاه های متفاوت به انقلاب، نباید همدیگر را نفی کنند و این یکی از مراحل بلوغ انقلاب اسلامی است. آن سعه صدری که ما باید به دنبال آن باشیم این است. هر

ص: ۳۵۶

چند در حال حاضر و در این فضای غبارآلود، جریان هائی که معتقد به انقلاب اسلامی هستند ولی در جبهه اصول گرایی به معنای مصطلح آن نیستند، جبهه اصول گرایی را خودی نمی دانند و گمان می کنند جبهه اصول گرایی نتوانسته از عقل مدرن عبور کنند در حالی که هرکس معتقد به انقلاب اسلامی است می داند بحران های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و همین طور علمی و تکنیکی در جهان معاصر با عقل مدرن رفع شدنی نیست و به همین جهت معتقد به انقلاب اسلامی شده است.

سعه ی صدری نیاز داریم برای این که بتوانیم همدیگر را بفهمیم و از همدیگر بپرسیم ما چگونه آن شدیم که اکنون هستیم؟ تا از این طریق در صورت های مختلف به فهم همدیگر برسیم. این کار بزرگی است که انقلاب اسلامی را حقیقتاً به بلوغ خود نزدیک می کند. وقتی هرکدام از جبهه های معتقد به انقلاب اسلامی اولاً: جای خود را بپذیرند. ثانیاً: وجه مُمِدّ بودن هر جبهه را مدّ نظر قرار دهند و انتظار نداشته باشند مثلاً این گروهی که فعلاً در پله ی سوم است در پله ی دهم باشد و فراموش نکنند فرهنگ ایرانیِ مدرن شده ممکن نیست به راحتی از مظاهر عالم مدرن، جدا شود و مشکل بیگانه بودنِ جریان هایی که به فرهنگ غربی نظر دارند با انقلاب اسلامی از بین برود. معلوم است انسان مدرن انسانی نیست که قرآن و عرفان می شناسد و توصیف می کند ولی عنایت داشته باشید مهم ترین خصوصیت انسان آن است که جهانی گشوده دارد و لذا اگر انقلاب اسلامی به معنای واقعی مدّ نظر او قرار گیرد نمی تواند در فضای زندگی

مدرن خود را فریب دهد و از امکان برگشت به فرهنگی که خدا محور آن فرهنگ است، دم نزند.

سؤال: در تأیید سخن جنابعالی این تجربه و عبرت برای بنده هست که چرا به خاطر موضوعات جزئی و موسمی، افراد و جریان های زلالی را که می توانستند آینده ی روشنی به وجود بیاورند، نفی کردم؟ وقتی آن ها را در خیابان می بینم خجالت می کشم که چرا آنقدر تنگ نظری شد! در حالی که به این زودی ها خاطرمان نسبت به هم زلال نمی شود. باورشان هم نمی شود که ما آماده ایم این نقطه ی سیاه را پاک کنیم. ما نه حزبی بودیم و نه آدم های احمدی نژادی. باید خیلی زحمت بکشیم تا برگردیم بر سر نقطه ی صفرمان. هنوز هم متهم به طرفداری ازآقای احمدی نژاد هستم زیرا از این نکته ی مهم که می فرمائید در آن مرحله غفلت شد و به قول شما برای آبادی دهی، شهری را خراب کردیم و امروز وظیفه ما است که نگذاریم چنین کدورت هایی بین کسانی که می خواهند ذیل حضرت امام خود را معنا کنند، وجود داشته باشد. این بحثی که اینجا شد و در کتاب «امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» بر آن تأکید شده بالأخره یک مسئولیت اساسی به عهده ی ما می گذارد.

یک جاهایی هست که موضوع فرق می کند، اصلاً وقت، وقت آن موضوع است، وقت ما نیست. فهم این نکته کمک می کند تا بیخود خود را درگیر نکنیم. مثل فضایی که برای صلح امام حسن علیه السلام اتفاق می افتد لذا وقتی بعضی از شیعیان خدمت ایشان می آیند و ایراد می گیرند که چرا صلح را پذیرفتید؟ فضای سخن حضرت این است که از پدرم

شنیـدم معاویه به حکومت می رسـد. در این جا موضوع این نیست که بگوئیم که این ها جا دارنـد یا جا ندارنـد بلکه در اینجا یک کار دیگر برایمان تعریف می شود. مثل برخورد امام صادق علیه السلام با خلیفه ی وقت که حضرت با لفظ پسر عمو به او خطاب می کننـد، چون وقت، وقت امـام صـادق علیه السـلام نیست و حضـرت کـار دیگری به عهـده دارنـد. ولی جاهـایی در انقلاب اسـلامی هست که داسـتان فرق می کنـد و حتی اگر طرف حجاب انقلاب هم شـده نبایـد بگذاریم آن حجاب غلیظ تر بشود و انقلاب را نسـبت به اهـدافش عقب بینـدازد یـا نسـبت به آن اهـداف بیگانه نمایـد. در واقع اگر در این موارد نتوانستیم درست برخورد کنیم و شمشـیر دست گرفتیم و خواستیم مسـتقیماً مقـابله کنیم، عملاً رسالت تاریخی خود را انجام نـداده ایم و بایـد خودمان را ملامت کنیم زیرا نتوانستیم جایگاه جریانی را که حجاب انقلاب است نشان دهیم و در راسـتای غلیظ تر نشدن آن قدمی بر نداشتیم بلکه تنها داد و بیداد راه انداختیم بدون آن که خود آگاهی لازم را به جامعه داده باشیم.

جواب: یـک وقت است نسـبتی از خیرخواهی را تعریف می کنیم با دامنه ای وسـیع که شامل حجاب های انقلاب هم می شود مثل کاری که حضـرت اباعبدالله علیه السـلام در آخرین لحظات با شمر انجام دادند، در آن حدّ که نمی خواستند شمر مرتکب چنین جنـایتی شود. یا خودِ امام خمینی«رضوان الله علیه» چقـدر به شاه نصـیحت می کردنـد. این از آن جهت است که حرکت حضـرت سیدالشهداء علیه السلام و حرکت حضرت امام خمینی با کمترین هزینه جلو رود و همه سلیقه ها ذیل آن حرکت قرار گیرند، بدون آن که رنگ

خود را بر آن حرکت تحمیل کنند. این نوع خیرخواهی همیشه در انسان های قدسی بوده و هست ولی یک وقت بحث در اندازه حجاب ها و یا اندازه مُمِدّهای انقلاب است.

حضرت اباعبدالله علیه السلام در مقایسه بین یزید با خلفا حتماً طرف خلفا را می گیرند ولو این که خلفا از جهتی در نشان دادن حقیقت اسلام حجاب محسوب شوند.

وقتی مردم مدینه آن طور که شایسته بود جواب حضرت صدیقه طاهرهi را ندادند، حضرت مولی الموحدین علیه السلام متوجه شدند، وقت آن ها است و به جهت این که اسلام، محبوب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و خلفا فعلاً نسبت به امویان یک مُمِدّی برای اسلام محسوب می شوند، در یک بازخوانی تاریخی بنای کمک به خلفا را گذاشتند؛ البته شاید هم به جهت این که ضررشان کم تر بشود به آن ها کمک می کردند. یک وقت است می گوئیم این ها می توانند در آن زمان برای اسلام مفید باشند ولی یک وقت است می گوئیم چاره ای نیست پس کمک کنیم بلکه ضررشان کم بشود که البته تفکیک این دو موضوع آسان نیست در عین آن که نمی خواهیم همان موضعی را که باید نسبت به معاویه داشته باشیم با خلفاء داشته باشیم. نسبت به خلفاء انتقاد داریم، انتقادهای اساسی هم داریم ولی در مورد معاویه موضوع فرق می کند زیرا موجودیتش شرّ است. بعد می رسیم به آنجا که حضرت زینبi در مورد شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام می فرمایند: این کشته، کشته روز دوشنبه است یعنی روزی که خلافت جای ولایت علی علیه السلام نشست. حال در انتقاد خود به سقیفه حرفمان

این است که آیا خلیفه می دانست حاصل کارش به شهادت امام حسین علیه السلام می انجامد. آیا خلیفه می داند وقتی برادر معاویه یعنی یزید بن ابوسفیان را حاکم شام کرد و بعد هم که خود معاویه در زمان خلیفه دوم به جای برادرش نشست، کار به قتل امام حسین علیه السلام می کشد؟ یا آن که باید بپذیریم نادانسته حاصل کارشان به اینجا کشیده شد. به عبارت دیگر در این رابطه آیا باید آن فرهنگی را نقد کنیم که خلیفه ی اول و دوم نیز در آن قرار داشتند و یا شخص خلیفه ی اول و دوم را نقد کنیم و متوجه نقش آن فرهنگ و تبعات آن نباشیم؟ ما در انقلاب اسلامی نیز دو جریان داریم. یک جریان اراده اش این است که ما را به یک نوع زندگی سکولار برساند و بعضی هم نادانسته به آن اراده پیوسته اند و جریان دیگر تمام عزم و اراده ا ش آن است که وجه قدسی انقلاب حفظ شود. آن هایی که نادانسته به دنبال اراده های سکولار هستند بعد که با لوازم زندگی سکولار روبه رو شدند بر سر می زنند که چه خاکی به سرمان شد و جایگاه خلفا از این نوعِ اخیر است. هر سه خلیفه اراده شان این بود که به زعم خود سیره حضرت محمد صلی الله علیه و آله را عمل کنند ولی به جهت ذهنیاتی که بدان گرفتار بودند، اشتباه می کردند و این غیر بنایی بود که امویان در سر داشتند و می خواستند جاهلیت را برگردانند.

شناخت جایگاه جریان ها و افراد در تاریخ بسیار مهم است خوب است از خود بپرسید چرا پیامبر صلی الله علیه و آله عایشه را با آن خصوصیاتی که از او سراغ داشتند نگه می دارند؟ حتماً می دانید عایشه تقریباً راوی بهترین روایات اهل سنت است. اگر بگوییم اهل سنت چند منبع دارند یکی خلیفه ی دوم است

و دیگری عبدالله بن عمر و سومی هم عایشه است که به جهت حافظه فوق العاده ای که این خانم دارد عین روایت های پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل می کند و عایشه از این جهت نگه داشتنی است، و از این جهت به نفع اسلام است که بماند. مکرر پیش می آمد که مقابل خلیفه دوم می ایستاد و روایتی را که او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کرد، نقد می نمود و صحیح آن روایت را نقل می کرد. نسبت ما با عایشه در رابطه با برخوردی که با بدن مطهر حضرت امام حسن علیه السلام کرد یک وجه است و نسبت به وجوه دیگر او وجه دیگری است و نباید در وجه مقابله ی او با امام حسن علیه السلام متوقف شویم، زیرا این سیره ی اهل البیت علیهم السلام نبوده، به همین جهت سخنانی مثل خطبه شقشقیه که گلایه امیرالمؤمنین علیه السلام است از خلفا در سخنان ائمه علیهم السلام بسیار نادر است. این سیره در آن بزرگواران بوده ولی حیف که از آن غفلت می شود. جریان هایی که می خواهند ما را در درگیری با عایشه خلاصه کنند، فقط جریان امام حسن علیه السلام را از عایشه نشان می دهند در حالی که قضیه نسبت اهل البیت علیهم السلام با عایشه این نیست، زیرا او از جهتی در آن شرایط تاریخی مانع نفوذ بعضی از جریان ها بوده و در تاریخ مشهور است که معاویه جهت قتل عایشه و برادرش محمد بن ابابکر برنامه ریزی کرده است و توجه جنابعالی در این راستا است که متوجه شدیم با تعلق خاطر به انقلاب اسلامی، جایگاهی بس وسیع تر از یک فرقه و یک قوم پیدا کرده ایم.

تشخیص طیف ها که کدام مُمِدّ انقلاب اند و کدام حجاب انقلاب؛ همیشه آسان نیست مگر آن که اهداف انقلاب را در هر مرحله از تاریخِ انقلاب بشناسیم. از اول معلوم است امثال مهندس بازرگان با توجه به نگاهی که نسبت به غرب دارند از یک جا به بعد نمی توانند همراهی شان با انقلاب را ادامه دهند، حال یا ما شرایط را فراهم می کنیم و کمک می کنیم تا نگاه آنها عوض شود و یا استعفا دهند. متأسفانه مهندس بازرگان تا آنجا از امام و انقلاب فاصله گرفت که کتاب «انقلاب اسلامی در دو جهت» را نوشت و علناً با سیاست های نظام در رابطه با ادامه ی جنگ، بعد از فتح خرمشهر مقابله کرد در حالی که حضرت امام و نظام اسلامی سعی بر مدارا با ایشان را داشت. شما ذیل شخصیت امام با آن نگاهی که می خواهید یک انقلابی به وسعت تاریخ ایجاد کنید، دیگر نمی توانید برای بازرگان جایی قائل شوید مگر به عنوان یک شهروند با هر سلیقه ای که دارد. از این جهت باید قبول کرد این نوع افراد هم در تمدن اسلامی جا دارند. چه اشکال دارد کاری که اروپایی ها در تمدن خود ادعا کردند که هر دینی را در تمدن خود جای می دهند و از این طریق با حفظ اصول سکولاریسم، تاریخ جهان را دست گرفتند و به جهت حضور نفس امّاره نتوانستند ادامه دهند، ما با حفظ اصول اسلامی ادامه دهیم؟ اصول ما مشخص است. کلّیت نظام جهتش طوری است که این نوع افکار می توانند به عنوان شهروند در آن باشند و چون نظام اسلامی مطابق فطرت انسان ها است مقابله ای عمیق از طریق این افراد با آن صورت نمی گیرد و پس از

ص: ۳۶۳

مـدتی بـا خود درگیر می شونـد، به خصوص؛ باز تأکیـد می کنم زمانه، زمانه ای است که فرهنگ مـدرنیته قـدرت قانع کردن روح ها را از دست داده است و روح دیگری در حال شـکل دادن به پدیده های فرهنگی است و چون فرهنگ مدرن با همه ی عناصـرِ مقوماتش به تقابل با انقلاب اسـلامی آمـده، بایـد امیـد داشت که مقاومت هایی که در مقابل انقلاب اسـلامی از طریق فرهنگ غربی می شود چندان پایدار نباشد مشروط بر این که از تنگ نظری های تاریخی مان آزاد شده باشیم.

فرهنگ مدرن همه فرهنگ ها را متلاشی کرد و در همان راستا خود نیز در حال متلاشی شدن است زیرا برعکس فرهنگ های دینی، هیچ چیز ثابتی را برنتابید، درک این نکته برای فهم این عصـر و زمانه بسـیار ضروری است و این موجب می شود تا لایه های زیرین فرهنگ معاصر را دریابید و در پایگاه انقلاب اسلامی بهترین موضع را داشته باشید.

پرواز به آینده ای که چندان نزدیک نیست

کانون های فرهنگی ما با درک لایه های فرهنگ مدرن باید سعه ی صدر لازم را داشته باشند تا موقعیت خود را درست درک کننـد و موقعیت بقیه را نیز درست درک کرده باشـند و ما بایـد روی این موضوع وقت بگذاریم. ما وظیفه داریم این نگاه را به کانون های فرهنگی متـذکر شویم. ابتـدا باید جایگاه تاریخی انقلاب اسـلامی را نشان بدهیم و در متن آن غرب را بنمایانیم. و جای افراد و جریان ها را با نظر به تمـدن اسـلامی معلوم کنیم و این یک نوع پرواز به آینده ای است که چندان نزدیک نیسـت ولی افقی

است بسیار متعالی و واقعی. این روزها می شنویم که بعضی می گویند چون پس از سی سال نتوانستیم فساد را و بی حجابی را از بین ببریم پس معلوم است که اسلام و انقلاب در اهدافی به سر می برد که در این تاریخ قابل تحقق نیست، پس بیائیم مثل لیبرالیته تسلیم میل و هوس افراد لاابالی شویم و تا آنجا که ممکن است به نظام سرمایه داری امتیاز بدهیم. غافل از این که حرکت ما پرواز به آینده ای است که چندان نزدیک نیست ولی متعالی و واقعی است. مگر نه این که ما سال ها به غدیر، تنها به عنوان یک طرح و تئوری، نظر داشتیم. روح ولایت فقیه عیناً همان روح غدیر است. ذیل ولایت فقیه چقدر طول می کشد تا اهداف غدیر فعلیت پیدا کند و به عنوان فرهنگ شکل بگیرد؟ آیا با نظر به فاجعه عظیمی که فرهنگ غرب را فرا گرفته و تنها با فرهنگی به استواری اسلام شیعه می توان جایگزینی برای آن فرهنگ آفرید، نباید به آینده امیدوار بود؟ ما اگر با سرنوشت همه ی مردم جهان در ارتباط باشیم می فهمیم چرا نباید نسبت به این نوع ضعف ها که در امور اجرایی ما پیش آمده، یأس به خود راه داد. چه اشکالی دارد که برای کانون های دینی برنامه ای ۱۴۰۰ ساله داشته باشیم. مگر جز این است که دیدن، یعنی از چشم انداز دیدن و بس، و دانستن، یعنی از چشم انداز دانستن و بس؟ وقتی به گفته آلن تورن «مَنِ مدرن» در حال تخریب است جایی برای ناامیدی نسبت به حضور انقلاب اسلامی در تاریخ آینده نمی ماند. ولی این که عرض کردم سعه صدر می خواهد و حوصله می طلبد از نظر بنده هنوز درست تبیین نشده است.

ص: ۳۶۵

امروز می خواهم این نکته را تأکید کنم که چرا حس نمی کنید همین امروز می شود یک نوع زندگی معنوی بسیار عالی داشت؟ طلبه ای که ۱۵۰ سال پیش در حجره ی خود زندگی می کرد و دارای یک نوع حسّ در راستای یک حیات برتر بود، چه می دید؟ به نظر بنده او احساس می کرد غدیر دارد در صورت ولایت فقیه اش محقق می شود. حس تاریخی بنده نسبت به آن دوران این است. حس می کنم مرحوم مجلسی صاحب بحارالانوار قلباً در یک خودآگاهی تاریخی، متوجه است دارد چکار می کند. غیر ممکن است کسی به صرف یک کار تحقیقی بتواند این همه انرژی صرف کند مگر آن که بداند تاریخی در حال وقوع است و او باید در آن تاریخ نقش خود را ایفا کند. مرحوم ملاصدرا و مجلسی با ظهور صفویه خوب می فهمیدند دارند چکار می کنند، شما اگر حرکت تاریخی گذشته را بشناسید متوجه می شوید آن ها می فهمیدند دارند چکار کنند که نتیجه اش این ولایت فقیهِ تاریخی یعنی غدیر در این زمانه شد. اگر بنده بتوانم این موضوع را درست تبیین کنم دیگر نه از کارها خسته می شوید و نه ابهام پیدا می کنید. یکی از راه هایی که می توانید با این مسئله کنار بیایید این است که بفهید که مشکل، مشکل لیل و نهار است که مستحضر هستید.

ص: ۳۶۶

عدم امنیت از چراغ سبز های فرهنگ استکباری در حفظ هویت اسلامی

برای رهـایی از مکر لیـل و نهـارِ دوران که گریبـانگیر بشـر در این زمـانه شـده است، لازم است با نگاه معرفتی و نظری متوجه تقابل بین انقلاب اسـلامی و نظام اسـتکباری بود. بدین معنا که وقتی متوجه باشیم، مرگِ یک مسلمان، مرگ امکان اوست در مسیری که در آن مسیر می توانست به تعالی برسد. روح زندگی با راهی که خداوند در مقابل انسان قرار داده شکل می گیرد، هرچنـد انسانِ معاصـر؛ انسان متفاوتی شده ولی حقیقت او حقیقت پایداری است که تنها با راه های الهی به گشودگی و تعالی می رسد، هرچند با پیچیده شدن فرهنگ و تمدن، جنگ و صلح هم صورت پیچیده تری پیدا کرده ولی باز این انسان است که با حقیقت پایـدار خود در صـحنه است و باید همواره نسـبت خود را در همه ی عرصه های زندگی با خالق خود و با پیام خالق خود تنظیم کند، تا زندگی ادامه یابد، وگرنه در توهُّمِ یافتنِ سعادت و آرامش، همه چیز را بر هم می زند.

آرامش روحی برای انسـان معاصـر همه چیز شـده است؛ به همین جهت انسان معاصـر تحت تأثیر فرهنگ غربی به جای آن که طـالب تعالی روح و اُنس با خـدا باشـد، خواهان آرامش ذهنی است تا از اضـطراب ها و افسـردگی ها و نارضایتی های مبهم و حسّـِیِ ناشـی از خلأ درونی راحت شود و در این رابطه انقلاب اسلامی آمد تا انسان ها به این نوع از زندگی، «نه» بگویند و از زندگیِ بی شکل و بی هدف خود نجات یابند. و اساس اسلام

نیز در راستای ناکارآمدی دینِ اهل کتاب، توسط خداوند از طریق حضرت محمد صلی الله علیه و آله به بشریت عرضه شد.

وقتی بشریت خود را گرفتار عالَمی کرد که خودْ تولید کرده است، برای رهایی از آن، طالب آرامش می شود. برای برخی مردم، بازگشت به دین پاسخ به این طلب است؛ البته نه به عنوان عملی از سر ایمان، بلکه برای فرار از یک فشار روحیِ تحمل ناپذیر. آن ها این تصمیم را نه از جهت ایمان و پرهیزکاری؛ بلکه برای دست یافتن به ایمنی روحی اتخاذ می کنند. در حالی که این عمل ناراحتی عصبی دیگری را به وجود خواهد آورد. زیرا این گونه بازگشت به دین در جای خود تبعاتی دارد که یکی از آن ها تغییر درک از دین و تغییر کارکرد آن است.

در فضای طلب آرامش، آرامشی درخواست می شود که عبارت است از رفع تنش و فشار، نه آرامش به قصد نیل به حقیقت. مردم زمان ما آرامشِ بدون محتوا می خواهند؛ آرامشی که تنها آرامش است. همان طوری که سلامت می خواهند. سلامت را برای چیزی دیگر نمی خواهند. این همان سوبژکتیویته است که ویژگی دوران ماست. در حالی که انقلاب اسلامی، ماوراء آن نوع برگشت به معنویت که هیچ پایه ی حقیقت یابی ندارد، به بشریت ارائه شد تا با جدیت کامل انسان ها را از تمدنی رهایی دهد که عامل همه ی بحران های امروز بشری است و زندگی زمینی را به آسمان متصل نماید نه آن که بخواهد با یک تخلیه ی روانی جواب آرامش موهومی را بدهد که در واقع ادامه ی همان فرهنگ غربی است.

ادیـان الهی بـا اعتقاد به طرحی فراگیر در عالم، از طریق خداونـد، ایجاد اطمینان و اعتماد می کردنـد. مـدرنیته از آغاز، همه ی سنت ها را افسون خوانـد و با تکیه بر عقلانیتی خاص که براساس سوژه شـکل گرفته بود، پیروان همه ی فرهنگ های دیگر را افسـون زده دانست؛ و خـودِ مـدرنیته بـا افسون کردن دیگر فرهنـگ هـا، جهـانی شـد و در همه ی باورهـا تردیـد ایجـاد کرد و هرگونه مبانی و ارکانی را متزلزل ساخت. حال سؤال این است؛ آیا مدرنیته با چنین خصـلتی می تواند مبنا و رکنی را نگه دارد که ما برای ادامه ی حیات خود به آن دل ببندیم؟

بر اساس تقابل مبنایی بین انقلاب اسـلامی به عنوان نماینده ی اسلام در این دوران، با نظام استکباری مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» می فرمایند:

«عمده این است که [انسان] اسیر کلیشه های تحمیلی نظام

سلطه نباید بشود. یک تفکّراتی، یک مفاهیمی از سوی تبلیغات پُرحجم نظام سـلطه، به طور شـبانه روزی در سرتاسر عالم دارد پراکنده می شود؛ یکی از مهم ترین مسائل این است که ما باید اسـیر نشویم. این سـفارش فقط به مجلس خبرگان نیست. .... با زبـان هـای مختلف آن را بیـان می کننـد، ناچـار مـا هم بایستی همرنگ جماعت بشویم و همان را مطرح کنیم، همان را تکرار کنیم؛ نه، ما خودمان مبانی داریم، ما فکر داریم. استکبار در صدد آن است که کلیشه های مورد نظر خودش را به همه ی مردم دنیـا تحمیـل کنـد؛ هم به آحـاد ملّت هـا، هم بـالخصوص به مسـئولان و مؤثّران کشورها؛ یعنی دولت ها، نماینـدگان مجالس، تصـمیم گیران، تصمیم سازان، به قول خودشان اتاق های فکر، به همه ی این ها می خواهند آن کلیشه های خودشان را تحمیل کنند و آن را وارد

ذهن آنها و فضای ذهنی آن ها بکنند. مایلند همه، جهان را از منظر آن ها ببینند؛ مفاهیمی را که آنها بر روی آن تکیه می کنند، با همان رویکرد آنها، با همان نگاه آن ها تشخیص بدهند و بشناسند. این رویکرد رویکرد سلطه طلبانه است؛ با این رویکرد سلطه طلبانه مفاهیمی را یا جعل می کنند یا دست کاری می کنند و معنا می کنند و مایلند همه، طبق معنای آنها این مفاهیم را بفهمند و به کار بگیرند و در ادبیاتشان از آن ها استفاده کنند.»(1)

این سخنان به ما خبر می دهد در هیچ حالی از چراغ سبزهای فرهنگ استکباری برای حفظ هویت اسلامی خود احساس امنیت نکنیم و بدانیم آن ها سعی وافر دارند فضای ذهنی ما را با زیبا جلوه دادن ملاک ها و کلیشه های خود، تصاحب کنند و در آن صورت است که نفوذ در بین ما بسیار آسان می شود. زیرا از منظومه ی فکری خودمان که زلزله در دنیا ایجاد کرده است، یعنی از انقلاب اسلامی و نفی ظلم و استکبار و استبداد؛ عدول کرده ایم و با آویزان شدن به قدرت های دنیا، خواهان سعادت گشته ایم و این مرگ آزادی و استقلال ما خواهد بود یعنی مرگ همه ی امکاناتی که خداوند جهت تعالی ما در مقابل ما گشوده است و تنها با درک روح تاریخی انقلابی اسلامی ظهور خواهد کرد.

وقتی می توانیم نسبت خود را با فرهنگ استکباری درست تعریف کنیم که متوجه باشیم بدبینی در تفکر اروپایی نسبت به آینده ی خود، از نیمه ی قرن نوزده شروع شد. شوپنهاور فیلسوفی که مشهور است به

۱- – سخنان مقام معظم رهبری در ۱۲/۶/۱۳۹۴ در دیدار با اعضای خبرگان.

فیلسوف بدبین؛ او فقط بدبین نبود، بلکه او نشانه ای از آغاز وَجه یأس آورِ فرهنگ مدرن است. او متوجه است در عالم غربی، بنیان ها فرو ریخته و سخن گفتن از بنیان ها یا از سر بلاهت است و یا از سر بی توجهی به زمانه و تکیه بر ساخته های ذهنی. زیرا از بی تعلقی نسبت به حقیقتِ پایدار، کار بر نمی آید و در جوهر فرهنگ و اندیشه ی غربی خاصیت بی تعلقی نسبت به حقایق نهادینه شده است. آیا انقلاب اسلامی که نظر به حقایق پایدار عالم دارد می تواند با چنین فکر و فرهنگی کنار آید؟ جوهر بی تعلقی نسبت به حقایق پایدار در این تاریخ و در این روزگار تماماً در شخصیت استکباری فرهنگ غربی ظهور کرده و کسانی در این هوشیاری قرار می گیرند که نسبت به روح غربی آگاهی لازم را داشته باشند و به تعبیر مقام معظم رهبری«حفظه اللّه»: «همه بدانند دشمن می خواهد چه کار کند؛ ... با لبخند دشمن، با احیاناً یک مساعدت کوتاه مدّت دشمن ... فریب نخوریم».(۱)

محدودیت غرب در ساخته های ذهنی

انسان غربی بیش از آن که در جهان واقعی حضور داشته باشد، در جهان مجازی زندگی می کند و این موجب تغییر تلقی انسان غربی از خود شده و چون مغلوب عالَم مجازی است، ریشه ها و اصول را گم کرده و اساساً ریشه و اصولی نمی شناسد تا ما مبتنی بر آن اصول روی آن ها حساب کنیم. هیچ اطمینانی به انسان غربی و فرهنگ غربی نیست و به جهت

۱- – همان.

تقابلی که آن فرهنگ با هر امر قدسیِ واقعی دارد، هرکاری از دستش برآید بر ضد انقلاب اسلامی انجام می دهد.

کسی که اساس مناسبات خود را بر امکانات جهان مجازی گذاشته است مرجعی برای تعیین جایگاه خویش ندارد و به همین جهت همواره باید آماده ی فروپاشی آن باشد و بروز صورت های آشفته ی آن فرهنگ و نقض تعهدات آن، همه به جهت آن است که غرب، به ساخته های ذهنی خود محدود شده است.

جنگ هایی که در صدساله ی اخیر واقع شد، همه نشان داد که علم و تکنیک به مثابه عوامل اصلی خوش بینی به آینده، چه بسا مؤثرترین ابزار فلاکت و نابودی انسان باشد. انتظار حکیمانه در زمان ما، حداقل، انتظار گشایش امکان های جدید در زندگی و اندیشه ی بشر است. و ملت ایران در این رابطه برای نجات خویش از سرنوشت غربی، قیام کرد و معلوم است وقتی ملتی برای نجات خویش قیام کند از آینده ای دفاع می کند که ادامه ی گذشته ی غرب زدگی آن نیست. زیرا متوجه شده فرهنگ غربی در حالی که همه ی فرهنگ ها را دگرگون ساخته و همه ی اقوام را درگیر مسائل خود کرده، در مسیر آینده ای سختْ ظلمانی قرار گرفته و در نتیجه باید به دورانی وارد شد که آن دوران با اصول و جهت گیری دیگری شروع می شود و تقابل انقلاب اسلامی با فرهنگ غربی در این فضا شکل گرفته است و معلوم است که این یک تقابل موهوم نیست و از این جهت مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» می فرمایند:

«امروز البتّه دشمن، استکبار جهانی است. استکبار جهانی هم یک امر موهوم نیست؛ یک امر واقعی است و دارای مصادیق روشنی است؛

ص: ۳۷۲

آمریکا بزرگ ترین مصداقش است و پشت سرِ هیئت حاکمه ی آمریکا، کمپانی ها و تراست ها و کارتل ها و سرمایه دارانِ جهان خوارِ غالباً صهیونیست هستند که در همه جا هم گسترده اند؛ مخصوص آمریکا هم نیست؛ در اروپا هم این ها به شدّت نفوذ دارند، در بعضی جاهای دیگر هم همین جور؛ این معنای استکبار است. شیشه ی عمر این استکبار با یک چنان حرکت اسلامی شکسته خواهد شد که پیدایشِ این حرکت با انقلاب اسلامی انجام گرفته، ادامه ی آن با جمهوری اسلامی و تداوم حرکت جمهوری اسلامی در خطّ انقلاب تأمین شده، و آینده هم همین طور دارد پیش می رود».(۱)

وقتی متوجه شدیم انسان غربی هیچ هویتی را برای خود نگه نداشته و انسانی است که در فضا معلق است، باید انتظار هرگونه حرکت غیر عاقلانه ای را از او داشت و در این رابطه به شدت باید خود را بنا به توصیه ی قرآنی مجهز و آماده کرد، تا حتی در حین نماز خواندن غافل گیر نشویم. و بنا به چنین توصیه ای عده ای در حین تقابل با دشمن، به نماز ایستادند و عده ای مواظب بقیه و اسلحه های خود بودند، زیرا «وَدَّ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِکُمْ وَ أَمْتِعَتِکُمْ فَیَمیلُونَ عَلَیْکُمْ مَیْلَةً واحِدَةً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ إِنْ کانَ بِکُمْ أَذیً مِنْ مَطَرٍ أَوْ کُنْتُمْ مَرْضی أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَکُمْ وَ خُذُوا حِذْرَکُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْکافِرینَ عَذاباً مُهیناً»(نساء/۱۰۲) کفار دوست دارند که ای کاش شما از اسلحه ها و امکانات تان غافل شوید تا برق آسا و با یک حمله ی سرنوشت ساز به شما حمله کنند، در حالی که اگر مواظب

۱- – همان.

دشمن باشید خداوند بنا را بر این گذاشته که عذاب خوارکننده ای برای دشمنان شما آماده کند و هیبت آن ها را در این زمانه فرو ریزد. از این جهت مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» می فرمایند:

ما در درون خودمان ضعف هایی داریم؛ دشمن در موارد زیادی از ضعف های ما استفاده می کند؛ این ضعف ها را باید برطرف کنیم. ما ضعف در سیاست گذاری داریم؛ ضعف در اجرا داریم؛ ضعف در تلاش داریم؛ گاهی دچار تنبلی و دچار کاهلی در حرکت های خودمان می شویم؛ ضعف در [تشخیص] اولویت های کشور داریم؛ گاهی اوقات سر یک چیز جزئی، گروه هایی در درون کشور از خودمان با همدیگر درگیر می شوند، سر یك امری که ضرورتی هم ندارد، لزومی هم ندارد؛ از دشمن غافل [می شویم]؛ این ها ضعف های ما است؛ این ضعف ها را بایستی برطرف کرد. لکن وجود دشمن - دشمنی که آگاه است، دشمنی که پول خرج می کند، دشمنی که اگر بتواند از هیچ جنایتی فروگذار نمی کند- یك چیزی است که نباید مغفولٌ عنه بماند. بعضی ها به بهانه ی همین مسائل جزئی داخلی، دشمن خارجی را فراموش می کنند، آمریکا را فراموش می کنند. این که امام«رضوان الله تعالی علیه» مکرّر تکرار می کردند که هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید، به خاطر این است که بر سر یکدیگر کمتر فریاد بکشید. نمی گویم انتقاد نکنیم؛ نه، بالاخره جامعه، جامعه ی آزادی است، افکار آزادند، حقّ انتقاد وجود دارد، انتقاد هم مایه ی پیشرفت است امّا دشمن اصلی را با دشمنان درجه ی دو و با دوستانی که با آن ها اختلاف نظر داریم و دشمن هم حتّی نیستند، اشتباه نگیریم؛ دشمن اصلی جای دیگر است. دشمن اصلی آن دشمنی است

که بـا همه ی توان درصـدد این است که دسـتاورد عظیم ملّت ایران را از او بگیرد؛ این دسـتاورد عبـارت است از حضور ملّت، حـاکمیت ملّی، نفوذ افکـار قرآنی و اسـلامی در میـان مردم؛ این آن دسـتاورد بزرگ است که ما را به پیشـرفت می رسانـد؛ تا امروز هم پیشرفت های زیادی کرده ایم، بعد از این هم همین ما را به آرمان هایمان خواهد رساند. این را می خواهند از دست مردم بگیرنـد؛ می خواهنـد حکـومت ظالمـانه، حکومت دست نشانـده، حکومـتی دلبـاخته ی به غرب و تسـلیم غرب و مرعوب غرب به وجود بیاورند، هدفشان این است؛ این را بایستی از یاد نبریم و این دشمن را در نظر داشته باشیم.(۱)

این خطی است که توسط حضـرت روح اللّه امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» در این تاریـخ به صـحنه آمـده است و هرکس مایـل است و ادعـا دارد می خواهـد آن خـط نورانی را ادامه دهـد، نبایـد یـک لحظه از تقابل مبنایی که بین انقلاب اسـلامی و فرهنـگ غربی هست، غفلت کنـد و وظیفه دارد عـالِم به زمـانه بودن را در این فضـا تجربه نمایـد زیرا انسـان بـا خودآگاهی به زمانه، اصیل می شود و شرط خودآگاهی به زمانه، افق داشتن است و نه اسیر روزمرّه گی هابودن.

کار اصلی متفکران در این دوران

کسـی که آینـده را حسّ نکند و رو به آینده نداشـته باشد، البته به سوی آینده کشانده می شود ولی این نوع رو به آینده رفتن اصالت ندارد، چنین انسانی همان طور که نسبت به زمانه، خودآگاهی ندارد، انسان بی آینده

۱- - بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانش آموزان و دانشجویان در تاریخ ۱۳۹۴/۰۸/۱۲.

است. مواجهه بـا آینـده، قـدرت روح و فکر می خواهـد. آینـده گاهی به مثابه ی جلال الهی در وجود آدمی، خوف ایجاد می کند. با این وصف، کارِ اصلی متفکر پس از آمادگی های لازم، اندیشیدن در باره ی آینده ای است که امکان تعالی بشر در آن نهفته است و این راز رهایی از کلیشه های فکری فرهنگ استکباری است که رهبر بصیر انقلاب، متذکر آن هستند و می فرمایند:

«نیروهای مؤمن ما در سرتاسر کشور بدانند که حرکت، به سمت اهداف و آرمان های اسلامی است؛ در این هیچ تردیدی نیست. و همه خودشان را آماده نگه بدارند، همه آماده باشند؛ نیروهای مؤمن، نیروهای اصیل و معتقد در سرتاسر کشور -که بحمدالله اکثریت قاطع این کشور را هم تشکیل می دهند- آماده به کار باشند. آماده به کار به معنای آماده ی جنگ نیست؛ یعنی هم آماده ی کار اقتصادی باشند، هم آماده ی کار فرهنگی باشند، هم آماده ی کار سیاسی باشند، هم آماده ی حضور در میدانها و عرصه های مختلف باشند؛ آماده باشند، ما همه باید آماده باشیم. در مقابل این جهت گیری های دشمنان -که دشمنان ما شب و روز نمی شناسند- ما هم بایستی شب و روز نشناسیم و همه آماده باشیم. و وعده ی الهی هم راست است؛ خدای متعال وعده اش راست است، ما سوءظنّ به وعده ی الهی نباید داشته باشیم. یک بار من این جا عرض کردم که باید به خدا پناه ببریم و سوءظنّ به وعده ی الهی [نداشته باشیم. خدای متعال لعنت کرده؛ «الظّآنّینَ بِاللهِ ظَنَّ السَّوءِ عَلَیهِم دآئِرَةُ السَّوءِ وَ غَضِبَ اللهُ عَلَیهِم وَ لَعَنَهُم وَ اَعَدَّ لَهُم جَهَنَّمَ وَ سآءَت مَصیرًا» یعنی خدا لعنت کرده کسانی را که به

خدا سوءظن داشته باشند. حُسن ظنّ به خدا این است که وقتی می گوید که «اِن تَنصُرُوا اللَّه ینصُرکُم»، این را باور کن؛ این حسن ظنّ به خدا است؛ وقتی می فرماید: «لَینصُرَنَّ اللهُ مَن ینصُرُه»، این را باور کنیم. اگر حقیقتاً نیت ما نصرت دین الهی است – معنای نصرت خدا همین است– بدانیم که خدای متعال نصرت خواهد کرد و تردیدی در این زمینه نداشته باشیم؛ وقتی انسان با این روحیه حرکت کرد، آن وقت آن سکینه ای که عرض کردیم بر دل های ما ان شاءالله نازل خواهد شد.»(۱)

مهم ترین کاری که از ما برمی آید پایداری در تاریخی است که از طریق حضرت روح اللّه گشوده شده. اگر این پایداری با جدّیت تمام شکل گیرد خداوند آن خواهد کرد که باید بکند و از افقِ انسانِ متعلق به انقلاب اسلامی راهِ نجات بشر طلوع خواهد کرد. حضور انقلاب اسلامی در این تاریخ و سیر و حرکتی که تا حال داشته، خبر از آن می دهد که انسان در آستانه ی برقراری نسبتی خاص با خداوند است که به کمک آن نسبت؛ زمین، زمینِ دیگر و آسمان، آسمان دیگری خواهد بود.

انسان معاصر که تحت سلطه ی فرهنگ غربی است با وجود قدرت و اطلاعات بی نظیری که دارد بیش از گذشته گرفتار دلهره و اضطراب است و بیش از همیشه زیر سلطه ی کمیت ها قرار دارد. با ظهور هرچه بیشتر انقلاب اسلامی در مناسبات بشر است که این سیر، تغییر می کند و آرامش و اطمینان قلب و حاکمیت کیفیت ها، به تاریخ برمی گردد و فرهنگ غربی

۱- – همان.

این را خوب احساس کرده است و لذا به جای تغییر خود که توان چنین تغییری را دیگر از دست داده است، درصدد تغییر جایگاه انقلاب اسلامی در این تاریخ است، در حالی که با این کار تجربه نشان داده است با ناکامی بیشتری روبه رو خواهد شد و البته این به شرطی است که ما در اتخاذ مواضع انقلابی، بدونِ رودربایستی و با بیان مبانی امام بزرگوار در مقابل دشمنان انقلاب اسلامی؛ در این تاریخ حاضر شویم، زیرا دشمن از جایی نفوذ می کند که روحیه ی تقابل با نظام استکباری در آن جا کاسته شده باشد و عزم کلّی در این تقابل ضعیف گردد و فراموش کنیم خداوند هیچ راهی برای به میدان آمدن کفار در امور مسلمین نگذاشته و با آیه ی «لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرینَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ سَبیلاً»(نساء/۱۴۱) خواسته است بفرماید در مسیر جذب ولایت الهی در امورتان، هیچ نیازی به گشودن راه نجات از طریق کافران ندارید و هیچ مشکلی از ما توسط غرب حلّ نمی شود، این پیام اصلی انقلاب اسلامی است، وگرنه گرفتار شیفتگی های پوچ و بی ثمر آن ها خواهید شد. زیرا اگر دشمن غربی احساس کند به او نیاز داریم، فخرفروشی خود را شروع می کند و این، شروعِ بی رنگ شدن عزّتی است که خداوند به ما داد. و با عادی شدنِ روابط ما با آمریکا بی رنگ شدن آن عزّت شروع می شود و تقابل تمدنیِ انقلاب اسلامی با آمریکا که موجب حضور ایران در خطّ مقاومت منطقه است، تضعیف می گردد. مک دونالد و کوکاکولا و برجام؛ همه بهانه است و تنها با توجه به ذات فرهنگ غربی و جایگاه قدسی انقلاب اسلامی می توان از چنین دام های شیطانی رهایی یافت. و باید توجه داشت که جایگاه قدسی انقلاب

اسلامی را می توان در اصول مکتب امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» که به تعبیر مقام معظم رهبری عبارتند از: «اسلام ناب محمدی» و «نفی اسلام آمریکایی» و «اعتماد به صدقِ وعده ی الهی» و «بی اعتمادی

به مستکبران» دنبال نمود و نیز باید بدانیم غفلت از این موضوع که یک نوع تحریف شخصیت آن بزرگوار می باشد، تحریف صراط مستقیم ملت ایران است و به تعبیر مقام معظم رهبری«حفظه اللّه»؛ اگر راه امام گم یا فراموش و یا خدای ناکرده عمداً به کنار گذاشته شود، ملت ایران سیلی خواهد خورد.

این را هم بی حساب ندانید که عرض می کنم امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می دانست آن عرفانی را که در سال های ۱۳۲۰ به آن شکل پایه گذاری می کند بعداً چقدر قابل استفاده است. خداوند قلب او را از همه ی جهات برای تحقق انقلابی بزرگ پرورانده بود و ما امروز در آن انقلاب هستیم و در صورتی که جایگاه تاریخی آن را بشناسیم، آن انقلاب از آنِ ما می شود؛ مثل سنت های جاری در هستی که در آن ها هستیم و آگاهی به آن ها موجب می شود آن سنت ها از آنِ ما شود.

ملاحظه می کنید این بحث ها موجب می شود با دقت بیشتر به موضوع انقلاب اسلامی نظر کنیم و ذیل آن، نسبت مان با همدیگر نزدیک و نزدیک تر بشود.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۳۷۹

انقلاب اسلامی و حضور در عوالِم گوناگون هستی

اشاره

ص: ۳۸۰

انقلاب اسلامی و حضور در عوالِم گوناگون هستی

ص: ۳۸۱

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال: در رجوعِ جدّی تر به بحث «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» و تبیین مسیری که در پیش رو داریم، احساس می شود برای آن که باورودی همه جانبه کار را جلو ببریم، در بعضی از موارد نیاز است موضوعات با تفصیل بیشتری ارائه شود و در این رابطه سؤالاتی پیش می آید که نشان می دهد لازم است با توجه به جایگاه ملکوتی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» با نگاه دقیق تری به انقلاب اسلامی بپردازیم و روشن کنیم بر چه مبنایی گفته می شود: «حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در همه ی عوالمِ وجود صاحب انقلاب اند» و بدین معنا در هر رجوعی که بخواهیم به انقلاب داشته باشیم با امام همراه می شویم. این آن نسبتی است که شما برای حضرت امام و انقلاب ترسیم می کنید و انقلاب را یک حقیقت قدسی می بینید که در همه ی عوالمِ وجود حاضر است.

ما در ابتدای مطالعه ی کتاب سلوک ذیل شخصیت امام، به این دقت و ظرافت به کتاب نظر نداشتیم. رجوع به انقلاب با رجوع به ملکوت حضرت امام این طور که شما معتقدید هر چند نکته ی مهمی است و کلید فهم بسیاری از مسائل و مبادی فکری امروز ما خواهد شد و بسیاری از

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال: در رجوعِ جدّی تر به بحث «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» و تبیین مسیری که در پیش رو داریم، احساس می شود برای آن که باورودی همه جانبه کار را جلو ببریم، در بعضی از موارد نیاز است موضوعات با تفصیل بیشتری ارائه شود و در این رابطه سؤالاتی پیش می آید که نشان می دهد لازم است با توجه به جایگاه ملکوتی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» با نگاه دقیق تری به انقلاب اسلامی بپردازیم و روشن کنیم بر چه مبنایی گفته می شود: «حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در همه ی عوالمِ وجود صاحب انقلاب اند» و بدین معنا در هر رجوعی که بخواهیم به انقلاب داشته باشیم با امام همراه می شویم. این آن نسبتی است که شما برای حضرت امام و انقلاب ترسیم می کنید و انقلاب را یک حقیقت قدسی می بینید که در همه ی عوالمِ وجود حاضر است.

ما در ابتدای مطالعه ی کتاب سلوک ذیل شخصیت امام، به این دقت و ظرافت به کتاب نظر نداشتیم. رجوع به انقلاب با رجوع به ملکوت حضرت امام این طور که شما معتقدید هر چند نکته ی مهمی است و کلید فهم بسیاری از مسائل و مبادی فکری امروز ما خواهد شد و بسیاری از

سؤالاتی که داشتیم با این مسئله حل می شود، ولی احتیاج به شرح و تبیین بیشتری دارد.

نکته ی دیگر که در جمع دوستان مورد بحث قرار گرفت این بود که اگر امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» صاحب حقیقت قدسی انقلاب اسلامی است، نسبت مقام معظم رهبری با امام و انقلاب چه نسبتی است؟ آیا می توانیم بگوییم تنها راه رجوع به ملکوت امام در حال حاضر در رجوع به رهبری نهفته است؟ آیا خود رهبری در ملکوت انقلاب حاضرند و از آن پایگاه انقلاب را مدیریت می کنند؟ جایگاه کسانی که با مقام معظم رهبری زاویه دارند ولی امام را قبول دارند، در این دیدگاه کجا است؟

معنای حضور در عوالم گوناگون

جواب: بسم الله الرّحمن الرّحیم

ابتدا باید روشن شود چرا می گوئیم حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» صاحب انقلاب در همه ی عوالم اند. اگر این موضوع درست تبیین شود خودتان تصدیق می کنید که می شود چنین برداشتی نسبت به انقلاب داشت. روشن است که در زندگی خود گاهی رجوع به «اعتباریات» داریم و گاهی به «حقایق». اعتباریاتِ اجتماعی چون ریشه در نفس الأمر و واقعیت ندارد، انعکاس آن ها به صورت تجلی وجودی از منبع قدسی آن ها در نفس ناطقه ی ما صورت نمی گیرد بلکه ریشه در خیالات و توهّمات ما دارد، در حالی که وقتی شما به حضرت حق رجوع می کنید و می گوئید یا رزّاق، در خیالات و توهّمات خود چنین رجوعی ندارید بلکه رجوع تان

رجوع به حقیقتی است که در عالم هست و چون رجوع تان رجوع درستی است حضرت اللّه مطابق رجوع شما با اسم رزّاق بر جان شما و بر زندگی شما تجلی می کند و شما با نور رزّاقیت او روبه رو می شوید و به جایی می رسید که دیگر احساس نمی کنید مسئول رزقتان هستید، راحت حضرت رزاق امور شما را به عهده می گیرد، به طوری که متوجه می شوید آن جایی هم که نباید چیزی به عنوان رزق برای شما برسد، نمی رسد و درنتیجه برای به دست آوردنِ رزق خود حرص نمی زنید. بعضی ها چون متوجه حضور حضرت رزاق در هستی نیستند فکر می کنند اگر بیشتر تلاش کنند آنجایی که حضرت رزّاق بنای رزق بیشتری برایشان ندارد، می توانند با تلاش یا با توسل به امور غیر شرعی مثل رشوه دادن و رشوه گرفتن، رزق بیشتر به دست آورند ولی شما در نظر به حضرت رزّاق، رجوع تان در مورد رزق، رجوعِ به حقیقت خواهد بود و انعکاس حقیقت را شما در خودتان حس می کنید و برای به دست آوردن رزق، حرص نمی زنید.

حال وقتی حضور حضرت رزاق را پیش خودتان داشتید دیگر مطابق مرزوقیت خودتان در عالم حاضر می شوید. یعنی شما با توجه به این امر یک نوع وجود خاص در تمام عوالم دارید، هر جا حاضر بشوید از جهت این که شما صاحب این نوع رزق هستید و مرزوق حضرت رزّاق می باشید، در آن جاها حاضرید. یعنی حضرت حق در همه ی عوالم که شما حاضر هستید با این تجلی که نسبت به شما دارد که مرزوق حق هستید، با شما حاضر است و شما با چنین حضوری در عوالم گوناگون حاضر می باشید. در مباحث معاد هم عرض شده وقتی می گوئیم شما در

همه عوالم حاضرید یعنی هم اکنون حتی تا قیامت تان حاضرید. این مثال رزّاقیتِ حضرت حق و مرزوقیت خود را در نظر داشته باشید و متوجه باشید رزاقیت خدا با نظر به مرزوقیت شما همواره با شما هست و از این لحاظ شما در عوالم مختلف با این هویت حاضر هستید. هر جا می روید حضرت حق به اعتبار مرزوقیت شما با رازقیتش با شما ارتباط دارد. تا وقتی که اراده ی رجوع به رزّاق در شما هست، مرزوقیت تان به عنوان نحوه ی خاص تجلی رازقیت حق، برای شما هست. در همین دستگاه اگر شما به جای رجوع به حضرت رزّاق، در یک نگاه اجتماعی به حق رجوع داشته باشید و حق براساس طلب شما بر قلب شما تجلی کند، موضوع از همین قرار خواهد بود. مشروط بر آن که دین را حقیقت بدانید تا رجوع شما ذهنی و اعتباری نباشد.

اولین چیزی که ما باید متوجه باشیم «تفکیک بین اعتبار و حقیقت» است. اگر از این موضوع غفلت کنیم کاملاً بیرون تاریخ خواهیم ماند. اگر با حضرت حق رجوعِ وجودی و قلبی داشتید با تجلی توحیدی حق روبه رو می شوید. در کتاب «آن گاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» بحث شد که وقتی نسبت به حضرت حق رجوعِ توحیدی خاص پیدا کنید منجر به تجلی خاصی از طرف حضرت حق، مطابق آن رجوع می شود، و در این رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»(۱) از طرف پروردگار شما در زندگی شما نفحاتی هست شما خود را در معرض آن نفحات قرار دهید. هرکس مطابق آمادگی روحی

ص: ۳۸۶

۱- – مشارق الأنوار، ص ۳۰۳- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۲.

که در خود ایجاد کرده در معرض نسیم رحمت الهی قرار می گیرد. حکیمی که منتظر دریافت مفهوم عقلی است، بهره اش نسیم عُقلا-یی می شود و عارفی که مترصد شهود قلبی است نسیم قلبی بهره ی او می گردد. شما در عالَم خودتان از طریق نفحات الهی به حقیقتی می رسید و بعد به دنبال استدلال هستید تا آن را اثبات کنید. استدلال ها اصل حرف افراد نیست، آن عالَمی که آن ها در آن عالَم به حقیقتی رسیده اند اصل است. استدلال، روش نشان دادن آن حقیقت است به کسانی که خودشان آن حقیقت را احساس نمی کنند.

با توجه به نکته ی فوق اگر عالَم شما انقلاب اسلامی شد و اگر در درون انقلاب اسلامی برای حفظ انقلاب به حق رجوع کنید، حضرت حق بر مبنای رجوع شما با شما برخورد می کند و متجلی می گردد. یکی وسعتش به وسعت شهید بهشتی می شود و با آن حیطه و آن حضور تاریخی که او داشت، نتیجه اش این می شود که اقدام به کار بزرگ تشکیل حزب جمهوری اسلامی می کند. حزبی که شهید بهشتی راه انداختند غیر از آن حزبی بود که بعداً گرفتار نگاه های محدود ایدئولوژیک شد و به اصطلاح محل نیروهای راست انقلاب گشت. شهید بهشتی آن قدر حیطه و وسعت داشت که بتواند نیروهای انقلاب را با سلیقه های مختلف برای اهدافی بزرگ در حزب جمع کند. چیزی که شما در حال حاضر در مقام معظم رهبری می بینید. نیروهای انقلاب با طیف های مختلف فکری همه عالَم خودشان را در رهبر انقلاب می بینند و حس می کنند می توانند در آن عالَم تنفس کنند. این نوع شخصیت وسعت خاص خود را می خواهد، کار

هر کسی نیست، هستند کسانی که آدم های خوبی اند ولی دارای چنین وسعتی نیستند. این را به این جهت عرض می کنم تا بگویم در حضوری صادقانه به وسعتی که در عالَم حضور داشته باشید، حضرت حق بر همان اساس بر شما متجلی می شود و شما با آن نور در عالم حاضر می شوید.

بنده می خواهم این را عرض کنم که این حضور را موسمی و موقت نبینید. ما وقتی با حضور اعتقادی و قلبی در این عالَم حاضر باشیم همیشه در عالَم حاضریم چون با حضرت حق که همیشه هست ارتباط بر قرار کرده ایم، دیگر معنا نمی دهد بگوئیم تا چه موقع در این عالَم هستیم. در ارتباط حضوری با حضرت حق، انسان به لطف الهی در حیاتی قرار می گیرد که نسبت به آن حضور، همواره دارد زندگی می کند و تا عزم او جهت آن رجوع در صحنه است آن حضور در صحنه است.

انقلاب اسلامی؛ حقیقت یا اعتبار؟

در مورد حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» فقط دو چیز است که به نظرم باید به عنوان اصول شخصیت ایشان در نظر گرفت. یکی رجوعی که ایشان به حقیقت داشته اند، دیگر آن که رجوع ایشان به حقیقت، رجوع به حضرت «الله» و اسماء دیگر الهی بوده، و در همین راستا انقلاب اسلامی حاصل تلاش ایشان است به سوی حقیقت الله که در این دوران به شکل انقلاب اسلامی ظهور کرده است. عجیب است که بعضی ها رزاقیت خدا را نسبت به خودشان حقیقت می دانند اما پدیده های اجتماعی را که به سرنوشت جامعه مرتبط است حقیقت نمی دانند. در صورتی که دو نوع

ص: ۳۸۸

حقیقت داریم، حقیقت جزئیه و حقیقت کلیه ی الهیه. حقیقت کلیه ی الهیه، حضرت الله است. انقلاب اسلامی صورت حقیقت کلیه حضرت الله است و این غیر از حقیقت رازقیت حضرت الله می باشد که برای تک تک افراد به صورت های خاص و جزئی ظهور می کند.

اگر برسیم به این که وقتی همه ی اسماء الهی در انسانی ظهور کندآن انسان امیرالمؤمنین علی علیه السلام می شود، و او به عنوان یک حقیقت به عالم عرضه می گردد، چرا انقلاب اسلامی را به عنوان یک حقیقت که از طریق اراده الهی در این تاریخ ظهور کرده است مدّ نظر قرار ندهیم؟ همان طور که برای فرهنگ بشر این نکته سخت است که بگویند یک شخص حقیقت است، این نکته هم سخت است که انقلاب اسلامی را - که به زعم عده ای یک امر اعتباری است- یک حقیقت در نظر بگیرند. در حالی که ما در مبانی خود داریم حضرت علی علیه السلام حقیقتی است که قبل از خلقت عالم و آدم در عالم حاضر بود. انقلاب اسلامی از آن جهت که رجوع به حقیقت است و نه رجوع به یک امر اعتباری که بشر در خیالات خود ترسیم کرده، به عنوان یک حقیقت، در قلب حضرت امام خمینی به صورت اشراق کامل متجلی شد. حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» با قلبی به حق رجوع کرد که طالب راه نجات بشریت بود و می خواست در آینه ی حضرت حق، بشریت را از ظلمات دوران عبور دهد. اگر عارف کاملی با

این عزم و این تقاضا به حق رجوع کند حضرت حق به نور اسم جامعِ الله بر او تجلی می کند.(۱)

اگر کسی رجوعش به حق، رجوع به حقیقت حق باشد، براساس طلب و ظرفیتی که در متن آن رجوع هست حق بر او تجلی می کند، همین طور که رزاقیّت او بر شما تجلی می نماید؛ و از آن جهت که انقلاب بر قلب امام تجلی کرده و قلب هر کس تمام شخصیت اوست، شخصیت امام عین انقلاب می شود و سیره حضرت امام جنبه تفصیلی انقلاب اسلامی خواهد بود. در جلسه هفتم کتاب «امام خمینی«رضوان الله علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» در رابطه با اتحاد بین انقلاب و شخصیت حضرت امام از آن جهت که انسان همان قلبش است بحث شده است. در رابطه با تجلی انوار الهی بر قلب انسان های متقی خوب است به این آیه نظر کنید که می فرماید: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً»(انفال/۲۹) اگر تقوا پیشه کنید - و در امور خود تنها به حضرت حق رجوع داشته باشید- خداوند گشایش لازم را در مقابل شما ایجاد می کند. یا می فرماید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّه»(بقره/۲۸۲) تقوای الهی پیشه کنید - و تنها در امورات خود و جهت رفع مشکلات به حضرت حق رجوع داشته باشید- و از تعلیم الهی بهره مند گردید. حال اگر زمانه ظرفیت اراده خاصی از طرف پروردگار عالم داشته

۱- - علت این که بنده در بعضی از عرایض خود، حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را اسم اعظم زمانه خوانده ام بدین جهت است که معتقدم در راستای چنین حضوری در عالم، اسم جامع اللّه بر قلب ایشان تجلی کرده، نه اسمی از اسماء الهی.

باشد قلبی محل تجلی آن اراده است که دغدغه او نیز همان چیزی است که حضرت حق اراده کرده در آن زمانه متجلی نماید.

محمد صلی الله علیه و آله به تاریخ برمی گردد

وقتی متوجه باشیم حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» عارف کاملی است که سلوک قلبی اش رجوع به حق است و رجوع او به حضرت حق رجوع به حضرت «الله» است، می توانیم باب مطلب مهمی را برای همدیگر بگشائیم و در نتیجه آن گفتمان انقلاب اسلامی در سطح اصلی خود به میدان آید.

عارف کامل کسی است که مظهر اسم جامع حضرت اللّه باشد. متأسفانه طوری شده که اگر کسی حوادث را پیش گوئی کند بیشتر پذیرفته می شود نسبت به کسی که توحیدِ اسم الله را در عالم ظهور دهد. زیرا ارزش و معنای توحید هنوز به خوبی شناخته نشده است. در محاورات متدیننِ معمولی، نهایت کمالات انسان های معنوی این بوده که پیش گویی داشته باشند یا بر سر بیمار دست بکشند تا شفا پیدا کند. این کارها کجا و آن کار کجا که عارف کاملی به صحنه آید و بخواهد حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به تاریخ برگرداند. مردم کار این نوع عارفان را کارهای سیاسی قلمداد می کنند و نه کارهای الهی و معنوی. این ضعف بعضاً برای ما هم پیش می آید که مظهر اسم شافی را عارف بدانیم - زیرا کاملاً محسوس است- ولی مظهر اسم الله را عارف ندانیم. در مورد حضرت امام اگر الله شناس بشوید در قسمت دوم بحث به این نتیجه می رسید که ایشان واقعاً یک

عارف کامل است زیرا به حضرت الله رجوع کرده و نه به حضرت شافی و یا امثال این اسماء جزئی که هرکدام در جای خود ارزشمندند.

با نظر به نکات فوق می توانیم به این موضوع فکر کنیم که حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» به اندازه حضور عرفانی شان، در همه ی عوالم حاضر می شوند و انقلاب اسلامی هم که عین حقیقت امام است در همه ی عوالم حاضر است پس در واقع حضور ایشان در عوالم با حضور انقلاب اسلامی در عوالم یکی می شود. حافظ با آگاهی از همین قاعده می گوید: شعر او را قدسیان هم در عالم قدس می شناسند. گفت:

صبح دم از عرش می آمد خروشی، عقل گفت

قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می کنند

به همان معنا انقلاب امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را هم ملائکه در عالم قدس محفوظ می دارند. حافظ می خواهد بگوید اشعارش در عالم قدس صاحب دارد و صاحبش قلب جناب حافظ است که در تمام عوالم حاضر است. از آن جهت که اشعار حافظ با شخصیت حافظ اتحاد دارند جناب حافظ در همه ی عوالم حاضر است و اشعار او هم در آن عوالم حاضرند.

انقلاب اسلامی مخلوق همّت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»

محی الدین در فصّ اسحاقی از فصوص الحکم، موضوع فوق را به طرز ظریفی مطرح می کند و می گوید: «العارفُ یَخْلُقُ بِالْهِمَّه» عارف با همّت خود خلق می کند و «لا تزالُ الْهِمَّهُ تَحْفُظُه» همّت عارف آن مخلوق را همواره حفظ می کند و چنانچه آن عارف، عارف کاملی باشد اگر در

حضـرتی از حضـرات حاضـر نباشد - مثل رحلت از عالم ارض- چون در دیگر حضـرات حاضر است مخلوقِ او با نظری که به آن مخلوق از حضرات دیگر دارد، محفوظ می ماند. محی الدین این طور ادامه می دهد:

«فـإذا خَلَقَ العـارِفُ بِهِمَّتِهِ مـا خَلَقَ و لَهُ هـذِهِ الإحـاطَهُ ظَهَرَ ذلـک الخَلْقُ بِصُورِتِهِ فی کُلُّ حَضـرهٍ، و صارَت الصُّورُ تَحْفَظُ بَعضُـها بَعضـاً.» پس چون عـارف بـا همت خود خلق می کنـد آنچه را خلق می کنـد و برای او چنین احاطه ای به حضـرات هست، آن مخلوق در همه ی حضـرات ظاهر می شود و بعضـی از آن صورت ها بعض دیگر را حفظ می نمایـد. به این شـکل که صورت موجود در عـالم مثال، صورت موجود در عالم حسّ را حفظ می کنـد، چون همّت عارف به تمام صورت ها در عوالم مختلف سرایت کرده و طبق قاعـده ی «وجودِ معلول مسـتلزم وجودِ علت است» وقتی نظر به صورت بالاـتر دارد صورت مادون، خود به خود محفوظ می ماند. آری اگر عارفِ کاملی از آن صورت در جمیع حضـرات به جهت اشتغال به غیر، غافل شود آن مخلوق معدوم می شود، ولی غفلت از جمیع حضـرات برای هیچ کس واقع نمی شود زیرا بالاخره در یکی از حضرات حاضر است. در همین رابطه در ادامه می فرماید:

«فإذا غَفَلَ العارِفُ عَن حَضـرَهٍ مّا أوْ عَن حَضَـراتٍ و هُوَ شاهَدَ حَضـرَهٍ مّا مِنَ الحَضَراتِ، حافظٌ لِما فیها مِن صُورَهِ خَلْقِهِ، اِنْحَفَظَتْ جَمیعُ الصَّوَرِ بِحِفْظِهِ تلکَ الصُّورَهَ الواحِدَهَ فِی الحَضـرَهِ الَّتی ما غَفَلَ عَنها» پس چون عارف از حضرتی یا حضراتی غافل شد در حالی که در حضرتی از حضرات حاضر باشد، کافی است برای حفظ آن صورتی که خلق کرده و همه ی مراتب

صُور بـا حفـظ همین صورت واحـدی که از آن غفلت نکرد، حفـظ می شود. زیرا این صورت ها در عوالم مختلف با همـدیگر مرتبط اند هرچند یکی از آن ها برای آن عارف به صورت تفصیلی باشد و بقیه به صورت اجمالی.

بنـده بر این مبنـا عرض می کنم انقلاب اسـلامی که صورت رجوع حضـرت امام«رضوان الله تعالی علیه» به حضـرت الله است و حضـرت امام به مدد تجلی الهی، آن انقلاب را خلق کرده، به عنوان یک حقیقت ملکوتی همواره مدّ نظر حضـرت امام است و بر مبنـای همّت او محفوظ می مانـد تـا مطـابق همّتی که کرده آن را به صـاحب اصـلی اش که حضـرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشـریف است بسـپارد. خود حضـرت امام«رضوان الله تعالی علیه» که می داند انقلاب اسـلامی چه جایگاهی در این عالم دارد در وصف انقلاب اسلامی می فرماید:

«بـا پیشـگویی هـای قشـرهای غیر آشـنا به اسـلام و [غیر آشـنا به] مردم دلیر ایران، بایـد جمهـوری اسـلامی بیش از دو سـال از شکست خود را پشت سـر گذاشـته باشـد! خواب های شـیرینی که مخالفان داخلی و پشـتوانه های خارجی آنان دیـده بودنـد و رؤیاهای امیدبخشی که کاخهای طلایی برایشان بنا نموده بودند یکی پس از دیگری با همّت والای ملت عظیم الشأن و جوانان برومنـد اسـلام فروریخت. این کوردلان که از نصـرت خداوند غافل بودند و وعده های الهی را نمی توانند باور کنند و انقلاب اسـلامی را چون سـایر انقلابات بلکه ناچیزتر می داننـد و با دیـد مادی و محاسـبات غلط به این پدیـده ی الهی می نگرنـد و از ارزش های انسانی و حجم قدرت ایمان و تحولی که به خواست خداوند قادر در ملت انقلابی ایران پیدا شده خبری ندارند .... اینان نمی دانند قیام یک ملتِ منسجم از مرد و زن، کوچک

و بزرگ، یعنی چه، و نمی دانند ملتی که برای خدا و نصرت احکام آسمانی او و نجات مظلومان و محرومان قیام نموده، نصرت خداوند قادر را با خود دارد.»(۱)

ممکن است سؤال شما این باشد که چطور این نوع نگاه به انقلاب اسلامی را تبیین کنیم زیرا این نوع نظر کردن به انقلاب اسلامی بدون نگاه عرفانی ممکن نیست؟ باید عرض کنم آرام آرام زمینه ی این کار فراهم می شود تا عموم مردم با نگاه عرفانی به انقلاب نظر کنند. آیا صد سال پیش گمان می کردید شرایطی پیش می آید که بتوانید مرحوم آیت اللّه سید علی قاضی را به عنوان محور تفکر عرفانی وارد این تاریخ کنید؟ یادتان باشد قبل از انقلاب این خبرها نبود که در مجامع علمی و فکری ما بحث عرفان به این معنایی که امروز مطرح است، مطرح باشد. اگر یک قدم دیگر بردارید می توانید نگاه عرفانی به انقلاب اسلامی را وارد تاریخ بکنید تا روشن شود از یک طرف قلب حضرت امام همان انقلاب اسلامی است و از طرف دیگر صاحب اصلی انقلاب از یک جهت اسماء کلی الهیه اند که در همّت حضرت امام متجلی شده و چون حضرت امام رجوعی این چنین به حضرت حق داشته اند و حضرت حق مطابق همّت امام بر قلب ایشان تجلی کرده، می توان گفت حضرت امام به عنوان یکی از اولیاء الهی که رابطه ی قلبی با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد و بر قلب رسول اللّه صلی الله علیه و آله می باشد، با همّت خود این انقلاب را خلق کرده(۲)

و تا نظر به آن انقلاب

۱- - صحیفه ی امام، ج ۱۶، ص ۴۲.

۲- -این که عرض می شود حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» بر قلب حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشند، مبتنی بر سخن مرحوم قیصری در فصّ یوسفی در تبیین «یوسف محمدی صلی الله علیه و آله» است که متذکر این نکته است: اولیاء الهی که رابطه ی قلبی با رسول اللّه صلی الله علیه و آله دارند بر قلب رسول اللّه صلی الله علیه و آله هستند، هرچند ذیل نور محمدی صلی الله علیه و آله می توانند بر قلب ابراهیم یا یوسف یا موسی .... باشند.

دارد، چه در موقعی که در دنیا حاضر بودند و چه حالا که در ملکوت حاضرند، این انقلاب محفوظ است.

مشکلاتِ تبیین موضوع جایگاه انقلاب در مقدمات خود قرار دارد. انشاالله به کمک مقدمات لازم موضوع روشن می شود اولاً: وقتی حضرت امام به عنوان یک عارفِ بزرگ سراسر سیرشان به حضرت حق، قلبی است، پس مراوده ی او با عالم معنا، مراوده ای قلبی و اشراقی است. ثانیاً: وقتی دغدغه های او اجتماعی شد و با نظر به این دغدغه ها با عالم معنا مرتبط شد، مطابق همان دغدغه ها نور هدایت الهی بر قلب او اشراق می شود و لذا قلب او که همان شخصیت او است حامل همه ی ابعاد آن اشراق یعنی انقلاب اسلامی خواهد بود و شما در سیره ایشان متوجه تفصیل حقیقت انقلاب اسلامی خواهید بود و با نظر به سیره ی ایشان انقلاب اسلامی را به عنوان یک حقیقت قدسی می توانید ادامه دهید از آن جهت که صاحب انقلاب یعنی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در همه ی عوالم حاضر است.

این بحث ها همراه با مقدماتی که عرض شد ما را از کمّیت به کیفیت می رساند و یک نوع اتحاد با حقایق قدسی برای ما پدید می آید. وقتی امام صادق علیه السلام می فرمایند: « مَنْ أَحَبَّنَا لَمْ یُحِبَّنَا لِقَرَابَهٍ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُ وَ لَا لِمَعْرُوفٍ أَسْدَیْنَاه إِلَیْهِ إِنَّمَا أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ جَاءَ مَعَنَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ کَهَاتَیْنِ وَ قَرَنَ بَیْنَ

سَبَّابَتَيْه»(۱) کسی که ما را نه به جهت خویشاوندی و نیکی و احسان ما به او بلکه فقط برای خدا و رسول خدا دوست بدارد، روز قیامت چون این دو (دو انگشت سبابه در کنار هم) با ما خواهد بود. اولاً: می فرماید «یَوْمَ الْقِیَامَهِ» یعنی جایی که عین واقعیت و حقیقت هر چیزی ظهور می کند. ثانیاً: وقتی می فرمایند: «کَهَاتَیْنِ» یعنی آن افراد در ذیل امام قرار می گیرند و دوگانگی بین آن ها و امام نخواهد بود. مثل نور بی رنگ که ذیلش هم بی رنگ است و همه از یک جنس اند فقط بحث شدت و ضعف در میان است. وقتی امام معصوم می فرمایند یاران ما این طوری در کنار ما هستند به معنای آن نیست که محبّین آن ذوات مقدس در عرض آن ها قرار می گیرند، هیچ شکی نداریم که چنین نیست. مشکل ما عموماً در قسمت دیگری است که این نزدیکی را اعتباری می گیریم و تا ما در این موارد از موضوعِ اعتبار عبور نکنیم هیچ معنای صحیحی از این نوع روایات برای خود به دست نمی آوریم. مکرر عرض کرده ام عظمت کار علامه طباطبائی در المیزان آن است که به ما کمک می کند تا ما را نسبت به آیات قرآن از اعتبار به حقیقت منتقل کند. لذا شما بعد از مدتی که با تفسیر المیزان مأنوس شدید چشم حقیقت بین خود را گشوده می یابید، در آن حدّی که انقلاب اسلامی را به عنوان یک حقیقت می شناسید.

ص: ۳۹۷

۱- - بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۲۸.

نسبت ما با سایر عرفا

سؤال: عده ای می گویند همان طور که حضرت امام عارف کاملی بودند، هر عارفی هم در جای خود یک عارف کامل است. چرا باید شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را برای سلوک خود بپذیریم؟ به عنوان مثال چرا روش سلوکی علامه طباطبائی را نپذیریم و اساساً اگر حضرت امام را پذیرفتیم نسبت ما با سایر عرفا چه می شود؟ در حالی که به نظر می رسد روش و مشی آیت الله طباطبائی با حضرت امام متفاوت است، چرا نگوئیم هر کدام از این دو عزیز حامل جلوه های عظیمی از حقیقت امر در این دوران هستند که باید از هر دوی آن ها استفاده کرد بدون سلوک در ذیل شخصیت یکی از آن ها؟

جواب: البته معلوم است که عارف شناسی فرهنگ خاص خود را دارد و کسی که هنوز گرفتار اعتباریات است هیچ وقت نمی تواند عارف شناس شود پس وقتی نحوه شناخت عارف از عالِم مشخص شد، می آییم سراغ این که واقعاً علامه طباطبائی در آن نوع رجوعی که به صورت قلبی به حضرت حق داشتند چه چیزی را اراده کرده اند و آیا در انتقال آنچه از حضرت حق برای ما گرفته اند چیزی کم گذاشته اند؟ به گفته نیچه: «ابر مرد و انسان کامل همچون نقاشی است که خودش خود را دارد نقاشی می کند. ولی او برعکس مردم معمولی، طوری خود را نقاشی می کند که در آخر هرگز نمی خواهد در آن تجدید نظر بکند.» چون می بیند همانی را که می خواسته بکشد کشیده است. علامه طباطبائی در رجوع شان به حضرت حق و نسبت به آن چیزی که حساس بودند و

دغدغه شان بوده است چیزی کم ندارند. مشکل آنجا است که متأسفانه بعضی ها انتظار دارند همه ی عرفا یک طور باشند. در حالی که علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» در رجوع به خداوند چیزی را دنبال کردند که حاصل آن را شما به خوبی در آثارشان به خصوص در سرمایه ی بسیار ارزشمند تفسیر المیزان می یابید و حضرت امام را باید نسبت به آن رجوعی که به حضرت حق داشتند و آن اهدافی که مطابق آن می خواستند شخصیت خود را نقاشی کنند، بنگریم. به این معنا که حضرت حق برای هدایت بشرِ این دوران در قلب هر کدام کششی و گرایش خاصی قرار داد. بنده هر چه نگاه می کنم می بینم علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» هر چه را باید جهت هدایت ما در موضوعات خاصی که دنبال می کردند در اختیار ما قرار می دادند، به ما داده است. علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» با توجه به موضوعاتی که باید مطرح می کردند سعی داشتند به عنوان یک چهره سیاسی مطرح نباشند. همه ی تلاش ایشان این بود که درگیر مسائل سیاسی جزئی نشوند تا بتوانند کاری را که به عهده دارند به خوبی به سر منزل برسانند ولی آن نقاشی که ایشان می خواهند از شخصیت خود بر روی تابلوی زندگی بکشند، نقاشی شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» برای خود نیست.

تفاوت عالَم حضرت امام و علامه طباطبائی«رحمه الله علیهما»

ممکن است تصور شود چون این دو بزرگوار در یک زمان و در یک عصر زندگی می کردند باید یک دغدغه داشته باشند و یک نوع حضور در جامعه پیدا می کردند. باید عرض کنم به یک معنا این دو بزرگوار دو

دغدغه ی متفاوت داشتند و از این جهت دو نوع رجوع به حضرت حق دارند. حضرت امام خود را به مشروطه وصل کردند و با مرحوم مدرس ملاقات دارند و به صورت جدّی در تاریخی حاضر می شوند که تاریخ تقابل بین مرحوم آیت الله کاشانی و دکتر مصدق است. یعنی حضرت امام در عصری حضور یافته که بنا است نظام سیاسی عالم عوض شود و حضرت علامه در عالمی حاضر شده اند که بنا است نظام الحادی عالم عوض شود و از این جهت می توان گفت در دو عالَم زندگی می کنند که به یک جا ختم می شود. آیا ائمه معصومین علیهم السلام با این که همه معصوم اند، در شرایط مختلف ظهورات مختلف ندارند؟ به این معنا که حضرت حق از طریق آن ها برای انجام رسالتی که داشته اند متفاوت ظهور کرده است. این تفاوت ها به این معنا نیست که بگوئیم یکی ناقص است و دیگری کامل. بنده اگر یک ذره نقص در حقیقتِ نگاه علامه می دیدم اظهار می کردم، آنچه معتقدم این است که برای این تاریخ علامه باید بیاید و ما را تغذیه کند و هرگز نمی توان تفسیر المیزان را یک کار ساده ای دانست که بدون آن امکان ادامه ی انقلاب ممکن باشد. تفسیر گرانسنگ المیزان به معنای خاص خودش در تاریخ ما حاضر شده ولی با این همه، مبانی فکری این تاریخ را انقلاب اسلامی و امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» شکل داده است. خدمت علامه طباطبائی در دل انقلاب اسلامی بی نظیر است. آقای مطهری ها آن معارف عالیه را از علامه گرفتند و انقلاب اسلامی را تغذیه کردند ولی بستری را که بتوان افکار علامه طباطبائی و امثال ایشان را به ظهور آورد، انقلاب اسلامی فراهم کرد. مکرر عرض کرده ام آیت الله جوادی که یکی

از پشتوانه های تمدنی این انقلاب اند، هر چه از نظر فکری دارند از علامه دارند و اگر هم به حضرت امام رجوع دارند این رجوع هم انعکاس فکر علامه است، با این همه این انقلاب اسلامی و شخصیت حضرت امام است که آن معارف را در جای خود قرار می دهد و به معنای حقیقی خود تبدیل می کند.

این که عرض می کنم حضرت الله بر قلب مبارک این بزرگان تجلی می کند به این معنا نیست که حضرت الله در قلب هر عالمی یک شکل ظهور دارد. اسم جامع الله در عین جامعیت براساس نسبتی که آن عالم با آن پیدا می کند به صحنه می آید و از این جهت می توان گفت، حضرت الله بر قلب علامه طباطبائی تجلی می کند و حاصلش تفسیر المیزان می شود و بر قلب حضرت امام تجلی می کند و حاصلش انقلاب اسلامی می گردد و با توجه به حضوری که در عوالم بالا دارند، سال های سال در تاریخ جلو می روند و تفصیل می یابند. ابی سعید خراز می گوید درست است اسم جامع الله در هر جا و در هر مظهری هست، اما وقتی می خواهد ظهور پیدا کند، براساس آن شرایط ظهور پیدا می کند، هر چند در همان جا هم که به اسمی خاص مثل قدیر ظهور می کند، الله است که ظهور کرده و اوست که قدیر است، الله است که سمیع است. در واقع ما پشت این دو اسم یعنی اسم قدیر و سمیع، اسم الله را می بینیم به جامعیت. مثل آن که در آینه انقلاب اسلامی و تفسیر المیزان حضرت الله را می یابیم که با ما سخن می گوید ولی در دو آینه و برای یک هدف.

با توجه به آنچه عرض شد سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» یک معنای عمیق تری پیدا می کند و قضیه ی اصلاح نظام سیاسی عالم با حضور انقلاب اسلامی، به عوالم دیگر مرتبط می شود، با این همه برای تصحیح نظام فرهنگی عالم باید از علامه غفلت نکرد وگرنه در این امر عظیم متوقف می شویم.

ریشه ی ضعف سیاسیون

خداوند علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» را تربیت کرد تا با پیروزی انقلاب اسلامی و تحقق نظام اسلامی، حیات دینی جامعه پشتوانه ی معرفتی عمیقی داشته باشد و نمی توان آن کمک الهی را نادیده گرفت. آنچه خدا برای ما در این دوران اراده کرده زندگی در زیر سایه انقلاب اسلامی است. و این زندگی با رجوع به اندیشه علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» به صورت کامل شکل می گیرد وگرنه به اسم انقلابی بودن، سیاسی کاری می کنیم زیرا از اعتباریات عبور نکرده ایم. سیاسیونِ مدعی پیروی از امام چون با معارفی که علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» آوردند مرتبط نشدند، نتوانستند مانند آیت اللّه خامنه ای و شهید مطهری و آیت اللّه جوادی و امثالهم با امام متحد شوند و لذا ابداً نمی توانند به آن قله هایی که امام در یک فضای عرفانی متذکر آن قلّه ها شدند نزدیک گردند، این ها با فاصله گرفتن از آن سفره ای که علامه طباطبائی پهن کرده است، همه چیز را اعتباری می بینند، حتی عرفان را. یعنی اگر بخواهیم نظام فکری و فرهنگی مان را مدیریت کنیم به هر دوی این بزرگواران نیازمندیم ولی با این همه بحث سلوک ذیل شخصیت

ص: ۴۰۲

حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» به عنوان حضور در تاریخی که انقلاب اسلامی شکل داده است، در جای خود محفوظ است منتها در این سلوک پشتوانه های معرفتی علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» راه را هموار می کند.

سؤال: این که ما برای ادامه ی فضای انقلاب نیاز به دل آگاهی داریم که با نگاه به حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» حاصل می شود حرفی نیست، حرف این است که این وسط عرفایی را می بینیم که هم اهل سلوک اند و حرف هایی از حقیقت دارند و هم در وهله ی اول نمی شود گفت انقلابی اند. نسبت این ها با حقیقتِ این دوران و کلاً نسبت این ها با خدا را چگونه باید تعریف کنیم؟ شاید این که بعضی ها اساتید اخلاق را کنار حضرت امام می گذارند و بعد از شما سؤال می کنند که چه امتیازی بین آن دو هست، از همین نوع مشکلات می باشد که نتوانسته ایم جایگاه امام را به عنوان عارفی که در این دوران برای ما انقلاب اسلامی آورده است با عرفای دیگری که از حقیقت در حوزه ای محدود سخن می گویند تفکیک کنیم.

جواب: همچنان که عرض شد هیچ وقت استدلال به خودی خود راه گشا نیست بلکه راهی را که انسان به صورت حضوری پیدا کرده است از طریق استدلال برای بقیه گزارش می دهد. یعنی شما یک نوع زندگی را با ذوق قلبی پسندیده اید و مطابق پسندتان آن را به صورت استدلال بیان می کنید تا روشن نمایید آنچه پسندیده اید غیر عقلانی نیست. حال با توجه به این امر می توان گفت: اگر آن زندگی که پسندیده اید حق باشد، استدلالتان حق است. این که ملاحظه می کنید بعضی ها به حرف های شما

توجه نمی کنند به این جهت است که استدلال های شما اشاره به آن نوع از زندگی دارد که آن ها آن نوع از زندگی را انتخاب نکرده اند. به همین جهت هم آدم باید عاقل باشد و هر جایی حرف نزند. بررسی کند آیا به چیزی که می خواهد اشاره کند مدّ نظر مخاطب او هست و یا آن مخاطب با آن چیز بیگانه می باشد. خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله در رابطه با بعضی می فرماید: «ذَرْهُمْ فی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ»(انعام/۹۱) آن ها را و سرگرمی هایشان را رها کن تا مشغول همان نوع زندگی باشند که دغدغه ی توحیدی زندگی کردن در آن ها نیست.

حضرت امام برای ما و شما زندگی خاصی را آوردند و شما در دل این زندگی از آن جهت که آن را پسندیدید، می توانید به او رجوع کنید. وقتی شما امام را پیدا کردید و او را مطلوب خود یافتید برای رسیدن به او و اهدافی که پیرو رسیدن به او باید مدّ نظر قرار دهید، به راحتی به مقدمات لازم تن می دهید. در صورتی که بعضی از این بندگان خدا ۱۵ سال است شاگرد سلوکی بعضی از اساتید هستند ولی هنوز نمی دانند چه می خواهند تا مطابق آن خود را شکل دهند زیرا آنچه می خواهند در ارتباط با حضرت امام روح الله«رضوان الله تعالی علیه» به خوبی به دست می آید زیرا او متذکر تاریخی است که باید در آن قرار بگیریم. تفاوت حضرت امام با بقیه در این نکته است وگرنه همه ی آن ها برای ما محترم اند. عمده آن است که بدانیم در سیر و سلوک خود از چه چیزی باید عبور کنیم. آیا می شود از روح فرهنگِ استکباری عبور نکنیم و باز به مقصد برسیم؟ مرحوم شهید صیاد شیرازی در روبه روشدن با حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه»

ص: ۴۰۴

چون می داند چه می خواهد به سرعت با موانعِ رسیدن به مقصدش که در این راه به طور طبیعی پیش می آید، مقابله می کند. به قول بزرگان وقتی راه افتادید تازه موانعِ راه ظهور می کند. مثل وقتی می خواستید در دفاع مقدس شرکت کنید، تازه می دیدید بی حبّ دنیا هم نیستید ولی به جهت تعلق قلبی به امام، کافی بود حضرت امام به شما متذکر شود باید به دنیا پشت کرد، همین کافی بود تا از مانعی مثل حُبّ دنیا بگذرید. بحثی در عرفان هست که وقتی به مرید تذکر بدهی جنبه ی اطاعتش غلبه می کند و عقل جزئی اش کنار می رود و اطاعتش شدت می یابد و مسئله اش حل می شود. همین که به شما دستور می دهند این کار را نکن! دیگر آن کار را نمی کنید. این را باید در جای خود بحث کنیم که چگونه رابطه اشراقی با امام موجب می شود که انسان با تمام سرعت موانع را پشت سر گذارد. اصل مسئله برمی گردد به این که اگر پذیرفتیم حضرت امام روح الله«رضوان الله تعالی علیه» بنا به شواهدی که داریم، یک عارف کامل است، به این معنا که می خواهیم عالَم خود را و زندگی خود را با اشارات او ترسیم کنیم، بقیه ی موضوعات در چنین نگاهی که برای او قائل شدیم جای خود را پیدا می کنند و نتیجه ی فوق العاده هم می گیریم، به همان معنایی که بعضی از سرداران دفاع مقدس ره صد ساله را یک شبه طی کردند. در چنین بستر تاریخی علامه طباطبائی نقش اساسی داشته اند و خداوند او را برای چنین شرایطی پرورش داد. اگر پشتوانه حِکمی آثار علامه جهت رفع شبهه و قوت ایمان از قبل از انقلاب فراهم نشده بود بسیاری از جوانان ما به جای حضور در جبهه های دفاع مقدس قربانی شبهات مارکسیسم و

ص: ۴۰۵

لیبرالیسم می شدند و نمی توانستند اشاراتی را که حضرت امام داشتند بگیرند. در یکی از مراکز تربیت معلم تعجب می کردم که چرا دانشجویان به خوبی مباحث را می گیرند و به مباحث علاقه نشان می دهند؟ بعداً متوجه شدم استاد محترمی با مباحثِ خود فضا را آماده کرده اند و بحمدالله حاصل کار آن کلاس دانشجویان ارزشمندی شد.

علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» به قصد رفع شبهه مباحث اصول فلسفه را مطرح کردند و حقیقتاً مارکسیست ها را خلع سلاح نمودند. اگر آن کارها نشده بود مگر مارکسیست ها دست از سر انقلاب و جوانان ما برمی داشتند؟ در حدّی که بعدها ملاحظه می کردید بعضی از جوانان همین که خبر داشتند اصول فلسفه چه گفته با این که یک بار هم «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را مطالعه نکرده بودند، ولی می گفتند علامه مشکل را حل کرده است. خود شما هم بعضاً به همین شکل عمل می کنید به این معنا که متوجه اید حضور آن عالم بزرگوار به خودی خود موجب رفع فتنه است. از این جهت عرض می کنم اگر ما امروز بخواهیم در مسیر سلوک الی اللّه قرار گیریم و از عرفا استفاده کنیم باید متوجه روحی باشیم که حضرت امام روح اللّه«رضوان الله تعالی علیه» ظهور داده و ذیل آن روح و شخصیتی که حامل آن روح است از بقیه استفاده نماییم، وگرنه با خدایی که در این زمان ظهور کرده مرتبط نیستیم.

ص: ۴۰۶

حجاب های تاریخی امروز ما

بنـده معتقـدم ما در حال حاضـر دارای دو حجاب تاریخی مهم هستیم یکی اصالت دادن به اعتباریات، در مقابل حقایق و دیگر محدودشـدن به تفکر کمّیت گرای ریاضـی و این که بخواهیم همه چیز را بـا نگاهِ تفکر ریاضـی تحلیل کنیم. متأسـفانه اصالت دادن به اعتباریـات مـوجب می شـود که متـوجه ظهور حقـایق نشویم و در این راسـتا قلب خود را آمـاده ی تجلیـات انوار الهی ننماییم و همه چیز را اعتبار بـدانیم. و در تفکر ریاضـی، همه چیز در حـدّ کمّیت تقلیل می یابد تا در چنگال نگاه ریاضـی قرار گیرد، در نتیجه کیفیت هـا از منظر ما پنهان می مانـد. نمونه این نوع نگاه افرادی انـد که سـعی می کننـد قرآن را سیسـتماتیک نگـاه کننـد. درست است که عقل ریاضـی در قرآن مورد غفلت قرار نگرفته ولی عقل قرآنی، عقل ریاضـی نیست، عقل قرآنی عقلِ کیفی قدسـی است. از این جهت باید مواظب تفکر خود باشید که ذهن تان در حدّ نگاه سیستمیِ ریاضی تقلیل نیابد. اگر ذهن شـما فقط سیستم شد دیگر نمی توانید به کیفیات نظر کنید. در ابتدای امر اشکال ندارد به موضوعات نگرش سیستماتیک داشـته باشـیم، امـا مواظب باشـید روی آن متوقف نشویـد، اگر متوقف شدیـد در سـلوک خود به زحمت می افتیـد. شخصـیت حضـرت امام را نمی شود در حد یک سیسـتم ببینید وگرنه دیگر او را عارف نمی بینید، عارفانه دیدنِ حضرت امام تنها با نگاه کیفی و حضوری برایتان ظهور می کنـد. سـخن ویلیام چیتیک را در نظر بگیریـد که می گوید: از روزی که ما آب را دیگر به صورت کیفیت ندیدیدم و آن را هیدروژن و اکسیژن دیدیم، نه تنها نتوانستیم روح تاریخی

مـادربزرگ هایمـان را بـبینیم بلکه نمازهایمـان را هم نتوانستیم درست نگـاه کنیم. در فضـای توجه به کیفیت هـا است که می توانیـد به حق رجوع کنیـد. خدا هرگز کمّیت پذیر نیست. اگر شـما در رجوع به خدا، کمّیت را و نگاه سیسـتماتیک را به میان آوردید خداوند را از منظر خود در حجاب برده اید، خدایی می ماند که به عنوان موجودی قدرتمند باید از او ترسید و در این رابطه باید یک طوری با او کنار آمد. دیگر این که گفته می شود باید عاشق لقای الهی شد، در میان نمی ماند.(۱)

موضوع نیابت که بعضاً در محافل عرفانی مطرح می شود، تنها به این معنا درست است که کسی خود را در معرض اسماء الهی زمـانه قرار دهـد و آن اسـماء الهی را به سایرین منتقل کنـد. پس در موضوع نیابت مظهریت اسـماء الهی در میان است، ما هیچ اصالتی برای افراد جز این که مظهریت اسـماء الهی زمانه را داشـته باشند قائل نیستیم. برای اهل البیت علیهم السلام مسئله خیلی آسان است چون همه ی آن ذوات مقدس حامل همه ی اسـماء الهی هستند. انقلاب اسلامی هم از آن جهت که حقیقتی است حامـل اسـماء الهی در این عـالم، اصـالت دارد و نیابت اش را کسـی بعـد از حضـرت امام دارد که ظرفیت بیشتری در پـذیرفتن تجلیـات اسـمائی انقلاـب اسـلامی در خود ایجـاد کرده است، غیر از این معنـای دیگری از نیـابت را نمی فهمم، همان طور که حرف هـایی که در مورد حروف ابجـد گفته می شود را نمی توانم بپـذیرم. نمی گویم آن کسـی که اذکارش را با محاسـبه ی حروف ابجد انجام

۱- - در رابطه با سیر حُبّی می توانید به شرح «رساله الولایه» علامه طباطبایی«رحمه اللّه علیه» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

می دهد کار بدی می کند ولی بنده نمی توانم زندگی سلوکی ام را ذیل او قرار بدهم.

در موضوع نیابت، دستگاه محی الدین جواب می دهد، بدین معنا که اگر انسانی در مقطعی از تاریخ محل ظهور اسماء خاصی شد، حال اگر فرد دیگری قلب خود را ذیل آن شخص یعنی در معرض آن اسماء قرار داد، می تواند نیابت آن شخصِ اول را داشته باشد مثل نیابت قونوی نسبت به محی الدین. تمام حرکات و آثار قونوی نشان می دهد که او صورت تفصیلی شخصیت اشراقی محی الدین است و اتفاقاً اگر کسی در فرهنگ تشیع رشد کرده باشد این موضوع را به بهترین نحو درک می کند. زیرا ما قلب هر امامی را مظهر حقیقت قرآن می دانیم که آن ها به جهت طهارت قلبی توانسته اند حقیقت قرآن را به صورت حضوری لمس کنند. در این رابطه و با توجه به هویت اشراقی انقلاب اسلامی هر کس با تفکرِ حضوری به انقلاب رجوع کرده باشد و قلبش به بهترین نحو در معرض اشراقاتی باشد که به نحو خاص مربوط به حضرت امام روح الله است، نایب حقیقی حضرت امام خواهد بود و توفیقات خبرگان آن است که به کمک شواهدی که مشاهده می کنند او را بیابند و به این معنا نایب حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» را خبرگان کشف می کنند که به یک معنا نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در این دوران می باشد.

در همین راستا که انقلاب اسلامی محل تجلی انوار الهی است واقعاً به کسانی علاقمند هستیم که توانسته اند یک نحوه ارتباط اشراقی با این انقلاب برقرار کنند و در این تاریخ بر اساس آن ارتباط حضور یافته اند. با

ص: ۴۰۹

چنین رویکردی دیگر از خطر ایـدئولوژیک شدنِ موضوع که با نگاه حصولی و اصالت دادن به ماهیات حاصل می شود، عبور می کنیم. اگر گرفتـار نگاه ایـدئولوژیک نشویم، هرکس با اسـماء الهیِ متجلی شـده از طریق انقلاب اسـلامی با دیگری مرتبط است و هرچند هم به صورت نازله مورد توجه شما قرار گیرد، باز خطر گروه گرایی و حزب گرایی از بین می رود و آنچه می ماند فرهنگ «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»(واقعه/۱۱و ۱۰) است به این معنا که هرکس در مرتبه ی بالاتری با اسماء خاص انقلاب اسـلامی مرتبط است مقرب تر است و نزدیکی ما نیز به او بیشتر خواهد بود. به همان معنایی که معتقدید وقتی با اهل البیت علیهم السـلام مرتبط هستید، با حقیقت انوار الهی مرتبط می باشـید انقلاب اسـلامی به همان معنا مظهر اسـماء خاص الهی است و هرکس بـا حقیقت انقلاب مرتبط شـد با خودِ حق مرتبط است و خداونـد از طریق انقلاب اسـلامی آمـده است در این عالم تا راه ارتباط ما با خودش را به سوی ما بگشاید.

انقلاب اسلامی در حال ادامه داشتن

اهل البیت علیهم السـلام نور جامعی از اسـماء الهی هستند که در هر زمان ذیل نور اسلام، با تعیّنی خاص ظهور می کنند، یک روز آن تعیّن حضرت امام حسین علیه السلام اند و یک روز امام هادی علیه السلام ، انقلاب اسلامی نیز بر همین مبنا و با توجه به ارتباط اشراقیِ حقیقت انقلاب با حضرت امام خمینی، همواره در هر زمانی تعیّن خاصی خواهد داشت و وظیفه ی ما است تا آن کسی را که امروز صورت کامل ظهور انقلاب است بشناسیم، لذا اگر در حال

حاضـر کسـی باشد که بالاتر از رهبری«حفظه الله تعالی» آنچه را انقلاب به آن اشاره دارد، مدّ نظر ما قرار می دهد، ما به سـراغ او می رویم. مگر در آخر «زیـارت جـامعه کبیره» خطـاب به اهـل البیت علیهم السـلام نمی گوئیم ما شـفیعانی غیر از شـما پیـدا نکردیم وگرنه سـراغ آن ها می رفتیم، چون هر چه در اسـلام جلو می رویم تصور انسانی بالاتر از امام صادق علیه السـلام نمی یابیم. دامن آن حضـرت را گرفته ایم ما تصوری بالاتر از اشارات و صـحبت های مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» نسـبت به حقیقت انقلاب نمی یابیم، اگر پیـدا کنیم حتماً دنبال او می رویم. فکر می کنم مردم به خوبی فهمیـده انـد رهنمودهای رهبری انقلاب نسبت به اشـراقی که بر قلب حضـرت امام«رضوان الله تعالی علیه» تجلی کرده، انعکاس کاملی از آن اشراق است و این نشـان می دهـد هنـوز تـاریخی که حضـرت امـام شـروع کرده در حـال ادامه یـافتن است که تعیّن آن حقیقت به این خـوبی در شخص رهبری ظهور کرده، و هنوز تاریخ دیگری ظهور نکرده است.

با ظهور انقلاب اسـلامی مشـخص شـد تاریـخ جدیدی جهت نفی اسـتکبار جهانی ظهور کرده است. ما با رحلت حضـرت امام دلواپس بودیم که آینده این انقلاب نسـبت به اهدافی که نشانه رفته است چه می شود و دیدیم که مقام معظم رهبری به خوبی قدرت ادامه ی آن چه شـروع شده است را دارند و در متن چنین انقلابی امیدوار باشید تاریخی شروع شده که در نتیجه ی آن، دیگر آمریکا و نظام اسـتکباری همه جای جهان نخواهند بود. هرچند هنوز می بینید که جایی نیست که آن جا آمریکا نباشد و همگان به نحوی می خواهند آمریکایی باشند مگر آن که نتوانند. ولی اگر

بپـذیریم دوران سـقوط الوهیت اسـتکبار به سـر آمـده و بنا است خداونـد به تاریـخ ما بر گردد، افق آینـده را با چشم دیگری به نظـاره می نشـینیم. ما در تاریخی قرار داریم که دوران آمریکا در آن گذشـته است ولی نه به آن معنا که آمریکا از فردا به بعد نیست بلکه اتفاقی در حال وقوع است که بشـر در گرایش به آمریکایی شـدن در حال تجدیـد نظر است. در این حال حضـرت امام روح الله«رضوان الله تعالی علیه» در منظرها ظهور می کند و رهبری انقلاب چنین افقی را به خوبی نشان می دهند(۱)

تا آینـده ای که خداونـد برای ما مقـدر کرده است تیره و تار نگردد و متوجه باشـیم روی به کـدام آینده داریم و در زمانی که دعوت هـا به سوی مکـاتب رو به افزایش است ما جهان بشـری را به چه چیزی دعوت می کنیم که در متن آن انسان ها بتوانند در عین حفظِ ارتباط خود با عالم قدس و با عالم معنویت در کنار هم با هم زندگی کنند؟

کسـانی از مفاهمه و گفت و گو با سایر انـدیشه ها در هراس انـد که دسـتشان در ارائه ی طریقتِ مناسب خالی است و ظرفیت درک حقایق متعالی موجود در سایر مکاتب و انـدیشه ها را در اندیشه خود ندارند تا احساس قرابت با آن مکاتب و اندیشه ها داشته باشند. آیا سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نیز چنین است که راه منازعه با سایر اندیشه ها را پیش رو دارد و یا وسعت شخصیت حضرت امام

۱- - به سخنان مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» در چهاردهم خرداد سال ۱۳۹۴ در حرم حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» رجوع شود که چگونه در اصالت دادن به انـدیشه ی حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، خطر تحریف شخصـیت امام را گوشزد نمودند و متذکر شدند اگر حضرت امام از تاریخ حذف شود سیلی می خوریم.

برای هر انـدیشه و مکتبی که متـذکر حق و حقیقت است جایگـاه خـاصِ خود را قائـل است؟ و این غیر از لیـبرالیسم است که هرگونه تعهد قدسی را نفی می کند.

نظر به شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» قدرت تفکر را به ما برمی گرداند و زبان فهم سایر اندیشه ها و انسان ها را در میـدان عمل به ما نشان می دهد تا از اندیشه های صـرفاً انتزاعی و بسـته عبور کنیم و بقیه انسان ها را درک نمائیم و نسبت به آن ها احساس مسئولیت کنیم.

ذیل شخصـیت انسانی متعیّن، یعنی حضـرت امام و با خصوصـیاتی که ایشان داشتند می توان از ظلمات فردگرایی عبور کرده و بـه گروه اجتمـاعی عظیمی به نـام ملّت یـا اُمت رسـید و در آن صـورت حضـرت امـام به منزله ی روح معنـوی آن اُمت، عـامل انسـجام جامعه باشد، در تاریخی که انسـجام های حقیقی در سایر ملت ها از هم گسـیخته است و در جامعه ما نیز آن جایی که حضـرت امام مـدّ نظرها نمی باشـد از این خطر در امان نمی باشـیم و گرفتار گسـیختگی فرهنگیِ آزاردهنـده ای هستیم. از این منظر و برای رهایی از این خطر می توان به سـلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نزدیک شد و به انسانی رسـید که نسبت به حاکمیت تکنولوژی در انفعال به سر نمی برد تا سـرنوشت او را صاحبان قدرت و ثروت در دسـت گیرنـد. ایـن آن چیزی اسـت کـه مـا بایـد دنبـال کنیم و از حجـاب هـای تـاریخی خـود عبـور نمـاییم تـا بتـوانیم در کنـار امـام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» و در همراهی بـا انقلاـب اسـلامی از عالَم منجمـد دنیای مادی آزاد شـده و در عوالم گونـاگون حاضر شویم.

ص: ۴۱۳

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۴۱۴

چگونگی حضور تاریخی کانون های فرهنگی در انقلاب اسلامی

اشاره

ص: ۴۱۵

بسم الله الرّحمن الرّحیم

رسالت تشکیلاتی مجموعه های فرهنگی

سؤال: قرار بر این است که کـانون هـای فرهنگی، حرکت جمعی خود را مطـابق اهـداف انقلاب اسـلامی و تاریخی که در آن قرار دارند تعریف کنند، به این معنا که نه مثل مؤسـسات رسـمی باشـند که هر گونه ابتکار در آن تشـکّل ها از افراد گرفته می شود، و نه آنچنان نامنظم باشند که امکان هرگونه تعریفی را از خود نفی کنند. با توجه به این که حرکت جمعی این کانون ها بـا نظر به حضور تـاریخی انقلاـب اسـلامی شـکل گرفته است سؤال این است: چطور می شود این حضور تـاریخی را به فعلیت رسانـد تا در عین آن که مثل مؤسـسات رسـمی گرفتار امر و نهی از بالا نباشـد، ساختار منظمی را دنبال کند و همه ی افراد در تشـکیلاتی منظم، به سـمت و سویی که باید از طریق انقلاب اسـلامی به ظهور رسد جلو بروند؟ در واقع دغدغه ی دوستان این است که مجموعه هـای فرهنگی چطور بایـد ساختار تشـکیلاتی خود را برای خود تعریف کننـد که به صورت یک مؤسـسه ی رسمی، کنار مؤسسه های رسمی دیگر در نیایند بلکه مؤسسه ای باشند که بتواند وظیفه تاریخی خود را خوب ایفا کنند؟

ص: ۴۱۷

سؤال یکی دیگر از حضار: در تفصیل آن چه گفتند می توان این طور سؤال کرد: جایگاه ما در فضای تمدن اسلامی و با توجه به آن هندسه ی فکری که بنای تفصیل شخصیت اشراقی حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» را دارد، کجا است؟ این مسئله هنوز مبهم مانده است که چگونه با متون دینی و علوم اسلامی باید برخورد کنیم تا حیات فعّالِ اجتماعی ما مورد غفلت قرار نگیرد و عملاً علوم دینی در جنبه کاربردی اش به صحنه بیاید.

از آن گذشته گاهی تمام تلاش افراد صرف معارفی در موضوع معرفت نفس می شود که مسلّم کار بسیار لازمی است و تا معرفت نفس فهمیده نشود نسبت به بسیاری از مباحث دیگر نمی توان ورود پیدا کرد، با این همه بعضی وقت ها آنقدر جلو می رویم که از بقیه ابعاد هندسه فکری غفلت می شود. آیا با توجه به نگاهی که به انقلاب اسلامی داریم، آن نگاه مسئولیتی را بر دوش ما نگذارده که ما نسبت به آن کوتاهی کرده باشیم؟ احساس می شود در کنار مباحث معرفتی و فرهنگی معمول، کارهای اساسی دیگری هم هست که باید انجام بدهیم تا در شرایطی که تقدیر زمانه ی ما شکل گرفته، جایگاه تاریخی خود را درست پیدا کرده باشیم و درنتیجه، بتوانیم بهترین ارتباط را با موضوعات تاریخی که در آن هستیم، داشته باشیم.

سؤال یکی از حضار: بنده ابتدا سخن مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» را در مورد تشکیلات می خوانم و بعد سؤالی که دارم مطرح می کنم. ایشان می فرمایند:

«ما اعتقادمان این است که بهترین راه و برترین حربه ای که می توان راه ها را باز کنیم و هدایت الهی را و هدایت انقلاب را در ذهن ها و جان ها بنشاند و میوه ای بیاورد یک تشکیلات است. ما عقیده داریم اگر چنانچه کسانی بخواهند برای انقلاب کار کنند و این ها متشکل نباشند متجمع نباشند نمی توانند از لحاظ کیفیت و از لحاظ کمیت آن کاری را بکنند که یک گروه متشکل انجام خواهد داد. تشکیلات یکی از فرائض هر گروه مردمی است که یک هدفی را دنبال می کند تشکیلات یعنی نظم تقسیم وظایف یعنی ارتباط و اتصال و زنجیره کار کردن این معنای تشکیلات است این چیزی است که نه فقط بد نیست بلکه یک چیز خوب بلکه یک چیز ضروری است. هیچ کاری در دنیا بدون تشکیلات پیش نمی رود. انقلاب اسلامی ایران هم بدون تشکیلات پیش نرفت و پیروز نشد.»(۱)

با توجه به سخن مقام معظم رهبری نیاز است «رسالت مجموعه های فرهنگی» در این شرایط روشن شود تا نه کارهای موازی با سایر مجموعه ها انجام گیرد و نه به کارهای پوچ و بی هدف گرفتار شویم. در توصیف و تبیین حرکت ۵۰ ساله اصول گرایی شما فرمودید آن ها در فهم روح زمانه و شرایط تاریخی خود موفق بودند و به همین جهت در مسیر انقلاب امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» قرار گرفتند. شاخصه ی آن حرکت «مفاهمه ذیل اتمسفر توحیدی و دینی» بود و این که همدیگر را ذیل اتمسفر دینی درک می کردند. تأکید فرمودید باید جایگاه تاریخی جریان ها و افراد را بشناسیم و براساس آن جایگاه، با آن ها تعامل کنیم.

۱- - بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۸/۹/۶۱.

مجموعه های فرهنگی وِلایی خود را متعهد و معتقد به انقلاب اسلامی و داعیه دار تفسیر و ترویج انقلاب اسلامی می دانند و در این راه رسالت تاریخی خود را در به تفصیل آوردن شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می شناسند، آن هم در تمام عرصه های فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، برای تحقق تمدن نوین اسلامی. این رسالت به اصطلاح یک ویترین خوبی است. حال با توجه به سخنان مقام معظم رهبری، باید مجموعه ی متشکلی در میان باشد با نظمی خاص، ولی نه براساس قواعد متعارفی که نظم را به معنای دستور از بالا و تبعیت از پائین معنا کرده اند. مجموعه ی منظمی که اهداف خود را بشناسد و مطابق آن اهداف ابتکارات لازم را شکل دهد و بر اساس مفاهمه، ذیل جبهه ی توحیدی و دینی به سمت اهدافش حرکت کند. از این جهت نیاز است تا محورهای اصلی مشخص شود که بر روی چه موضوعاتی باید بیشتر تأکید شود و چه موضوعاتی چندان مهم نیست. در این رابطه باید در چارچوب ها به یک جمع بندی برسیم حتی اگر مدتی طول بکشد تا به این نتیجه برسیم که حرکت در بستر زمان، خیلی از تجربیات را به ما منتقل کرده به طوری که نسبت به قبل خیلی از چیزها برایمان تعریف شده است. البته ضعف هایی هم پیش آمد که می شد از آن ها جلوگیری کرد. دوستان از بحث های سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله علیه» به این جمع بندی رسیدند که باید رسالت تاریخی خود را تعریف کنند و کار تشکیلاتی با تعریف جدیدی که مناسب آن تعریف از رسالت باشد، باید شکل گیرد. وقتی حدود و ثغور کارها را با توجه به شناخت جایگاه تاریخی جریان ها نسبت

به انقلاب اسلامی روشن کردیم، شناخت شرایط زمانه و تنگناهای آن، مباحثی است که می تواند راه گشا باشد و این برای این است که ما کار و فعلی را که می خواهیم انجام بدهیم، به موقع و مناسب باشد و کار بیهوده انجام ندهیم.

با توجه به آن چه گفته شد گروه هایی در امور فرهنگی موفق بوده اند که افراد بر حسب علائق و توانایی شان می آمدند و کاری را به عهده می گرفتند، این نبود که یک کار را دیکته کنند و بقیه صرفاً تبعیت نمایند.

حال با توجه به تجربه هایی که دارید، روشن کنید چگونه باید در کار فرهنگی در این زمان جلو رفت؟

جواب: ابتدا بنده یک نکته را عرض می کنم که مسلّم نقدهایی به سخنان بنده هست، آن نقدها به جا هم هست، بنده این نقدها را شیرین می دانم به خصوص که عاقلانه و منصفانه نقد می شود. باید تلاش کنیم عقل افراد را مخاطب قرار دهیم. وقتی ما عقل افراد را مخاطب قرار می دهیم هیچ وقت بحث مریدپروری در میان نمی آید تا جایی برای نقد در آن سخنان باز نباشد.

بنده سعی دارم عقلی را مخاطب قرار می دهم که ماوراء ملاک ها و ارزش های غربی، به روزگار و آنچه در حال وقوع است می نگرد. در نگاه روشنفکران غربی کسانی مثل شهید آوینی ها و رحیم پور ازغدی ها به عنوان اندیشمندان این تاریخ دیده نمی شوند چون این ها در ملاک های ارزش گذاری غربی نمی گنجند. در نگاه غربی، نگاه مقام معظم رهبری به موضوعات هم جایی ندارد. روشنفکر غربی تاریخ را طوری می بیند که نه

ص: ۴۲۱

انبیاء در آن دیده می شوند و نه توده های مردم. به نظر بنده نگاه روشنفکری غربی در توهّمات خود زندگی می کند و نه در واقعیت.

نگاه روشنفکرِ تحت تأثیر ارزش های غربی، نه تنها نمی تواند مرحوم شهید آوینی و یا امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را ببیند حتی نمی تواند نقش پیغمبران را در جهت دادن به تاریخ احساس کند. از این جهت ما انتظار نداریم محافل آکادمیک دانشگاهی این مباحث را ببینند. در نگاه آن ها این مباحث یک نوع منبر رفتن است. دانشگاه تا حدودی ادامه ی تاریخی است که در آن هستیم نه تاریخی که باید در آن باشیم. شاید امید مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» به دانشگاه نیز از همین جهت است که دانشجویان ما در تاریخی که در آن هستند متوقف نشده اند. بنده معتقدم امثال آوینی ها، تاریخ آینده ی ما را می سازند به همان معنایی که بسیجی های خمینی تاریخ آینده را رقم می زنند. روشنفکر غرب زده بسیجی ها را نمی فهمد همان طور که پیغمبرِ بسیجی ها را هم نمی فهمد.

آن عقلی که نگاه ارزشی به تاریخی را که انقلاب اسلامی شکل داده منبر رفتن می داند، می خواهد بگوید منبر حرف ندارد و از مشهورات می گوید در صورتی که گویا این ها متوجه نیستند منبر عالم را نجات داده است. امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» آن اندازه که با منبرهایشان در جامعه تحول ایجاد کردند با کتاب هایشان ایجاد نکردند.

اما در مورد تشکیلات در بین نیروهای مذهبی که بنا دارند فعالیت فرهنگی داشته باشند، این حرف درستی است که تشکیلات آفاتی را برای افراد به وجود می آورد و در عین حال نمی توان به کلی تشکیلات را نفی

کرد. اجازه دهید بحث را چند قسمت کنیم تا بهترین نتیجه را از این جلسه بگیریم. بنده پیشنهاد می کنم ابتدا جایگاه کانون ها و تشکل های فرهنگی را مدّ نظر قرار دهیم و در دل آن بحث، شرایط جدیدی را که با انتخابات دوره ی یازدهم ریاست جمهوری در آن وارد شدیم، بازخوانی کنیم. ببینیم در چه شرایطِ تاریخی قرار داریم تا معلوم شود اگر یک روزی می گفتیم هنوز لازم نیست بحث از مباحث عرفانی را به میدان بیاوریم، چرا حالا می گوئیم نه تنها باید آن مباحث به میدان بیاید بلکه باید به صورت عمومی هم مطرح شود.

اقتضائات انقلاب اسلامی در آینده

در سیره ی همه ی بزرگان هست که وقتی شرایط جدیدی پیش می آید مطابق شرایط جدید انجام وظیفه کنند. بنده فکر می کنم صحبت های مقام معظم رهبری بعد از انتخابات سال ۱۳۹۲ نظر به موضوعاتی دارد که با توجه به شرایط جدید باید مدّ نظر قرار گیرد. سعی بنده آن است تا تلاش کنم نگاه جامع تری نسبت به وضع موجود داشته باشم و در این رابطه سخنان مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» را که در تاریخ ۲/۲/۱۳۹۲ با بنیاد فرهنگی خاتم الاوصیاء داشتند آورده ام تا در متن آن سخنان تکلیف خود را پیدا کنیم. در این سخنان معلوم می شود مقام معظم رهبری دارند جای دیگری را نشان می دهند، آن هم به کسانی که می خواهند از نظر فرهنگی کاری ماوراء تشکیلات فرهنگی رسمی انجام دهند. برادران بنیاد فرهنگی خاتم الاوصیاء خدمت ایشان عرض کرده بودند بنا دارند کانون هایی را که

دولتی نیستند و به هیچ جا هم وابسته نمی باشند با همدیگر مرتبط کنند تا شبکه ای در بین آن ها ایجاد شود و خود را پیدا کنند و در کار فرهنگی احساس تنهایی ننمایند. مقام معظم رهبری اولین چیزی که فرمودند این بود:

«ما خیلی چشم انتظار شما بودیم. در طول چندین سال، خوب الحمدلله شما رسیدید و آمدید، خدا را شکر.»

به نظر شما از این جمله نمی شود این برداشت را کرد که انقلاب اقتضائاتی دارد که دیر یا زود ظهور می کند. یعنی جنس انقلاب اسلامی این است که گروه های مردمی با دغدغه ای که نسبت به اهداف انقلاب دارند می آیند و در موضوعات فرهنگی انقلاب حضور پیدا می کنند و از این جهت مقام معظم رهبری در ادامه، بحث فرهنگ را به میان می کشند و می فرمایند:

«می دانید که فرهنگ مثل هوا است. اگر این هوا سالم بود یک بدنِ مستعد با تنفس آن خوب انرژی می گیرد. اگر هوا مسموم بود آدم های سالم هم صرفاً تنفس تو این هوا بکنند مریض می شوند»

برداشت بنده این است که می خواهند بگویند فرهنگی که ما در انقلاب اسلامی معنا می کنیم کاری است ماوراء کارهای تبلیغاتی مرسوم. می فرمایند همان طور که هوا را نمی بینید ولی هست در مورد فرهنگ هم باید روحی در جامعه جریان داشته باشد که در عین محسوس نبودن و چشم گیر نبودن، عامل حیات جامعه باشد و روح افراد را تغذیه کند. روحی که دیده نشود ولی ناخودآگاه با افراد جامعه نسبت داشته باشد.

شباهت کار فرهنگی با هوا

بنده با طرح این بحث می خواهم جای خودمان را به عنوان کسانی که دغدغه ی فرهنگ جامعه را دارند مشخص کنم و اصلی ترین سؤال عزیزان را جواب دهم که چه تصوری از جایگاه تاریخی خودمان باید داشته باشیم. اگر کار فرهنگی و کار تشکیلاتی از جنس کار تبلیغاتی است یک نوع رویکرد باید داشته باشیم و اگر کار فرهنگی از جنس هوا است - که خیلی نباید به دنبال دیده شدن آن باشیم - رویکرد دیگری باید داشته باشیم. هیچ کس نمی تواند به هوا چنگ بیندازد و یا به آن اشاره کند، در عین آن که هوا هست و وجود آن بسیار ضروری است حتی از نان و آب که از ضروریات زندگی است، ضروری تر است. مقام معظم رهبری در ادامه سخنان خود شما را متوجه می کنند که ناهنجاری های فرهنگی برنامه ریزی شده است و در این کشور با هویت دینی و انقلابی وجود این ناهنجاری ها طبیعی نیست. می فرمایند:

«شما فکر نکنید این فعالیت هایی که تو کشور می شود هر گروهی انجام می دهد این ها بی پشتوانه است.»

تصور نکنیم جمعی بی خیال و لاُابالی دارند چنین کارهایی را می کنند. متذکر می شوند اگر دقت شود جریان هایی پشت ناهنجاری های فرهنگی فعالیت دارند. به تعبیر خودشان:

«گاهی اوقات پشت صحنه یک نفر، دو نفر نشسته اند این حرکات را رصد می کنند و آنجایی که باید تشدید کرد، تشدید می کنند و آنجایی که باید تضعیف کرد تضعیف می کنند.»

ص: ۴۲۵

یعنی اگر نقش اصیل جریان های اصیل انقلاب بی ارزش تلقی می شود این را حمل بر بی ارزش بودن آن ها نکنید بلکه بدانید برنامه هایی ریخته شده تا جریان های اصیل فرهنگی دیده نشوند. حال اگر خودآگاهی تاریخی داشته باشید متوجه می شوید این نادیده گرفتنِ کانون هایی که فعالیت فرهنگی دارند، به خودی خود برای آن کانون تعریفی را به همراه می آورد و آن اعتقاد به اصیل بودنِ جریان های فرهنگی است. این مثل آن است که استکبار جهانی سعی دارد حضور انقلاب اسلامی را در این تاریخ و در معادلات منطقه، نادیده بگیرد و ما می فهمیم چون از جنس ارزش های استکباری نیستیم نادیده گرفته می شویم نه این که نقش اساسی نداشته باشیم.

وقتی بفهمیم این یک جریان است که انقلاب اسلامی و هر آنچه از جنس انقلاب اسلامی است، در فضای تبلیغاتی فرهنگ مدرن نادیده گرفته شود، به کار خود امیدوار می شویم و در ادامه آن جدّی تر خواهیم شد چون حواسمان هست که می خواهند نادیده بگیرندمان. نه این که نادیدنی هستیم. حال اگر در این فضا که تنها جریان های هماهنگ با فرهنگ استکباری دیدنی هستند بخواهید دیدنی شوید، سقوط خود را شروع کرده اید و پای در جاده بی آیندگی گذارده اید. در این حال دیگر در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده زندگی نمی کنید و در تاریخی که «اراده معطوف به قدرت» آن را معنا می کند، خود را ادامه می دهید.

ص: ۴۲۶

در کدام تاریخ خود را جستجو کنیم؟

اگر در تـاریخی که قوامش در اراده معطوف به قـدرت است خود را جسـتجو کنیـد نهایت کارتان آن است که به غرب منتهی می شوید و مجبور خواهید شد مستقیم و یا غیر مسـتقیم مقابل نظام اسـلامی ایران بایسـتد. زیرا از یک طرف به چیزی ماورای قـدرت نمی توانیـد فکر کنید و از طرف دیگر انقلاب اسـلامی که خود را ماورای حضور در تاریخی که ادامه غرب است معنا کرده، جایی برای شـما نـدارد. انقلاب اسـلامی اساساً نمی خواهـد در آن فضایی که غرب در آن است، دیـده شود و می داند مردم کشورهای جهان اسـلام انقلاب اسـلامی را می بینند ولی نه در رسانه های غرب زده ی کشورهای اسلامی و این یکی از شاخصه های تمـدنی است که جدا از تمدن غربی در حال ظهور است. مثل حضوری که مردم در این سال ها در مراسم اربعین امام حسـین علیه السـلام ، ماورای تعریفی که تمدن غربی از مردم و حضور مردم دارد، در این تاریخ حاضر شده اند و در حال شکل دهی به دنیای خود می باشند.

اگر نصـاب حضور در تاریـخ، حضور جمهوری اسـلامی است و نصـاب حضور حضـرت امـام حسـین علیه السـلام در حرکات میلیونی پیاده روی اربعین است، حواسـمان بایـد باشـد که بنا نیست در تاریخی که ادامه ی غرب است دیده شویم. بناست یک نوع حیـات فرهنگی خاصـی مثـل حضور هوا در تـاریخی که ما در آن قرار داریم، به صـحنه آیـد و این نوع حضور بسـیار مهم است. مقام معظم رهبری بعد از آن که بر اهمیت چنین کارهایی تأکید می کنند در ادامه می فرمایند:

ص: ۴۲۷

«نگاه کنید این کار وسیع و عظیم شما چه آفت هایی می تواند پیدا کند»

ایشان روی این نکته می مانند که اگر می خواهیم مقابل جبهه های استکباری کار کنیم باید برنامه داشته باشیم و کارمان هدایت شده باشد و این هم با تشکیل جبهه ممکن است. کار تشکیلاتی، درست به همان اندازه که بزرگ است، آفت دارد و اگر نتوانید آفت هایش را بشناسید برکاتش از دستتان می رود. می فرمایند توجه به آفت هایی که ممکن است پیش آید «به نظر من واجب ترین کارها است» زیرا آفت در کارهای فرهنگی تدریجی وارد می شود و از این جهت به پشتوانه فرهنگی محکمی نیاز دارید تا گرفتار سطحی نگری و تحجرهای خطرناک نشوید. رهبری تأکید می کنند:

«اگر این پشتوانه علمی و نظری را نداشتید وسط راه، تشکیلات شما ممکن است دچار انحراف شود.»

بر این اساس روی پشتوانه فکری باید حساس بود زیرا گروهی ممکن است از نظر اخلاقی، رجوع شان به یک استاد اخلاق یا از نظر فقهی، رجوع شان به یک فقیه باشد، در حالی که تشکیلات فرهنگی همه اش فقه و اخلاق نیست بلکه نیاز به یک فکر بزرگ تاریخی دارد تا زمانه ای را که شروع شده است بشناسد. در این رابطه حرف بنده این است؛ اگر کانون های فرهنگی نتوانند ماورای فقه و اخلاق، به حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» رجوع کنند بعد از مدتی به ساده پنداری دچار می شوند. چیزی که شما در حال حاضر در تعدادی از کانون های فرهنگی ملاحظه می کنید.

ص: ۴۲۸

سؤال: با توجه به این که بعضی از شخصیت های فرهنگی، خود را در جبهه ی فکری پیدا کرده اند و در حال فعالیت و نقش آفرینی هستند، حال چه دیده شوند و چه دیده نشوند. در این میان سؤال ما این است کانون های فرهنگی این وسط چه کاره اند؟ بن بست مان این جا است که نمی دانیم آیا تاریخ تحقق تشکّل هایمان ظهور کرده و یا اصلاً نیازی به این تشکّل ها نیست ولی از آن جایی که مقام معظم رهبری می فرمایند: من دنبال شما می گشتم حالا خدا را شکر پیدا شدید. معلوم است وقت چنین حضوری فرا رسیده، حال چرا فعالیت فرهنگی مناسب اهداف انقلاب از طریق کانون های ما به ظهور نمی رسد؟ این سؤال برای ما مهم است به خصوص برای انجام فعالیت های فرهنگی که ادامه ی تاریخ غرب نباشد.

تفاوت کار فرهنگی با کار تبلیغاتی

جواب: به نظرم اگر به ادامه ی صحبت مقام معظم رهبری توجه شود این ابهام که می فرمائید برطرف می گردد. ایشان تأکید دارند جریان های فرهنگی که می خواهند کارهای اساسی بکنند باید سر خود را شلوغ نکنند، نگاه کنند اولویت ها را پیدا نمایند. می فرمایند:

«حتی المقدور تشکّلاتتان را ستادی نگه دارید و وارد صف نشوید. صف را به عهده همین مجموعه های مردمی بگذارید ... در واقع مرزی برای خودتان قائل شوید، بین صف و ستاد، و حتی المقدور وارد کارهای عملیاتی نشوید».

نکته ی فوق یکی از نکاتی است که باید برای کارهای اصیلِ فرهنگی مدّ نظر قرار داد. نکته دیگری که در دل این توصیه نهفته است تأکید

ص: ۴۲۹

رهبری در حذرکردن از کارهای موسمی است که در مرحله ای تب آن داغ می شود و بعد فرو می نشیند. می فرمایند:

«یک چیز مهم که الآن به این مناسبت، به خصوص در این برهه زمانی لازم است عرض کنم، از گسترش نفوذ و کلمه در سطح کشور در مسائل زود بازده، سعی کنید استفاده نشود. مثل انتخابات و این ها حیف است که کار وسیع فرهنگی را که انسان می خواهد انجام دهد، این را وسیله ای قرار بدهد که در انتخابات یکی جلو بیاید و یکی عقب برود. به نظر من حیف است این تشکیلات را تا جایی که ممکن است صرف این جور کارهای زودبازده کنید ... این کارها را باید برای تقویت بنیه فرهنگی به کار برد. ما باید یک بنیه فرهنگی قوی، هم در خودمان و هم در مجموعه نظام به وجود آوریم، هم در تک تک مردم به وجود بیاوریم. ما اگر بخواهیم به ایجاد تمدن اسلامی به معنای حقیقی کلمه برسیم ... احتیاج داریم خیلی کار کنیم، خیلی تلاش کنیم و بنیه قوی لازم داریم برای پیشرفت.»

مقام معظم رهبری می فرمایند: ادامه ی راه با استحکامِ زیرساخت ها ممکن است. اگر چنانچه زیرساخت ها را محکم کردید، کار در ادامه آسان خواهد شد و بعد تأکید می کنند:

«هر چه بی سر و صداتر حرکت کنید بهتر است».

در واقع برای کار فرهنگی دو شاخصه را مدّ نظر می آورند یکی آن که کارها ماورای حادثه های زودبازده باشد و دیگر آن که چراغ خاموش جلو رویم. می فرمایند: «هر چه بی سر و صدا و بی انتساب وجود داشته باشد، بهتر است» بنده می خواهم روی این دو شاخصه بمانم و سؤال کنم یک

کار فرهنگی که بایـد تاریـخ ساز باشد با یک کار تبلیغاتی که حادثه ساز است چه تفاوت هایی دارند، در حالی که هیچ کدام را بنـا نیست نفی کنیم مثلاً ـ وقتی نـامزد خوبی برای ریـاست جمهوری یا نماینـدگی مجلس روبه روی ما است آیا ما نیز وظیفه داریم مثل بعضـی جریان های سیاسـی، به عنوان یک مجموعه ی فرهنگی موضع گیری کنیم؟ و یا با نگاه درازمـدتی که برای خود تعریف کرده ایم در راسـتای تقویت بنیه ی فرهنگی جامعه، بایـد در این امورِ موسـمی ورود پیدا نکنیم؟ وقتی مقام معظم رهبری می فرماینـد: «پشـتوانه ی فکری و فرهنگی بـایستی بسـیار محکم و مورد اطمینـان باشـد. آیا با ورود به این نوع حوادث موسمی می توانیم برای تقویت بنیه ی فرهنگی جامعه، پشتوانه ی فکری محکمی باقی بمانیم؟

کار جهادی در امور فرهنگی یعنی کار طاقت فرسای درازمدت برای نجات جامعه از بی فکری و سطحی نگری و تحجر. مسلّم ما در شرایطی هستیم که خلأ تفکر داریم و رهبری می فرمایند:

«شما نگاه کنید ببینید خلأ کجاست. آن خلأ را پر کنید.»

تا تفکر به جامعه برگردد

سؤال این است: چگونه بایـد در این تاریـخ به صـحنه بیـاییم که تفکر به معنـای واقعی آن به جامعه برگردد و ما از جـدال های سیاسـی و فرقه ای و حرص های دنیایی آزاد شویم؟ در حال حاضـر عنایت دارید که جریان های فکری و تشکّل های فرهنگی به معنای واقعی، ماورای حوادث جاری، به تاریخی که انقلاب اسـلامی باید در آن قرار گیرد، فکر نمی کنند. بیشتر تشـکّل ها گرفتار حرکات انفعالی هستند و معنای خود را در مقابله با رقیب

شکل داده اند، آن هم تقابلی بسیار سطحی و بدون آن که نسبت به جریان های مخالف فکر کنند. بسیاری از تشکّل های فرهنگی حاضر نیستند نسبت به خلأ های فکری فرهنگی فکر کنند. کاری را شروع کرده اند و همچنان ادامه می دهند. مثل همان دلّاک حمامی که وقتی تیغ اش کُند شده بود، بیشتر به آن تیغ فشار می آورد.

قبل از انقلاب خلأ کارهای فرهنگی مشخص شده بود و عده ای تمام همّت خود را صرف جبران آن می کردند. مرحوم شهید مطهری«رحمه الله علیه» از آن جهت مطهری شد که متوجه شد اگر در حوزه بماند آن خلأـ جبران نمی شود. این که تا قیام قیامت ما از خدمات مرحوم شهید مطهری بهره می بریم به جهت آن بوده که فهمید به وقتش چه کار باید کند.

فعالیت فرهنگی در ستاد یا صف

مقام معظم رهبری می فرمایند:

«این هم مسئله ی مهمی است که سر خودتان را خیلی شلوغ نکنید»

چون کار فکری فرهنگی نیاز به خلوت دارد تا انسان از ذهنیات عادی و روزمرّه آزاد شود و متوجه نیازهای حقیقی انسانی بگردد. در چنین شرایطی خلأهای حقیقی ظهور می کنند. از این جهت مقام معظم رهبری خطاب به کسانی که به آن ها امید دارند می فرمایند:

«کارهای نشده و نکرده که شما باید انجام بدهید خیلی هست نگاه کنید اولویت ها چیست»

باید تشکّل ها و کانون های فرهنگی به جایی برسند که روح فرهنگیِ متناسبِ این انقلاب را بشناسند. پیامبران به کارهایی می پرداختند که مردم

از نظر فرهنگی به آن ها احتیاج داشتند. پیامبران ابتدا خود را از ذهنیات عادی و روزمرّگی های زمانه ی خود آزاد کردند و در خلوت خود منوّر به هدایت الهی شدند و نیاز حقیقی مردم را به کمکِ وَحی الهی یافتند و آن را به مردم گوشزد کردند و در نتیجه مردم فهمیدند برای جبران نیازهای حقیقی خود به پیامبران نیاز دارند وگرنه نیاز اقتصادی خود را که خودشان می توانستند رفع کنند. بنده ادامه حیات فرهنگی خودم و شما را در این جمله رهبری می یابم که می فرمایند:

«تشکیلاتتان را حتی المقدور ستادی نگه دارید و حتی المقدور وارد صف نشوید»

فکر می کنم مباحث معرفتی که عزیزان بر روی آن وقت گذاشته اند و بنا دارند آن مباحث را به مردم برسانند طوری است که تنها با هویت خاص خود می تواند به صحنه بیاید و آن مباحث در فضای تشکّل های رسمی و ایدئولوژیک دفن می شوند و این است معنای آن که رهبری می فرمایند:

«در واقع یک مرزی برای خودتان قائل بشوید، بین صف و ستاد.»

یعنی باید جای خود را درست تعیین کنید وگرنه گرفتار چند شخصیتی می شوید و مخاطب شما نمی تواند رابطه درستی با شما برقرار کند و عملاً بعد از مدتی به زمین و زمان بدبین می گردید، چون جوانان نمی توانند شما را درک کنند و شما از این فضا ناراحت می شوید. در حالی که شما خودتان زمینه ی این نوع عدم درک را فراهم کرده اید. مثلاً در یک جا با عنوان عملیات فرهنگی در صف قرار می گیرید و در یک جا به صورت ستادی عمل می کنید که از جنس صف نیست و در عین حال

نظر به ایجاد فضای فرهنگی دارید تا تفکر به جامعه برگردد. با این که هرکدام از افرادِ مجموعه در امور شخصی نسبت به حوادث موسمی بی موضع نیستند ولی اگر مجموعه و تشکّل تان در آن موضع قرار گرفت تشکّل تان عملاً از وسعتی که از نظر فرهنگی می تواند در این تاریخ داشته باشد، محروم می شود و با همه ی حرف های فرهنگی اش، فرقه ای می شود در کنار سایر فِرَق فکری فرهنگی. بدون آن که بتواند متذکر حضور تاریخی انقلاب اسلامی باشد.

زنهار که گوهر ایمان ضربه بخورد

ما باید در این تاریخ، ماوراء حوادث جزئی - اعم از حوادث سیاسی یا اقتصادی - مواظب باشیم گوهر ایمان ضربه نخورد، گوهر ایمان نه با معرفت نفس به دست می آید و نه با فلسفه صدرایی، گوهر ایمان نوری است که حضرت حق در هر دوره ای مطابق اقتضائات تاریخی آن دوره بر قلب مردم اشراق می کند. این گوهر با رقابت های سیاسی و با کینه بین مؤمنین از بین می رود و بر عکس با عشق به مردم و با تواضع و ایثار و خوش بینی حفظ می شود. ما در این زمان و در فضایی که انقلاب اسلامی شکل داده، وظیفه داریم این اساسی ترین نیاز جامعه را که حفظ گوهر ایمان است، متذکر شویم و برای آن برنامه ریزی نمائیم تا قلب ها محل تجلی اراده الهی گردد و مردم خداوند را از طریق انقلاب اسلامی و شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» احساس کنند. در این تاریخ راه اُنس با خدا جز انقلاب اسلامی و نظر به شخصیت امام خمینی،

راه دیگری نیست. راه خودسازی واقعی در این تاریخ این راه است و در این فضا است که مسائل زودبازده ما را مشغول خود نمی کنند و می توانیم از عهده ی انجام رسالت تاریخی خود برآییم.

کافی است ما متوجه شویم در دموکراسی و در انتخابات نسبت خاصی بین مردم و انقلاب برقرار می شود و آنچه تعیین کننده است رأی اکثریت است، حال رأی اکثریت چه اندازه به حقیقتی که انقلاب اسلامی به آن نظر دارد نزدیک است، جای بحث دارد. آری! از آن جهت که مردم متوجه حقیقت انقلاب اسلامی هستند، رأی اکثریت تا اندازه زیادی به حقیقتی که انقلاب اسلامی به آن نظر دارد نزدیک است. رأی اکثریت در ذیل انقلاب اسلامی، بیرون از حقیقت انقلاب اسلامی نیست و از این جهت نباید مردم سالاری را چیزی جدای از انقلاب اسلامی دانست ولی نباید انتظار داشت نتایج انتخابات عین حقیقت انقلاب اسلامی باشد و از این جهت اگر ما با نظر و ادعای تبیین حقیقت انقلاب اسلامی و فعالیت فرهنگی در آن راستا، وارد انتخابات شدیم عملاً حقیقت انقلاب اسلامی را در حجاب انتخابات برده ایم و پیام اصلی فعالیت خود را به حاشیه فرستاده ایم. در حالی که رهبر معظم انقلاب بین انقلاب اسلامی و نظام اسلامی و دولت اسلامی تفکیک قائل اند(۱)

و معتقدند ما فعلاً در مرحله ی انقلاب اسلامی و نظام اسلامی هستیم. از این جهت نباید دولت اسلامی را عین انقلاب اسلامی بدانیم. مسلّم برای دولت در نظام اسلامی جایگاه قائل

۱- - در این رابطه خوب است به مقاله ی «تفاوت جایگاه دولت اسلامی و نظام اسلامی و انقلاب اسلامی» از همین نویسنده به سایت لب المیزان رجوع فرمائید.

هستیم و باید کمک کار آن بود اما انقلاب اسلامی در نگاه فرهنگی، تعریف خاص خود را دارد و نمی توان همه اهداف انقلاب اسلامی را در دولت های نظام اسلامی محدود کرد. زیرا از آنجایی که جنس دموکراسی صرفاً رأی مردم است نمی شود عین انقلاب اسلامی باشد که ولیّ فقیه متذکر آن است.

معنای حضور تاریخی

ما می توانیم وظیفه خود را در این جمله مقام معظم رهبری جستجو کنیم که می فرمایند:

«ما باید یک بنیه فرهنگی قوی هم در خودمان و هم در مجموعه نظام به وجود آوریم، هم در تک تک مردم»

بر روی بنیه فرهنگی قوی تکیه می کنند، قبلاً هم روشن کردند بنیه فرهنگی قوی این نیست که یک جریان سیاسی راه بیندازیم. در کرمانشاه در جمع دانشجویان فرمودند:

«برخی احزاب مانند احزاب کنونی غرب در واقع باشگاه هایی برای کسب قدرت هستند و سعی دارند از هر طریق از جمله زد و بند سیاسی به قدرت برسند که ما این گونه تخریب را تأیید نمی کنیم.»(۱)

اما تشکیلات به معنایی که بخواهد هدایت فکری جامعه را در زمینه های سیاسی، دینی، عقیدتی شکل دهد، مورد تأیید رهبری است. در این رابطه می فرمایند:

۱- - دیدار دانشجویان کرمانشاه با رهبر انقلاب در تاریخ ۲۴/۷/۹۰.

«اگر بخواهیم به آن هدف والا یعنی ایجاد یک تمدن اسلامی به معنای حقیقی کلمه که هم دنیا در آن هست هم آخرت، هم عزت در ملأـ اعلاـ و هم عزت در روی زمین است، برسیم این آن هدفی است که ما داریم اگر بخواهیم به این برسیم که این خودش وسیله ای است برای تعالی معنوی روح انسان و عبودیت واقعی که خدای متعال ما را برای آن خلق کرده اگر این ها را بخواهیم دسترسی پیدا کنیم احتیاج داریم خیلی کار بکنیم و بنیه قوی لازم داریم برای پیشرفت باید بنیه ی فرهنگی را قوی کنیم بنیه ی آحاد مردم و تک تک مردم.»

به نظر بنده اگر جمله ی فوق را در مقابل خود قرار دهید دیگر نمی گوئید چکار باید بکنیم. تمام جریان هایی که در این کشور بنا دارند فعالیت فرهنگی داشته باشند اگر این صحبت مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» را روبه روی خود قرار دهند که باید بنیه ی فکری فرهنگی مردم را قوی کرد. به خوبی تکلیف خود را پیدا می کنند، با هر سلیقه و گرایشی و در هر سطحی که قرار دارند. شما با مباحث معرفت نفسی شروع می کنید و آن را به مباحث معاد وصل می نمائید، تا مزه معنویت را بچشند و بعد در نگاه سیاسی با نظر به مهدویت، غرب را نقد می کنید و جایگاه انقلاب اسلامی را نشان می دهید. یک گروه دیگر با سازوکاری که خودش می شناسد به تقویت بنیه فرهنگی جامعه می پردازد، با نظر به هدف والای تمدن اسلامی که همه مدّ نظر دارید. عمده تقویت بنیه فکری و فرهنگی مردم است تا تفکر به جامعه برگردد و از حجاب های تفکر عبور کند و این در متن انقلاب اسلامی ممکن است. حتی اگر برای عبور از حجابِ تفکر بخواهید به عرفان هم رجوع کنید باید آن عرفان را ذیل انقلاب اسلامی دنبال

بفرمائید تا معنای خود را که همان عبور از حجاب تفکر است به ما بدهد. به همین جهت تأکید کردم عزیزان آن جزوه «روحیه ی تمدن سازی و عرفان اسلامی» را مطالعه فرماید. در آن جا روشن شده عرفانِ بدون حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، عرفان نیست و نمی تواند برای افراد راهی به سوی خدا بگشاید. زیرا خداوند در هر دوره و زمانی تنها در متن آن دوره ظهور می کند و کسی که بیرون از تاریخی که خداوند در آن ظهور کرده است، زندگی کند راهی به سوی خداوند ندارد، تنها با خدای ذهنی خود به سر می برد. واژه «عارفاً بِزَمانه» در روایات بر همین موضوع تأکید دارد.

امکان ادامه ی راه

مقام معظم رهبری در رابطه با ایجاد بنیه قوی فرهنگی نظرها را متوجه زیرساخت های فرهنگی می کنند و آن عبارت است از عمیق شدنِ جامعه در معارف الهی و شناخت سنن جاری در هستی، تا ادامه ی راه ممکن گردد. می فرمایند:

«من عرضم این است که ادامه راه با استحکام زیرساخت ها ممکن است اگر چنانچه زیرساخت ها ممکن گردید کار در ادامه آسان خواهد شد»

جامعه با مبانی فرهنگی اصیل خود می تواند در مقابل فتنه ها و نقشه های دشمن بایستید و از جایگاه خود کنده نشود و از این جهت کسانی حقیقتاً به جامعه خدمت می کنند که بی سر و صدا ریشه های معرفتی جامعه را

محکم کرده باشند بدون آن که بخواهند در این کار عنوانی برای خود دست و پا کنند. به همین جهت در ادامه می فرمایند:

«هر چه بی سر و صدا و بی انتساب وجود داشته باشد بهتر است»

بی انتساب کارکردن یعنی بیش از آن که خودمان و عنوان مان در میان باشد، سعی شود معنویتِ اصلی در روح و روان افرادِ جامعه نهادینه شود، بدون آن که بنده و جنابعالی به عنوان «شخص» در میان باشیم. ما خود را به عنوان «شخص» مطرح نکنیم و تا می شود خودمان و گروه و دسته مان در میان نباشد و این لازمه ی کار فرهنگی واقعی است و با توجه به این نکته است که رهبری در آخرین قسمت سخن خود می فرمایند:

«بعضی جاها هست که هیچ تابلویی هم ندارد اما جوشش کار و حرکت آنجا فراوان است، این با ارزش است.»

آدم کیف می کند وقتی متوجه می شود عده ای تأثیر کارهایشان ظهور دارد ولی هرچه بگردید خودشان را پیدا نمی کنید. کارهایی بسیار با ارزش دارد در زیر پوست این جامعه انجام می گیرد و جامعه را جلو می برد بدون آن که عاملان اصلی آن کارها، ظهوری از خود داشته باشند. قبلاً خدمت عزیزان عرض کردم حضرت زینبi از آن وقتی شروع شد که در ظاهر گم شد. بعد از کربلا آن حضرت همه جا حاضر بود و هیچ جا هم ظاهر نبود و از این طریق نهضت امام حسین علیه السلام را عالَم گیر کرد. هنر حضرت زینبi آن بود که نگذارد نهضت حضرت سید الشهداء علیه السلام از چشم ها پنهان شود، نه آن که خودشان مدّ نظرها قرار گیرند، و کار فرهنگی همیشه به این صورت موفقیت آمیز خواهد بود. امام حسین علیه السلام این جبهه را فتح کردند تا بستر کار فرهنگی حضرت زینبi فراهم شود، همچنان که

حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در این تاریخ جبهه انقلاب اسلامی را گشودند. هنر ما این است که زیر سایه جبهه ی گشوده شـده انقلاب اسـلامی به وظیفه خود عمل کنیم بـدون آن که لازم باشـد دیـده شویم و امام و انقلاب را در حجاب ببریم. مقام معظم رهبری با طرح سال «همدلی و همزبانی دولت و ملت» ظاهراً به این نتیجه رسـیدند که ما یک انقلاب داریم با نورانیتی خاص و رسالت تاریخی مربوط به آن، و از طرفی یک دولت داریم با انتخاب مردم جهت امور اجرایی و امور روزمرّه ی مردم که در هر دوره ای سلیقه ای خـاص به صـحنه می آیـد ولی انقلاب اسـلامی بـا یـک روح کلی و با رویکردی دیگر توسط مردم شکل گرفته است. ۲۲ بهمن هایی که هر سال پیش می آید مربوط به انقلاب است. مردم با تجلیل از ۲۲ بهمن نظر به افقی دارنـد که آن افق با حضور انقلاب اسـلامی در این تاریـخ، به سوی اهـدافِ متعالی اسـلام است و مردم هویت خود را نسـبت به انقلاب تعریف می کننـد در حـالی که در انتخابـات هـایی که مردم در نسـبت به دولت و مجلس به صـحنه می آیند نظرشـان بیشتر به امور روزمرّه زنـدگی است و به همین جهت حساسـیتی را که نسـبت به آرمان های انقلاب دارنـد در این نوع انتخابات نشان نمی دهند. در رابطه با انتخاب آقای احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور با توجه به شعارهایی که داده شد مردم با همان حساسـیتی که نسـبت به انقلاب داشـتند به میدان آمدند ولی چیزی نگذشت که متوجه شدند رئیس دولت هرکس می خواهـد باشـد، چون مسـئول امور اجرائی است، محـدودیت هـا و محـذوراتی دارد که بعضاً در کوتاه مـدت با اهـداف انقلاب منطبق نیست لذا مجبور است به جهت تنگناهای تاریخی

که داریم تصـمیماتی بگیرد که در تراز انقلاب اسـلامی نباشـد. مقام معظم رهبری فرمودنـد: آن دولت و این دولت هر دو می خواسـتند بـا آمریکا مـذاکره شود و این همان محـذوراتی است که دولت ها دارنـد در اداره امور مردم و در همین رابطه آقای احمـدی نژاد به آقای دکتر جلیلی می گویـد در مـذاکرات اسـلامبول کمی کوتاه بیایـد تا بتواند تیغ تحریم را کُند کند و امور مردم را سـرو سامان دهـد. آقای دکتر جلیلی ممکن است به عنوان یک انسان آرمان گرا از این پیشـنهاد ناراحت شود ولی هنر آن است که با حفظ اصول انقلاب، سعی کنیم انگیزه دشمن را در مقابله با خود ضعیف کنیم. این کار دولت است و نه وظیفه رهبری انقلاب که مسئول حضور تاریخی انقلاب است در این جهان. دولت ها محذوراتی دارند و نمی توانند رعایت مطالبات مردم از دولت ها را که غیر از مطالباتی است که از انقلاب دارنـد، نادیـده بگیرند، و این به معنای این نیست که می خواهند از اهـداف انقلاب سـر باز زننـد، بلکه تنگناهای اقتصادی و ضـعف نظام اداری، دولت ها را مجبور می کنـد که در جهاتی کوتاه بیاینـد. فرق دولت انقلابی و غیر انقلابی در آن است که دولت انقلابی زمینه هـای تحقق اهـداف انقلاب در امور اجرایی را فراموش نمی کند و طوری عمل نمی کند که دشمن روحیه بگیرد.

این مقدمات را عرض کردم تا بگویم شما به عنوان یک جریان فکری- فرهنگی باید در نسبت خود با انقلاب اسلامی در افقی خاص جلو بروید و خود را به دولت ها با آن محذوراتی که دارند گره نزنید تا بتوانید در

فضـای تـاریخیِ انقلاب اسـلامی قرار بگیریـد. فکر می کنم سؤالاتی که در ابتـدای بحث فرمودیـد با آنچه عرض کردم معنای خود را پیدا کرد.

وقتی تشکّل ها معبد می شوند

بنده معتقدم تشـکیلات به این معنا که جمع انسان ها ذیل انقلاب اسـلامی و شخصـیت اشـراقی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» سـعی کنند اهداف انقلاب اسـلامی را برجسـته و روشن کنند و خود را به میان نیاورند، یک معبد و عبادتگاه است که نـورانیت خـاص خـود را دارد. در این رابطه عرض می کنم حضـور در چنین جمعی می ارزد که حـتی انسـان کشف هـای جزئی و فردی خود را فـدای نور جمعی کنـد. گاهی ممکن است طرف در شـعور خود به نکته ی خوبی هم رسـیده باشـد ولی وقتی متوجه حقیقت برتری شد، خیلی هنر می خواهد که خود را ذیل آن قرار دهد، کاری که بعضـی از بزرگان کردند و خود را ذیـل کشف امـام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» قرار دادنـد. از آن جهت این کار مهم است که انسان فهم خود را که جلوه ای از حق است ذیـل یـک فهم برتر قرار دهـد که تاریـخ جدیـد را پدیـد می آورد و حضـرت حق به جـای ارتباط فردی با آن عـارف، ارتباطی تاریخی با انسان های آن دوران برقرار می کنـد. در همین رابطه تشـکیلات را در نظام اسـلامی معنا کنیـد که آنچه خود داریـد و می دانیـد حق است را ذیـل حضور جمعی مؤمنین قرار دهیـد تـا وارد تاریـخ جدیـدی شویـد وگرنه به فتح تاریخی که پدیـد آمـده است وارد نمی شویـد و با خـدای فردی خود زنـدگی می کنید. آن آقا برای خودش حرف دارد ولی اگر برسد به این که جمع

مؤمنین حرفی ماورای سلوک فردی را در جلو او باز می کنند طور دیگری به موضوع نگاه می کند این ها ظرائفی است که باید در جای خود بحث شود تا معنای «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»(حجرات/۱۰) تنها معنای فردی به خود نگیرد.

سؤال: با توجه به سخنان جنابعالی و با نظر به آن چه مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» می فرمایند هویت تشکیلاتی گروه های فرهنگی در حال حاضر چگونه باید باشد؟

جواب: با توجه به آن چه از سخنان مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» برداشت می شود، به نظر می آید یک تشکّل فرهنگی بدون آن که دیده شود، باید مبانی فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی را از اجمال به تفصیل در آورد.

سؤال: آیا شخصیت های فرهنگی کشور نمی توانند این کار را انجام دهند بدون آن که نیاز به تشکیلات فرهنگی باشد؟

جواب: شخصیت های فرهنگی تنها از نظر تئوریک می توانند موضوعات را طرح کنند ولی عملیاتی کردن آن موضوعات و در زمره ی مطالبات جامعه درآوردن، به کار تشکیلاتی نیاز دارد منتها تشکیلاتی که راه کارهای متذکّر شدن مطالبات فرهنگی را در کف جامعه بیاورد.

معنای تشکیلات در وِزان انقلاب اسلامی

سؤال: با توجه به این که کار تشکیلاتی که ما می شناسیم در واقع ادامه تشکیلاتی است که تاریخ مدرنیته تعریف کرده و در واقع برای ادامه ی اهدافی از جنس فرهنگ مدرنیته است و کار شخصیت های فکری

و فرهنگی انقلاب اسلامی تبیین عقبه ی فکری فرهنگی جامعه است، تشکّل های فرهنگی چه کار کنند که عملاً در جاده ی ادامه ی اهداف مدرنیته نباشند؟ آیا بنا است ما هم کارهای امثال شماها را بکنیم و مثل شما کتاب بنویسیم و سخنرانی کنیم؟ این که تشکیلات نمی شود. یا باید بپذیریم تاریخِ تشکّل هایی از جنس انقلاب اسلامی هنوز شروع نشده است یا ما در به صحنه آوردن چنین کانون ها و تشکّل هایی ناتوانیم. به عبارت دیگر معنای تفصیلی را که می فرمائید باید تشکل های فرهنگی در مبانی فکری و فرهنگی جامعه ایجاد کنند، درست درک نمی کنیم تا معلوم شود چطور باید نسبت به آینده ی انقلاب وظیفه ی خود را انجام دهیم. با این تعبیر که افق تمدنی انقلاب اسلامی همواره مدّ نظر باشد و موانع تاریخی ما را زمین گیر نکند، آن هم در یک کار جمعی. این کار جمعی چطور باید شکل گیرد؟

این نگاه به انقلاب را اگر می خواهیم در دانشگاه و در حوزه های علمیه تفصیل دهیم چطور باید عمل بکنیم؟ بحث در این جا قفل است. عموماً گروه ها و کانون هایی که ذات انقلاب را می شناسند به کلیاتِ اهداف و خط مشی ها اشراف دارند اما در عمل از یک جهت می دانند چه کار کنند و چه موضوعاتی را باید در میان بگذارند ولی از جهت دیگر که جنبه ی تشکیلاتی دارد و باید تشکّل به میان آید، نمی دانند چه کار باید بکنند.

جواب: به نظر می رسد دو موضوع در این جا مطرح است. یکی فکری که باید ذیل آن قرار بگیریم مثل سیره ی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و راه هایی که مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» مدّ نظر قرار می دهند که جمع

عزیزان در کنار همدیگر سعی می کنند با طرح آن موضوعات در جلساتی که تشکیل می دهند و به هر بهانه ای آن را برجسته کنند و تفکرِ افراد را متوجه آن سیره و آن رهنمودها بگردانند و جبهه ی فکری فرهنگی انقلاب می تواند خود را در این وظیفه معنا کند. از این جهت تشکیلات یک فکر است همراه با ابتکاراتی که هر گروه با قرائت خود ذیل رهنمودهای مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» از انقلاب دارد. تشکیلات به این معنا یک محور دارد که آن محور یک شخص نیست، یک فکر است و تشکیلات برای استحکام بخشیدن و توسعه دادن به آن فکر در جامعه با تفصیلی که در رابطه با مصداق ها به میان می آورد شکل گرفته است. تمام مباحثی که انجام می دهید در راستای یک جمعِ منسجم برای تفصیل قرائتی است که ذیل ولایت از انقلاب اسلامی دارید، حال چه آن مباحث، مباحث توحیدی باشد، از طریق معرفت نفس و یا مباحث عرفانی باشد، از طریق نظر به اسماء الهی و یا مباحث غرب شناسی باشد به عنوان شناخت حجاب ظهور حقیقت انقلاب اسلامی. تشکیلات یعنی تلاش برای ایجاد بنیه ی فرهنگی قوی در بین آحاد مردم حول قرائتی که از اسلام و انقلاب اسلامی دارید، در عین این که همواره در حال بازخوانی خود نیز هستید و همواره از اجمال به تفصیل می روید. بدون آن که مریدبازی در میان آید زیرا همواره عقل ها مورد خطاب قرار می گیرد و نه احساسات صرف.

موضوع دیگری که عزیزان در مورد تشکیلات به این معنایی که باید در درون انقلاب ظهور کند، باید مدّ نظر قرار دهند، چیزی است که در متن تاریخی که با انقلاب اسلامی طلوع کرده، ظهور می کند و چون

انقلاب اسلامی یک حقیقت وجودی است، در عین آن که از یک جهت همواره با آن روبه رو هستید، هرگز نمی توانید یک تعریف مشخصی از آن داشته باشید و در این رابطه است که می فرمایید «بحث در این جا قفل است» در حالی که باید بدانید همواره باید منتظر بمانید تا چهره ای از آن برای شما گشوده شود و شما را در تاریخ خود جلو ببرد و باز خود را تنها احساس می کنید تا با جلوه ای دیگر جلوی شما را روشن کند و زیبایی زندگی ذیل انقلاب اسلامی مربوط به این قسمت است مشروط به آن که خود را در معرض حقیقت انقلاب اسلامی که همان اشراق اراده الهی در این تاریخ است، قرار دهید و بدانیم در این تاریخ خداوند از طریق انقلاب اسلامی با ما سخن می گوید و ما یعنی آن هایی که نیوشای سخن خداوند از طریق انقلاب اسلامی هستیم به یک معنا خود را یک تشکیلات احساس می کنیم. این معنا از تشکیلات ماورای آن چیزی است که ذهن ها بخواهند به دنبال آن باشند. آن معنا از تشکیلات خودش می آید و شما را در بر می گیرد. مثل احساسی که رزمندگان در دفاع مقدس در بین خود احساس می کردند. تشکیلات به این معنا یک نوع در انتظار بودن است در عین در مسیر قرارداشتن.

یکی از عزیزان به عنوان گِله می فرمودند: گروه فرهنگی المیزان یعنی هر کاری را که نتوانست انجام بدهد از آن می گذرد. بنده می خواهم عرض کنم این نوع حضور در انقلاب، حضور بدی نیست. هر راهی که حضرت حق در متن انقلاب در جلوی ما گشود ما آن راه را دنبال می کنیم و از این جهت در انتظارِ انجام وظیفه هستیم، نه آن که بخواهیم عالَم را

تغییر دهیم. اگر اراده ی الهی به تغییر عالم تعلق گرفته باشد خداوند آن راه را در مقابل ما می گشاید، مثل آن که راه دفاع مقدس را جلوی ما گشود تا ریشه های انقلاب اسلامی را محکم و انقلاب را جهانی کند. ما اراده نکردیم با صدام وارد جنگ شویم ولی امام عزیز«رضوان اللّه تعالی علیه» و رزمندگان در مقابل راهی که خداوند در مقابل شان گشود، کوتاهی نکردند.

خداوند با هر گروه در متن انقلاب اسلامی سخن می گوید و راهی را در جلو آن گروه می گشاید و از این جهت آن گروه باید کاری را که باید انجام دهد به دوش گیرد و ما کنار آن گروه کاری را که می توانیم انجام دهیم بپذیریم. چرا وارد کاری شویم که نمی توانیم انجام دهیم و عملاً خود را خسته کنیم؟ ما تنها باید کاری را انجام دهیم که به فرموده رهبری زمین مانده است و ما نیز توان انجام آن را داریم و مسلّم نباید آن کار را ترک کرد. تجربیات بنده مرا به این جا رسانده که وقتی می دانم کارهایی باید انجام بشود ولی بنده مرد انجام آن کارها نیستم، وارد آن کارها نمی شوم و انجام آن را به دیگران واگذار می کنم که خداوند آن ها را برای انجام آن کارها پروریده و ممکن است بنده مانع به میدان آمدنِ آن ها باشم.

سؤال: اشکال ما این است که فکر می کنیم هر کاری را که زمین مانده است باید انجام دهیم و نمی توانیم بپذیریم که ما مرد همه ی کارها نیستیم و از طرفی هر کاری در هر زمانی امکان انجام ندارد. با این همه، تصور ما آن است که انقلاب اسلامی هنوز تشکیلات متناسب اهداف خود را شکل نداده است.

جواب: نمی توان به طور مطلق گفت؛ انقلاب اسلامی تشکیلات متناسب اهداف خود را شکل نداده است. پس این همه کاری که بی سر و صدا در گوشه و کنارِ این کشور در حال وقوع است چگونه انجام می گیرد؟ تشکیلات در نظام اسلامی یعنی حضور عده ای که بی سر و صدا به جبران کارهای زمین مانده انقلاب می پردازند. یک نمونه اش تکنولوژی موشکی ما بود. اگر آن روحیه که در مورد تشکیلات عرض کردم نبود، آن عزیزان در راهی که برایشان گشوده شده بود قدم نمی گذاشتند. در همین رابطه موضوع غرب شناسی و مباحث انقلاب اسلامی توسط بعضی از عزیزان به صورت تشکیلاتی جلو رفت. یک فرد هرگز نمی توانست این کارها را تا این جاها به صحنه بیاورد. آن جاهایی که این نوع تشکیلات نبود چنین مباحثی پیش نیامد. اشکال در آن جاهایی ایجاد می شود که جنبه ی تبلیغاتی بر جنبه ی فرهنگی غالب گردد.

ما در کدام تاریخ زندگی می کنیم؟

سؤال: به نظر می رسد این که فرمودید باید چراغ خاموش کار ستادی کرد؛ با تعریف تشکیلات به معنای علمی اش نمی خواند.

جواب: این نکته باید روشن شود که شما تعریفی از تشکیلات در نزد خود تصور کرده اید که براساس آن تعریف حرکت تشکیلاتی باید با سر و صدا همراه باشد و نه بی سرو صدا و عرض بنده آن است که شما با این تعریف که از تشکیلات دارید ادامه همین تاریخی خواهید بود که در آن هستید نه آن که بخواهید وارد تاریخی شوید که با انقلاب اسلامی و امام

خمینی«رضوان الله تعالی علیه» شروع شده است. عرض بنده آن است بیایید تعریفی از تشکیلات بکنید که چراغ خاموش حرکت کردن به آن هویت بدهد نه آن که آن را از هویت بیندازد. آیا حرکات حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به یک معنا تشکیلاتی نیست در عین آن که در نگاه غربی دیده نمی شود؟ غرب تشکیلات چراغ خاموش را تشکیلات نمی داند و ما باید از آن تاریخ عبور کنیم و از خود بپرسیم ما در کدام تاریخ زندگی می کنیم؟ فرهنگ به همان معنایی که مقام معظم رهبری فرمودند، مثل هوا است. تشکیلاتی که باید کار فرهنگی به معنای واقعی اش انجام دهد باید مثل هوا در فکرها حضور یابد. با هم جلسه داشته باشید و بحث کنید و روشن نمایید این نحوه حضورِ تشکیلاتی که فکر را به جامعه بر می گرداند بدون آن که دیده شود، چگونه باید باشد.

سؤال: یعنی باید مباحث و معارف جدیدی مطرح کنیم؟

جواب: نه، همان مباحثی را که در راستای تقویت بنیه ی فرهنگی انقلاب اسلامی دارید طوری است که اگر با سر و صدا و تبلیغات مطرح کنید از هویت خود خارج می شود و دیگر نمی توانید به جامعه عمق ببخشید. عنصر صبر این جا ها به کار می آید.

چرا برای پس فردا نباشید؟

سؤال: با این وجود آیا ما رسالت داریم برای طرح این مباحث به دانشگاه برویم و یا در این شهر و آن شهر مباحث را مطرح کنیم؟

ص: ۴۴۹

جواب: اگر به سراغتان آمدند و فضا برای طرح این مباحث فراهم بود باید بروید. زیرا شما در تاریخ خاص، یعنی تاریخِ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی قرار دارید و در شرایطی هستید که پیام و اهداف انقلاب به گوش مردم رسیده است. در روایات مختلف داریم که امام مانند کعبه است باید به سویش بیایند نه آن که به سوی مردم برود.(۱)

زیرا بعد از طرح اسلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام معصوم زمانی می تواند وظیفه رهبری خویش را انجام دهد که مردم آماده ی فهم اشارات امام باشند. ما نیز در تاریخی که از طریق انقلاب اسلامی شکل گرفت، با دو مرحله روبه روئیم. یک مرحله که انقلاب به صحنه آمد و افق های خود را مشخص کرد و یک مرحله مربوط به مردم است که اگر می خواهند انقلاب با اصالت های خود ادامه یابد تلاش کنند و بهترین قرائت از انقلاب اسلامی را به صحنه آورند و فضا را برای ظهور آن فراهم کنند. در این مرحله اگر آمادگی نباشد نباید افکار بلند قدسی را به مردم تحمیل کرد. از این جهت عرض

۱- - پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «یا عَلِی، اَنْتَ بِمَنْزِلَهِ الْکَعْبَهِ تُؤْتی وَلاتَأْتی فَاِنْ اَتاکَ هؤُلاءِ الْقَوم فَسَلَّمُوا لَکَ فَاقْبَلْهُ مِنْهُمْ، وَاِنْ لَمْ یأْتُوکَ فَلا تَأْتِهِم». (بحارالأنوار، ج ۴۰، ص۷۸) ای علی! تو به منزله ی کعبه می باشی که باید به سوی آن بیایند ولی کعبه به سوی کسی نمی رود پس اگر این قوم به سوی تو آمدند و حکم تو را پذیرفتند به آن ها روی کن و آن ها را بپذیر و اگر به سوی تو نیامدند تو نمی خواهد به سوی آن ها بروی. از حضرت فاطمهأ روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مَثَلُ الإمام مَثل الکعبه إذ تُؤتی وَ لا تَأتی؛ (بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳) امام همچون کعبه است که باید به سویش روند، نه آن که (منتظر باشند تا) او به سوی آنها بیاید. نیز روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «نحن کعبهُ الله و نحن قبلهُ الله» (بحار الأنوار ، ج ۲۴، ص: ۲۱۱) ما کعبه ی خدا و قبله ی خدا هستیم.

می کنم شما باید در جای خود باشید و نسبت به فضایی که برای نمایاندن انقلاب فراهم می شود بی تفاوت نگردید وگرنه در هر محفلی هم که حاضر شوید، ادامه ی همین تاریخ خواهید بود نه عامل اشاره به تاریخی که ماورای مدرنیته، بنا است به ظهور برسد. اگر افرادی هستند که در این تاریخ تلاشِ لازم را می کنند تا لااقل فضای مدرنیته غالب نشود، چرا شما برای فردا نباشید و در امروز با فرهنگ پس فردایی حاضر نشوید؟ عزیزانی در امور فرهنگی در حال حاضر فعّال هستند که بیشتر به عهده گرفته اند امروز را تغذیه کنند و نسبت به رفع آسیبهای اجتماعی اقدام کنند، باید میدان برای آن ها باز باشد، ولی همه ی مطلب با این نوع فعالیت ها تمام نمی شود. هر فکری در فضای خودش امکان مطرح شدن دارد و اگر نسبت به آینده ی این انقلاب خود را مسئول می دانید و بدین معنا شما متعلق به پس فردای انقلاب هستید، سخنان شما در همان فضای «پس فردایی» امکان ظهور دارد و تنها با نگاه پس فردایی به عالَم و آدم، سخن شما شنیده می شود و هستی در آن مقطع از زمان، سخن های فرهنگی شما را به ظهور می آورد وگرنه در گردونه کارهای غیر فرهنگی ولی در پوشش کار فرهنگی، خود را مشغول می کنید.

انقلاب اسلامی توانست افقی را به صورت اجمالی در مقابل مردم جهان، به خصوص در مقابل جهان اسلام قرار دهد و برای رجوع به آن افقِ قدسی باید روح ها با لطافت خاصی شکل بگیرند. مثل گفتن شعر که وقتی شاعر متوجه معانی متعالی شود، برای ظهور آن معانی تنها شعر را ظرف ظهور آن معانی می یابد تا در ارائه ی اشارات موفق شود، زیرا متذکر

موضوعی است که امروز ظهور نـدارد. وقتی افق قدسـیِ انقلاب اسـلامی آرام آرام برای افراد ملموس شـد آن افق ظرف ظهور خود را در اشارات شـما پیدا می کند و شما در مسیری در حال حرکت هستید که معانی قدسی را برای مردم ملموس می کند، به شـرطی که به اسم نشـان دادن انقلاـب اسـلامی گرفتـار پست مـدرن هـا نشویـد که عملاًـ ادامه مـدرنیسم هسـتند و هنـوز از مدرنیسم انتظار سامان دادن به بشریت را دارند.

سؤال: با توجه به این نکته ای که می فرمائید؛ کسی باید این بار را بلند کند که مبانی دستش باشد.

جواب: همین طور است. وقتی سخنان عزیزانی که سوز انقلاب و اسلام را دارند دنبال می کنیم، می بینیم چقدر خوب موضوع را جلو می برنـد و تا آنجا که در توان دارنـد بحث را به میـدان آورده اند. وظیفه ما است برویم کمک کنیم تا این نوع نگاه ها در میـانه راه متوقـف نشـود. چنیـن حساسـیتی وظیفه هر کسـی است که می خواهـد در صـحنه تـاریخیِ تجلی اراده ی الهی در حاشـیه نباشـد. هرچنـد امروز ظرف ظهور موضوعـاتی نیست که ما بایـد متـذکر آن باشـیم ولی می توان در مردم نسـبت به آن موضوعات، آمادگی لازم را ایجاد کرد.

تشکیلات نامرئی تمدن ساز

سؤال: یعنی می فرمائیـد تشـکیلات در این رابطه معنی پیـدا می کنـد که مـا دسـتی باشـیم کنـار دست آن هـایی که در میـدان هستند، بدون آن که دستوری از بالا ما را به این وظیفه امر کند؟

جواب: همین طور است. این درست همان تشکیلات نامرئی است که یک تمدن را می سازد، از آن جهت که روح های مردم متوجه هدفی شده اند و دست های شان هماهنگ با روح آن ها جهت تحقق آن هدف در کنار هم قرار می گیرد. همه یک کار نمی کنند ولی همه در راستای هدفِ قدسیِ تمدن نوین اسلامی عمل می نمایند. به همان شکلی که قرآن آن حالت را توصیف می کند آن جایی که فرمود: «وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»(آل عمران/۱۰۳) یاد آورید نعمت الهی که به شما ارزانی داشت آنگاه که دشمن همدیگر بودید و در بین قلب های شما الفت ایجاد کرد و به کمک نعمت الهی برادر همدیگر شدید.

وقتی ریشه ی یک تمدن شکل می گیرد که کلیات در مقابل افراد قرار گیرد و جزئیات را خودشان مطابق ابتکارات و روحیات و موقعیت های خود شکل دهند. چون حالت دستور از بالا و عمل در پائین در میان نیست بلکه هرکس خود را در متن آن تاریخ احساس می کند و متوجه می شود آن حقیقت بر قلب او نیز نازل شده به همان معنایی که قرآن به رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «قُلْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا»(آل عمران/۸۴) بگو به خدا ایمان آوردیم و به آنچه بر ما نازل شد نیز ایمان آوردیم. ملاحظه فرمائید که روشن می کند نور وَحی بر قلب یک ملت نازل می شود منتها صاحب اصلی و مخاطب اصلی آن نور رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند، چون می فرماید: بگو ایمان آوردیم به آن چه بر «ما» نازل شد، نفرمود بر «من».

بایـد بتوانیم گمشـده مان را در متونی که جنبه ی ملکوتی دارنـد پیـدا کنیم و کلیات را بشناسـیم و جزئیات را در موقعیت های خود به ظهور آوریم به طوری که هرکس به آن جزئیات نظر کنـد احساس کنـد مربوط به خودش است و آن را تصـدیق کند. تصدیق کردنِ همدیگر همان روح تشکیلاتی است که باید به دنبال آن باشیم. این بسیار فرق می کند با تشکیلات هایی که رقیب همـدیگر هسـتند و ادامه حضور فرهنگ غرب انـد. با توجه به این امر فکر کنیـد چه حضوری می توانیـد در آینـده برای خود داشته باشید که این حضور مـاوراء عنوان گروه شـما باشـد. مثل حضور یک روح متعالی در یک ملّت که به هیـچ کس نمی توان نسبت داد ولی همه ی آن هایی که در تحقق آن نقش داشته اند، وسعت آن روح را عین وسعتِ خود احساس می کنند، چه در قید حیات باشند و چه نباشند.

با توجه به حضور حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» و شهدا در این تاریخ فکر می کنم افق آینده افق قدسی و زنده ای است. ما اگر گرفتار دولت ها شدیم از آن وسعتی که باید داشته باشیم کاسته می شود. وقتی فکر می کردیم می توان اهداف انقلاب اسلامی را در دولت ها جستجو کرد، با بالا رفتن نبض آن دولت ها نبض ما بالا می رفت و با پایین آمدن نبض آن ها نبض ما نیز پـایین می آمـد، علتش آن بـود که حس می کردیم انقلاب را می تـوانیم در دولت هـا بروز دهیم. بعـد که متوجه جایگـاه دولت ها در انقلاب شدیم گویا از یک مشکل آزاد شدیم و از این به بعد دولت ها و جریان هایی که دولت ها را به دست می گیرند مسئول کار خود هستند و ما در عین کمک

ص: ۴۵۴

به آن ها نسبت خود را با انقلاب اسلامی و اهداف انقلاب شکل می دهیم و در این راستا از دولت ها مطالبه داریم.

سؤال: با توجه به آنچه می فرمائید صف چه تفاوتی با «ستاد» پیدا می کند؟

جواب: کـار فکری اساساً از جنس سـتاد است. منتها در متن کار فرهنگی فعالیت هایی پیش می آیـد که بایـد نگاه فرهنگی را عملیـاتی کرد و در تعامـل هایی که بایـد بین افراد جامعه برقرار شود آن را پیاده نمود. این مربوط به افرادی است که در صـف قرار دارنـد. مثـل آن که وقـتی از نظر فرهنگی روشن شـد بایـد بین زن و مردِ نـامحرم، اختلاـطی صورت نگیرد - حـال چه در وسایـل نقلیه درون شـهری و بیرون شـهری و چه در دانشـگاه و چه در سـایر مکـان هـا- بایـد این را عملیـاتی کرد. با این مثال موضوعات مختلف فرهنگی را قیاس کنید که چگونه باید عملیاتی شوند. عمده تبیین درست جایگاه فرهنگی موضوعات است که ما را از بستری که مدرنیته اهداف خود را در آن بسترها عملیاتی کرده است، جدا می کند.

سؤال: آیـا بسـط کـار تشـکیلاتی در ایـن تعریـف از تشـکّل، برای فعـالیت هـای فرهنگی جـا دارد؟ بـه این معنـا که بـا ظهـور موضوعات جدیـد، تشـکیلات بسط بیشتری پیـدا بکنـد؟ همین طور که بسـیاری از مباحث توسط اندیشـمندان تکامل پیـدا می کنند، چه در قالب سخنرانی و یا کلاس. آیا تشکیلات هم با نظر به موضوعات بسط پیدا می کند؟

ما دارای مبانی نظری هستیم و معتقـدیم آن مبانی تا آن جا بایـد بسط یابـد که عالم و آدم مطابق آن مبانی دیده شوند به همان معنایی که تمدن

ص: ۴۵۵

اسلامی باید به صحنه آید. فکر می کنم تا این مرحله گام های خوبی برداشته شده مثل تبیین انقلاب اسلامی با طرح موضوع سوبژکتیویته در شناخت مبانی نظری غرب. ما هر جا بحث غرب شناسی را به میان می کشیم مخاطبان خود را ارجاع می دهیم به بحث سوبژکتیویته و منشأ بسیاری از بحث های غرب شناسیِ معرفتی را با همین کلیدواژه ی سوبژکتیویته جلو می بریم، اما باز بنده فکر می کنم همه ی ابعاد سوبژکتیویته باز نشده تا آن چه در غرب در جدائی علم و عمل واقع شده، روشن شود. مبانی نظری و معرفتی ما باید در این حوزه نیز ظهور کند وگرنه به همان ورطه ای سقوط می کنیم که غرب سقوط کرد و ظاهراً تمام بحث هایی که ما در رابطه با تشکیلات انجام می دهیم خلط بین حوزه ی نظر و عمل است، به این صورت که بیشتر تئوری پردازی می کنیم بدون آن که جایگاه عملی کردن آن مباحث را مدّ نظر داشته باشیم و به ظرفیت تحقق تاریخی آن فکر کنیم. این غیر از آن ضعفی است که در عمل، آنچنان عمل زده ایم که گویا نیاز به هیچ گونه مبانی نظریِ مطابق اهداف انقلاب اسلامی نداریم. شاید اگر دغدغه ی ما نگرانی از این باشد که رسالت تاریخی خود را درست انجام نمی دهیم، به جمع بین علم و عمل برسیم و از قطار انقلاب که در حال حرکت است جا نمانیم. در این مورد نیاز به راهبرد داریم. راهبردهایی که وقتی با موضوعات جدید، کار تشکیلاتی بسط می یابد، ما نیز نسبت به آن موضوعات بی تفاوت نباشیم وگرنه جواب نیازهای جامعه ای که باید در مبانی فکری مستحکم باشد نداده ایم.

ص: ۴۵۶

نیاز اساسی فردای انقلاب

جواب: بنده معتقدم در کار تشکیلاتی وقتی می خواهیم با تفصیلِ بیشتر جلو برویم به راهبردهایی نیاز داریم که آن راهبردها در متن حکمت صدرایی و به خصوص در نگاه حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» می باشند که جمع بین حکمت صدرایی و عرفان محی الدین است، و لذا از ابتدا باید پایه های کار خود را در حکمت صدرایی و عرفان محی الدین محکم کنیم تا اولاً: حرف های حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» را در آثار مکتوبشان بفهمیم و ثانیاً: بتوانیم آن معارف را به افراد جامعه برسانیم و این یکی از نیازهای اساسی فردای انقلاب است وگرنه وقتی به این معارف نیاز پیدا می کنیم، چون دستمان خالی است کم می آوریم، در آن صورت مردم نمی توانند انتخاب هایی مطابق اهداف انقلاب انجام دهند و انتخاب هایشان مبتنی بر ادامه ی مدرنیته خواهد شد.

انقلاب اسلامی با پشتوانه ی فکری می تواند به پیش رود و یکی از انواع تفکری که بتواند بقیه افراد و افکار را درست بفهمد، تفکر صدرایی و عرفان محی الدین است و از این جهت شما موظف هستید در بسط تشکیلات فرهنگیِ مناسب انقلاب بر روی آن موضوعات وقت بگذارید تا از یک طرف به اهداف قدسی انقلاب با آگاهی کامل تری نظر کنید، و از طرف دیگر حجاب های ظلمانی دوران را که مانع ظهور انقلاب می شود، درست بشناسید.

خداوند آن چنان زمینه ای در بین مسلمانان حقیقی سراغ دارد که خطاب به آن ها می فرماید: «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ

ص: ۴۵۷

بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۱۰۴/آل عمران) بایـد که در بین خود امت هایی شوید که در وسعت همه ی انسانیت، به خیر دعوت کنیـد و امر به معروف نماییـد و هر منکری را نفی کنیـد، اینان تنها گروهی از شـما هسـتند که حقیقتاً رستگار خواهند بود. زیرا آن ها متوجه ی رسالت تاریخی خود در متذکرشدن به معروف یعنی آن چیزی که فطرت ها می پسـندند، شده اند و هر زشتی را که روح بشـریت از آن گریزان است، نفی می کنند و گرفتار محدودیت های قومی و قبیله ای که حق و باطـل را ذیل گروه و قبیله پنهان می کنـد، نیسـتند. خداونـد تا آن جا برای مسـلمانان واقعی رسالت قائل است که می فرمایـد: «کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَـأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»(۱۱۰/ آل عمران) شما بهترین امتی هستید که خداوند در بین بشریت به ظهور رساند برای امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا.

این آن رسالت تاریخی است که با انقلاب اسـلامی بر دوش همه ی ما گذارده شد و چنان چه با این دید مسـئولیت خود را که یـک مسـئولیت جهـانی برای نشـان دادنِ حق و حقیقت است بنگریم، مسلّم گرفتـار محـدودیت هـای قومی و قبیلگی و حزبی نخواهیم شد و می فهمیم از سرمایه های بزرگ معنوی و حِکمی خود و آثار به جامانده از حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» چگونه بهره برداری نمـاییم و ماننـد رزمنـدگان در شب حمله یـک لحظه آسودگی که همراه بـا غفلت باشـد به خود راه ندهیم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۴۵۸

منابع

قرآن

نهج البلاغه

بحارالأنوار، علامه مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

اسفار اربعه، ملاصدرا«رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین بن عربی

تقریرات فلسفه، امام خمینی«رضوان الله علیه»

دیوان شعر امام خمینی«رضوان الله علیه»

سرّالصلوه معراج السالکین و صلوه العارفین، امام خمینی«رضوان الله علیه»

مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، امام خمینی«رضوان الله علیه»

شرح دعای سحر، امام خمینی«رضوان الله علیه»

آداب الصلوه، امام خمینی«رضوان الله علیه»

شرح چهل حدیث، امام خمینی«رضوان الله علیه»

تفسیر سوره ی حمد، امام خمینی«رضوان الله علیه»

صحیفه ی امام خمینی«رضوان الله علیه»

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

بنیان مرصوص،آیت الله جوادی

خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی، دکتر رضا داوری اردکانی. انتشارات سخن

هیدگر و گشایش راه تفکر آینده، دکتر رضا داوری اردکانی. انتشارات نقش جهان

سیری در تاریخ روشنفکری در ایران و جهان، دکتر رضا داوری اردکانی.

فلسفه، ایدئولوژی و دروغ. دکتر رضا داوری اردکانی، انتشارات سخن، ۱۳۹۲

تحلیلی از نهضت امام خمینی«رضوان الله علیه»، سیدحمید روحانی

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ی ضیاء الدین دهشیری

ص: ۴۵۹

سیطره ی کمّیت، رنه گنون، ترجمه ی علی محمد کاردان

انسان شناسی در اندیشه ی امام خمینی، مؤسسه ی تنظیم و نشرآثارامام خمینی«رضوان الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

کی یر کگور متفکر عارف پیشه، مهتاب مستعان

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه ای

درآمدی بر سیرتفکر معاصر، محمد مددپور

علم جهان، علم جان، ویلیام چیتیک

آراء و عقاید فردید، مفردات فردیدی، سید موسی دیباج

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم

ایران روح یک جهانِ بی روح، نشرنی، میشل فوکو

کتاب الغیبه، شیخ طوسی

مجله ی سوره اندیشه

مجموعه آثار، شهید مطهری

علم و دین، ایان باربور

تمهیدات، ایمانوئل کانت

جایگاه تاریخی حادثه ها و هنر اصحاب کربلا در فهم آن، اصغر طاهرزاده

اللهوف، سید بن طاووس

هگل، علی اصغر مصلح

اسرارالآیات، ملاصدرا

سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا، دکتر مهدی امامی جمعه

مبانی نظری و عملی حبّ اهل البیت علیهم السلام

پرسش از حقیقت انسان، دکتر اصغر مصلح

خاطرات احمد احمد، به کوشش محسن کاظمی

المستدرک علی الصحیحین

ترجمه ی تاریخ یعقوبی

ص: ۴۶۰

انحطاط غرب، اسوالد اشپنگلر

ص: ۴۶۱

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت نفس و حشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت نفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود (جلد ۱و۲)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمهi
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمهi

- جایگاه و معنی واسطه فیض
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛عامل قدسی شدن روح

ص: ۴۶۲

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت نفس و حشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت نفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود (جلد ۱و۲)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمهi
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمهi

- جایگاه و معنی واسطه فیض
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛عامل قدسی شدن روح

ص: ۴۶۳

* عوامل ورود به عالم بقیت اللهی
* اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق
* امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
* امام و امامت در تکوین و تشریع
* امام و مقام تعلیم به ملائکه
* خویشتن پنهان
* جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
* مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام
* ادب خیال، عقل و قلب
* عالم انسان دینی
* جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
* هدف حیات زمینی آدم
* زن، آن گونه که باید باشد
* خطر مادی شدن دین
* چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی
* راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه
* تمدن زایی شیعه
* حقیقت نوری اهل البیت
* بصیرت و انتظار فرج
* آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی ترین بُعد هستی

- سلوک ذیل شخصیت امام خمینی

- رمضان دریچه رؤیت

- امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه

ص: ۴۶۴

* ماه رجب ماه یگانه شدن با خدا
* روزه دریچه ای به عالم معنا
* مبانی نظری نبوت و امامت
* انسان؛ از تنگنای بدن تا فراخنای قرب الهی
* جایگاه تاریخی حادثه ها
* چه نیازی به نبی
* انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی
* انقلاب اسلامی، برون رفت از عالَم غربی
* هنر مردن

ص: ۴۶۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹